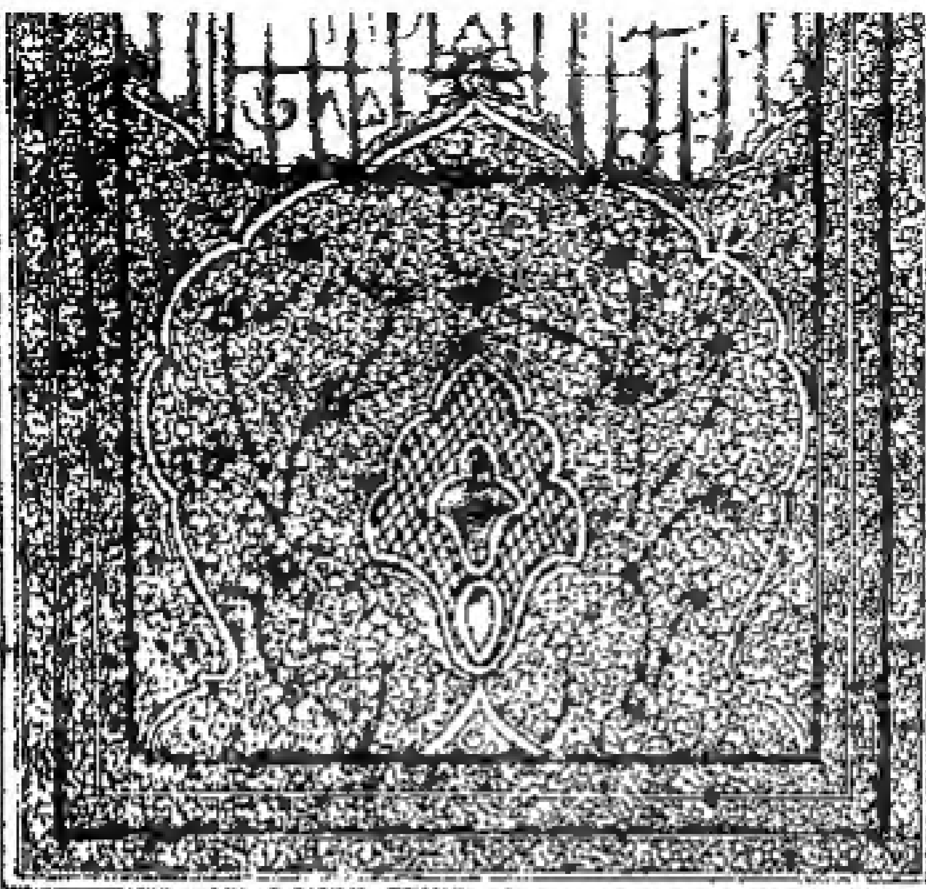
[redacted]

کتاب
تاریخ جهانگشای نادری من تالیفات میرزا مهدی خان منشی



بسم الله الرحمن الرحیم

بر دانایان رموز آگاهی و دقیقه یابان حکمتهای الهی واضح است که در هر عهد و زمان که اوضاع جهان منقلب و پریشان
و هرج و مرج مستولی بکام بدکیشان گردد خداوند یگانه که مدبر این کارخانه و حضرت صانع زمانه است از فیض مشیتهای مخصوص
سعادتمندی را موید و در عرصه گیتی مبسوط الید کند که بر اجرای مراسم رافت و التیام جراحات قلوب ستمدیدگان پردازد
و مذاق تمنای ملک را از هر حوادث رانده صدق شیرین سازد مصداق این مقال حال همایون فال اعلیحضرت قدر قدرت
قضا توان سکندر حشمت دارا دربان دشمن کش مهر جنگ عدالت کیش بیداری نام ظفر تکیه قدرت الهی رواج دهنده سکه
شاهی برازنده رایت کشورگشائی برازنده تخت فیروز بخت جهان آرائی زور بازوی رستم انگاری چون شیر بیشه
گیتی ستانی و مملکت گیری سروری که از سهم خدنگش سطح زمین از آسمان و از عرش برین گذشته و مانند خنجر برکه بیدریغ
ملک شکافش سپهر برین شکر گذارده فتح و ظفر بتیغ دیدنش چون خورشید برج متصل وارسته بیفع تبیرش صورت ستانی
دیده را منفصل در قلب گاه شمشیرش قلوب اعدا غالب بی روح و در آورد که متوکل تاریخ شاه الله ابد جاودانی
بارگاه جلالش بیهمالی و در روزه خدمت و صد سال عزت عدیده واری و حق گذاری گوهر جهانیان
رسانند و خوان ... بزم نوالش از سواد حاصل گوید گوهر آن بخت بی کامروه و در وزیر شاه ... مند

سرافرازی به دیهیم صاحب کلاهی شد طراز لوای شاهنشاهی شایسته فر و اورنگ تاج آگینه قهرمان سلسله جلیله
ترکمانیه مصر عالم الدهر غضنفر العصر الخاقان الاعظم و القاآن الاکرم شهنشاه دوران تاج بخش ملوک ممالک هند و
ترکان خدیو جهان خسرو تاجدار ظل کرده لطف پروردگار ابوالسیف السلطان نادر پادشاه
اشارت است که بدیع صنائع بی‌منت انشای طبع جوهر آسایش صفحه پرورد خورشید اشتهار و حسن تحریر در زمره ابیات از
کلک اکسیر ترتیب کیمیاگر تألیف آفتاب پیکر نقش طرازی دست قدرت آغشته خورشید عنایت ازلی و مهر عالم فروز مشیت لم یزلی
که ذرات اندیشه را باقتضای مصلحت مبتنی بر رضا خاطر دانا بلمع دست پرورد صنع جمیل و مقابل سقاوه فیض جزیل
بساخت به مقتضای حکمت بالغه استعداد ماده قابلیتش پیرو لطف تا هنگامی که خاک ایران آمیخته خون ستم و در
عرصه دوران هر سرکشی بگردن فرازی صاحب لوای علم گشت چنانکه شاعر گفته زجور و ظلم کار اهل ایران یکسر
درهم شد برای انتقام افغان ظلومان مجسم شد تحت وری بالغ من آتش جور و بیداد مخالف از
هر طرف بخرمن هستی تر و خشک شعله افکن گردیده و هم ملوک طوایف شیوع فتنه و آشوب از عالی و سافل
وقوع یافت چنانکه از قندهار الی اصفهان طایفه غلجه و در هرات ابدالی و در شیروانات لگزیه و در فارس
صفی میرزا نام مجهول النسب و در کرمان سید احمد نواده میرزا داود و در بلوچستان [illegible] سلطان محمد نام
مشهور بجز سوار و در جاکل عباس نام و در گیلان اسمعیل نام و در خراسان ملک محمود سیستانی صاحب اعیه [illegible]
گشته گروه روسیه نیز آذربایجان را از یک سمت از آب چای تا سلطانیه و ابهر و از یک طرف لشکر عثمانلی گرفته
متصرف شدند و در پی هم از حدود [illegible] از ثغور ایران جمیع را فرو بحیطه تصرف درآوردند و همچنین ترکمانیه صائن خانی
استراباد که اکثر اوقات بفتنه انگیزی و شورش معتاد بودند و الوار بختیاری و فیلی و اکراد و ولات و اعراب حویزه و
بنادر حتی گروه شبانان بیابان و ولایت سر از اطاعت باز زده و اظهار سرکشی کرده بفساد گردیده سیل اقتضا بکمال
غنیمت شمرده و دیگر امر تا پریشان نشود کار دنیا الی نرسد حکمت بالغه و اراده داور اقتضای ظهور خلیفه دوران
آن خسرو فریدون فر که از لطف و فروشش منظر آثار جلالیه و جلالیه قهاری و از عقل سحرآفرین نقش غریب کلک بدایع نگار
صنع حضرت باریست نموده کوکب بخت سعیدش کوکبه آرای عرصه جهان و پرتو طلعت جوهر گسترش راه روشنی بخش دیده
جهان ساخت الحق گنج نهانی بود که دهر عاقبت اندیش از برای روز عید خویش ذخیره گذاشته و اصفهان را آوردگاه
که سلطان قهار برای دفع خصوم حوادث در کمین باز داشته بود چون سلسله حوادث عالم کون و فساد و بیکدیگر
پیوسته قبل از شروع بذکر صادرات احوال آن برازنده تخت و تاج با ایراد حکایتی چند محتاج است اهند انکار دفع

این شگرف نامه و طرفه نسخه تاریخ صدق ختامه محمد جعفر صدیقی که از چاکران حضور و ضبط وقایع مأمور است بالاجمال
اموری که در ایام سلطنت خاقان شهید سعید آقا محمد خان تا آغاز دولت این شاهنشاه صاحب تأیید بوقوع پیوسته شروع می‌نماید تا بر
عالیان منکشف شود که ایران چگونه از [illegible] ممالک چه قسم ویران بوده که حضرت شهریاری عزم [illegible] آن را درست کردند
گلهای این گلشن پژمرده که از هجوم [illegible] بیگانه [illegible] گلچین [illegible] زمان بود [illegible] آب [illegible] تازه رنگ بر حسب ظهور آورده
سرگذشت هر گل را از نظر می‌گذرانید عندلیب کلک تر [illegible] این نغمه را هذا کتابنا ینطق علیکم بالحق از جمله
آنکه در عهد سلطنت خاقان مغفور [illegible] که ایران شد اول الطغیان میرویس غلجه [illegible] قندهار بود که در سال
هزار و صد و بیست هجری مطابق سیچقان ئیل ترکی پیوسته تبیین احوال گرگین خان والی گرجستان و ایران
ایران بیگلربیگی قندهار بود و گرجیه که باتفاق او در قندهار بودند ابواب ظلم و تعدی بر افاغنه باز و دست تسلط بر افاغنه دراز کرده
میرویس غلجه حاکم آن گروه از جان سیر شده و از روی تظلم بدرگاه [illegible] آمده چون مدار دولت پادشاهی [illegible]
سلطنت را در [illegible] روی ارادت [illegible] مراجعت [illegible] امور را ملاحظه [illegible] کرده
وارد قندهار شد و چون گرگین خان بعزم تنبیه طایفه کاکری [illegible] خارج قندهار بود [illegible]
و میرزا خان نام [illegible] بود مأمور شد که باتمام کارش پرداخت بعد از [illegible] برادر زاده او [illegible]
منسوب گشته [illegible] با شوکت [illegible] و افواج [illegible] از طوایف کرج و عرب و عجم بتسخیر قندهار و تنبیه میرویس [illegible]
شده جماعت ابدالی هرات را که با افاغنه غلجه معاند بودند [illegible] یکسال قلعه را محصور کرده بالاخره از دست
تدبیر [illegible] قلعه [illegible] بعد از آن محمود [illegible] خان [illegible] این امر [illegible]
مراحل [illegible] تا رسیدن بقندهار [illegible] بعد از آن [illegible] قندهار [illegible] هرات [illegible] ابدالی
پدید آمد [illegible] هشت سال قندهار حکومت کرده بعد از آن عبدالعزیز برادرش بجای او نشسته یکسال ایام حکومت پرداخت و
بعد از آن محمود ولد میرویس [illegible] از [illegible] مقتول ساخته خود [illegible] حکومت برافراخت [illegible]
شورش افاغنه ابدالی [illegible] هرات بود که در سال هزار و صد و بیست [illegible] بظهور آمد تفصیل این اجمال آنکه [illegible]
غلجه [illegible] بیست هزار خانه وار [illegible] عبدالله خان ولد حیات سلطان [illegible] بعد از شنیدن [illegible]
قندهار باتفاق اسدالله ولد خود [illegible] حاکم ابدالی [illegible] تقدیرات [illegible]
قندهار [illegible] عبدالله خان با ولد خود [illegible] هرات [illegible] عباسقلی خان شاملو [illegible]
عبدالله خان [illegible] عباسقلی خان [illegible] عباسقلی خان [illegible]

و بعد از آنکه این خبر بعرض امنای دولت رسید جعفر خان استاجلو را از دربار شاهی بایالت مامور
و روانهٔ هرات ساختند و مقارن این امور اسد الله با پدرش از محل فرار و بکوه دوشاخ رفته
شاخ سرکشی برافراشت و بعسکر جمعیت افتاده قلعهٔ اسفزار را تصرف و بعد از آن بدلگرمی شهر با
جعفر خان حاکم هرات جنگ کرده و او را دستگیر و شهر را محصور ساخته بعد از چندی که محصورین از امداد
مایوس گشته بخفیه و آشکار ره سازش و طریق آمیزش با افاغنه گشوده در شب بیست و ششم ماه رمضان
سنه ۱۱۲۹ چند نفر از اهل قریهٔ بلدم من اعمال هرات که در شهر محصور و در حجرهٔ با افاغنه همداستان بودند نردبانها
ترتیب داده از سمت برج مشهور ببرج خیلخانه که در درب عراق واقع است افاغنه را بالا و افاغنه نیز بشهر
مسلط گشته و تیغ بیدریغ کشیده و بقدر امکان بقتل و غارت شهر پرداختند و بعد از تخلیه شهر از وجود قزلباشیه
افاغنه اسفزار آمده در شهر هرات توقف و باندک وقتی کوسویه و غوریان تا سرحدات مرغاب و بادغیس را
تا تصرف کردند پس اسد الله بعد از تسخیر هراة که در سال قبل بتصرف افاغنه آمده بود اتفاقاً شبی علی الغفله
ایلغار و ... بان برج قلعه صعود و بپایمردی سلم حبل بر فراز حصار مقصود برآمده آن ولایت را ضبط
نموده مراجعت کرد و در آن اثنا فتحعلی خان ترکمان از دولت بهیه صفویه بسرداری مامور شده در توابع کوسویه
تلاقی فریقین واقع گشته تحت افاغنه مغلوب و شب بسمت غوریان برگشته از آنجا که طالع قزلباشیه نامساعد
و بخار پندار در دماغها متصاعد بود سردار با فوجی بتعاقب ایشان کمیت تهور برانگیخته با صد نفر که همیشه
پشت صحرای مشهور ... بطایفهٔ افغان برخورده بیباکانه بر ایشان تاخته ایشان نیز چون حریف را خیره
و چشم بصیرتش را از غبار غرور تیره دیدند ... افغان کش و تیغ خونریز را از میان کشیده سردار را با جمعی
پیش تازان قزلباش ... ساختند بعد از چندی محمود ولد میرویس بعزم تسخیر فراه حرکت کرده مابین فراه
و ... در محل موسوم بدلارام با اسد الله جنگ نموده اسد الله بقتل رسید محمود چون تصرف قلعهٔ فراه را چندان
... دید ... قتل اسد الله اکتفا کرده ... قزوین مقر موکب خاقان
شهید بود ... از ... خدمات شمرده بدربار پادشاهی عرض و امنای آن دولت نیز تدلیس او را تصدیق فرض
کرده او را بصوفی صافی ضمیر ملقب ساخته حسینقلی خان خطاب دادند و نکته سنجان قزوین تاریخ قتل اسد الله را
چنین یافتند ع اسد از سگ شاه ایران رسید بعد از آن زمان خان وارث دولت گشته هرات
تصرف و عبد الله پدر اسد الله را محبوس ساخته بناگاه جعفر خان و گرفتاران قزلباشیه را از سر خیابان

تاج نوبارهٔ خونریز سیاست از پای درآوردند و هواخواهان دولت پادشاهی چون طایفهٔ غلجه با ابدالی مشغول کار
یکدیگر بودند و آن نسبت بخود از موافقان اخلاص کیش دانسته صفی قلیخان ترکمان اوغلی را بسرداری تعیین نموده با جمعیت
شایان و تدارکات فراوان روانهٔ هرات ساختند در صحرای کافر قلعه فیمابین او و زمان خان تلاقی واقع
شده و بسردار مزبور تیر جیره‌واران قضا رسیده شیرازهٔ جمعیت قوی بسستی انجامید طایفهٔ ابدالی با سر کرده پس افاغنه رایات
اقتدار کلی بهم رسانیده چندسال آن نواحی را در تصرف داشتند تا اینکه بارقهٔ تیغ جهانگیر ظل اللهی ظلمت زدای
آن بلاد و بازوی دولت نادره قالع فتنه و فساد گردید. دیگر شورش ترکمانان صاین خانی
استراباد است که تابع خوارزم اند اما در نواحی جرجان و دشت قپچاق سکنا دارند اگر بعضی اوقات بنا بر صرفهٔ
کار خود اظهار ایلی و انقیاد بحکام استراباد میکردند لیکن بیدر اغلب اوقات بتاخت و تاز و سرکشی و فساد
بوده‌اند و در سوالف ایام سرداران صاحب شوکت بتنبیه ایشان تعیین گشته طرفی نبستند و در بروز نقد ایشان
تزاید می‌یافت تا اینکه خورشید ذات جهان‌آرای اقدس از افق سروری طلوع کرده شیرهٔ طغیان سرزاده بخمول
کشیدند. دیگر شورش لکزیه و داغستان و انقلاب حدود شیروان بود ملخص احوال آنکه جماعت چاروتله
لکزیه که اهل شیروان را مصدوقه والجار الجنب بودند اظهار و باطایفهٔ زاخور که در حدود شکی سکنی دارند اتفاق
ورزیده تمرد و فساد کردند حسنعلی خان حاکم شیروان با جمعیت خود در صدد تنبیه آن جماعت برآمده و بعد از دو روز بحوالی
شکی شبیخون آورده حاکم شیروان را با جمعی مقتول و بقیهٔ لشکر او را با جمیع اموال ایشان بتصرف آن طایفه درآمد
بعد از چندی حاجی داود نام مسکوری با احمد خان اوسمی قیطاق و سرخای لکزی همداستان گشته اولا احمدخان
حاکم قبه را از میان برداشته متوجه تسخیر شیروان شدند مقصود ایشان بحصول پیوسته مراودت وفاق الحال
بدون رفاقت اوسمی آمده قلعهٔ شماخی را متصرف و حسین خان بیگلربیگی جدید شیروان را گرفته بقتل آوردند
و بضبط شیروان و نواحی آن پرداخته ابتدا بدولت عثمانی عرض نموده او را باقتساب آن دولت معدلت
انتساب کشودند از دولت عثمانی فرمان ایالت باسم حاجی داود صادر و سارو مصطفی پاشا بتمکین و امداد او
مامور گشته راه طلب پیش گرفت چون سرخای در جمعیت از حاجی داود پیش بحسب قوت در پیش بود وسایل
برانگیخته فرمان ایالت باسم خود حاصل نموده در آن نواحی رایت اقتدار برافراشت و سارو مصطفی پاشا مامور
بنجیه گردید. دیگر تمرد و طغیان ملک محمود سیستانی است. توضیح این مقال
آنکه در سال هزار و صد و سی و دو (۱۱۳۲) که خبر قتل صفی قلیخان سردار بمسامع گردون مداد شاهی رسید اسمعیل خان غلام

غلام برتبهٔ سپهسالاری فایز و نامه در تسخیر هرات گردیده و از ارض اقدس گردیده چون ملک محمود حاکم
تون بنابر استقبال بادهٔ غرور و استکبار چندان اعتنائی بامر و نهی خواقین ارض اقدس نمیکرد سپهسالار مزبور
فتحعلی خان قاجار بیگلربیگی مشهد مقدس با فوجی از قزلباشیه بر سر قلعه تون مامور و ملک محصور گشته یکماه
ایام محاصره امتداد یافت تا اینکه شبی میر محمد نام که پرورش ملازمت در دیوانخانه فتحعلی خان کرده بود از فتحعلی خان
رنجیده خاطر گشته خود را بقلعه رسانیده ملک را از ضعف حال قزلباشیه آگاهی داد و روز دیگر ملک بهیات
مجموعی برآمده جنگ کرده فتحعلی خان بزخم گلوله از پای درآمد و این حسن سبب افتاد و استعداد ملک شده
بهمان منوال در آن سرزمین دم از خود رائی میزد تا اینکه مقدمه اختلال اوضاع سپهسالار روداده ملک در مشهد
مقدس فرمان روائی **تبیین** اجمال آنکه بعد از وقوع قضیه فتحعلی خان مزبور سپهسالاری ایالت ارض
اقدس باسمعیل قلیخان شاملو که در آن اوان بیگلربیگی مرو و در مشهد مقدس میبود تفویض شده و امر وزیر در اختلال کار
سپهسالار ازدیاد و مادهٔ انقلاب بشتاد یافت چون سپهسالار اطوار علی قلیخان را موافق نشده بنگرانی
نیافته از سر گران بود خواست که او را مغلوب اختیار سازد و علیقلیخان از مضمون کریمهٔ فلا
یحیق المکر السیئ الا باهله غافل گشته جمعی از اوباش که با او همداستان بودند تبر بر اسمعیل خان فرستاده
کشان کشان او را از میان خیابان برده محبوس ساخته و خود بکار ایالت پرداخت در روز یازدهم محرم
الحرام ۱۱۳۴ که افاغنه بر اصفهان مسلط گشتند بمواقعه تیز در چهار روز در مشهد مقدس بوقوع پیوست کس
سررشته کار بدست الواط مشهد مقدس افتاده علی قلیخان نیز باطلی که فرج بوده برچیده تا اینکه در ماه
جمادی الاولی همان سال الواط جماعه علی قلیخان رنجیده او را معزول اسمعیل خان را از محبس برآورده باز بشغل
حکومت مشغول ساختند اما از حکومت جز اسمی باو نبود و الواط خود برتق و فتق مهمات کلی میپرداختند چون
حرکات آن جماعت ملایم طبع سپهسالار نبود بملک محمود مراسله فرستاده او را بتکلیف ارض اقدس کرده ملک محمود
چنین روزی را از خدا خواهان بود و تعجیل وارد ارض اقدس گشته مسند تمکن گسترده گرچه الواط تا کنون خاطر آن
بود که در روز ورود ملک محمود را تمام کارش پرداختند اما چون ع همه جا دو کس چو شد مکافات عمل ایند بعد
بچرخ کینه جو طالب انتقام از ایشان گشته ملک را در قتیه آن سرکشان و بار اندیشی دست پیشی داد و
ولولا دفع الله الناس بعضهم ببعض لفسدت الارض **در تتمیم ذکر محمود غلجه و آمدن**
او بر سر اصفهان محمود ولد میر ویس سالی که با سلطان جنگ کرده او را بقتل آورده و این مراتب

بدولت صفویه عرض و بسته عاکرده که چون اینحرکت محض از زیاده خیرخواهی بدولت ابدمدت رسیده موکب
پادشاهی از یکطرف عازم خراسان شود و من هم از قندهار بسمت هرات حرکت میکنم که از دو طرف
بدفع ابدالی کوشیده شود امنای بساده لوح که مدد و بستان تیز عقول سطحیه ایشان فهم نقطه از خط و درست از
غلط نمیکرد اقوال وی را باور داشته بسمع قبول اصغا و ایالت قندهار را باو ابقا کرده خلعت و شمشیر و اسب
او فرستادند و حسینعلی خان خطاب دادند محمود و بتزویر بهانه تنبیه ابدالی هرات وارد سیستان و نرم کرده بدو
خلال اینحال شهداد بلوچ عازم تاخت کرمان گشته اهل کرمان قلعه را خالی کرده ملتمس مقدم محمود شدند محمود
نیز وارد کرمان گشته ما ضبط کرمان پرداخت تا اینکه خبر شورش فارسی زبانان قندهار بمحمود رسیده باعث
انصراف او بقندهار گردید | توضیح | اجمال آنکه محمود در حین آمدن از قندهار بجهت سلطان لگزی را که
پدر زاده سالکی بود نایب قندهار کرده عازم کرمان شد بجهت سلطان مزبور قلعه را از افاغنه خالی دیده با
ملک جعفر خان سیستانی که در قندهار محبوس بود توطئه و تمهید کرده با ظهار دولتخواهی صفویه سر از گریبان
حصول برآورده بدستیاری فارسی زبانان صلای شورش در داده جمعی از افاغنه را که در قلعه بودند مقتول
صبح افاغنه بیرون را وقف گشته و از یکسمت داخل قلعه گشته بجهت سلطان و ملک جعفر خان را بدست
آورده با فارسی زبانان بقتل آوردند محمود بعد از شنیدن این خبر کرمان را تاراج و تسخیر کرده آهنگ قندهار نمود
و در سال دیگر بازشوق تسخیر کرمان گریبان گیر عزیمتش گشته هشت هزار کس از افاغنه قندهار و بلوچ ... زاده
آنسمت جمع کرده آمده قلعه کرمان را محصور و قتل و غارت غیر محصور کرده چون از هیچ طرف احدی با مداد
قلعگیان نپرداخت اهل قلعه ناچار طالب امان و متقبل پیشکش گشته در باب تفویض قلعه تا انجام کار
استمهال کردند محمود پیشکش قبول کرده از کرمان عازم اصفهان شد اعیان دولت تهیه اسباب قتال او
جبا خانه را گشوده مردم روستائی و بازاری که از فنون جنگ عاری بودند بسیف و سنان و درع و خفتان
مسلح و رسال کوپال بر کمر ایشان رستم را ساختند و بجمعیت تمام بمیدان کارزار شتافتند و در روز دوشنبه
بیستم جمادی الاولی سنه ۱۱۳۴ هزار و صد و سی و چهار مطابق اودئیل یکلو شانزده چهار فرسخی اصفهان تلاقی فریقین
واقع شده قزلباشیه مغلوب و رستم خان قولر آقاسی ثبات قدم ورزیده با احمد خان ... باشی جمعی از
اعیان و کبار دولت مقتول گشتند و تمامی توپخانه و اسباب ایل اردو بتصرف افغان در آمده بقیة السیف
وارد شهر اصفهان و بنای سینه بندی در دروب و محلات گذاشتند بعد از دو روز محمود آمده فرح آباد را برای

برای نزول اختیار واپس نشست سپس آغاز گیر و دار بمحمود در غره جمادی الاخری سنه ۱۱۳۴ مطابق پارس ییل اتفاق
افتاد

در بیان کیفیت محمود غلجه باصفهان و در ابتدای سال بد اختلال سنه ۱۱۳۴

توشقان ییل چون سلطان دار القرار ابتلا یعنی مهر جهان از ابتدا بعزم تسخیر شهرستان حمل رایت اعلا
افراخته لشکر بهار بر هزیمت منکاسه چمن و خاوند گر شهری میگشت و افغان هزار دستان با هزار داستان
شیون افزای فرح آباد چمن و هزار و بلبل بلوچ خارانی گل بالگد پای تخت گلشن گردید محمودیان بالکمال شوکت و
استیلا دست بتاخت و تاز دراز کرده باندیشه اینکه امداد از طرفی باصفهان نخواهد رسید سالک جمعیت خود را
از هم متفرق نساختند اعیان دولت فکری که برای کسر شوکت خصم اندیشیدند این بود که سلطان محمد میرزا نام ولد
اکبر خاقان شهید را در هفتم رجب بولیعهدی آورده و چون آثار رشد و فطانت از ناصیه حال او تفرس نمیشد
بعد از چهار روز او را بمورد قابل راج و صفی میرزای برادر او را بجای او بمسند ولایت عهد تکیه دادند باز در بیست و
هفتم رجب خلع خلعت جهانبانی از او کرده قرعه این فال را بنام شاهزاده طهماسب میرزا زدند و در شب سیوم
ماه مبارک رمضان در ظلمت لیل او را روانه کاشان ساختند که شاید در دست قزوین آمده با یکجان جمعیتی منعقد
و لشکری مستعد کرده منشأ امری شود و بعد از خروج طهماسب میرزا افاغنه بنای محاصره گذاشته اطراف شهر را
سد بندی راه آمد و شد را یکباره مسدود ساختند پس از آن تمام اهل خاص و عام راه یافته روز بروز قوت
ضعف و ضعف قوت میگرفت آتش غلا و نایره بلا بالا میگرفت بحدی که مردم برای اکل جیفه میمردند و بزرگان
در اسواق و محلات اطفال خورد سال را دیده و ذبح کرده میخوردند و اما برای گندم چون گندم سینه چاک می
بود و طایر جانها در غم دانه گرفتار دام هلاک برای گرده نانی در وسط چون تنور با آتش حسرت میتافت و چشم مردم
قرصی برای بنای سودای بیچه کش خورشید میبافت از شور چشمی زمانه بجهدی شد که شیرین دهنان بیاد
شکر لب خویش میمکیدند و شکر لبان بجای ریزه قند نباتات میخائیدند و هوس میوه دامن از نخل زندگی برچیدند
و بیاد انگور خاک پای درخت تاک را از کحل راه چون توتیای نوره بچشم میکشیدند کسانی که از جامه ابریشمی
تن میپوشیدند چون کرم پیله برگ خوردن تنیدند و جمعی که مغز تو تنیده کام می آلودند از شدت جوع بپوست درختان
افتادند اگر دانه ارزنی میجستند رفیق ابی تحرو سیاه میفرستادند و اگر حبه جاروس مییافتند تقسیم آن بتشنه چشمان
مینهادند کسی بوی پیاز را نشنیده بود تا ماش از شاخ ... عزیزتر گردید سالهای نزدیدن ... نان نمی
میخوردند و دیوانگان حسرت خوردن سنگ طفلان را چون حسرت لخته با خود میبردند الا برای کباب

دفع مدعیان میگذاشت و قربی در حضرت شاهی از گورکان میافت و چون قحطی عظیم شد [illegible]
و وبا در اهالی شهر اصفهان یکباره ویران گردید و قحطی آدم علاوه قحطی آذوقه شد شاهی دولت با فاقت کسبو[illegible]
شد خاک عجز و هوان بر فرق ریخت تا آنکه در روز دوازدهم محرم سنه ۱۱۳۵ مطابق [illegible]
خاقان شهید را از فرح آباد بیرون آورده بر سر [illegible] تاج شاهی بر سر محمود نهاده و همان شب محمود در [illegible] خزاین
دولتخانه جات پادشاهی واقعه اصفهان ساخت و خود در چهاردهم ماه مزبور با طنطنه [illegible] داخل
داخل شهر گشته سکه و خطبه بنام خود کرد و بعد از آن کسوت واقعه اصفهان به آخر ماه محرم در دارالسلطنه قزوین بطهماسب
میرزا رسید و در رکاب شاهی چاپار گردید [illegible] قزوین آخر ماه محرم در تاریخ جلوس یافته و در ماه صفر بعضی از افاغنه
برای [illegible] حضرت شاه طهماسب با سوار قزوین گشته بعد از ورود افاغنه [illegible] قزوین شاه طهماسب با قلیلی
همره داشت سر خویش [illegible] آذربایجان پیش گرفت اهالی قزوین چون [illegible] دشمن را [illegible] بعد از
[illegible] افاغنه را داخل شهر ساختند و افاغنه دست تعدی [illegible] دست [illegible]
[illegible] حوصله [illegible] شمشیر [illegible] و هر کس [illegible] بسیاری از ایشان را بخاک هلاکت
افکندند افاغنه که در [illegible] خارج شهر بودند [illegible] اصفهان [illegible] محمود با استماع
این خبر [illegible] افاغنه از قزوین برگشته وارد اصفهان [illegible] امرای
معزول [illegible] یکصد و چهارده تن از ایشان را [illegible] از تیغ گذرانیده [illegible] سلاح [illegible]
گرفته [illegible] جمعی [illegible] شمشیر [illegible] تصرف
آوردند محمود قریب سه سال در ولایت [illegible] بعد از آن [illegible]
شاهزادگان [illegible] اولاد و احفاد خاقان مغفور را [illegible] صفی میرزا [illegible] تیغ [illegible]
نعش [illegible] فرستادند و بعد از چندی [illegible] دیوانه [illegible]
[illegible] دوازدهم شهر شعبان سنه ۱۱۳۷ [illegible]
[illegible] افاغنه را با خود همداستان کرده [illegible]
[illegible] محمود را [illegible] هلاک کرده [illegible]
گردیده [illegible] سلطنت خود [illegible] یزد و [illegible] قم و قزوین و طهران تا [illegible]

بکیفیت تصرف [illegible] ذکر غلبه روسیه است بدار المرز و گیلانات

این مقال اینکه در حینی که شاه طهماسب در قزوین سرگرم فراهم آوری آلات است اسمعیل بیگ نام از تو باین در
عظیم رسم سفارت و عزم پطرزبورغ و مملکت روس فرستاده جمعی از روسیه بموجب طلب شاه طهماسب
بسرکردگی ... روسیه آمده بجای ایشان در فرضه رشت لنگر توقف انداختند و در رشت اردو زده در آمده
منصوب روسیه باشی اگر در جنب شهر رشت واقع است محل اردو اختیار توقف گشودند و حرف روسیه اینکه ما
بحکم پطر دولت روس از ... گرده ایم و ایلچی شاه طهماسب با کالات و کیل دار المرز را بما داده تا
بسر ... دولت روسیه تسلیم نموده که صیانت این دولت کرده بدفع دشمن پردازیم و باین دعاوی دخل
تصرف در ولایت دار المرز نموده دست تعرض کشیده داشته ... اهالی آن بودن قدم آن گذشته
تا اینکه سفارت ... که ایشان ... آمده خیال ... دار المرز ... آباد بموجب نوشته که
اسمعیل بیگ بوکالت دولت علیه صفویه بروسیه داده بود ... ساخت از طرف شاه طهماسب جمعی بدفع
روسیه آمده در خارج رشت ... روسیه شکست یافته ... روسیه رشت را که دم را متصرف
و بدون منازع روسیه دو سال ... نواحی را ضبط و ... تا اینکه مقدمه ... مشهور
باسمعیل میرزا ... چنانکه مذکور خواهد شد اتفاق افتاد و روسیه بدون جنگ ... آمده ... گیلان را که در
تصرف ... منصرف گشته ... پادشاه روسیه ... مملکت ... آباد
بشمار ... اهالی آنجا ... دولت ... رضای اعیان ایت
دولت ... آمده پادشاه ... تخلیه ... کرده سه هزار نفر تفنگچی که
در ... آن ... باستحفاظ آنجا گماشته ... سالیان ... تصرف ... نمودند ... احوال ... جوهرت
حیاتی کشف کرده ... بسلطنت خود نمود

دیگر تسلط و استیلای روسیه است

بر ممالک آذربایجان

چنین است مقال اینکه بعد از حرکت شاه طهماسب از قزوین بجانب ...
از دولت عثمانی ابراهیم پاشای حاکم ارزن الروم بگرجستان و عارف احمد پاشا بایروان و ...
کوپرلی اوغلی حاکم وان بتبریز و حسن پاشای والی بغداد بکرمانشاهان و همدان مامور گشته هر یک ... کر
بشمار ... و خود را ... و امرای لشکر آذربایجان ... چند جا ... حرکت نمودند
ابراهیم پاشا تفلیس را بحیطه ضبط در آورد و عارف احمد پاشا با جمعیت تمام بایروان آمده ... قلعه را
محصور کرد و چون از جانب اعیان دولت امدادی متصور نبود اهالی آنجا طالب امان شده قلعه را سپردند

و عبدالله پاشای کوپرلی اوغلی هم در همان سال بعزم تسخیر تبریز و ایروان حرکت کرده و چنانکه موکب شاهی در
اردبیل توقف داشت به تبریز آمده چون صورت تسخیر آن سال آینه مراد در روی ننمود عطف عنان کرده در
خوی و سلماس و قشلاق و در سال دیگر بازگشته بقهر و غلبه بر قلعه دست یافته اهالی آنجا را عموما تیغ گذرانیده و حسن
پاشای والی بغداد در [illegible] بجانب کرمانشاهان [illegible] متصرف شد حسن پاشا بعد از چندی در کرمانشاهان [illegible]
شتافته احمد پاشا پسرش از دولت عثمانی سرعسکر و عازم تسخیر همدان شده بدون مکری که در آن حاکم همدان
بود بهانه جنگ بیرون رفته احمد پاشا [illegible] قشون و اهالی همدان با سپاه او مدت [illegible] ماه قلعه داری کردند آنگاه
احمد پاشا بزور غلبه قلعه را مسخر کرده و لوازم قتل و غارت بظهور رسانیده و بعد از ورود مصطفی پاشا بتسخیر گنجه و علی پاشا
بتسخیر اردبیل مامور شده و بعد از جنگ و محاصره [illegible] گنجه و تبریز بحیطه ضبط رومیه در آمد بعد از آنکه رومیه متوجه اردبیل شدند
موکب شاهی از اردبیل عازم طهران گردیده و رومیه اردبیل و مضافات زنجان و سلطانیه و محال [illegible] را بحیطه
تصرف در آوردند و آن وقت دو سال از جلوس شاه طهماسب انقضا یافته بود و اشرف چون خبر [illegible] را بجانب
[illegible] حرکت شاه طهماسب بجانب طهران شنیده بسرعت تمام عازم طهران گردیده در [illegible]
صورت واقعه مضرب خیام سلطنت [illegible] و عساکر قزلباشیه بمقابله پرداخته در سلمان آباد [illegible] تلاقی فریقین
واقع شد قزلباشیه شکست یافته [illegible] شتافته شاه طهماسب با معدودی عازم مازندران گردید و [illegible]
اشرف جمعی بمحاصره طهران و [illegible] سردار خود [illegible] تسخیر قزوین مامور ساخته بجنگ اصفهان [illegible] گردید والی
قزوین را بعد مقاومت اطاعت در آمدند بعد از آنکه موکب شاهی [illegible] مازندران شد از آنجا فرصت [illegible] کرده فتحعلی خان
قاجار را بحکومت [illegible] سرافراز و با جمعی از ترکمانیه [illegible] افاغنه طهران [illegible]
[illegible] آباد و طهران [illegible] افغان گشته با خلال [illegible] کاری ساخته [illegible]
طهرانیان نیز [illegible] افغانیان [illegible] اشرف [illegible]
[illegible] بسپردند

در بیان مجملی از احوال اشرف و کیفیت جنگ و صلحی که فیما بین او و رومیه بوقوع پیوست

در سال [illegible] اشرف

احمد پاشای والی بغداد از دولت عثمانی بسرداری منصوب و با فوجی عظیم باتفاق [illegible] پاشای حاکم وان و عبد
الرحمن پاشای حاکم همدان و مصطفی پاشا و حسین پاشای حاکم موصل بطلب خاقان مغفور شاه سلطان حسین
تسخیر ملک متصرفه افاغنه [illegible] و از آنجا جمعی [illegible] آباد و [illegible] اشرف

اشرف فرستاده و پیغام دادند که قائمهٔ خلافت بی پا و سر بدون اهلیت آلت سریر داشتن چون
بدون شأن و نسبت پادشاهان نمی‌باشد خاقان شهید را او سپرده‌اند و رسم سلطنت را یعنی کناره
گیرد اشرف نیز از اصفهان عازم گلپایگان گشته چاپار فرستاده پادشاه مغفور را که در اصفهان می
بود از دم تیغ جفا شربت شهادت نوشانیده و سر او را نزد ایلچی روم فرستاد و جواب ایشان را به دم
تیغ شمشیر و سنان محول ساخت بعضی با رفیع و رفتن خشم رومیه گفته احمد پاشای سردار روم با سپاه
رعب گران از همدان رایت عزیمت برافراخته هجوم شده در شهر کرد و تلاقی عسکرین اشتعال نوایر شد و شکست
بر عسکر رومیه افتاده رومیه مغلوب و مقهور شده رخت هزیمت به وادی نزهت کشیدند اشرف نیز عازم
اصفهان شد در سال بعد احمد پاشا از همدان از راه ورخت طرح مصالحه انداخته قرار داده که
و تعیین حدود و تحدید ثغور را بر این دستور کردند که ولایت خوزستان و لرستان فیلی تا کرزه رود زنجان و
سلطانیه و خلخال و اردبیل به دولت عثمانی و ولایت سمت شرقی عراق و دارالمرز با افاغنه مقرر و متعلق
باشد و بدین عهد و میثاق صلح اتفاق و رفع نائرهٔ نزاع و نفاق کرده هر یک عازم مقر و مقام خویش
گشتند در سال چهارم جلوس اشرف رشید پاشا نامی از جانب سلطان احمد خان پادشاه روم برسم
سفارت برای تأکید بنیان صلح و صلاح و تهنیت جلوس اشرف وارد اصفهان و از جانب
اشرف نیز محمد خان بلوچ بالچی گری روم مأمور و همراه ایلچی مزبور روانهٔ دار عثمانی گردید

در بیان چند نفری که در ایام فترت ایران با دعای شاهزادگی اظهار خودسری و آزادگی کردند

اول صفی میرزا نامی بود که در سمت بختیاری بهم رسید
حقیقت احوال او اینکه موسی الیه شخصی بود از طایفهٔ کرزانی و در سال هزار و صد و سی و هفت در خبیص آباد
بختیاری منبعث شده ادعای شاهزادگی و پسری خاقان سعید شهید کرده و میگفت که من صفی
ابوالمعصوم میرزا بوده ثانیاً این پسر را کشته نام محمد حسین خان حاکم بختیاری می‌نامند اداساده لوحی
با ایلات بختیاری وجود او را مغتنم و مقدم او را گرامی و محترم داشته سر رشتهٔ کارش بدست گرفتند
موسی الیه بنواحی اصفهان شتافته خود کرده ادعای خواهری یکی از ملوکات اصفهان که
بود جلیبا آباد خواجه سرای او آمده او نیز باحترام آورده و در بهانهٔ استمتاع کرده مقام
اشرف نوشت المتیقن البتّه خطبه را در مساجد و منابر باسم شاه طهماسب خوانده

باسم خود ... باسم ... گردانیده و حکام شوشتر و کوه گیلویه و رودسر و ایلات آنسمت نزد او جمع آمده کمر
اطاعت بستند و امرا برای او تعیین کرده در آن نواحی بکمال تمکین بسر رسانید تا اینکه از جانب حضرت
ظل اللهی حسینی که شاه طهماسب در ارض اقدس توقف داشت با ارکان دولت علی صفی میرزا
... رسید ... که چون شاهزادگی منحصر بشاه طهماسب و ادعای آن شخص خلاف واقع است
او را گرفته ... چه ... لیکن بر وفق اشاره والا ... حسینی کرده ... مشهور صفی میرزا
بود ... بقتل رسانیدند و این قضیه در اواسط شهر محرم سنه ۱۱۴۴ روی نمود دیگری
سید احمد نوه میرزا داود متولی سابق مشهد مقدس است ملخص احوال او اینکه بعد از واقعه اصفهان
که شاه طهماسب عازم آذربایجان گردید سید احمد بجانب ابرقو رفت و در آنجا ... شهر ... بعض
جهات ... فارس و کرمان ... شاه طهماسب باسم خود ... کالانعام ... بادین
جنس که ... کرده جمعی را از او باش فراهم آورده عازم بوانات و ... دشت فارس که در دشت
فرسخی شیراز واقع است گردیده ... افغان از جانب محمود حاکم شیراز بود جمعی
بمقابله سید احمد فرستاده در سر پل خان تلاقی فریقین واقع شده سید احمد منهزم گشته با برقو آمده
مردم ابرقو را از کیفیت احوال او وقت ... محمول ... حاصل شده او را گرفته محبوس ساختند
بعد ... از محبس فرار کرده بجانب جهرم شتافت و سلک جمعیت خود را تجدید انتظام داده از جهرم
رفته ... بپذیره ضبط در آورده جمعیتی ... کرمان انصراف کرده ... شهر
... سنه ... تنگوزئیل جلوس نموده باسم پادشاهی ... و سکه ... بعد از چندی
جمعی از جانب اشرف بگرفتن او مامور ... سید احمد در قلعه ... بالاخره گرفتار گشته ...
اصفهان آورده به امر اشرف گردن زده ... از سر او بیرون کرده ...

سری ... دیگری محمد علی نام رفسنجانی مشهور بصفی میرزا ... است

... احوال او اینکه در ماه محرم سنه ۱۱۴۲ مطابق تخاقوی ئیل ... درویشی ... شوشتر ... که
... در چشم ... جمعی ... میگفتند که چشمهای این شخص ... [illegible]
... داشت عوام ... جمعیت کرده ... [illegible]
... شوشتر ... [illegible]

مصدر … شد اعیان دولت قیصری به اثبات رسید که شاهزاده ایران پناه بدولت عثمانی رو آورده است
بعد از تحقیق شاهزادگی او را تصدیق نموده موصی الیه را در بار عثمانی احضار و بعد از ورود به حول اسلامبول
موقعی معین … و مکان سکنی و اخراجات برای او قرار دادند و بعد از خلع احمد خان پادشاه
… بعضی حرکات او را … سلانیک که جدیده منزل … قسطنطنیه …
… بعد از چندی از آنجا شاهزاده به جزیره قبرس فرستاده کسان او را مرخص ساختند و
… در بیان وقایع سال ۱۱۵۰ نگارش خواهد یافت دیگر سید حسین … قلندری بود
که … رفته … وادی … از آنجا …
کسوت درویشی باصفهان آمده بعد از قتل صفی میرزای گرگان میان جماعت … خود …
موسوم … خاقان مرحوم کرده … گوشه کلاه هوس بر شکست …
… ریاست … از طوایف … جمعی فراهم آورده چون کارش …
نداشت … هوای ریاست سری بر آورده … گریبان عدم کشید و شمع دولتش چون
صدق … نداشت … بپایان رسید. دیگر شخصی در سمت … خود را پسری
پسری خاقان مغفور … سلطان محمد میرزا نامید و بشاهزاده … شهرت یافت و …
چهار صد پانصد نفر از اعراب … بر سر خود جمع کرده از آنجا … عبدالله خان حاکم … جمعی از بلوچ
… از آنجا … آمده …
… میرزا … استقلال … نموده
… ساخت … بالاخره از جانب …
جمعی … مورکت … شکست یافته بجانب هندوستان گریخت و …
… نمایان کردید دیگر … نام قلندریست که در …
… نام … بود که با چند نفر از قلندران … رفیق گشته … اعمال …
… درویشی … شاهی … کلاه … تخت …
… علم … چادر قلندری … دارائی سلطنت گذاشته …
شاه سلطان حسین … اسمعیل میرزا نام نهاد جماعت …

تنگ بر رشت و گیلان را با لنگرود تصرف کرده در آن اوان محمد رضا خان عبدلو قورچی باشی که بسبب لا
و صاحب منصب [illegible] گیلان بود در لاهیجان توقف داشت این خبر را شنیده با ده سه هزار کس عازم دفع قلندر
گشته در رشت و گیلان با او محاربه نموده شکست یافته به تنکابن برگشت و قلندر همان روز در محل
لاهیجان گشته لاهیجان را با لاهیجان ضمیمه متصرفات خود کرد بانیه محمد رضا خان دوباره جمعیت خود را منتظم
ساخته در لاهیجان کشته در لنگرود تلاقی واقع و قلندر مغرور شده بجانب [illegible] گریخت و در آنجا بجهت [illegible]
حکومت نصیب [illegible] و سایر رجال انتظام یافته ماسوله من اعمال رشت [illegible] و [illegible]
عازم خلخال گشته بر حاکم آنجا فایق آمده با سه دسته اردبیل و در حوالی اردبیل جنگ کرده شکست یافت و
بعد در میان شاهسون آمده جمعی از شاهسون را با خود متفق ساخته و جمعیتی انعقاد داده به مقامات [illegible]
و علی قلیبیگ شاهسون که دم از هواخواهی و انقیاد میزد جنگ کرده باز مغلوب گشته به ماسوله آمد با [illegible]
جمعی از طایفه شاهسون که با او سبب اتفاق داشتند با جماعت ماسوله که از بیرون [illegible] بجنگ آمده بود
بر دفع قلندر مصمم گشته در ماسوله بر سر او ریخته او را کشته سرش را برای سرکردگان [illegible] بردند

در بیان نسب و مولد جناب ظل اللهی

بر آگاهدلان دقیقه رس که بچشم [illegible] آیات علوی و [illegible] سفلی را واضح خواهد بود که سعادت باری
زاده لطف خدای یگانه و گرامی فرزند مادر زمانه باشند مفاخر قرش و نسب است و نه به [illegible] سلطنت
منتسب زیرا که به مدلول نص کتاب این دو امر در پیشگاه نظر بلند همتان پست ترین و به سلم [illegible]
و نازل ترین مرتبه از مدارج افتخار است تیغ برنده و خنجر بی جوهر خداداد و خویش است نه بکان آهن و گوهر شاهوار
ارزشش آب و رنگ ذاتی خود است نه صاحب معدن خصوصاً این برگزیده خدا و بزرگ کرده لطف [illegible]
توانا که به محض فضل الهی اختصاص یافته شمشیر خویش است نه بزور بازوی اهل عشیره و بیگانه و خویش و وجود
از لسبت دودمانش چراغ دودمانها افروخته اند و خاندانها از دولت خاندانش [illegible] خاندانی [illegible]
بنیاد [illegible] پیشش دولت تیموری [illegible] آستین است و دور تا ختم کمندش سلسله چنگیزی تا [illegible]

نظم
رسم خنگش قضا تیز [illegible] — نه تیغ بخشش است کار قدر
اگر ناورد [illegible] — [illegible] جهر
خورشید آتش [illegible] سپهر — اگر جهر از عارضش دم زند
دم صبح آتش بعالم زند — [illegible]
[illegible] — به [illegible] گوه و بیابان [illegible]
[illegible] کلک صحن [illegible] — [illegible] نکابن [illegible]

در مستتر وی است اما چون غرض مورخ ضبط کلیات احوال خدیو بیهمال و ذکر انساب نیز از لوازم بود بمقال آن
مکلف شده بیان میکند که آنحضرت از ایل قرخلو و قرخلو طایفه‌ای از انواع افشار و افشار در عهد چنگال
مانند همگی قدیم ایل متوطن ترکستان بوده در ایامی که مغولیه بتوران استیلا یافتند از ترکستان کوچ
کرده در آذربایجان توطن اختیار نموده بعد از ظهور خاقان گیتی‌ستان شاه اسمعیل صفوی بتقریبات
کوچ کرده در سرچشمه مناسبی که بکپکان من محال ابیورد خراسان که در سمت شمالی مشهد مقدس طوس
میباشد و محیی واقع و در قرب جوار سرراست توطن جسته تابستان در آنجا ییلامیشی و زمستان در دستجرد و دره جز
قشلامیشی میکردند تولد آنحضرت در یوم شنبه بیست و هشتم شهر محرم سال هزار و صد هجری مطابق
لوی ئیل در قلعه دستجرد در حجره در مکانی که بالفعل عمارات عالیه در آنجا احداث و بمولودخانه شهرت
یافته اتفاق افتاده باسم جد خود ندرقلی بیک موسوم گردیده و در پانزده سالگی قدم بمعارج رشد گذاشت
چون در میان تاجیک و ترک خورد و بزرگ منظر کارهای سترگ گشته در مبادی حال آثار دولت و فتوت
اقبال از ناصیه احوال او ظاهر و امور عظیمه از دست قدرتش صادر میشد و در عالم خود نادره آفاق بود
بهمین الاسم بنادرقلی بیک مشهور شد در آغاز کار جناب ظل اللهی از آنجا که نقش بند کارگاه
وجود ربط و پیوند مزاوجت را تار و پود دیبای بقای بنی آدم ساخته و این جنس الکون طرز جامه لوازم
وجود هر بود و نوع بشر انداخته تجرد مخصوص خداوند صمد است و تفرد شایسته ایزد یگانه که
لم یلد ولم یولد ولم یکن له کفوا احد حضرت ظل اللهی در آن اوان که آغاز شباب و جوانی
و بهار کامرانی بود بر ریحان ریحان بیشتر کام مراتب با ایل آشنا گشته چون بابا علی بیک
کوسه احمدلو که از روسای افشار بیورد و همیشه در آن ولایت با ثروت مکنت و در معرکه آرایی رزم
و بزم سپهدار و از جانب سبب خویشی اندرون شرافت رسانی مصاهرت در بر خویش داشت
آنحضرت خواستار پیوند و راغب بدان خواستگاری صبیه الشعار گردید اکثری از حسد پیشگان
سالک مسالک و مسلک معرکه آرای جنگ و نزاع گشته جمعی از روسای افشار از این وصلت بهم عنوش
شاید فساد همراه برنج و عنا شده و بالاخره بحکم قضا امر مواصلت صورت وقوع یافته آن مخدره
سرادق عفاف در سال هزار و صد و سی و یک در شب یکشنبه بیست پنجم جمادی الاولی دولت
و پنجم از منت مذکور گذشته شاهزاده کامکار رضاقلی میرزا بوجود آمد و بعد از رحلت آن مستوره

برج نقاب تراب کشیده صبیه دیگر او را در سلک ازدواج پردگیان حریم عفت انتظام داده نصراله
میرزا را متعلق بسپهر گوهران انفس و دختران آن برج اند چه پیشتر از آغاز ظهور کوکب اقبال بن
صاحبقران تابع امیر که در سمت دره جز و ابیورد و مشهد مقدس و قلعجات آنحدود و ناحیه دشت
آنحضرت متشتت بودند چون طوایف افشار و اکراد و ترکیه و سایر طوایف و اهل عشایر را وقوع پیوست و کوششی
که زبده اندیشان بر حلال کار ایشان بظهور آمد و جنگهائی که با دو ورتیه یک ترک و تاجیک وقع شده تا آن
طایفه را هم در سرحدات قرین آرام کردند اگر شمه از هر یک تحریر گردد تاریخ مطولی خواهد شد بیرون
از اندازه رکتاب و مسکرده خارج از حوصله قبول خود بین شیرازه لیکن چون مدین رونامه ظفر خاتمه
باقتصار مختصر امور و غرض اصلی ضبط کلیات امور است لهذا بر طارم اجمال و ایجاز مرعی داشته
تکیت قلم ایجاب اختصار عنان گرای بیان گردید **بعد از آن** که زمزمه آرای دوران ندهشت صدای
ایوت ناسازی کوک کرده و سر کرشه از مخالف و مؤتلف نواها داده هر سری چون کاسه طنبور
صدا بر خواسته ترک و تاجیک چنگ آسا سینه ناخن حسرت خراشیده و کوچک و بزرگ دف آسا زن
ضربی از دست داده در دایره محنت کف زنان افسوس گشتند و هر جا قوی ریشی بود سر از گریبان
خود سری کردن فرازی بر آورده پا از اندازه بیرون گذاشت **از آن جمله** ملک محمود سیستانی
بطریقی که مذکور شد بر مشهد مقدس مستولی شده رایت طغیان بر افراشت و حضرت ظل اللهی آن وقت
در حدود ابیورد و کلات و باقی سرحدات دشت مشغول ملک داری و بچنگال خونریز جلادت شاهباز
اوج دشمن شکاری بوده مانند شیر بیستان در بیشه خویش و طعمه بخش کام بیگانه و خویش بودند چون
دیدند که ساقی چرخ مینائی از ساغر باده وصل خونابه غم باهل ایران پیموده و حریف تنگ ظرف
زمانه رندی مستی کاسه سر ضعیفان شکست و از این شیشه جرعی بر دست تناول کشوده و آسایش
بر روی دور و نزدیک بر بست همت بی حوصله غیرت آنحضرت بر تافته بالهام خداوندی منا... و انها
نکت فرخنده هر روز نیرو خرم بلند و قوت همت از جمیع طوایف افشار و اکراد و باقی ... ر ...
ساکن ابیورد و دره جز و کلات بوده بجوهر خدمت احضار و کلات را که حصن حصین و قلعه ... بود
با قلعه ... ابیورد ... بر پیوسته جولانگاه اشهب کیتی نورد و مسکن و ماوای دولت ... حد ... بود
ابر ... برق حکم ... اختیار و بیاری آن کار آغاز کار کردند آری ... معه ...

دولت صفدرشکنش که در ناخن شیران جهانگیر کندی حوصله ورزد که بر گفتار خصلتی از روباه دغل حیله خرج
بیک صوبه علوی شیرمردی گردن افرازد و سروری که همیشه گردن فرازان گردن بطوق اطاعتش خم داشته
کی بود و بود که گردن طاعت بدیگری خم سازد و ولایات عمده که بهمراهی توفیق تصرف در ساخته سالک شیطان طریق
شده و تصرف درآورده بود کی شایسته که شرف انتساب با آنجناب داشتند دیگر آنکه ساکن دره جز و ابیورد که از
ولایات معظم خراسان میباشد هرچند که طوایف کرد در آنجا میباشند بهره از دور خدمت خدیو فرزانه یافتند آن
دو فرقه در هر حال احمد سلطان نام از فدای سلطان روی اقبال خسروی ابتر نکرده دو دست خصم فلک و ساعد بخت
فیروز بدست سعادت او پنجه دشمن شکن بود بعد از چندی بعضی فشار ... و اکراد که صحرا گرد و ذی
ساده لوحی بودند بوسواس بمقتضای مختلف الآراء گشته ... فرقه که صاحب قلعه و جمعیت
بودند بیانات مکان و مدت خورسند طرشده با آنحضرت در مقام کاوش و بعضی نزد ملک محمود رفته
با او در رابطه و سازش درآمده از اکراد دره جز و ابیورد تبعی با اکراد خبوشان پیوستند و کردی با
ترکمانیه عقد مؤالفت بستند و هر یک بقدر امکان رنجانیدند و شدند و برانگیخته را از سمت آنحضرت
با آنحضرت در ریختند سوای سیصد چهارصد نفر از ابواجلا که بالجماعت قلی بیک وکیل محمد علی بیک
ترخان بیک نام و باقی رؤسای خود قصوری در اعتقاد و در اخلاص قومی نیاورده نداده در
شدت و رخا ملتزم رکاب نصرت انتساب و در سختی و سستی سایه آسا دنباله رو چتر خورشید قب ب
بودند و آنحضرت با قلت اعوان و کثرت خصمان دامن همت بر میان زده باتفاق آن فدایان کمربسته
گاه در خانه زین ساخته رایت عزم افراشت و با هر فرقه بنای گیر و دار گذاشت

در بیان توجه موکب والا بجانب ارض اقدس فیض بنیان بعزم دفع خصمان

بر همگی باشد بعد از نور روشن است که جلوه جنود کواکب و انجم تا ظهور لوکیه افق است و بعد پرتو نی
سپیده صبح از طلوع طلیعه سپهر جهانتاب بنحوی که در مقدمه کتاب بیت گزارش یافت بعد از آنکه
ملک محمود در ارض اقدس آغاز خودسری کرده رؤسای ایلات خراسان از راه ضعف نفس و قوت و هجوم
بجوق جمعیت او گردن نهادند و در اطاعت بر روش گشادند از آنجمله قلیچ خان بابالو و امام قلی بیک
... بودند که از دولت نادره روی برتافته نزد ملک شتافتند صدور این حرکت از ایشان بر طبع عبوس
... مادام ... کارهای ایشان بیک خیال بهر طرف روانه و در سیر این مراحل

نهانی بود تا بعد که ملک و مسایل تاریخ الکحه چون در ملک خراسان همیشه از جانب آنجناب اندیشه مند و بیمناک بود

عهود معتقد به از صدق نیت نزد آنحضرت روانه کرده و پیغامات مؤکد بعهود و یمین فرستاده که از آمدن بارض

اقدس بغیر تحصیل سعادت حال مسلمانان منظوری نیست اگر در عالم یکجهتی موافقت مرعی کرده دشمن

را به جبر دفع سازد از اصفهان غیر خواهد بود آنحضرت نیز قبول مسئول ملک کرده عازم ارض اقدس شد

که در روز ورود ملک اظهار صداقت کرده وحشت او را رفع و در خلوت با شکار که داشت وجود دشمن را دفع کینه

تحت ... و صلاح کرده در خدمت آنحضرت بود و متعهد گردید فرمودند که روزی جریده بازی خود سازی

کرده عجب باشد منظور صنعت آنحضرت در تماشای بازی و اسب تازی جلودار ملک ... بوده با تمام کاوش

پرداختند و سواران نیز هر یک خراسان و اتباع او در آنجا ایشان را از مرکب هستی جدا آرند روزی که

در میدانگاه ملوک با ملک گرم جریده بازی بودند بعزم عنان گیری ملک دست انداختند چون مادام توسن

... در دست ... تقاضای پشت و سینی کرد که تا آسمان در پیش از پنجهٔ آفتاب پشت بزمین گذاشت

بر دو پای اسب ملک خورده جلودار بدست نیامد ملک از آنجا که سرمست باده غرورش در پای نخوت بود

تغیّرش بایمنی نکرده و بعد از انقضای صحبت ایشان بجانب شهر عطف عنان کردند اما آنحضرت پیوسته

در کمین رفت ... بود تا اینکه بصلاح ... الله قلیچ خان را و امام قلی کرده با اظهار التیام ایشان را

با خود رام ساخت و بعد از آنکه ملک را بیرون ... شهر مشهد مقدس تحریک بشکار کرده ملک بخواهش آنحضرت

یکروز پیشتر حرکت و حضرت ظل اللهی روز دیگر امام قلی و قلیچ خان را بتقریب شکار همراه برده بودند در روز ...

در حمایت اعمال شهر مشهد مقدس چون صحبت با ... از دست ... کردن مقتضای ... داد نبود

آن دو نفر را که در ظاهر چون قبضهٔ تیغ لاف اعتباری و در باطن بسان شمشیر دو زبانی ...

از میان برداشته و از آنجا عازم ابیورد گشته ایلات آن ناحیه را جمع کرده دست بدفع ... نگاشته

در بیان آغاز محاربه ظل سبحانی با ملک محمود سیستانی

ملک محمود بعد از وقوع امر ... وحشت انگیز چون دانست که از تیغ خلاف آن آزاده سر ... بیرون

هستی جز برگ بید پیکان بری نخواهد خورد و بار گران زیاده سری را که بر دوش داره بر سر ... نجات

نخواهد برد ... اعمال ... استعمال کرد که **بیت** روز اول که ... نکته ...

... **بیت** لیس ... از ... که ... شده ... نادری ...

به کلات جهات [illegible] دو سازید اکراد با او جواب دادند که اجتناب کردن فرزانیست [illegible] و در سمت
[illegible] جمعیتش بسیار و استحکام مکانش در غایت اشتهار تصور اینمعنی از حوصلهٔ ضمیر بیرون و
این [illegible] قدرت از افزون است ملک چون عذر ایشان را شنید بعذر [illegible] کار [illegible]
[illegible] اکراد و اهتمام را [illegible] نکی نمود و عزم تسخیر [illegible] کرده چون راه کلات و [illegible] مستعد
[illegible] عظیم و محتوی بر قلعه‌جات محکم بود عزیمت آنسمت را مقرون بمصلحت ندانسته با پنج شش
هزار کس [illegible] متوجه خبوشان گردید در منزل [illegible] بجد [illegible] سمندرت خواهی [illegible] ملک
فرستاده [illegible] که حرکت او باعث وحشت اکراد و موجب نزاع و فساد است [illegible] درگذرد [illegible]
از آنجا که ملک محمود [illegible] خودبینی [illegible] شده بود فرستاده [illegible] قطع [illegible] گردد باز [illegible] سبب
بی‌باغی عموم اکراد گشته باستیناف لوازم سرکشی پرداختند و بعزم مدافعه پیش آمدند [illegible]
بخت مغلوب گشته فراری و بقلعجات خود متواری شدند و ملک بلامانع داخل خبوشان گشته [illegible] گذاشت
که [illegible] اکراد [illegible] جمعی از عورات و اطفال ایشان را [illegible] ساکن ساخته [illegible]
[illegible] ایشان را دستگیر [illegible] تاخت قلعه [illegible] که در دو فرسخی خبوشان واقع [illegible] آن
جماعت بود پیشنهاد خاطر ساخته محاصره کرد و در خلال آنحال [illegible] ناگهان بسر وقتش
رسید **[illegible]** [illegible] انتقال [illegible] وصول خبر عزیمت ملک بسمت خبوشان حضرت ظل
اللهی با شوکت [illegible] چون [illegible] خبوشان [illegible] از [illegible] کردشان [illegible] تعصب [illegible]
عزم [illegible] در ابتدای کار در دو فرسخی خبوشان بفوجی از اتباع ملک که اسباب و توپخانه
در [illegible] مشهد مقدس می‌آوردند دوچار گشته اکثری را مقتول و معدودی را اسیر کرده [illegible]
بجانب [illegible] محمود [illegible] قلعه [illegible] شمشیر عاصی‌کش آب
در [illegible] گرم گرفت [illegible] قلعه در شرف تسخیر بود که دفعتاً حضرت ظل اللهی [illegible] صف‌شکن دلیران
مردافکن عربده‌جو نعره‌زنان [illegible] کنار [illegible] لشکر محمود [illegible]
خود [illegible] پای قلعه [illegible] قلعه خود [illegible] تنگنای محصوری نجات [illegible] ملک چون
[illegible] وقت [illegible] عزم [illegible] حوالی قلعه [illegible] لشکری ترتیب داده [illegible] وقوع [illegible] شکست
[illegible] لشکر خود [illegible] حضرت ظل اللهی عورات و اطفال [illegible] قلعه [illegible]

با [illegible] بمکان [illegible] خود را آورده بطرف قلعه در جانب دشت تروال و در اثنای راه [illegible] از خوف

ملک محمود [illegible] محیط گشته بودند از مژده ورود موکب اقدس حیات تازه و بهجتی بی اندازه یافته با دو [illegible]

نفر [illegible] بخدمت والا پیوستند و تجدید ارزوی صداقت عهد بندگی بستند روز دیگر که ملک نیمروز

سپهر خورشید جهان افروز از قلعه افق تیغ کشیده آهنگ خونریزی کرد ملک محمود لوای عزم فرخنده

و فرح جنگ افراخته چون حریف را تاب برو دست [illegible] مطلب حاصل یافت عنان [illegible] شکسته

[illegible] بر تافت و عسکر [illegible] و توپخانه از حصار خود ساخته بجانب ارض اقدس شتافت آنحضرت نیز به

[illegible] با عده [illegible] و خیوت [illegible] از اطراف ملک گرد آمده [illegible] مالک [illegible] و توپخانه بمعرکه

جنگ آمده [illegible] چون طلایه [illegible] لشکر [illegible] بیشه تیغ و سنان خصم افکن

[illegible] آنحضرت در [illegible] ایشان را توپخانه و [illegible] منافی حزم دانسته ترک رزم [illegible]

حضرت [illegible] خود بجانب [illegible] بصرف [illegible] و عزم کردند [illegible]

[illegible] بعضی مقام کردند

ذکر تسخیر سنگی قلعه و باقی قلعجات ابیورد

بازوی ظفر [illegible] چون بعضی قلعجات [illegible] که در تصرف افشار [illegible] اضداد [illegible] شده [illegible]

مخالفت بودند [illegible] سنگی قلعه که در دو فرسخی ابیورد واقعست هر چند که [illegible]

و لشکر [illegible] تاب [illegible] بود لیکن حضرت ظل الهی از آنجا که همیشه سرگرم [illegible] تائید بود [illegible]

[illegible] ظفر [illegible] از [illegible] عرصه [illegible] قلعه [illegible] را [illegible] از آنجا که و

خاشاک [illegible] کرده آب [illegible] خانه [illegible] قلعه [illegible] کار [illegible] پس [illegible]

[illegible] نقب ساختند بعد از چند روز [illegible] آتش [illegible]

[illegible] پیمان [illegible] معذرت جویان و ندامت پویان گردن [illegible] کشتند

آنحضرت [illegible] قلعه [illegible] و اهل قلعه را کوچانیده با ابیورد و سایر محال [illegible]

[illegible] که مسکن [illegible] قشار بود و در [illegible] اتباع ملک محمود [illegible]

[illegible] بعد [illegible] کار [illegible] قلعه را [illegible] بالصوب [illegible] قلعه [illegible]

محصور [illegible] از دو طرف [illegible] خاک [illegible] ساخت [illegible]

[illegible] آغاز نقب زدن کردند مقارن وصول نقب [illegible] اهل قلعه [illegible]

حصار کلیت قلعه بیرون نشینان بی پرده سر رشته نقب آورده خواستند که آب بر ان مرتبه بندند
آبیشه نمودند درونشینان بیرون نشینان سعی کرده نقب را بباروت انباشته آتش زدند چند نفر نقابچیان که
در میان نقب بودند و از نیامدن سعی بر آمده با دل سوخته و جگر تفته روانه دیار عدم شدند و دلیران قلعه پیشه
عدم نشستند و قلعگیان از چوب و خاک با تمام وضع رخنه راه دخول بر سپاه نصرت پناه بستند چون نقب
کاری پیش نرفت شدند دلیران سیل توان از اطراف جمع آورده چهار حد قلعه را تا مسافت حد گز بخشت و
خاک و خاشاک بنا تل بلندی که بیست و سی ذرع عرض و سه ذرع ارتفاع آن بود مستحکم نمودند بستند
آب برین جاری کردند در عرض دو ساعت آب احاطه بر حصار کرده رخنه بر اساس ثبات و قرار دیو
انداخته سیب و قلعه پرستی آن سیل بی امان چون خانه حباب آب رسیده و برج و بیوت
آثار خانه و شعله عرش سهای ظاهر گردید که مردم بیچاره کوکب طالع را در برج آبی منقلب دیدند دست از جان
شستند و از حین محصور باشند سرشک از خانه چشم روان گشتند از روی ذلت بپای مرده و دست
فرو رنجیدند خدیو یگانه چهار نفر از رؤسای آن طایفه که سرمایه فساد بودند معروض تیغ یاب نموده برات
ایام که خدری قلعه را که مرد شیطنت پیشه بود بجلوه [illegible] فاتبعه شهاب ثاقب ساخته برات
حیاتش را آتش [illegible] کرده ساکنین انجا را انقلاع دیگر فرستاده پس بجانب ابیورد و تحریک لوای ظفر پیوند
فرمودند و بعد از چند روز جهت بلندی عزم تادیب قلعه ابیورد چون قراخان [illegible] که بزرگ قلعه
مزبور بود و جمعی از ترکمانیه را با خود متفق ساخته هوای [illegible] ملک آتش فتنه می افروخت حضرت ظل
اللهی در حینی که مشغول محاصره شهزاده بودند طهماسب بیک وکیل جلایر را با چراغ بیک افشار با جمعی از
ترکمانیه و [illegible] آن تاره [illegible] ساختند چون آب انجین از چهار سمت قلعه منشعب
[illegible] آب بنای توقف گذاشته برجی ترتیب دادند که محافظت آب نموده نگذارند که داخل
قلعه شود و قراخان نیز با جمعیت خود بعزم دافعه بر سر برج آمده با مأمورین مجادله و جنگ [illegible]
جمعی قتیل و چراغ بیک دستگیر کرده [illegible] خانه روشن میکرد و در روز دیگر آنحضرت [illegible]
قراخان [illegible] ابیورد شدند [illegible] بعرض اقدس رسید و شهباز همت والا بعزم [illegible]
[illegible] چنگال جلادت [illegible] ساخته هنگام شام [illegible]
[illegible] معرکه جدال خود را [illegible] رسانیده متفرق [illegible] جمع و تهیه اسباب [illegible]

... چند صد ... از پیادگان جلادت قرین به دروب قلعه تعیین نمودند که
... ترکمانیه قلعه ... نمایند اعلام کنند در آن روز قلعگیان اقبال نکرده ...
... اتفاقات در میان شب فوجی از تاتاریه ... قراتان آمده با جمعی ...
در ... قلعه برگشت شب پیادگان ... قلعه خروج ...
... خبر ... رسانیدند بحضرت ... صبح ... تعاقب ... سوار شده
... قراخان ... قلعه ...
... جانب ... اسب انداخته با شمشیرهای آخته ... طرف ...
... حضرت ... وان منکم مائة یغلبوا الفا ... آن
... استعمال آلت حرب ...
... جمعیت ... ترکمانیه تاتاری ... پس ...
بانصرت ... فتح و ظفر ... آن جمعی تاتاریه ...
آمده ... حضرت ... برگشته ...
... شب تاتاریه خایب و خاسر ... روز دیگر سلطان ... قلعه ...
... قراخان ... از اسپ انداخت ...
عزم ... قلعه ... اعلای ... ظفر پیوند ... قراخان چون حال ...
... قلعه ... فرمان ... حضرت ...
... ترکمانیه قلعه کوچ داده بصوب ...
... خویش ... ترکمانیه ...
... سعید سلطان ...
... تصرف کرده بود حضرت ... ایشان ...
محمد حسین بیگ ولد سام بیگ ... اخلاص ...
حسب الاشاره ... با جمعی ... سعید سلطان
حقیقت ... چون طاقت مقاومت نداشت با تمامی ترکمانیه ...

ست فرسخی شهر رسید آنجا از حسن توفیق بخت سعید با جمعی انبوه سپاه از دهستان آسمان فرسا گشته چهار
دست اشرف رسیده کمر تجدید عهد صداقت و بندگی کردند پس زمام عزیمت بجانب ابیورد انعطاف
و محمد حسین بیگ رخصت انصراف یافت در خلال آن احوال از قراخان نامی چند را فرستادن که سبب کم خدمتی
گشته با جمعیتی در خاطر نسرشت مخمر کرده که علی التفصیل گزندی بذات مقدس رساند که … آخر
کیشان صدور یافته بود تدبیرشان را بعرض حضرت خدیو ذیشان رسانیده همگی ایشان معروض تیغ سیاست و تارک هوای
ریاست گشتند

در بیان نصب رضاقلی خان از دربار پادشاهی بامر سرداری و خاتمه کار او

بعد از شناسایی این احوال رضاقلی خان نامی از دربار پادشاهی بسرداری خراسان تعیین گشته
القصه بعد از شنیدن که عازم خراسان بود دیار استماع آوازه شوکت نادری که صاعقه فروز دور و
نزدیک بود عدم مردی کرد که بحضرت نادر رو ده عازم خبوشان گشته سلسله جمعیت ملا اکراد را متفرق داده
به تنبیه ملک برده چون برای والااعلام بود که معادات اتفاق کردار با آنحضرت ممتنع الوقوع است
بمقتضای … دیرین … رزم آزمایان نصرت قرین … توجه بجانب ارض اقدس نموده … منزل بسوم
ابید کهریز که در یکفرسخی مشهد مقدس در سمت خیابان علیا واقع است جولانگاه پای تیز ساخته ملک
تیز باستعداد و تمام بمقابله شتافت و فیما بین نایره حرب اشتعال یافت پس دلاوران ظفر توام تیغ تیز را
بر پیشان حکم … اعدای … گردکان ملک را روانه دیار عدم ساخته ملک از صدمه چنگل شهباز
بلا رکیدن مانند طایر زخم خورده شکسته بال خود را به پناه شهر کشیده خدیو بیهمال تا زمان روز ظرف
شهر مسیر قدرت … سر خرام ساخته شیر خانه قلعه … که موسوم بقلعه حاجی … بار در سه فرسخی
مشهد مقدس طوس در جانب غربی واقع است مقر کوکبه نصرت انتساب کرده دلاوران … ملک سمت
هر روز … از قلعه … همکام با فوج خون آشام در حوالی قلعه جولان میدادند در زخمهای کاری سیف
سنان زخمهای … بر روی خاطر محرومان میگشادند چون ملک … ساری میدان …
میدانست و معلوم او بود که بجنگ میدان صرفه نخواهد برد از شهر عیده گشته پشت بقلعه کرده دری میکرد و
دلیری … مردم توابع و نواحی خدمت آنحضرت اختیار کرده بهان چهار دیوار شهر … ملک …
گشت در … اقبال رضاقلیخان والی خبوشان گشته شاه وردی بیک … با جمعی دیگر که همراه
رضاقلیخان بودند شنیده … تزویر گشته رضاقلیخان حالی کردند که هرگاه جناب نادری باین نحو

عرصه را بر ملک تنگ سازد و لوای نام و ننگ افرازد سردار ذی توجه از تضایع و تنقیص قدرت و شوکت
او واقف بود [illegible] شد رضاقلی خان بعد از استماع این سخنان کاظم بیک نام خویش خود را بجانب نادری فرستاده
پیغام کرد که جنگ ملک مقرون بحزم نیست هنگام [illegible] را کشیده وارد قبچاق نگند و [illegible] بعد از وصول
او [illegible] پیغام آنحضرت نیز دست از جنگ باز داشته با انتظار ورود سردار در همان قلعه حاجی تراب
مقر کرد ملک فیروز بی آب ساخته سردار نیز در سر راه افراد خویشان را جمع گردیده عازم مشهد
مقدس و علی [illegible] مقصد گشته ملک بعد از آنکه شنید سر رشته کار او نام [illegible] بدست سردار افتاده
چون حالت [illegible] ملک بود خود را [illegible] روشنی گفت با خاطر آسوده از مشهد مقدس
بعزم مقابله [illegible] و توپخانه از [illegible] روانه گشت بدون اندیشه [illegible] طی مسافت
[illegible] سردار [illegible] و آخر [illegible] قلعه حاجی تراب که هشت فرسخ راه و [illegible] اتفاق افراد
ارض فیض [illegible] در باغ خواجه ربیع [illegible] مشهد نصب خیام اقامت نمود و در آن شب خبر ورود
خود را باهل مشهد اعلام و ایشان را با اطاعت خود [illegible] ترغیب کرد هنگام صبح اهل مشهد
جماعت ملک اتفاق کرده دروازه را گشوده با اتباع ملک که در میان شهر و بازار بودند در آویخته
ایشان را [illegible] چند نفر از [illegible] برای ابلاغ نوید فتح الباب نزد سردار فرستادند
از [illegible] ملک بعد از ورود بجانب [illegible] که سردار از راه [illegible] همت [illegible]
عازم ارض فیض [illegible] و احمال و اثقال را در قلعه حاجی تراب گذاشته [illegible] بسمت [illegible]
[illegible] روانه سردار همان شب که وارد باغ خواجه ربیع [illegible] و حشت افزای خاطرش گشته
با جمعیت خود بر سر راه ملک [illegible] و تلاقی فریقین واقع و قشون سردار [illegible] طرف [illegible]
ملک حمله ور گشته چون ملک توپخانه [illegible] را محیط لشکر خود ساخته بود قشون سردار [illegible]
[illegible] ثبات و قرار ملک [illegible] کرد سردار [illegible]
موقوف و عنان بجانب شهر طوس معطوف داشت و بستر راحت گسترده سر بر بالین غفلت تکیه کرد
لشکر [illegible] از [illegible] برگرفته هر یک در گوشه رخت آسایش [illegible] قرار [illegible]
[illegible] مزبور که جای سردار خالی دیدند [illegible] گشته [illegible]
سردار [illegible] از این اخبار گشته سردار [illegible] خان حاکم [illegible] خویش خود را

خود با جمعی از قشون در کمال تعجیل بجانب شهر گسیل کرده بضبط شهر پرداختند و چون ملک محمود
حراست حرم و منسوبان خود را بمهدی نام مشهدی که در آن اوان بکفیل مهمات دولتش بود محول داشته و
در ارک گذاشته بود مهدی آن شب حرم و کسان ملک را برداشته برج اطراف دروازه ارک متواری
مشغول دفاع و خودداری شده بملازمت کس فرستاده ملک را از این واقعه آگاهی بخشید ملک فی الحال با تمامه
جمعیت خود بجانب شهر ایلغار کرده از دروازه ارک که در تصرف مهدی بود داخل شده و بعد از جنگ
کشوده قزلباشیه را پای ثبات از جای رفته وداع صبر و قرار و شهر را گذاشته فرار کردند ملک باز شهر را
متصرف گشته بشهر بن نفاق اندیش را مؤاخذه و مصادره و پیش گرفت حضرت ظل اللهی هر چند که از آئینه آغاز
کار انجام را بجبین الیقین دیده و میدانست که مآل کار سردار ناپایدار بکجا قرار خواهد یافت تا بعد از کشف
سرپرستی این مرتبهم بمکلفین بسوانح کل کیه معلوم نظارگیان آن چمن گردید که دو فرقه خافت آنقطعه از جزیش
ندامت و گلستان احوالشان را امید بهاری نیست بدون اینکه سردار با ملاقات نماید عزم ابیورد کرده سردار ازین
متوجه خبوشان شده و بعد از دو سه ماه باز تهیه سرداری را از سر و قزلباشیه را گرد آورده هوس جنگ را اظهار
حیات اعاده و این بنای بر دو رنگ کرده دیگر بمشهد آمده دوباره ملک محمود بمقابله او پرداخت و او در
بیعت خبوشان گریزان ساخت این دفعه کار سردار بالمره از حلیه انتظام عاری گشته دیگر لوای قدرتش

علم نگرد ید

ذکر بیان سرداری محمد خان ترکمان و ظهور داعیه سلطنت از ملک محمود و محاربه‌ای که فیما بین او و حضرت ظل اللهی روی نموده

در آن اوان آذربایجان متعلق
بکوکبه پادشاهی سپرده چون خبر بسمع ایشان از دولت رسید رقم عزل بر صحیفه احوال رضا قلی خان کشیده محمد خان
ترکمان را بسرداری خراسان منصوب ساختند اما پیش از آنکه محمد خان وارد خراسان شود
ملک عرصه ملک را خالی دیده اولا تسخیر نیشابور را پیش نهاد ساخته ملک اسحق برادر زاده
خود را بر سر نیشابور فرستاده و جماعت بیات ساکن نیشابور چون در عرصه خراسان سوای
جناب نادری کسی که امید یاری و توقع مددکاری از او توان داشت ندیدند در مقام
استعانت در آمده حقیقت حال را بحضرتش اعلام و آنحضرت نیز بتوجه موکب و مژده
بیان مدلول کریمه وَكَمْ مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا فَجَاءَهَا بَأْسُنَا بَيَاتًا
گشته خود دستعه و سالک جمعیت را از افشاریه و اکراد کلات و غیره جمع و ابیورد

منعقد ساخته متوکل بخدای یگانه و بعزم امداد ایشان روانه گشتند و اکراد خبوشان نیز بموجب اشاره
اقدس بمعسکر همایون پیوستند و بعد از ورود به نیشابور ملک اسحق مغلوب و مقهور و جمعی از اتباع
او در مرحله حیات در گذشته خویش در باغی متحصن شده بعد از وقوع این امر میرزا محمد رضای گیلانی سالک
رضای اقدس که سرآمد فضلای عصر بود از جانب ملک برای اصلاح ذات البین وارد نیشابور گشته چون
شیوه و جوانمردی و فتوت مقتضای حمایت طرف عاجز و زبون بیکس و مروت کریمانه مقتضی آن شد که
ملک اسحق را رستگاری متحصن مرخص و روانه ارض اقدس سازند که بمعامله بسته جز نوازی مملکت
دیرین خسروان و سرفرازی ساخته رشته اشتیاق رای و اراده او در ضمن کرده باشند طایفه [illegible] اکراد
اکراد بنابر [illegible] قنات رودن عاصی ابیعصی از اطاعت گشته قصد گرفتن مال و ایذای حال ملک اسحق کردند
ایشان چون پروانه اذن از دیوان رضای خدیو سلیمان شأن نداشتند در عقده اتباع مانده در هنگامی
که سر بچه برین مدینه گریبان خاطر اکراد و ارکان آتش تازه شرارت انگیز هوای ترکتازی نعل وارونه
بدو منت نهادن [illegible] داشت ملک محمود از حقیقت حال واقف و بسرعت تمام عازم نیشابور گشته
در منزل قدمگاه پای تیره افشرده بحضرت نیز بافشار [illegible] و اکراد از نیشابور در دامنه [illegible] فرشت
چون ملک به بیم تیغ و سنان جان ستان دلیران مهابت کیش توپخانه را مامن خویش ساخته با قدم
تفرقه جام مرکز جنگ میدان اقدام لشکر و کاری از پیش نرفت اگرچه اساس قرارش منهدم
و بعضی از سنگرهایش منهدم گشت اما چند نفر از افشار و اکراد رخت بسر منزل هستی کشیده به بیم خاری
بر در بحضرت [illegible] نهاد دیده بنابر آنکه بعیث توپ سرکشی طایفه اکراد از مشرب بی باکی آب بی
لجام خورده بودند بیسامان خود سر کرده کامل الرای نداشته باد و [illegible] و اسبابی که بدست آورده بودند
بصورت ملکی و [illegible] هر یک بسر خویش و راه مساکن خود پیش گرفتند و اندیشه [illegible]
کاری مبتنی شد ملک بعد از وقوع این حال نیشابور را محصور ساخته اهل شهر چون خود در معرض [illegible]
و تنگی محاصره یافتند از عجز در آمده قلعه را تسلیم و ملک حکومت آن ولایت را بفتحعلی خان بیات
احکام ساخته تفویض نموده آهنگ ارض اقدس کرده بعد از ورود بارض فیض بنیاد در خود [illegible]
استعداد و آغاز فرماندهی [illegible] کرده از سبک سری [illegible] سر به سکه سلطنت برسیم و زر زده
چون خود را [illegible] کیهان [illegible] کلاه کیانی برای خود ترتیب داد و لیکن از [illegible] تقدیر

[illegible] نصیب آرایش میخواند   نه هر که چهره برافروخت دلبری داند   نه هر که آینه سازد سکندری داند نه
هر که طرف کله کج نهاد و تند نشست   کلاه داری و آیین سروری داند   چون اهالی بوقیچ که قصبه ایست
در بین مشهد مقدس و ابیورد سر از اطاعت برتافته بودند تحت آهنگ تسخیر آن گرده ملک اسحق را
باین امر مامور ساخته مردم بوقیچ نیز از حضرت ظل اللهی استمداد نموده تا وصول آنحضرت سر منزل امداد
کار از کار گذشته و ملک اسحق بوقیچ را متصرف گردیده برگشته بود و آنحضرت بعزم جولکای مشهد بسمت
رادکان نهضت فرموده و ملک نیز از مشهد مقدس بیرون آمد که بمدافعه آنحضرت پرداخته در نیمه راه بر سر
خبوشان آید در سربیل که از مواضع مشهد است تلاقی فریقین اتفاق افتاده تدبیر مخالف تقدیر بود و دست
تقدیر چیره و از نتایج آنحضرت قتیل و دستگیر گشته بقیه فرار و عزم خانه و دیار خود کردند آنحضرت باز و بعزم
کلات و ملک عازم تاخت خبوشان گردیده و بعد از صدور این وهن و فتور افشاریه وارد [illegible]
فرصت فوت نموده از راه قصور چهارده رفته از ترکمانیه سمت [illegible] استمداد و آنطایفه نیز بشورش
ایشان تارک عهد [illegible] گشته آمدند که با آنحضرت بساط مخالفت گسترده ابیورد را تصرف نمایند آنحضرت باز از
کلات عازم ابیورد و در خارج قلعه معرکه آرای شده دسته افشاریه و ترکمانیه را شکست داده فراری جمعی
از ایشان را [illegible] متواری ساخت و از آنجا بعزم مدافعه ملک مرکب بسمت خبوشان برانگیخته تا وصول
کوکبه [illegible] ملک فرار [illegible] و ملک جمعیت ایشان را متفرق ساخته باز مراجعت فرموده بود آنحضرت
باز بجانب ابیورد [illegible] لطف علی خان [illegible] کرده بعد از وقوع این مقدمات محمد خان ترکمان [illegible]
[illegible] در خراسان گشته فتحعلی خان بیات که از جانب ملک بحکومت نیشابور قدم داشت
بسبب وصول خبر آمدن سردار جری و با ملک در مقام خودسری برآمده شد مخالفت ساز کرده ملک [illegible]
[illegible] بآهنگ نیشابور کرده و فتحعلی خان بمقابله پرداخته باقتضای تقدیر دستگیر و کور [illegible] ضرب
شمشیر گشت و ملک محمود [illegible] ملک اسحق را بحکومت تعیین و عزم [illegible] قرین نموده بعد تسخیر نیشابور
در عین [illegible] آنحضرت [illegible] ملک اسحق را با لشکر از نیشابور طلب [illegible] با کوکبه [illegible]
خارج مشهد مقدس نقل کرده از اتفاقات غریبه حال نیز [illegible] مثال [illegible] جدول [illegible]
[illegible] مثال گشته وارد [illegible] آنجا پیر محمد نامی که قبل از این [illegible] فتحعلی خان [illegible] شده ملک
[illegible] آن [illegible] جانب سردار [illegible] آن [illegible] بود [illegible] آمده [illegible] گشته [illegible]

و موکب والا نیز به جانب ارض اقدس رجعت نموده بعد از ورود به کوشک مهدی که دو فرسخی مشهد است از عزم ملک
وقوف گشته حرکت ملک را دلیل آمد کار و علامت لطف پروردگار دانسته بسمت کوه سنگین که متصل مشهد
نهضت شد و در آنجا که رزمگاه خدیو و سرانجام اسباب دولت این خدیو جهان را در ید دوست در ترتیب
و سپه انجم نیز روی سعی بآسمان در روای حاجت رواکی این خسرو فلک احترام کواکب آمده زیبا شد سپاه
حسن تائید خداوند انفس و آفاق ملک اسحق از نیشابور روان و در منزل طرق دو فرسخی مشهد
رو به طرف قصر ملک سیستانی از سمت با قدرت و ملک محمود از طرف باغ مزبور با قدرت و شوکت
... بکار در آمده حضرت ... نیز با امیران کردن فرار ... از هر دو طرف هنگامه آرای
شمشیر و ... سلطان و ... تیغ جهانسوز دود از نهاد و خرمن صبر و قرار ایشان
بر آورده جمعی کثیر ... آمدار و جمعی گرفتار ... ساخته توپخانه و نقاره خانه ایشان تصرف کرده
ملک محمود و ملک اسحق ... معرکه ... جانب قلعه شتافته در آن ... متحصن گشته از گرفتاران
معرکه ... مشهد بوده ... احسان خدیو ... فرمان نجات جمعی که خواص کسان ملک ...
... گشته ... بکلات تصرف یافت ملک محمود بعد از وقوع این شکست ...
... که در ... ایشان ...
... که ... بنجات ... ایشان ... نموده ... کرده موافقت
... ومخالفت آنحضرت تحریک نمایند ایشان نیز ... موافقت با ملک محمود بسته ...
... آنحضرت گشته آنحضرت ... تنبیه توپخانه ... ساخته ...
صبح که ترک تیغ ... جلوه کر میدان ... سوار ... گشاده ...
... اعیان ... توپخانه ... بارت ...
... مردم ... جمع ... ایشان ... کرده ... اسباب ...
بجانب ارض اقدس جلوه فرمای ... آسمان ... لوای ... گشته ... ایشان ...
... عقاب ... گشته ... کمان ... کرده ... چهار صد
پانصد ... قلعه ... موسوم ... و ملک محمود ... شهر ... رسیده ...
... آنحضرت ... ایشان ... دلیران ... خود گرفته

گرفته سر تیر بسته و جنگ دیگر آغاز نموده کیفیت برق تک را بسمت مشهد گرم عنان و دلیرانه
رکاب را تا ظاهر قلعه فاره و قار سبک جولان ساختند ملک چون پای مدعا برده بود تغییر در نظم جمعیت
نموده و بهیئات مجموعی متعاقب رسید و بازار گیر و دار گرم گردیده و گروهی از طرفین بقتل
رسیده چون در آن روز شدت سرما خستگی را از حد برده بود و دلهای یلان از تزلزل برف مانند آب در
جویبار افسرده بود هنگامه جنگ را شورت گرمی شکسته شد و ملک بجانب ارض اقدس و حضرت
ظل اللهی بسمت ابیورد روی آورده از آنجا بنا بر انقلاب اوضاع مرو متوجه آن ناحیه گشتند **توضیح**
بمقال آنکه از قدیم الایام جماعت قاجاریه مرو و جمعی و طایفه تاتار و اعراب در خارج قلعه سکنی
داشتند فیمابین قاجاریه بجهتی از جهات که بمقتضای کون و فساد است احداث نفاق و نزاع شده جماعت مذکوره
هر دو از ما خلفه ما قبت بسته و یکبار قوم تاتاریه پیوسته بجانب ایشان دفع یکدیگر پرداختند تا آنچه
جمعی را مقتول شمرده در صدد تقویت اساس جماعت در آمدند تا اینکه قوت رفته قاجاریه ضعیف و تاتاریه
قوی گشته آنطایفه بعد از ظهور آثار اینکار در احوال قاجاریه جماعت بیعت را که از خوارزم آمده و در محل موسوم
بقراقوم یورت گرفته بودند با خود متفق ساختند مقام تاخت و تاز در آمدند قاجاریه نیز چند نفر از رؤسای ترک
را بقلعه برده محبوس و مفقود و بر سر ایشان یلغار کرده جمعی را مقتول ساختند بعد از وقوع اینحال جماعت تاتاریه
اعراب کوچ کرده بموضع مشهور بجلال که در دو از ده فرسخی مرو واقع و سر آب زراعت مرو بود رفته اقامت
و از دیار قبیله اره چاق و ترکمانیه استعانت کرده آب را از قلعه بکیبار مقطوع و اهل قلعه را انگشت زرع
ممنوع ساختند ملک محمود از اختلال اوضاع مرویان واقف گشته بر طبق استدعای تاتاریه یکنفر از بنی اعمام
را بحکومت آن ولایت تعیین و حاکم مربور باتفاق اشرار اره چاق و ترکمانیه دست تطاول دراز و تا دو
سال آن ناحیه را تاخت و تاز کردند چون اهل قلعه را از قلت آب و آذوقه کار بهلاکت رسیده بود قاجاریه از سر
هلاکت امنی بعید دست توسل بر ذیل یاری و دامن مروت مددکاری آنحضرت زده و بعرض حال خود پیش
پرداختند و آنحضرت نیز از راه تعصب الملت یعنی مرتبه بجماعت اتراک و طرفیت ذریت غربت و انقطاع
پرداختند **در بیان مقدمات سرخس** چون موکب والا وارد سرخس گردید بعضی با
منبع آب عبور نموده عازم مرو گشته در بین راه آب رشک واقع شد چون اجداد دلاوریت
با دست تهی بازگشتن تا کار حوصله شهباز طبع غیور و مخالف طایقه او باقیه سرخس بسر کرده و کی

سعود و دولتخان جغتای حاکم انجا نیز نصب و افواج مذکور بود از کنار طرق آهنگ تاخت سرخس کرده وان
پیر چند منزل چند مقصد گشتند شب بسر وقت آمده باران شدیدی شد بحدیکه لباس سیاه تمام ظلمت در فضا
شب برنگ آب مبدل گشت و پیر خنک سپهر تیره گردید و آنسر زمین از کثرت سیلابهای پست و بلندی گل گردید
و آن سبیل کوه را بعضی عسکر آسمان اوج فوج فوج یکدیگر ایشان صبح گم کرده هر یک بسمتی افتادند و از شدت
بود و با کثرت سیل در حالت رکوب بود و نه قدرت نزول برپشته جا و از دست بیک نگاه بعد رفته بود
طریق آتش در مقام زین بسر برده هنگام طلیعه لشکر فیروز بکنار خارج قلعه رسیدند سعود و دولتخان چون از نزول سپاه
زیر پرده خانه مرد و هجران نیز بر تقسیم و چاره ندید ابواب معذرت گشاده و بعد خود را با پیشکش و نزل بخدمت
والا فرستاده و مسرور گرد کار بانجام و دیگر نیز از اطراف به طریق اخلاص پیمودند چون توپخانه همراه نبود بکار قلعه نپرداخته
بکوچ پی بعضی از ایلات امر و الا عرصه و در باغ محمد علی سلطان جغتای که بمحافظت قلعجات اقدام داشت
در مقام ممانعت درآمده بالاخره مغلوب و منهزم گشته بقلعه تحصن جست و از اهل قلعه از در اطاعت درآمده محمدعلی
سلطان با اعوان با تباع گرفته بخدمت اقدس آوردند انحضرت ایشان را با شش هزار نفر خانوار ایلات سرخس
و توابع کوچانیده بسمت کلات و ابیورد فرستاده و خود نیز سایه قبول بصوب ابیورد انداختند در بیان

محاصره قلعه قوزخان و تسخیر تا از نه صرّه و ذکر وقایع آن زمان

ان جمله قلعجات خانه خرابیه قلعه قوزخان بود که متعلق بعاشور بیک بابالو و تا آن هنگام تسخیر آن
در عهده تأخیر مانده بود و چون عاشور بیک بوصف نفسانی دوران تخم مخالفت در زمین دل کاشته حق
ولی نعمت آنکه مکین نگاشته جعفر قلی بیک شادلو نیز که انده در سای لشکر خبوشان بود در مخالفت آن
آستان با و همداستان گشته باعانت او آمده بود لهذا الرای ظفر انتما بجانب قوزخان شتافته گشته در بیرون
قلعه بجهه منتخبین سپاهی بحکم ترتیب یافت تحت جعفر قلی بیک اظهار و عجز کرده بجهت
حفظ ایشان با ضایعات رخصت عبور از آن داشتند عاشور بیک بتنهائی با جمعیت خود بمراسم قلعه
داری پرداخت تایید اقبال که در آن ایام توقف موکب منصور در خارج قلعه مزبور اتفاق افتاد
بهنگامی چون مشاهیر ساقه عدم مبالات اعیان دولت صفویه سرحدات خراسان اکثر اوقات چون هنگام
خزان اوزبکیه خوارزم و ترکمانیه بحسب عادت معتمد ایام ماضی در صحاری عهد انحضرت
در بار سال اوزبک تراکمه و هر دفعه اوزبکیه مغلوب

ی مقصود ... تا ایشان مبارک سرافرازی گشته پیش شیر غازی ترک تطاول و دست درازی کرده

... سال و سنه ... برآمده شد بخارا و قوافل گذاشت و در همان اوقات جمعی از شحنگی ... و ...

... مرو و ... ولایت چیچه در عهد دولت واقع ... دولت ... تابع بودند ...

... همراه گروه قافله را لطرق رسانند اهل چیچه بسبب ... باج ... نزاع ... شان نقض

... ایشان را متصرف گشتند و چون در آن اوان آوازه شوکت و اقتدار آنحضرت که ...

... سطوت ... چون آتش ... های ... خراسان ... دوست و دشمن

رسیده ... قبله انام و مرجع خاص و عام بود شیر غازی بعد از شنیدن ... بخدمت آنحضرت

... دولت ... و ... سوال ... آنحضرت ... نسبت ... فرستاده ... استحکام

... ی ... شرایط ... معمول داشته ... شود ... باعث ...

... شده ... نفر از غلامان خاص ... خدمت ... موکب ظفر ...

... بجماعت ... قلعه قورخان ... لایق ... گشتند ... بسبب

... صبح ... جاریه را چون ... جا رفته بود ...

... قلعه ... جانب ...

... اوقات در مازندران ... حسنعلی بیگ ... بسعادت ... تحقیق ... آن

کوکب علی الانوار که از افق خراسان طالع شده ... فروغ ضیای عالم ... گستاخ ...

... محاصره آن قلعه ... مقدم ... دست ...

... خدمت ... کلهای ... سعادت ... آنحضرت ...

... بعد از چند روز ... پادشاهی بسمت خراسان تکلیف ...

... مخالفت کرده بر عادت سابقه ... بکشتن ...

... منصور و ظهیر الدوله ابراهیم خان را با جمعی از ... نصرت قرین بمحاصره قلعه

... خان مامور ساخته ... جمعی از جانبازان خاص ... قلعه ...

... ساخته ایشان نیز از قلعه برآمده ... جنگ ...

... تیر و گلوله تفنگ گردیدند ... قلعه ...

گردیده قلعه در تصرف تسخیر درآمد که اهل قلعه بر دامن بستیان آویخته حضرت ظل اللهی دوباره از عیال ایشان
عفو ... گذشت رایت انصراف افراختند بعد از ورود دو کوکبه والاجزو یکی قوچ خان عاشور بیک قلعه داری
... قلعه را تسلیم نموده سر بر ربقه انقیاد آوردند پس کسان شیر غازی و ذکر ... در رکاب همایون
... ملک طریق ... داری بودند بعطای اسب و خلعت نوازش کرده مرخص ساختند و چون تنبیه تکاتیه
پیشنهاد ضمیر اقدس تسخیر ابیورد ... چهچه و حوض خان و عباس آباد ساحت مرو مطرح فروغ ابیورد
از پی خورشید ضیا ساخته ... فرستاده و ایلجماعت سر از اطاعت بر تافتند آنحضرت متوجه
ایشان گشته بعد از مجادله واقع و ایلجماعت مورد تنبیه بلیغ و جمعی از ایشان معروض تیغ بیدریغ گشته
کوچ و کلفت خود را که ... گذاشته بعرصه ... قلعه با مال و حال و نسوان و عیال آنطایفه بتصرف
درآمد پس حضرت ظل اللهی اموال غنایم را بغازیان عنایت و اسرای ایشان را مرخص ساخته عزم تعاقب
فرمودند ایلجماعت از باب بستیان درآمده آنحضرت طایفه مذکوره را کوچانیده در اصل قلعه ... کن
... قاچار ... صلح داده ... و ... اخف ... علیا و ... فریقین ... رکاب
والا ... اعراب را با کوچ بابیورد فرستاده عازم ارض اقدس و بالای مشهد مقدس فرمان
نوشته ... رسان توجه موکب مقدس گشتند

در بیان توجه اعلیحضرت شاه طهماسب بعزم مقابله با ملک محمود بجانب خبوشان و ورود جناب نادری بموکب شاهی و وقایع آن ایام میمنت نشان

بعد از حرکت موکب معلی طهماسب میرزا و ملک محمود چون گریبان خود را از چنگ خصم ... دست ... بمضمون اینکه
مهر درخشنده چو پنهان شود   شب‌پره بازیگر میدان شود   فرصت یافته از مشهد مقدس بجانب
خبوشان و سفر این مرحله پیما گردید که شاید در آن ناحیت بر طهماسب تسلط یافته ... پردازد
و ... انتقام ... و چون صیت ... آنحضرت ... خراسان ...
و ... ضایع ... تازه ...
... نواحی ابیورد مطلع ... ملک ... آنحضرت ... شاه طهماسب ...
... توقف داشت بعد از استماع حرکت ملک محمود ... سپهداری ... قاجار ...
... عاقبت ... کاری آن ... سر ... جاجرم و اسفراین ... در

در حین حرکت خود حسنعلی بیک معیر الممالک را بخدمت والا فرستاده تمنای مقدم نصرت قرین نموده و در
زمانیکه ملک محمود با آن گروه آن قلعه چون روئین دز را محاصره کرده بتصرف و مشغول تسخیر بنوعی بود
که آوازه انصراف موکب نامدار از مرو و عزیمت آنحضرت بجانب ارض اقدس وحشت افزای خاطر ملک
گشته دست از گریبان بیکس محال باز داشته بسمت مشهد مقدس شتابان گردید و مقارن آن حسنعلی
بیک نیز از جانب حضرت شاهی بخدمت والا پیوسته چون خبر آمدن شاه طهماسب بمسامع اطلاع
واقفان عتبه دولت رسید عزیمت جانب مشهد را موقوف و عنان کیران جنان بیار بجانب
خبوشان معطوف ساختند اما در عرض راه بعضی از خاطر خطیر خطور میکرد که چون فیما بین آنحضرت
و اکراد سابقه نزاع و غبار نقار در غایت ارتفاع است احتمال دارد که بعد از ورود موکب والا بخبوشان
آن طایفه در میان احداث فتنه و شر و کار آنحضرت را با شاه طهماسب بناسازی منجر کنند از آنجا که اندیشه
خداوند مسبب الاسباب وسیله انگیز دولت انجناب بود نمکی بمعنی از پرده تقدیر صورت ظهور نموده
صد هزاران طفل سر ببریده شد تا کلیم الله صاحب دیده شد شرح این احوال که تفصیل چون بعد از
ورود شاه طهماسب بخراسان چون بعضی از طوایف اطراف در بندگاه شاهی آورده از جمله از جدیقه
اکراد جمعیت کامل انقیاد یافته بود و شاه طهماسب با خود سران میدید عاقبت اندیش کار خویش گشته
وسیله جوی آن شد که بناخن تدبیری سنگ تفرقه بمیان آن طایفه انداز و خود را امور دولت مستقل
سازد و نجفقلی بیک شادلو را که از معتبرین چمشگزک بود مامور ساخت که باتفاق ایلخی و بنهانی بر سر
مشهد رفته با ملک هنگامه جنگ گرم کند تا کوکبه شاهی وارد شود چون عقل فطرت نشده باقلب آتش
گونه تکلیف نخاشی داشت نجفقلی بیک سر عصیان ارپیش آورده شاه طهماسب تیغ تدبیر منفعل حال او را
گردن زده و اینقدر باعث وحشت آن وحشی خصلتان گشته چون ابواب قلعه را بر روی خود بسته
دیدند هجوم عام و ازدحام تمام دیوار قلعه را شکافته بیابان مجهولی بیام تپ کیفر خبوشان
در انجا بنای جمعیت گذاشته و در آتش غلغله و غوغا در میان اکراد و قشون استر آباد شده بود و هر جا
بگردی دست بیافتند از لباس و یراق عریان میکردند اگر چه از بعضی امور غبار نقار فیما بین آن
حضرت با اکراد متصاعد بود ولیکن در آن وقت آن طایفه چون دست از دامن چاره گسسته دیدند بنام تقدیم
جمعی از رؤسای ایشان بشکایت انحکایت عازم خدمت آنحضرت گشته در منزل جیاب در حینی که آن

خان متوجه خبوشان بود برکاب مستطابش پیوستند و بحلف و یمین عهد بندگی بستند چنانچه سام بیک
اوکلیو چمشکزک برای تزئین تاریخ استسلام در همان مجمع نامزد آن زبان قراست کرده برای دفع شکر
شیرینی خورده بود. عاد الله یدبر والقدر یقدر آیینه تدبیر فتحعلی خان صورت نمای عکس مطلوب و دهن
چهره صورت مقصود نقاب گردید القصه آنحضرت در صدد استمالت اکراد [illegible] چند نفر از
[illegible] همراه کرده نزد محمد حسین بیک ولد سام بیک وکیل و شاه بوربوری بیک باشی [illegible] فرستادند که مقصد
حرکتی شده منتظر ورود موکب والا باشند و از جهان [illegible] الممالک [illegible] شاه طهماسب فتحعلی خان
[illegible] پیغام کردند که هرچند این نوع سلوک و ناسازی در چنین وقتی که هنگام دولت [illegible]
غازی سعادت [illegible] مقرون بصلاح نبود و حال خود بحکم تقدیر چنین اتفاق افتاده من بعد متعاقب وارد
شده اگر [illegible] دیگر که خسرو سیارگان بزم فلک را بنور حضور خویش بیاراست آنحضرت با اکثر
تمام ورود خبوشان و شاه طهماسب ملاقات کرده عذرخواه گناه اکراد شده دفع ماده نفرت از جانبین
کردند و در انجا حکومت خبوشان برحسب اشاره آنحضرت به محمد حسین بیک مزبور تفویض یافته بخطاب خانی
فایز شد پس لوای جهان گشا در بیست و دوم شهر محرم الحرام سنه ۱۱۳۹ مطابق [illegible] ایل از خبوشان بعزم
تسخیر روضه مقدس نهضت نموده [illegible] با جماعت [illegible] کرده چون [illegible] غفلت [illegible]
و برگشته بختی او [illegible] تقدیر گشته بود [illegible] جواب جواب داده بسرکشی برخاست و در ارک
نشست و [illegible] شهر [illegible] موکب مظفر [illegible] دوم ماه صفر وارد خارج شهر مشهد مقدس [illegible]
محاذی ارک از جانب [illegible] در کمال عز و تمکین [illegible] مقدمه [illegible]
سپاه منصور ساختند و در حین [illegible] کنار شهر ملک محمود از برج ارک بانداختن توپ [illegible] پیغام [illegible]
[illegible] جناب ظل اللهی با فوجی از لشکر [illegible] تا وقت غروب [illegible]
محمود [illegible] آتش [illegible] حروب [illegible] هنگام شام [illegible] عالم گیر عازم آرامگاه گشتند ملک محمود [illegible]
[illegible] ماننده خورشید انور [illegible]
[illegible] سر [illegible] گشت [illegible]
سپاهی [illegible] بشهر [illegible] از قلعه [illegible] پشت [illegible] فتحعلی خان
وقوع پیوست

در بیان مقتول گشتن فتحعلی خان قاجار

چون در حین توقف

توقف شاه طهماسب در بسطام خبر آمدن ملک محمود و تخیر بمسامع نعیان آن دولت رسید حرکت بجانب
بشترآباد ... بود این بود که بجهت عداوت اتفاق افتاد ایام سفر تبریز ... دوم سردی لشکر قمی شد و یافته
اسباب ... باقی نماند هر چند که فضلعلی خان یکدو دفعه مصدر خدمتی شده در آن اوقات پیشرفت
کار ... منظور میداشت اما چون مزاج شاه طهماسب را استقامت ندید ... کار گذاران
آن دولت چون ... نداشت ناچار ... لشکر را وسیله کرده از خدمت شاه طهماسب مستدعی
رخصت گردیده که باسترآباد رفته تهیه لشکریان کرده باز در ابتدای حرکت حاضر شود از آنجا که رخصت در چنین
وقتی موجب وهن دولت بود هر چند که امنای سرکار نظام آثار اظهار رضامندی کردند ... بعضی بفکر دفع
او افتاده چون بدرون حاجت جناب نادری انجمنی کرده ... نشنیدند بر آمد شاه طهماسب در خلوت گفتگو
درون با آنحضرت در میان آورده آنحضرت فرمودند که کشتن او با شیوه مروت منافی و همان ...
او را کافیست هر گاه در شاهی ... متعلق باشد او را گیرانیده و در کلات نمایند مشروط بر اینکه بعد از
فتح مشهد مقدس باز مرخص باشد شاه طهماسب برین نهج قرار داده پس روز چهاردهم سفر ... فضلعلی
خان را ... که در دربار شاهی حاضر بودند گیرانیده فضلعلی خان را در خیمه آنحضرت محبوس
ساختند شاه طهماسب چون میدانست که آنحضرت بقتل فضلعلی خان رضا نخواهد داد تظاهر ... خود
کرده طرف عصر که آنحضرت بوثوق پیمان مستظهر بوده در تالار شاهی مشغول نظم و نسق امور رعیت و
سپاهی بودند بعضی از نزدیکان شاه طهماسب که کینه فضلعلی خان در سینه مخمر داشتند در حجره ... کرده
مهدی ... که با فضلعلی خان خونی بود از جانب شاه طهماسب بقتل او مامور ساختند ملازمان آنحضرت
را خیال آنکه شاه طهماسب خود مرتکب این امر گشته البته باشاره آنحضرت خواهد بود و جرئت منع نکرده
امور بانتمام ... رسیده سر بحضور آوردند پس حضرت ظل اللهی متکفل امور سلطنت
و مهمات ملکی خراسان گشته ... آقاسی باشی گری دیوان ... اسمعیل بیک ولد بابا علی بیک و [illegible]
آقاسی گری ... و حکومت سبزوار ... بیک ... تفویض یافت

در بیان تسخیر ارض اقدس

بعد از وقوع قضیه فضلعلی خان حضرت ظل اللهی بتیاری ... [illegible]
... همت ... ارض اقدس ... سر قلعه ... [illegible]
چون ... [illegible]

مصمم شد که بعزم جنگ بر سر اردوی پادشاهی آید آنحضرت از شنیدن این خبر مسرت اثر جشنها ساز نموده
در قصد [illegible] پس از خواجه ربیع تحریک لوای عزم کرده و از کثرت تیراندازی باستعداد مقابل اشتافت
در نیم فرسخی خارج قلعه کلات تلاقی فئتین واقع گشته شکست عظیمی بلشکر ملک راه یافت و جمع کثیری از عیان
و عمده [illegible] با ابراهیم خان نامی که توپچی باشی ملک بود در خاک هلاک افتاده و ملک بجانب قلعه هرات تحصن
جسته [illegible] دو روز دیگر رو آورده و بیا در وقت دو ماه در قلعه محصور و دلیران جلادت کیش و تفنگ گرفتار
در [illegible] و شوق میبود تا اینکه معلوم دور و نزدیک شد که او [illegible] چیره روی [illegible] کار [illegible] محمد
نیست [illegible] از [illegible] که [illegible] مرگ [illegible] پیوسته سردار
در جمله ملک [illegible] دولت [illegible] آب [illegible] سراب دیده [illegible] نام تابین خود را
بخدمت حضرت [illegible] حال [illegible] نیکنامی [illegible]
[illegible] بجانب آنحضرت [illegible] شود و شب [illegible] مستحفظین [illegible] گشته [illegible]
[illegible] لشکریان در کمین بوده [illegible] داخل شهر شوند [illegible] شب [illegible] شهر [illegible] شان
۱۲۳۹ مطابق [illegible] کشت [illegible] کلان [illegible]
[illegible] پنجم [illegible] شهر [illegible] حضرت [illegible] پیاده [illegible] خواجه ربیع [illegible]
پای قلعه کرده [illegible] در کمین [illegible] ایستاده [illegible] شدند [illegible]
[illegible] شب [illegible] سرهای ایشان را بپای قلعه [illegible] گشاده [illegible]
[illegible] پیادگان تیغ زن و جادوان صف شکن داخل [illegible]
[illegible] جهار باغ منصرف شدند [illegible] و برج مشغول [illegible] بودند
[illegible] سراسیمه [illegible] رسانیده متحصن گشته [illegible] بیسنج [illegible]
یکی از سمت [illegible] چهار باغ و دیگری از سمت خیابان [illegible] جلادت [illegible] شهر [illegible]
حضرت [illegible] پیادگان [illegible] و سپرداران جوشن پوش [illegible] با شمشیرهای آخته [illegible]
[illegible] بجنگ پرداخت [illegible] تحمل [illegible] بسیاری از ایشان [illegible] ساخته [illegible]
[illegible] روز تمام شهر بتصرف لشکر نصرت قرین درآمده بعد از آن [illegible] شاهی [illegible]
[illegible] و طواف و سعادت اندوز تقبیل آستانه مقدسه ملایک مطاف گشته [illegible]

خود تصرف کرده روز دیگر حضرت ظل اللهی آهنگ یورش ارک کرده منتهک خاین روسیاه شب تیره
تلاطم قهرمان مهر را شوریده جهان تاریک عدم گزیند ملک چون راه تدبیر را البته دوست چاره را شکسته
دید در رهگذران در آمده حیثیت زیاده سری و راه و رسم چاکری را از سر گرفته تحت دانه سلطنت که مرتب
کرده بود بمرتبه آورده بسبر و آقا محمدی نام که در بدو حال توتراب کرامه مشهد و بمناسبت آنفس در ایام حکومت
تحت ملک ملکی آمیزش گرم کرده بود و در این اوقات بر مسند وکالت ملکی تکیه زده بود [illegible] عوای او بود
بپاسبان ساینده سایر محبت او و اعوان ملک محمود و معقود اقان کشته ملک محمود [illegible] تلبیس کسوت
فقر پوشیده معاد تَرْكُ الدُّنْيَا لِلدُّنْيَا أَحْسَنُ كُلِّ شَيْءٍ ترک دنیاست ترک تجرید ساخته
سلک قناعت را بخوبست و محبت را بتخت پوست تبدیل و از خرگاه دنیا الی خیمه قلندری درویشی نقل و تحویل
نموده در یکی از حجرات آستانه مقدسه رسم معمول گشت و پیر محمد نام را در این خدمت حاکم جام و جرجه ونش
جام مرام گشته بخطاب سلطانی تارک

در بیان توجه موکب نادری بجانب خبوشان و صادرات آن ایام فرخنده و نشان

بعد از آنکه کلید فتح مشهد مقدس بزور بازوی
دلاوری اسپهبد تصرف آن زبینده سر پرسروری در آمده و چندی از نجمعی بر آمد عزیمت توقف در ارض
اقدس پرورد در خاطر انور تصمیم یافته جمعی از افشاریه سکنه ابیورد و توابع را برای محافظت سرحدات
آن نواحی گذاشته بقیه را با شاهزاده رضاقلی میرزا و حرم محترم بارض اقدس آورده آنمکان زینت
بنیان را که مظهر مجرای حَسُنَتْ مُسْتَقَرًّا وَمُقَامًا بود و ولقسرای توقف و قرارگاه دولت ساخته
و چون در مبادی حال منوی و ضمیر اقدس آن بود که بعد از تسخیر ارض فیض منور حصه و منار آستانه
مقدسه رضویه مذهب و زرانده و شود لهذا حکم والا بانجام آن امر خیر فرجام صادر گشته منار و گنبد مبارک
چون بیضه بود منار [illegible] و دیگر از محاذات آن با وج عیوق افراخته که قبه چرخ برین [illegible]
و صیقل زرانده و پرشید الحاصل حضرت ظل اللهی بعد از فراغ از حل و عقد امور خراسان کمر بر عقد کوه
مقصود که بنقار در ایام تهیه خواهش آن معامله شده بود روانه خبوشان و چون جمعی از جماعت
عراقی و آذربایجانی که مقرب بساط سلطنت بودند از جانب آنحضرت تمکن نیافته و قندار [illegible] حضرت
در جهات ملکی ملایم طبع ایشان بود خفیه در صدد اخلال بر آمده شاه طهماسب را بصعب رقیب و انقلاب کرده
و به مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ آگاه نبوده [illegible] سخن بهتان [illegible]

حضرت ظل اللهی با فتح مقصود باز گردانیدند چون تحمل درین قسم امور را حوصله مردم بادشاهی که [illegible]

[illegible] رسیده تا بحدی که [illegible] قطع و فصل این مهم بقبضه شمشیر تیز که محاکمه

[illegible] رجوع [illegible] با محمد خان قزلباش تا بخوبشان گشته قریب حیوشان رسیده

[illegible] ساخته [illegible] در خبوشان شاه طهماسب [illegible] حاضر [illegible] که مقرر شده

[illegible] تا فیصل [illegible] محمد [illegible] خان شیخلو حاکم سبزوار [illegible] خبوشان

گشته محمد [illegible] خان حاکم آنجا نوشته [illegible] حضرت پادشاه در خصوص [illegible] بتحریر [illegible] کشف نقاب

[illegible] چهره [illegible] بخدمت آنحضرت رسال داشت [illegible] بجانب [illegible] در

پرده خفا [illegible] شاه [illegible] منازل [illegible] تنها [illegible]

خبوشان [illegible] شاه طهماسب [illegible] رکاب [illegible]

بدون اطلاع [illegible] باد [illegible] در لباس

[illegible] بشهر رسانید [illegible] حرکت [illegible] جهان آرا [illegible] اسباب [illegible]

[illegible] عسکر ظفر اثر وارض اقدس [illegible] بدست فرمود [illegible] گردد

[illegible] محتاج [illegible] خبوشان [illegible] ارض اقدس [illegible] گردانیده

[illegible] حرکت [illegible] خبوشان [illegible] دل [illegible] آمده [illegible]

[illegible] ساختند [illegible] احوال خبوشان [illegible] جنود [illegible]

[illegible] گرفته [illegible] جنگ کرده [illegible]

[illegible] تدبیر [illegible] خان [illegible] دولت [illegible] مزاج [illegible]

داشته [illegible] بطرف [illegible] خصوصا [illegible] مازندران [illegible] حضرت ظل اللهی

[illegible] ملک محمود [illegible] سپاه [illegible]

[illegible] ترک [illegible] آفاق [illegible] ملک محمود [illegible]

[illegible] لیکن چون دانست [illegible] و بعد از چندی [illegible] قدس [illegible]

[illegible] خاطر [illegible] ناسپاسی [illegible] حق ناشناسی [illegible]

[illegible] قلعه [illegible] آمده [illegible] بطرف بیرون [illegible] قلعه [illegible] محمود [illegible]

مجموعی ... و پیاده از اندرون هجوم آور شده و مستعد قتال گردیدند حضرت ظل اللهی با ... فدا
در خلاص کیشان جان نثار چنانکه کارزار در آمده فریقین به هم در آویختند و غبار ... بهیجان ... در
شکست خورده جعفرقلی بیگ شاملو که از معارف جنگ بود در آن روز به گلوله از پا در آمده کشته گشته جمعی کثیر
عرضه شمشیر ... و بقیه ایشان کرم خیز میدان فرار شده ... دیگر جماعت قرچه داغ
که در میان ... صاحب شمشیر و جلادت ممتاز و شهیر ند جمعیت کرده به عزم امداد ... مصاحب
جنگ قلعه کرده حضرت ظل اللهی بعد از ظهور ... آن راهزنان طریق ... سر ... گرفته
از جماعت ... قتیل و اسیر گردیدند چون در آن صحرا و دشت حبس گرفتاران ... وحشی خصلت ...
دشت چاه ... حفر کرده ایشان را با آهنگان انداختند بعد از چند روز ... ایشان ... مروت
... مقتضای ... و رعایت ... مخصوص ساختند ... وصف ... شده داشت
که کوه و صحرا متصل از برف ... سوزان ... بستر ... خاکستر سر ...
بر جای خویش ... خویشان را در حال شدت محصور کرده قلعه گیان ... جهت ...
و از آنجا عنان بعد از چندی ... به حضرت ... تکالیف ... آنحضرت ... زبان سیف
قاطع جواب ... محیف ... طایفه مزبور چون ... که از توسط وسایط کاری انجام نیافت
... شدند که آنعزیز مصر اقبال از یوسف ... حرکت ... ارض اقدس کرده ایشان هم ...
... ایشان ... فیض ... صورت ... کنند ...
... از ... احکام والا ... خویشان ... کرده بودند
... خود ... شاه طهماسب که ... شوق
... صورت حصول ... رکاب ... حضرت بودند
... بعد از خدمت ... چون ...
... مسا ... و قریب ... یگانه و عامل ... آشنا
... و جمیع خلق ... ملاحظه ... حرکت ... ارض فیض البرکه کرده ...
... شاه طهماسب از ارض اقدس ... حضرت شاهی ... آمدن ...
... قعد ... واقع ... تابستان

ندیدند تا آنکه محمد علیخان قورچی آقاسی سابق والد اصلان خان که در ایام اقتدار فتحعلی خان قاجار از دربار
شاهی دور و در استرآباد مجبور گشته در مازندران می‌بود و بعد از قضیهٔ فتحعلی خان از جانب شاه طهماسب
مأمور شده که خزینه و اسباب سلطنت را که در مازندران می‌بود با دو سه دولتشاهی نقل نماید مشارالیه بر وفق
فرمان عمل نموده غلامان و خاصان که از شدت دمی دم سردی فتحعلی خان در قشلاق مازندران متواری
بودند دور او جمع گشته بهنگام ورود دولت ایام دیده و آفتابی شده همراه مشارالیه بعزم امداد اردو آهنگ خراسان
کردند بعد از ورود به جاجرم سمت اعمال کرایلی رحیم خان حاکم آنجا علی الغفله جمعیت کرده شب بر سر منزل
شریف الدین نامی که از نوکران حکام استرآباد بوده در ایام هرج و مرج صاحب جمعیت و شخصیت و استعداد
شده بمحمد علیخان پیوسته بود ریخته بسبب سابقهٔ نزاع او را بقتل رسانیده روز دیگر که صبح آفتاب بخت خونین
بکمر چرخ برین کشید آهنگ منزل محمد علیخان کرده محمد علیخان تاب نیاورده خزینه و اثاثهٔ سلطنت را گذاشته
فرار رحیم خان نیز همگی آنها را بحوزهٔ تصرف و اختیار خویش درآورده و خبر متواتر بسمع شاه طهماسب
و اکثر رسیده و یأس کلی در احوال ایشان راه یافت لابد شاه طهماسب از خبوشان حرکت کرده در حوالی
نوروز وارد ارض اقدس شد پس حضرت ظل اللهی کس نزد رحیم خان ارسال و تمامی خزاین و اسباب
منهوبه را استرداد و واصل سرکار پادشاهی ساختند و در همان اوان حضرت ظل اللهی شبی بعد از تجرد از
علایق جسمانیه و رهایی از حبس تعلقات نفسانیه و اتصال بمجردات علویه و مشاهدهٔ صور غیبیه و استفاضه از انوار قدسیه
در عالم رؤیا دیدند که مرغابی بزرگی که آن را قو گویند منظور گشته آنحضرت تفنگی در دست داشته بجانب
او خالی کرده قو را بدون آنکه آفت زخمی رسد زنده در بغل گرفتند بعد از آن بچشمهٔ آبی که مخصوص بجانب بیخ
درآمده بود رسیده چشمه و حوضی بود در میان آن حوض ماهی عجیبی بود بسیار بزرگ که چهار شاخ قوی داشت
آنحضرت بحاضران فرمودند که آن را بگیرند هر چند رفتند نتوانستند گرفت آخر الامر خود دست دراز نموده آن را نیز گرفته در
بغل گذاشتند و صبح خواب را به نزدیکان حضور همایون نقل کردند شخصی از حضار این شعر خواند که گر در خواب
بینی مرغ و ماهی تعبیرش بود پادشاهی و تعبیر این خواب حقیقت فرجام که آینهٔ صورت نمای معنی وحی
و الهام است فی الحقیقه این است که چنانچه قو که بزرگترین مرغابیان است پادشاهی بر قد و بیجال [illegible] اعظم
سلطنت مانند و ماهی چهار شاخ نیز اشاره بر این است که تا چهار مملکت چهار پادشاه بحضرت
تعلق گیرد چنانچه ایران و هند و ترکستان و خوارزم بحوزهٔ تصرفش درآمد

در ذکر وقایع قوی ئیل

قوی ئیل مطابق سال همایون فال ۱۱۳۹ | در بیست و ششم شهر رجب خسرو ...

رخت شهرستان ... حمل کشید شاهد گلچهر چمن بهار در شبستان چمن و دامن جویبار آغاز جلوه گری کرد عروسان

دلارای لاله و ریحان در حجله گلشن چشم و نما برخواستند و مشاطه گان قوه نامیه چهره دلارخان نسرین و یاسمن

بغازه و گلگونه دلکش آراستند عندلیب شوریده حال در عشق گل شور انگیزی تیغ زبان تیز و فاخته سوخته بال

هوای سرو سهی جستجوی قمریان دری گرگوران از سبزه نوخیز ساز در رگ بشسته و خنجر خونریز نمود کرد که

سخن ... شان شد آب رنگ بهاری اعتبار بود از آمدن تقاعد ورزیده و اکراد سکنه کلات و دره جز به بخی

از نکچه ... بیند ... کردی شکر نام چشک جمعیت نموده آغاز شورش کردند و تا دره و ... یک

ملک محمود طلبان ... گرفته و جمعی از قاجاریه مرو را مقتول و قلعه را محصور و متصرف کرده بنام ملک

محمود ... کردند پس اعلیحضرت ظهیر الدوله ابراهیم خان را به تنبیه اکراد دره جز تعیین و تنبیه سرکشی

بر روکشیده و ابراهیم خان از ... آمده جمعی از لشکر خان مغلوب شده انگیزی شکر ... تلخی نوشیده اند

از یکطرف ... و ... و علی ایلی و از یکسمت محمد حسین خان ... شاهوردی خان شیخ ...

ساسانیه جمعیت ... و ... و استعداد و معاودت کرده بر ... ابراهیم خان در دره جز محصور

ساختند حضرت ظل اللهی بعد از شنیدن این واقعه ... اکراد و طهماسب آهنگ دره جز کرده در راه خبر رسید که جمعی

کراد ... خود در ... خبوشان ... اعلیحضرت شاه طهماسب در میانه مشهد و خبوشان در قلعه ... سوم

... سرگذشته خود و خبوشان ... آن طایفه ... کرده ... امین ایلی ... معروض ... زبان

آن راهزنان گشتند ... تمامی اموال ایشان و باقی اکراد نواحی خبوشان را غارت و کام ایشان را ...

مرارت ساختند و از آنجا ... گذشته آن طایفه ... تنبیه ... و جمعی را معروض تیغ ... ساخته

و ... تاب مقاومت نیاورده و با سرکردگان ... خبوشان ... جمعی از دلیران ...

... شب ... حوالی خبوشان ... و فوجی ... و الا برای ... خود ...

و مردم ... جمعیت ایشان ... برق ... ساخته ... جان ...

... سرکرده ... جماعت ... سلیمان نام ... دستگیر نمود چون ... حضرت

چشم پوشیده بود بحکم والا چشمهای او را عبرة للناظرین از حدقه برآورده قلعه خبوشان ...

کردند سرکردگان ... برآمده و دوباره متعهد تقدیم امر ... شدند اعلیحضرت ... و جهت قبول

و نهضت جهان‌گشائی را بجانب ارض اقدس پرتو انداز وصول نمودند و از آنجا ابراهیم خان باشاره
والا روانهٔ مرو و بند سلطان مرو را شکسته تا آب دیده آنجا که در مقام طغیان بوده‌اند از بی آبی عاجز شده
قصد مرو را سپرده در صدد اطاعت در آمدند اما اکراد خبوشان باز از عهد خود نکول نموده راه پیشینه پیش
گرفتند آنحضرت بمؤدای الا و قد [illegible] سیم باره بارگی عزیمت را بجانب خبوشان جولان داده
شاه طهماسب هرچند که در باطن طالب تقلب و مدعی استقلال بود اما در ظاهر با ذره موافقت کرده بعد از ورود
بخبوشان جمعی از مصاحبان خصوصا میر اسمعیل خان بیات که در آنزمان ناظر سرکار شاه طهماسب بود
چون دیدند که از بیرنگ نقشی موافق تمنای ایشان از پرده خفا صورت ظهور نمود و متعهد گردیده خواستند
که اکراد را بهانه صلاح میان سپاه آنحضرت داخل کرده با بوسیله کاری از پیش برند اکراد هرچند که
ایشان را در دوستی خود صادق و با آنحضرت ناموافق میدانستند اما جرأت بقبول آن امر نکرده که مبادا
آنحضرت عند الورود ایشان بعسکر نصرت اثر مبادا سبقت گزین گشته قضیه برعکس نتیجه بخشد
میر اسمعیل خان [illegible] چون این تدبیر را در مزاج گرایی اثر و تحمل تعبیه رای اکراد دیدند حضرت شاهی بجانب
نیشابور ترغیب نمود و شاه طهماسب که همیشه پای غرضش در راه بیراهی تیز رو و پیک خیالش در نشیب و فراز
وادی خلاف بدرنگ بود چون قسم سعی از مسوده ریخ خود را بیهوده یافت از جنب نادری عذر خواه
گشته بجانب نیشابور شتافت حضرت ظل اللهی اینقدر که همت بعزم تنبیه اکراد بسته و قلعه‌های ایشان را محاصره
کرده محصورین چون صورت حال را چنین دیدند بطایفهٔ شاه [illegible] که مرد شمشیرزن و در جهد در
صف شکن بیشان بودند اعلام و از ایشان استمداد کرده فوجی عظیم از آن جماعت بکمک محصورین
فرستادند بمجرد خروج از قلعه‌های جلادت پیشگان پیاده از قلعه برآمدند حضرت ظل اللهی که تیغ ظفر
همیشه در جوهر در کاوش روان و توسن اقبالش در معرکه رزم اسب دوان است تا با قلعه بنیان رزم
ستیز گشته ایشان را پیرو وادی گریز ساخت و بعد از آن متوجه اکراد و بیرونی شده قلب جمعیت ایشان
بر صحاف پیکار تبدد و تیغ تیز از همان راهی که آمده بودند باز گردانید یعنی بطریق عدم روانه و تتمه را بجانب
فرستادن ساخت و جمعی از آن جماعت را گرفتار قید اسار شده آورده بودند و خبوشان سبب و
مجال انداخت کرد و چون خود را در ورطه عجز و زبونی دیدند از در پشیمان در آمده و بخدمت [illegible] عذر شدند
بستند [illegible] موکب مسعود بجانب مشهد و قصد انجام امر مسعود کردند لیکن آنحضرت گرفتار [illegible] شد به

برعایت او در سر آن مرخص محمد حسین خان حاکم خبوشان را با ولد شاهوردی خان دسرکرده کان کرد

ملازم رکاب ساخته از راه سلطان میدان بعزم ملاقات شاه طهماسب روانه نیشابور و کس به تحقیق [illegible]

این امر [illegible] وفق ضابطه و قانون بمشهد مقدس و خبوشان فرستاده بعد از دیدن شاه طهماسب عزیمت مشهد

مقدس کرده و در آنجا محمل کشان جوجوق مقصود از خبوشان وارد شده شاه مطلوب ایشان حصول یافته

کرد [illegible] روزنامه ظفر که از خراسان والای اکثر وقایع بملاحظه تطویل مقال مجمله [illegible]

بیان گشته [illegible] و اجمال میباشد ذکر این گونه امور از قاعده عادی و خارج از دایره مطلب نگارشست.

چون مقدمه مواصلت با باعلی بیگ و بعد از آن این وصلت که خون دلیران غازه آرایش و تیغ سرکش

اکراد [illegible] سرکش بوده از مستتبعات این دو وصلت بود شمرده چون سرگذشت قلم نقاب خفا از چهره مدعا

گشوده بود با حکمت بالغه الهی مقتضی این بود که بوسیله این دو وصلت تولید نتایج و تکوین موالید

قدرت و شوکت آنحضرت شده سرکشان افشار و اکراد که اعظم ایلات اند بعد از خود آزمائی بعجز خود اقرار

و با خدیو آفاق دو عقد بندگی بسته طریق خدمت اختیار نمایند و الا قابله این ماده چنان ماده قابله بود

که تولید این همه فساد و خونریزی و ایراث نزاع و فتنه انگیزی کند ذلک تقدیر العزیز العلیم

در بیان کشته شدن ملک محمود و ملک اسحق باشاره فرمان خدیو آفاق

در خلال این حال بوضوح پیوست که تاتار بیک که در مرو بنام ملک محمود نقاره عصیان فرو کوفته قلعه را

ضبط کرده بودند ملک محمود هر روزه در جزو نوشتجات با ایشان رشته آشتی [illegible] تحریک بفساد مینماید

چون در مقدمه خبوشان نیز چنانکه مذکور شد ارتقام [illegible] از جانب شاه والاجاه شعر بر مخالفت آنحضرت

صدور یافت مخفی داشته خاطر انور از این رهگذر غبار آلود کلفت میبود و در تعویق که بروز این

خیانت ضمیمه فعال سابقه گردیده افشای او برابقای او رجحان آمده محمد خان چولنه با مر همایون [illegible] بقصبه

خواف محمد بیک [illegible] باشی [illegible] که از کشتگان تیغ بیداد ملک بود با ملک اسحق بیاسا رسانیدند و ملک

محمد علی که برادر کوچک ملک بود به نیشابور نزد میر اسمعیل خان بیات فرستاده او نیز [illegible] در عوض

خون فتحعلی خان برادر خود عرضه تیغ انتقام گردانید که [illegible] سری شایسته تاج بزرگی بود [illegible] تیغ

سر دیده [illegible] و بعد از قتل ایشان ملک اسدالله خان حاکم سابق سیستان را که در آن اوان

بخدمت در آمده بود با [illegible] و کوچ و منسوبان ملک مرخص و روانه وطن مالوف ساختند

در بیان نهضت موکب نادری بحدود قاین بعزم تنبیه حسین سلطان و کیفیت جنگ سنگان

در اثنای توقف رایات جهانگشا در ارض فیض بخش حسین سلطان

که [illegible] حدود قاین میسپرد و باعتبار انتساب ملک محمود سیستانی و اغوای وساوس شیطانی [illegible] جسارت کرده و آنچه که از جانب آنحضرت در آن ولایت میسپرد از تسلط او [illegible] بیرون کرده حضرت ظل اللهی جمعی را بتنبیه او مأمور ساخته [illegible] چون تنبیه افاغنه سنگان خواطر همت مقصود نظر [illegible] بود در سیم ذی حجه سنه ۱۱۴۳ مطابق توشقان ئیل برافقت شاه والاجاه با هشت هزار نفر از سپاه [illegible] سیستانی [illegible] از ارض اقدس نهضت بحدود و وصول آوازهٔ موکب همایون بآن سمت تزلزل در بنیان حال جماعت مذکوره یافته ملک [illegible] ملک محمود با ملک لطفعلی برادرزاده او در فضای [illegible] که در آن سکان بودند فرار کرده [illegible] رفته [illegible] حسین سلطان در قلعه تحصن جسته [illegible] و رایات نصرت آیات در مقام [illegible] آمده [illegible] بعد از انتظام مهام آن سرزمین [illegible] بجانب سنگان نهضت کرده [illegible] سرادقات عز و تمکین گشته [illegible] ترتیب [illegible] قیامت نهیب [illegible] و جوانان [illegible] پرداخته [illegible] آن سکان [illegible] یک [illegible] بود توپچی [illegible] پس آنحضرت با جمعی از دلیران [illegible] کوه [illegible] سوار گشته [illegible] سوار [illegible] گاهی پیاده [illegible] صف که آب [illegible] بیابان [illegible] صفر نزول اجلال [illegible] واقع گشته چون جمعی از افاغنه در قلعه [illegible] از انتظار مصالحه که افاغنه [illegible] اظهار [illegible] گروه [illegible] بودند [illegible] والای ظل اللهی بدفع آنطایفه پرداخته [illegible] چون [illegible] از قلعه برآمده و جهد کردند که سرکرده [illegible] افاغنه [illegible] در رکاب اقدس حاضر شوند و قلعه را بتصرف [illegible] سرکرده [illegible] از عهد خود باز گشته بازگشت آنحضرت [illegible]

از شیع که زن و مال و عیال ایشان را معرض نهب و اسر در آورده و رعایای آن محل که با افاغنه اتفاق ورزیده
بودند ... دادو امیر افاغنه ایشان را باخذ سیورسات و توکیل اکتفا کرده بعضی از قلعجات و ولایات
سوره کلانتر سنگان از دادن سیورسات تمرد ورزیده کس نزد افاغنه باخرز و کوسویه و غوریان
فرستاده استمداد نمود پس از قضا اعصار عز نفاذ یافت که جمعی از دلیران توپ قلعه کوب از پیش با یک
سلطان ... و ولای خواف برسر قلعه سنگان برده قلعه را محاصره نمایند و منتظر ورود موکب والا و طلیعه
نصرت لوا باشند و رایات همایون در چهاردهم ماه مذکور آمده قلعه سنگان را محصور و محاط سپاه منصور
ساخته از طرفین بانداختن توپ و تفنگ هنگامه ساز عرصه جنگ شدند و سانحه عجیبه که در آن روز اتفاق
افتاد اینکه در حینی که توپچیان بامر والا گرم پر کردن و انداختن توپ بزرگ بجانب قلعه بودند حضرت ظل اللهی
سر توپخانه آمده می زدی دهن توپ ایستاده شده بتعلیم توپچیان گشته در آن اثنا که توپچی توپ را خالی
کرده دوباره مشغول پر کردن آن شد آنحضرت بالهام غیبی عزم مراجعت کرده همینکه پنج شش قدم از آن
موضع خطرناک دور شدند ناگاه توپ از حرارت درون در گرفته شراره افروخت و سعید سعدان کلانتر
زروزن و چند نفر از توپچیان و ملازمان هروی که در آنجا بودند بصاعقه فنا سوخت اگرچه وقوع این
حادثه ملال فزای خاطر اکرم گردید اما از آنجا که دل حقیقت سرشت اقدس که پایه های جهان تحمل و ضمیر
منیرش ... ... پای تحمل بود بصرصر انگیزی ریاح نوایب و لطمه خیزی امواج حوادث از جا در
نمی آید ظهور این امر را احتراق کوکب طالع خصم بداختر محمول ساخته هنگام شام که چرخچی مهر از معرکه
سپهر و لیمر سر بغروب گذاشت و ماه زرین کلاه بطلایه داری معسکر نجوم فلک رایت ضیا برافراشت
طلایه داران سپاه ... لشکر و حراست اطراف قلعه پرداخته مانند دیده انجم و اختر نگهبانی ... نمود
و تا طلوع صبح ... شب ... توپ و تفنگ قلعه سنگان خوشه قلعه ذات البروج سپهر ... از شرر ...
سوز بوارق با دبیج و ضرب زن فضای هامون عرصه چرخ بوقلمون نمودی و در آتش گلوله توپهای صف شکن
برج و باره حصار رخنه افکن گشته روز دیگر تیر چین فتح توپهای صاعقه بار آتش قهر و خرمن هستی
مرد و زن ... ... بلنکه از صدمات توپ حصار قلعه مانند دل قلعگیان تزلزل یافته یکطرف برج فرو ریخت
دلیران میدان ... ... بر دهشیر حاجی التعرف کرده افاغنه بعد از مشاهده این حال از ورود ... در روز
دیگر که صبح صادق تیغ مهر کشیده ... از قلعه ... بیرون آمده کلانتر سنگان و شیر ... را بجلی ... کردن

گردن سر چند دست بدذیل ندامت زده متقبل دادن سیورسات و سپردن قلعه گشته بقلعه برگشت و دربار
سرکشی نشسته دست هاون … آتش قهر خسروان زمان شعله ور گشته جیش انجم شمار نیران آنشیر و قلعه را در میان
گرفته مشغول سنگر شدند و در شب بیست و ششم ماه مزبور قلعه بتصرف در آمده مردان و زنان ایشان عرضه قتل و اسر
گشته سر چین الکه کوسب چند قلعه ایشان و اموال و اسباب تا حدی مقایای کوه توان گشت بعد از آنکه کار قلعه
الکه را ساخته و قلعه را متصل پرداخته شد خبر از مستحفظان قلعه باخرز رسید که هفت هشت هزار نفر از افاغنه
هرات بعد دستکان سنگان دار و بنیاد آباد گشته اند که کب والا تیز بعزم مقابله شیر آباد رو آورده اند که سنگر
سنگان را بقید و قلعه محکم و مکان خسته بر بود محل قرار داده بعد از قلیل کل نبایه مشغول …
فرقه از گروه مترکن سنگان ستقر فرمودند و روز دیگر افاغنه که بیکبار قزلباشیه جری بودند در مکان دلیری وارد و در
… آوری همایون گشته غافل از اینکه کیش شیر بیشه کرفتن جوش لیک جوش بیشه در صف
پلنگ چون چشم مردم ایران همه را از افاغنه بر … و اول جنگ آن طایفه با سپاه خراسان بود حضرت
ظل اللهی که … یافته دهور آگاهی عیار سنج نقد حالات لشکری و سپاهی بودند جنگ میدان را مقرون بمصلحت
ندانسته میخواستند که آهسته آهسته غازیان را از … خور و طعمه خصم افکنی ساخته و بتدریج مقویت ایشان ساخته
ایشان پرداخته بعد از آنکه ایشان را دلیر و در جمیع دشمن شکاری شیر گیر سازند رخصت میدان جنگ دهند
لهذا لشکریان را امر فرمودند که در همان لشکرگاه و خود سازی جنگ و تفنگ اندازی میکرده باشند تا رفته رفته
جری و بعد از خود آزمائی در جنگ میدان کارفرمای تیغ دلاوری شوند پس آنحضرت بعد از ترتیب … لشکر و
استحکام سنگر با نصد نفر از دلیران کار آزموده سوار و در بیرون معسکر نصرت اثر به تشییع جلو و بار پای بهنگ
… آتش فروز نایره جنگ و پیکار گشتند … غازیان بتماشای میدان از جا در آمدند و …
با شعف … حرم عنان داری … عزم ایشان گرده سپاهیانه با آنگروه آغاز … ضرب و
جنگ … جمعی کثیر را از افاغنه را سر افکنده شمشیر … ظفر … حرب کردند تقسیم
تا چهار روز بهمین منوال معرکه جدال و قتال آراسته هر دفعه غلبه و نصرت از اینطرف بر وجه خواسته جلوه
نمود در شب چهارم که سپاه خیمه نشین ماه در معرکه سپهر از دایره هاله سپر انداخت و احشام نجوم میدان دشت
فلک … هجوم کرد افاغنه حرب … بدل ساخته بجانب هرات برگشتند آنحضرت تعاقب ایشان را مقرون بصلاح
ندانسته حرکت بر سر هرات را بوقت دیگر محول و موقوف داشته عنان عزیمت به تسخیر … را بجانب … ارض اقدس

معطوف ساختند در ذکر وقایع ییچی ئیل موافق سال فرخنده فال
هزار و صد و چهل هجری | با وزیر تین کلاه و معرکه در حوالی اشرف ... جنب ... در روز

بهشتم شهر شعبان سنه مذکور حمل از سحاب بهاری افشای صولت پلنگی نموده و امتیع معتمد درج ...
شیعه بخصم قلمی شکر شاید داخت و خدیو جوان گیر بیار که خسرو غرّش از دیوان قضا بدست حیف غبر ...
یافته بود در با نوید مطارفی آتش فساد چشه گاوی دی با از درد المرحمن بر انداخت سپهبد ...
جهانبانی ... قوت باسید ممالک ... دست باخته بسوط الید گشت و حکم کلهای آتشین بعزت ...
فرو ... بسیط خاک روان و جاری شد مجلس ... آراسته گشت ... جشن عید با نصرت و تایید ...
رسید چون از دیوان یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید حکم قضا بر زوال دولت صفویه نصیر ...
بطلان آن بکارت کلاب تقدیر ... جلوه بروز ... گری کاهل صاحب ...
مستقیم آن ... اسباب تخریب ... دولت ... آن احوال ... ارکان دولت پادشاه والا ...
سلک متفق ... جانی ... اسباب شکست ... دولت ...
دست ... مصلحت ... حضرت ظل اللهی ملاحظه ...
صفویه بیشتر در مقام منع و تهدید ... و ما ینفعکم نصحی ان اردت ان
انصح لکم نشنیدند با رعصف عسکر ... شان ... دولتخواه ...
سپاه ... قوت ... چهار ... در طلب جانب ... هر کوچه
دیران ساخته ... دوست و دشمن ... آنحضرت ...
خاطر ... وقت ... حال ایشان و منع مفسدان ... گفتار ...
درشت آن ... عسکر مقصود ... دست ... زبان ...
تا آنحضرت ... کار ... هرات و اصفهان ...
چون ذات انجاعت سرشته ... عادت موجب ...
طبع مستظهر ... دشمنان ... اختلال کار ...
مفسد ... در باب توجه ... اصفهان ... آنحضرت ...
آنحضرت ... معاذیر ... هرات ...

قوی بدین نیرو که گذاشتن در رایت عزیمت بدفع دشمن و دور دست افراشتن دو رویه عزم بمقتضای سیاست
ری و عزیمت اول تنبیه دشمن همسایه باید پرداخت و بعد از آن کار سفر اصفهان را بدست شاه
صاحب بصیرت [illegible] بر جهات و موقع الوقت [illegible] و اصرار از حد بسیار تا اینکه فیما بین چنین متعهد شد
که حضرت [illegible] شاه والاجاه از نیشابور بجانب سلطان آباد ترشیز حرکت کرده و در انجا سلسله
جمعیت منعقد ساخته با استعداد و تمام متوجه هرات شوند پس هر دو وارد سلطان آباد گشته حضرت ظل اللهی
بتهیه کار پرداخت بعد از آنکه کوکبه والا در شرف حرکت [illegible] اعیان دولت شاهی [illegible] دیگر [illegible]
[illegible] گردند و از دایره موافقت خارج آهنگ شده عزیمت [illegible] نموده با خود [illegible] ساختند
که [illegible] بود محمد علیخان ولد اصلان خان نایب السلطنه سردار
[illegible] بحضرت ظل اللهی پیغام فرستادند که [illegible] کرده [illegible] متوجه هرات شوند
و خود بقصد [illegible] روانه سبزوار شدند پس چتر بلند اقبال از راه خواف با عزم عازم هرات گشته [illegible]
موکب فلک مسیر چند منزل [illegible] اعیان دولت شاه والاجاه شروع باختلال
کار خراسان [illegible] بالجمله [illegible] خصوصا [illegible]
جمعی که [illegible] معسکر نصرت اثر در موکب والا عازم سفر بودند تعدی آغاز و دست تطاول دراز کرده
خواستند که باین تقریب [illegible] در میان لشکر نصرت اندازند انحضرت چون [illegible] چنین دیدند
ز عزیمت سفر هرات منحرف بجانب ارض اقدس منعطف گشته [illegible] دولت [illegible] حرکت [illegible]
خود [illegible] قلعه [illegible] که در [illegible] سبزوار و نیشابور واقع [illegible]
داشت حرکت کردند **توضیح** این بیان آنکه چون طایفه [illegible] مخالفت [illegible]
بحضرت ظل اللهی [illegible] کار شاهی [illegible] استیصال این نوع [illegible]
ناقص [illegible] شدند تحریک بعضی از اعیان قتل [illegible] جمعی [illegible]
[illegible] قلعه [illegible] تصرف کرده [illegible] قلعه [illegible]
[illegible] بود [illegible] هرات بود [illegible]
حضرت ظل اللهی [illegible] تحریک [illegible] کرده [illegible]
خبر قلعه [illegible] شاه والاجاه نوشتند که [illegible]

جاری بود و بر وجه تکلیف بعمل آمده چون همیشه تمنای تنبیه افاغنه داشتند و حال آن طایفه دست بی‌نخوتی بدم
فتنه و دیب [illegible] معموره مملکت پا نهاده‌اند و در کوشش مشکلان کاری باقی نمانده جمعیت خود را برداشته
بسبزوار بیایند که سر راه بر موسی گرفته شود و شاه طهماسب در جواب نوشت که شما بجهة مشکلان جبا شید
ملک آسایش نیست و ما بسبزوار آتیم که تحصیل آذوقه و ذخیره و غیبت جمع بنا اعیان دولت از حکایت نخوت ان
تجربه [illegible] گشته و همان معامله سابق را پیش گرفته مجدداً بتمامی ولایت خراسان احکام نوشته فرستادند
که بحضرت [illegible] جمیع مهمات ملکی مسلوب الاختیار دانند آنحضرت چون از کلمات خود روی [illegible] بها
هشنام را بجهة خلاف کرده و دیدند که هر دم از این باغ بری میرسد تازه‌تر از تازه‌تری میرسد
[illegible] محمد حسین خان حاکم خبوشان را بخبوشان فرستادند که مشغول ضبط قلعه بوده [illegible] اگر [illegible]
خواهد که [illegible] شاهی باعانت شاه بر روی خان آید بجانب [illegible] پرداخته و خود بتعجیل تمام با لشکر نجم
احتشام عازم سبزوار گشته از آنجا [illegible] خیرخواهی بحضرت شاهی اعلام کردند که سبزوار را [illegible]
سلاطین نیست و تقصیر آن طایفه در گذرند چون جوابی بر وفق صواب نیامد روانه گشته مشکلان گشته وقتی
سبزوار [illegible] که اتباع پادشاهی تیغ ماجرکشی [illegible] خونریز ساخته [illegible] قلعه
که [illegible] سبزوار [illegible] بودند اعیان دولت در قلعه را بر روی آنحضرت بسته از باب ممانعت درآمدند
حضرت ظل اللهی کس بقلعه فرستاده علت منع را استفسار و برای گشودن درب قلعه تا عصر [illegible]
چشم براه انتظار نشستند چون کار از تحمل در گذشت توپ بر حصار در دروازه بسته بعد از آنکه صفیر گلوله
آن [illegible] جنگ بگوش آن طایفه ناخوش رسانید ایشان نیز [illegible] قلعه بر آمده
پشت [illegible] قلعه آغاز شلیک و انداختن زنبورک و تفنگ کردند اعلیحضرت شاه [illegible]
نجات [illegible] بست [illegible] از قوی دست [illegible] میان انجماعت [illegible] ساختند [illegible] بحضرت
ظل اللهی [illegible] که من بعد از عهد مصادقت نکول [illegible] رضای خاطر اقدس [illegible]
اثنای [illegible] که حضرت ظل اللهی ملاقات [illegible] سپاه [illegible] خود [illegible]
محمد علیخان تسلیم داد [illegible] سلطنت [illegible] عراق کرده غلامان و محرمان را باطاعت توصیه
تاکید نمود و شاه [illegible] که محرک این مفاسد [illegible] خیالات [illegible] بود [illegible] کرده حضرت
ظل اللهی [illegible] با اعزاز و اکرام در [illegible] خود جا و مقام [illegible] آسایش [illegible]

و عیال رضا محمد علیخان از حضور دور ساخته بهانه شب جمعی از غلامان و مقربان با دستاویز عزم فتنه
انگیزی گریخته بجانب مازندران رفتند و آنحضرت چون وجود و عدم و حضور و غیبت آن طایفه را مساوی
میدانستند متعرض گرفتن و مانع ایشان نشده و روز دیگر شاه طهماسب باتفاق چراغ بیک افشار و جمعی از
معتمدان روانه ارض اقدس و خود بر سر دو موسی [illegible] محولات ایلغار نموده در آنجا خبر رسید که موسی بیک را جمعی
را آخته [illegible] بیشتر از میانه قاین و محولات گذشته و بهرات رفته لهذا موکب والا نیز مراجعت و در
حین انصراف از ره حوالی قلعه [illegible] آمد که متعلق بمیرزا مهدی کلانتر علیقلی بود و گذشته کلانتر مزبور در
قلعه بست و درون سیورسات امتناع کرده و بعضی [illegible] بامر آنحضرت گرفتن شهر مانند هلال عید
[illegible] دست هجوم آورده قلعه را متصرف و کلانتر را سیاست کردند و از آنجا بمشهد مقدس معاودت و
[illegible] پادشاه فلکجاه را در امر سلطنت مبسوط الید ساختند

در بیان کیفیت
محاربه ابراهیم خان با اکراد و ترکمان در محل موسوم بکریمه خان

چون بعضی از طایفه [illegible] طالب فرصت بودند که محرک مادهٔ فساد و رخنه گر بنیان دولت
خداداد شوند از انجمله ترکمانان تکه و یمرلی و سالور بودند که مابین دره درون و استرآباد و نواحی پشت مسکن
داشتند بعد از وقوع این واقعه [illegible] بجهت همین دره درون آغاز دست درازی میکردند [illegible]
فرمان [illegible] بنصرت انتصار موکب شاهی بعزم تنبیه آن طایفه در حال حرکت درآمده فرمان داد [illegible] پیوست
که کرد چمشگزک و قراچورلو [illegible] درین سفر خیر اثر بمعسکر نجم اثر حاضر شوند آن طایفه خصوصا کرد و قراچورلو
بتحریک محمدحسین خان حاکم چمشگزک سر از اطاعت باز زده با رؤسای اکراد و رعیت آنها و [illegible] ترکمان در
در موضع مشهور بکریمه خان بعزم قتال جمعیت کامل کردند چون موکب والا متوجه سمت جوین [illegible]
[illegible] ابراهیم خان را با رحیم خان حاکم کرایلی و قشون [illegible] بتنبیه آن جماعت مامور ساخت
[illegible] و کلات و ابیورد [illegible] ترکمانیه روانه شدند و در موضع مزبور [illegible] ابراهیم خان و اکراد
[illegible] قوی دست داده [illegible] اکراد مغلوب و جمعی از ایشان مقتول گشته هنگام شام که [illegible] آتش
معسکر خود برگشتند طایفه اکراد متعاقب ایشان هجوم آورده جنگ درپیوستند این دفعه
لشکر ابراهیم خان را پای ثبات از جا رفته شکست فاحش یافت قریب هزار نفر از [illegible] معرکه
بعرض تلف درآمدند ابراهیم خان با جمعی خود را بحصار مشهور به [illegible] رسانیده متحصن شدند [illegible]

و رحیم خان و سرکردگان دیگر از بیمان خارج قلعه هزیمت و بجاهای خود عزیمت کردند بر رحیم خان بعد پنجه
چهار روز در ظلمت شب که قلعه را از آن جهت خالی یافت از جانب قلعه تربت بجانب قلعه بر شتافت و در خلال این
آن احوال رایات نصرت آیات تا الی جام اغی که در دشت قپچاق واقع است رفته از قتل و غارت ترکمانیه و شمر آن
سمت فراغت و انصراف یافته بود که در عرض راه تسخیر جمیع جاها را جهان داور رسید با وجود اینکه صدور مانع
و معقان در راه مشتمل بر کوهستانات بود و برف را بسیار اسد بود و کرده و تند و زمین پیاده راه بسیار دشوار بود
بنده آن فروغ فرمود و نشاط را بیرون و روانه ارض اقدس و خود پادشاه و والاجاه از راه چلی گرداب بر سر اگراد ملغار
و همه جا پیادگان این کاستن و کوبیدن برف امور ساخته براه آن ایشان بصعوبت تمام قطع کرده تو ... رود
سما ... کرده خان گشته بر ابراهیم خان با بقیه لشکر از قلعه را لازم خدمت خدیو کردن فرزند را از روی مکافات
جهت سیاهی بیان شده چون از برادر والاگهر سه تدبیر والا محمد حسین خان فساد ضمیر بظهور آمده بود بنابر انتظام
ضوابط ریاست و مقتضای قوانین سیاست امر والا بحبس هر دو صادر گشته اکراد نیز در مخاصمت اصرار ورزیدا
تا چند روز هر روز از قلاع و مقاتلات جنگ در آمده و آتش جنگ می افروختند و از آن معاندت سوای خسران
چیزی نمی اندوختند تا اینکه جمعی کثیر از ایشان بقتل رسیده ناچار متعهد خدمت و چاکری و متقبل اطاعت
و فرمانبری گشته تعهد کردند که بعد از انصراف موکب والا تمامی سرکردگان بسم گروگان چند روانه ارض
اقدس شوند حضرت نیز در حق ایشان عاطل و بجانب ارض اقدس نهضت کرده در عرض راه ابراهیم خان
و محمد حسین خان را از حبس مرخص ساختند و تمامی مصارف اکراد بر طبق تعهد که بجاهای خود را معاودت و
در مشهد مقدس اقامت و در مقام اخلاص و دولتخواهی قبول ثبات و استقامت کردند و از آنجا رحیم خان
کرد ایلچی بدرگاه معلی جلب فرموده با التفات و قایع و سرافراز ساختند ذکر شورش استرآباد

و نهضت حضرت ظل اللهی بآن سمت و مقتول شدن ذوالفقار خان بتیغ قهر حضرت رب العباد

سابقا سمت تحریر یافت که در روزی که مقدمه کوچ مستکان ... شد ... والاجاه در خفیه ... خود را از ... آورده آویزه کردن ... محمد علیخان ساخته محمد علیخان
نیز افواج تاریان و خاصان شاهی که حاجب سطوت ظل اللهی چوب ... و منع ... بیشتر ... شده
بود وارد ... گشت ذوالفقار خان ... خود را نیابت مازندران تعیین و خود وارد استرآباد گشته بعد از
چند روز چون کار استرآباد با خلال اضداد و تنازع و فساد انجامیده ... و ... آنولایت رونق نیافت رایات

و الله قلیخان قاجار تفویض کرده خود بجانب مازندران شتافت مقارن آن رحیم خان کرایلی که بجانب
حضرت ظل اللهی بایالت استراباد منصوب گشته بود وارد استراباد و الله قلیخان عازم هزارجریب و سمنان
گشته از انجا جمعی از قاجاریه را با خود متفق ساخته مراجعت و چون در میان شورش تیز تحریک اهل فساد و آتش فتنه
بشتاد با فته کار بجائی رسیده بود که اهل محلات خون و مال یکدیگر را حلال دانسته بسبب اموال قتل نفوس
و حرق بیوت همدیگر می پرداختند رحیم خان پای ثبات بند نکرده عازم کرایلی و الله قلیخان داخل استراباد
گشت پس روانه مازندران و ذوالفقار خان را که یار و مددکار خود میدانست باعانت خود خواسته او نیز
بجمعیت تمام آمده دست تعدی بر دور و نزدیک گشاد و بعد از چندی هر چه مردم ایالت گریبان گیر
خاطر ذوالفقار خان گشته چون الله قلیخان را محل مدعا میدانست او را گیرانیده شب گوسفندوار
مذبوح ساخت و خود بنیابت بحرکت مذبوح پرداخت بعد از آنکه این اخبار بسمع خدیو کامکار رسید
بعزم قلع آن ماده فساد با جمعیت زیاد بسرعت برق و تندی باد عازم استراباد گشته چون آوازه توجه
موکب همایون سامعه ذوالفقار خان را گوشمال داد چنانچه تاب [illegible] آن میدان نیافته خود
فریب آن بیابان بازار کرده فرست توپخانه را از راه پس انداخته خود بعزم استقبال پیش آمد تا انجا که
شهر قپقاج انداز سهم صلابت گشته راه را کج کرده بکران پهلوانی را بجانب مازندران تاخت و بعد از
ورود موکب جهانگشا بسطام که خبر فرار او بعرض والا رسید کس برای آوردن پادشاه که در ارض
اقدس توقف داشت روانه ساخت چون در آن اوان ترکمانیه یموت ساکن دشت قبچاق اظهار
یاغی و طغیان میکردند تنبیه ایشان را از لوازم دانسته تفنگچیان پیاده را روانه استراباد کرده خود نیز
ره گشای مرکب ایلغار را تیز تک و در یکشب از بسطام وارد گرگان و در ترک یموتچی [illegible] نکرده به دیگر
عرصه هلاک ساخته وارد استراباد شدند بعد از پنج شش روز موکب شاهی بتعجیل وارد شده آنحضرت متوجه
مازندران گشت و شاه طهماسب را در اشرف متوقف ساخت و خود با جیش بحر خروش عزم [illegible]
گشت محمد علیخان را از آوازه توجه کوکب منصور اندیشه مند و بسمت آمل رفته بود و بعضی پوشش بحضرت مستقر
گشته و آمده ذوالفقار خان که از غایت تهور چند منزل پیشتر از محمد علیخان [illegible] صبر و قرار یکجا
بیجان فرستاده بود چون معلوم شد که حکام والی گیلان راه فرار بر آن خیره سر گرفته در عقب
شده که چه گریز را بسته یافت روی عزیمت برتافت و با جمعیت خود بقلعه شیر و ات ...

بجانب بارفروش شتافت هرچند که درباره او عفو و اغماض مکنون ضمیر انور بود ولیکن آن کم عقل
[illegible] باده [illegible] و غرور را از دماغ بدر نکرده با جمعیت اطرافی در محال رستاقی و خورستاقی عزم آمدن کرده در حین
ورود [illegible] و سنبک [illegible] زنبورک و تفنگ پرداخت و غلغله شوکت خود را گوش زد [illegible] یکباره در دست
چون [illegible] حرکت [illegible] آنجا رفته از ناصیه او جلوه گر عرصه ظهور بود و بعد از ورود به پیشگاه حضور
[illegible] که هوای سرکرائی در سر داشت از بار سر سبک ساخته و بنا بر [illegible] مازندران و در
حیطه تصرف [illegible] و جمعی را [illegible] آن سمت و فوجی را بسرکردگی محمد [illegible] شامل
بمحافظت [illegible] محمد حسین خان زنگنه را بسرداری گیلانات که در تصرف دولت [illegible] بوده سرافراز ساختند
که باتفاق آقا خورقلیخان زیاد اغلی دسته‌های ولایت مازندران بمحافظت حدود گیلان پردازند چون
عزیمت سفر هرات در خاطر اقدس تصمیم یافت بعد از آنکه رخنه گران فتنه و جور از عرصه دولت زایل [illegible]
مهام خراسان و مازندران فراغ حاصل کردند ایلچی بطلب گیلانات بدولت روسیه فرستاده و رحیم خان
[illegible] استرآباد [illegible] داده امر فرمودند که با سپاه استرآباد و کرایلی در ابتدای نوروز بموکب فیروز ملحق شوند
چون حرم محترم شاهی را بساری [illegible] تدارکات لایق بجهة سرکار خاصه و اتباع [illegible] آنسرکار [illegible]
[illegible] مازندران گذاشتند که متعاقب به موعد مقرر بعزم سفر هرات در مشهد مقدس حاضر گردند پس [illegible] خان
بجانب خراسان [illegible] از راه [illegible] روانه و خود از راه جاجرم [illegible] ایلغار [illegible]
ارض اقدس را مقر کوکبه منصور ساختند متعاقب اعلیحضرت شاهی و بعد از آن رحیم خان با لشکر [illegible]
ارض اقدس باعلیحضرت پیوستند

در بیان وقایع تخاقوی ئیل ۱۱۴۱

در [illegible] شهر شعبان
معظم نقل کوکبه نیر اعظم ببرج حمل [illegible] بهار [illegible] گلزار کرده [illegible] گلستان
[illegible] جوشن خضرت [illegible] سپاه [illegible]
[illegible] آزاد [illegible] اشجار را [illegible] اغصان [illegible]
و [illegible] بوستان [illegible] پنجه [illegible] بردوش [illegible] بدست
گرفت نرگس [illegible] شاخسار [illegible] درختان [illegible]
[illegible] قطره [illegible] برگ گل [illegible] آتش [illegible]
[illegible] فروردین [illegible] نسیم [illegible] لشکر [illegible]

نقلاب زمان مقام افغان نزاع و دو رقمی گشته بود از اضداد بیگانه پرداخته محل تعرض اول کری افغنه لیب
ساختند و معموره چمن بیتاتکی پای تخت سلطان بهار و مقر قزلباشیه گل کردید مجلس جشن و عیش با مزین لشکر
و عقبان جشن شدند بعد از ایام سور و سرور و تهیه اسباب سفر و ساختن خیم و سرپرده شتند و هر یک
از دلاوران عرصه کین را اسباب نقد و اسب و سلاح فراخور گنجایش بهره مند نوازش التجا بیش ساختند

در تتمیم ذکر طایفه ابدالی و تبیین مقدمات استیلای ایشان مجملی

تا آنکه افاغنه ابدالی هرات در عهد صاحب کتاب نگارش آفت در محرم سنه ۱۱۳۵ که محمود غلجه به اصفهان مستولی
شد محمد خان افغان که در آن عهد حاکم هرات بود به هوس تسخیر مشهد مقدس آمده چهار ماه قلعه را به تضییق محاصره
نه مخت بالاخره طرف مراجعت را اختیار رایت هزیمت منکوس ساخت و بعد از ورود او به هرات افاغنه
بر او شوریده ذوالفقار خان ولد زمان خان را از شورابک آورده در هرات حاکم ساختند و در سال هزار و
صد و سی و هشت مطابق پیلان ئیل رحمن خان ولد عبدالله خان که پدرش در ایام حکومت زمان خان در
هرات به قتل رسیده بود به عزم خونخواهی پدر وارد هرات گشته احداث نفاق و نزاع کرد تا اینکه افاغنه
برای اطفای نایره شر ذوالفقار خان را به جانب باخرز و رحمن را به سمت قندهار و فراه روانه کرده الله
یار خان برادر محمد خان را در سال هزار و صد و سی و هشت از ملتان آورده مسند حکومت تمکین ساختند
چون عبدالغنی علیکوزایی که سمت بزرگی ذوالفقار خان داشت از الله یار خان متوحش بود چندی
در های وحشت آمیز کرده عاقبت به هوای سروری کار برداشت و ذوالفقار خان را از باخرز آورده رایت
نفاق برافراشت شش ماه نایره جدال اشتعال داشت تا اینکه افاغنه دامن اطاعت هر دو برچیده
ذوالفقار خان را به جانب فراه و الله یار خان را به سمت اردوبازار فرستاده هر یک محلی را صیقی باکت
شدند تا جا کرده سر بر در بر پیچیدند و بعد از آنکه خبر توجه موکب منصور که مشهد و ایشان نشست اجاره دیگر
رفع کاوش آغاز سازش نموده فراه را به ذوالفقار خان و هرات را به الله یار خان اختصاص دادند و به عمل
تدبیر کار پرداختند و در سال هزار و صد و چهل و یک مطابق ییچی ئیل حضرت ظل اللهی به عزم سفر هرات کمر
بسته بعد از انتظام عسکر و تهیه اسباب سفر در روز چهارم شوال که چهل و شش روز از نوروز عید گذشته بود
از ارض اقدس نهضت کرده اولکای یاتوقی را که از سبزه زمردین مخمل بر چرخ فیروزه گون سیر و مقر دیران
علم افراشتن ساختند و از آنجا کوچ بر کوچ عازم مقصد گشته در تربت جام چند روز لشکر اقامت نمودند

ند جستند و در آن مکان خبر رسید که جمعی از افاغنه آمده و قلعهٔ فرح‌آباد را محصور ساخته‌اند حضرت

ظل اللهی سه چهار هزار نفر از دلیران معرکه‌گذار را به تعجیل تمام ایلغار نموده چون بدان مکان رسیدند معلوم شد

که افاغنه برگشته‌اند معاودت به جانب مراجعت و تحریک لوای آسمان‌سا کرده در منزل ... به ترتیب توپ و

قورخانه و تعیین طرح و مورچال آرایش ساقه و منقلای و تسویهٔ میمنه و میسره و قول پرداخته شب که قرون ...

و ... روشن ضمیر انجم به دیدهٔ ... بر فراز این نیلگون حصار ... آمد جمعی از سپاه ... کار آگاه ...

... ساخته و خود ... از طلیعه فجر اعلای لوای منصور کرده قراولان خبر رسانیدند که ... خان با جمعیت

تمام ... دو کوس ... شده و حضرت ... رای ... از مزاج ... بر دو سای ... نکاشت ... کلک ... صلاح ... اطاعت

... و تحریض نموده ... جهت ... زبان شمشیر تیز کردند روز دیگر ... حوض ... مصرف ... گشتند

... دلیران مریخ صلابت و پاسبانان کیوان مهابت ... سپاهیان ... بر ... عداوت ...

... افاغنه نیز ... دیوار ... و قلعهٔ ... ساخته ... جستند پس موکب مسعود از ... و ...

... قلعه به جانب ... گشت افاغنه ... ترتیب ... آهنگ مقابلهٔ لشکر نصرت اثر کرده چون ...

... افاغنه ... تفنگ ... شیر ... باد ... بر ... ایران ... بودند ... ایستادند

... آنحضرت ... که ... سپاهیان ... دست ... بعد از آن ...

قدمی ... بر ... بستان ... صف ... جانب ... افغان ...

... لشکر ... سواران ... قول ...

طرح ... سپاه ... آرایی ... افاغنه ... جانب میمنه ... پیادگان ...

میمنه ... جنگ ... شمشیر ... جانب پیادگان ...

... پیادگان ... دلیران ... جنگ ... گشته ...

... آیت فتح اللهی حضرت ظل اللهی شمشیر ... شیر ... دلیران ...

... و آب تیغ جان‌سوز آتش ... خصم ... پیاده ... ساخته اگرچه ...

... فوج پیاده ... سواران افغان ... حضرت ...

... شب ... آمده ... افاغنه ...

... قلعه ... کرده ... آن مکان ... آتش ...

ن ثانی کرده و بحفر چاه و آبی بر آتش عطش افشاندند و روز دیگر که سپاه انجم از کارفرمای ظلمت لیل کوس جبیل کوفته بکجا
عرب میل کرد افاغنه حرکت و از راه کوسویه گذشته در کمیت آب جاری برده و آنروز همایون نیز متعاقب
ایشان رفته در یک طرف فرود آمدند و آن روز از هیچ طرف بجنگ اقدام نکردند و اراده خاطر اقدس آن بود که روز
دیگر جرم کوسویه روی بظفر افراز صبحگاهان چون توپ اشعه نمایان افق کلاه زرین آفتاب را بر روی زمین رساند جنت
از عرصه جهان رسیاهی سپاه ظلمت پرداخت معلوم شد که افاغنه شب بهانه خود را بکنار ... رو بطرف هرات آورده
ادیه در جنگ سته مدیس آن طایفه دو دسته شده فوجی از عقب رده خانه و جمعی از جانب میمنه هجوم آورده پیش
رونده بیش تا خیرگی را اظهار خیرگی کرده تفنگچیان پیاده را که مستحفظان ثقیلات بودند بجا برداشتند دلیران
[illegible] میدان دلاوری و محافظت پرداز معرکه سروری یعنی حضرت ظل اللهی با معدودی قزلباش شمشیر
خود را برقلب لشکر زده از میان پیادگان بمصداق کریمه لیمیز الله الخبیث من الطیب بعد از آنکه
مدتها هنگام ظهور شیر قتال استعمال داشت بعد از ظهور شکست تا حوالی آن طایفه را یافته جمع کثیری
از ایشان در وادی عدم شتافته و بقیة السیف روی برتافته عیال و اطفال خود را که در قلعه ... همراه بود
برگرفته رو در دیف خود ساخته تا دروازه هرات عنان باز نکشیدند و عساکر فیروزی آثار در ... قلعه ... مشروع
بعزم غارت خیام و اسباب آن طایفه کرده توپخانه و نقاره خانه و جماعت ... و از منزل با ...
چرخچی و ... با ... توپهای بزرگ ... روان کردند خود با توپخانه ... کلام
جرت شدند الله یار خان و افاغنه مجدد جمعیت خود درست کرده ... با ... که دو فرسخی
شهر است باستقبال آمده تحت ... عریضه مشعر بر طلب صلح بخدمت والا فرستادند ...
برآمده ... لشکر حضرت ... بجانب ... و بقاعده افغانی ... کرده ... شمشیر ...
... با ... جلادت ... بحال ...
پیادگان ... آتش ... بجائی ... گذشته ...
رسیده ... خلیفه ... فرزند ... تیغ و خنجر دلدوز ...
را ... بضرب سیف ... بر خاک ... افتاده ... آتش ... بجانب ...
هر چند که مقام ... بعاقبت ... و امراعات ... رو به ... اجدی خصومت ... گذشته ...
... موقف ... آشوب جنگ ... با شدیدی ... بر ... تحدید ...

بجایی که نزدیک بود که کرهٔ خاک بباد رود عالم امکان را عنصر از باد رود و دو شبانه روز طرفین از کثرت گرد
و غبار چشم از جنگ پوشیده و در همان مکان مکث کردند روز سیوم که شدت غبار تسکین پذیرفته بود
غبار از روی عالم بیرون رفت باز از جانب الله یار خان آدم آمده طریق مصالحت جست آنحضرت بزبان
... فرمودند که تکیه بر عهد تو و یاد صلحا نتوان کرد مادام که جمعی از سرداران ابدالی وارد حضور گشته تعهد
خدمت نکنند شاید مصالحه را آئینهٔ حصول صورت پذیرفت پس از جانب ... بار ... عبدالغنی
عیسو ... چند نفر از معتبرین آمده وعده اطاعت ایشان آنحضرت نیز مسئول ایشان را بقبول و بجانب ... ک
عطف عنان شمول کردند روز دیگر خبر از الله یار خان بعبدالغنی ابدالی که سرکرده معتبرین ایشان بود رسید
مشعر بر اینکه ذوالفقار خان حاکم فراه با جمعی بسیار باعانت ابدالی آمده اتفاقاً با این جمعیت ...
ساعت ... بهمان ... ایشان کشته اند بعد از حصول این خبر هزار نفر از دلیران معرکه ... بسمت فرستاده
که ذوالفقار خان بود روانه و شکیبان راه تحیر اردوی همایون ساخته و دو روز در آن مکان ... تا
نداختند تا ذوالفقار خان در ظلمت لیل با جمعی از پشت شکیبان گذشته در کمین کار نشسته روز سیوم
با جمعیت افغان خود و الله یار خان با فوجی از سمت شرقی آتش افروز نایرهٔ حرب و پیکار گشته ذوالفقار
نیز با جمعی انبوه از کمین برآمده بر سر اردوی همایون رو مشغول کار زار گشته حضرت ظل الهی فوجی از غلامان
را بمدافعه ذوالفقار خان مامور و از دلیر دلاوران ... از سرینه دور کرده از قافله جمعی کثیر از ضرب
گلولهٔ توپ و تفنگ زخم تیر و شمشیر گشته بهنگام شام دلیران طرفین دست از جنگ باز داشتند و در حوالی
قلعهٔ موسومه ... کار ... یکدیگر نصب لوای قرار کردند و روز دیگر که ... صورت دری آغاز
جلوه گری کرد آنحضرت کس فرستاده و رشادت و والاجاه را تیر از شاه آورده و ... جمعی از شکیبان
بدتر از شکیبان گذشته دوباره بجانب هرات اعلام نصرت آیات کردند و ...
شکیبان ... جنگ و بعد از تقارب فریقین بجمعیت تمام دست بشمشیر حمله ور گشته و ... طرفین
... توپ و تفنگ عرصه را از کشتگان بر جلوه ... تنگ کردند ... که ...
فلک فرسا ... ساخت چند نفر افغان وارد ... از جانب الله یار خان طالب امان شدند آنحضرت
فرستادگان را برگردانیده پیغام دادند که مادام که عظمای افغان خود بخدمت اقدس نرسند ...
... جانب ... دست ... فتح عزم تحویل ... جمعی ... ... نمایند

و در سلک خدمت سرور گردن فراز و از روی عجز جبهه سای زمین نیاز گشته عرض کردند که قاطبه
دودمان رعیت قدیم ایران بودند غلجه مصدر خیانت گشته آوارهٔ قندهار و بعد از آن صفاهان را که تختگاه
تخت سلطنت بود تصرف کردند و ابدالی به علت هواخواهی ایران با غلجه در مقام جنگ و جدال میبود اگر
مقتضی همت پیش ازین لشکر و ما راضی و در مقام مواخذه اعمال ایشان راضی نبوده عطف عنان
ظفر توام در تنبیه طایفه غلجه را اهم و اقدم دانسته بعد از تنبیه الجماعت گروه ابدالی زیاده بر سابق در صدد
بندگی و اطاعت بوده حلقه بندگی در گوش و غاشیه خدمت بر دوش خواهند کشید هر چند که این معنی
مخالف رای بعضی از امرا و اعیان دولت بود اما آنحضرت مسئول آن طایفه را موقع قبول بخشیده ایشان
را رخصت انصراف و نام عزیمت بجانب شکیبان عنایت دادند روز دیگر بیست سی نفر از عظمای ایشان
با پیشکش و هدایا شرف اندوز تقبیل رکاب فیروزی نشان گشته بخلاع فاخره بهره مند و چند نفر از
رؤسای معتبره ابدالی چاکر رکاب سعادت گشته حکومت هرات باز به الله یار خان استقرار و رقم
بصدور یافت و ایلچی بر سمی زمانان را که در قلعجات توابع هرات بودند با طایفه حبشی میسکت
و رعیتی که جانیده بحال ایام لشکر و نواحی ارض اقدس فرستادند مقارن آن عریضه از جانب الله
یار خان رسید مشعر بر اینکه غازیان نصرت نشان که از منزل شکیبان بتاخت فراه رفته بودند فراه را تاخته
اسیر و غنیمت بدست انداخته جمله اسرا مجتمع شده و اقارب ذوالفقار خان برای هر چه با ایشان رد شود حکم
در باب اطلاق اسرای مزبور از موقف فرمان عز صدور یافت در چهارم ذی الحجه آن سال عنبرین قبل
ورود ارض فیض مثال گشته مدت سفر مذکور تا روز ورود بمشهد مقدس شصت روز اتفاق افتاد
در آنجا مجدداً خلع فاخره و شمشیر مرصع برای الله یار خان ارسال و ارقام نوازشات مشفقانه مستمر

ب خشم

در بیان حرکت اشرف از اصفهان بعزم تسخیر خراسان و کیفیت جنگ مهمان دوست و وقایع سال فرخنده فال ایت ئیل مطابق سنه ۱۱۴۱ هجریه

چون از انکه مشهد مقدس مقر موکب منصور گردید در دربار ... الهی
عساکر فیروز اثر را رخصت مراجعت باوطان خود داده مطمح نظر والا آن بود که در دست ... سال
سر از خلیفه وشت رفته موسم بهار را به استرآباد متقضی سازند و تر ... حاصل برای ... ملک ... گیری
ی ... صفاهان فیسر ازند اما بعقاد از آراد الله شیئاً هیّا أسبابه چون حکم قضا در سرانجام

در سرانجام لوازم دولت همه جا برادرزاده آنحضرت سبقت گزین و بر مشتاقی مجلس حضور [illegible] حضرت
بحصول و تیسّر قرین بهت بمضمون بیت سکه خدیو را چون لعل آبی پیاپی سیاه دود سر پنجه تقدیر
گرسیاس خاطر و عنان عزیمت اشرف را گرفته خواهی نخواهی بسمت خراسان کشید و آتش خون گرفته نیز
دامنت صرصر دست حرمانیان را چشیده لی شد تلکین اشتغال اگر به آنکه نهضت موای ظلال
اقدس بجانب هرات وقوع و انتشار در اطراف ممالک شیوع یافت اشرف غلجه که مقصدی امر سلطنت بود [illegible]
[illegible] و بیهمال مشغول کار را اهالی [illegible] با جمعیت موفور و کثرت غیر محصور در روز دوشنبه سیزدهم شهر محرم
الحرام سنه ۱۱۴۲ مطابق تخاقوی ئیل [illegible] و خراسان رایت افراز رزم و پیکار شده و بفاصله چند روز که مسوّد
عرق خون از جبین تیغ دلیران [illegible] و مرکب تیز گام بهادران چون شهاب [illegible] بکام مهر [illegible]
روی علوفه آب [illegible] آرام [illegible] این نوید بهجت اثر بسامع خلیفه رسیده فرمان قضا آیین با جتماع لشکر
تا قدوم توپخانه [illegible] ولایت مشهد و سلطان میدان [illegible] ساخته خود باتفاق حضرت شاه در بیستم [illegible]
صفر از راه نیشابور و سبزوار تحریک لوای ظفر پیکر کرده و اشرف نیز از آنطرف تا سمنان آمده اوّلا بر سر قلعه
میرسید علی قاضی سمنان که در آن نزدیکی بود رفته قلعه را از تصرف قاضی بدست آورده اراده محاصره
سمنان پرداخت حضرت ظل اللهی بمجرد استماع این خبر احتیاطا اینکه مبادا اهالی سمنان بنا بر گرفتاری قاضی
بدادن قلعه راضی شوند بوساطت چند نفر از افشار رو بقاجار سبزوار اهالی آنجا را از اخبار توجه موکب
همایون قرین اطمینان و بشارت و ثبات قدم و محافظت قلعه تأکید و اشارت کرده و از سبزوار بطریق یلغار
مرحله پیما گشتند اشرف نیز از آمدن توپخانه والا مطلع گشته سیدال افغان را که سردار و مقدمه الجیش بود
بر سر توپخانه روانه و در [illegible] توپخانه آتش [illegible] و قلعه [illegible] من اعمال بسطام [illegible] آنطرف نیز
در فرسخی قلعه مزبور تا [illegible] اعلام ظفر فرجام گشته بود سیدال از بسطام راه گرفته [illegible]
آمدن کوکبه منصور آگاهی یافت و از همانجا [illegible] روی بر تافت [illegible] که شهر [illegible]
کوکب [illegible] گشت چون بسبب کثرت و ازدحام توپخانه در خارج شهر قرار گرفته بود آتش سیدال
با قافله شبخون بر سر توپخانه آورده کاری نساخت و بجانب اشرف لوای هزیمت افراخت پس روز دیگر
رایات جهانگشا متوجه مؤمن آباد دامغان گشته سیدال از مؤمن آباد روانه دامغان [illegible] اشرف هم [illegible] سمنان
[illegible] آمده در دامغان دست با سیدال ملحق شد روز شنبه ششم ربیع الاول [illegible] بسیل [illegible] جوش [illegible] موج

در جوشش آمده در کنار معانقه دست طرفین دست از جان شسته بمقابله یکدیگر شتافتند و در آن روز حضرت
ظل اللهی تماشای نبرد فرموده و آنرا بمقبول قرار داده تفنگچیان پیاده را که در یک پاسبان سوار برابر بوده‌اند فوج فوج
با توپخانه و صف عقب با محیط آمده‌ای خونخوار ساخته و مقرر شد که افواج ظفر پژوه و دلیران انجم شکوه
بهمان نهج که گرده در جای معین چه بحال آرام و وقار و ضبط عنان ثبات و قرار کرده بدون امر همایون
در جا در سینه و دست باستعمال آلات حرب نگشایند الحق در مقامی که سپه‌آرای عرصش ترتیب قوانین نظم
قرار دهند به نهجی که [illegible] هر احدی گام از مقام مقرر فرا نتواند گذاشت و صف کامیک سیاست شاملش
ضبط رسوم حزم [illegible] و بعد نهج تمیز و کار کسی قدم از جای خویش نتواند برداشت در تمام کین چون منع
آتش فروزی که [illegible] قدرت چخماق دون غیبت و وقت تنگ چون [illegible] فرمان [illegible] جرأت فعل کشیدن
آن افاغنه نیز جمعیت خود را سه گروه کرده از سه جانب جلوریز و با تیغهای کشیده و سنانهای تیز بجانب قول نگاه
[illegible] صفوف شیر آویز شدند جمعی از جوانان نامی ایشان که همیشه در معارک جلادت پیش‌تاز و در عرصه خصم
افکنی [illegible] بودند پیشاپیش آن طایفه از پی یکدیگر به عزم حمله در گشته [illegible] که [illegible] رسیده [illegible] چون فرنگی
آتش دست بسیاری سوار قبیله [illegible] بر سر گوشی [illegible] توپ رعد خروش سایه [illegible] زنجیر کار
آسمان [illegible] یوم تأتی السماء بدخان مبین آشکار و از آیت یغشی الناس هذا
عذاب الیم بر گروه خصم پدید آورده گلوله توپ آن [illegible] را چند [illegible]
زنبورک که بخط مستقیم در محاذات توپ می‌آمد از پیش برداشته افاغنه را از مشاهده این حال مانند توپ آتش
بجان افتاده و دود از نهاد برآمد آن طایفه از هر طرف که هجوم آور شدند خود را در دهان آتش‌بار دیده بجانب
توپ خود دست [illegible] پس [illegible] همان ضابطه در تیپ متوجه [illegible] افغان گشته [illegible]
[illegible] شرف [illegible] اقبال [illegible] دیده [illegible] علم کرده [illegible] و خیام و اسباب خود [illegible] گذاشته
خود برگشته [illegible] ساعتی [illegible] تا عصر [illegible] جنگ و [illegible] توپ و تفنگ [illegible]
بود جمعی کثیر از افاغنه و رؤسای ایشان مقتول و زنده دستگیر شدند هر چند جمعیت [illegible] شوق [illegible]
تعاقب ایشان [illegible] سرکشی [illegible] چون هنوز تجربه [illegible] جنگ ننموده بودند حضرت ظل اللهی
ایشان [illegible] ممانعت [illegible] نموده [illegible] ضمیر اقدس [illegible] مقرون بصلاح [illegible]
[illegible] ساخت در بیان اموری که در اثنای این حال بوقوع پیوست [illegible] شکست

شکست معاندان بد نیت عزم اشرف نگونسار شد موکب جهان گشا وارد دامغان گشتند از آنجا که ذات حق ... جهان
آرا آئینه صورت نمای امور آینده و پرتو حال مستقبل در پیشگاه خاطر الهام پذیر آن قدسی سرشت ... بند دست سر پنجه
بخت ... از وقت ملک زمام دولت دیده از همان مکان ... ولایات آذربایجان برسم
سفارت روانه روم ساختند پس رای گیتی آرا اقتضا کرد که متعاقب اشرف کوچ بر کوچ عازم صفاهان شوند
و باین عزیمت متوجه منزل بهوان گشته در اثنای راه پادشاه والاجاه مشغول مکالمه بودند گفتگوی حقیقت آمیز
حضرت ظل اللهی معاودت آنچه ... بر طبع مبارک شاهی گران آمده نقاره خانه و خاصان خود را ... معدودی از
از جدا کرده ... بطریق ... بجانب قزوین ... روانه شد آنحضرت کامی چند رفاقت کرده هرچند نصایح
مشفقانه گوشزد کردند مفید نیفتاد و پادشاه آن روز وارد ... وارد شده در آنجا محل اقامت انداخت حضرت
ظل اللهی محمد علیخان و سید علیخان عرب که دخل کامل در مزاج پادشاه داشتند بارشاد فقولا له قولا
لینا روانه ساختند که به زبان خوش او را از سر طیش باز آورده باز گردانند و در روز دیگر ایشان باستظهار
... لطف کرده پادشاه را ... از ... اکابر حاصل شده بازگشت از کرده ... اردوی آنحضرت شتافتند و
تبدیل ... انقطار را از آئینه خاطر آنحضرت زدودند پس حضرت ظل اللهی ... خان ... سردار آقوز
و خان ... که در سمت گیلانات بمحافظت آنجا ... مقرر کردند که از میانه قزوین و طهران
وارد ساوج بلاغ شده خود همراهی شاه ... بعزم تعاقب اشرف ... کرده ... شرف ... ساحت
که در آن اوان ... رسید آن بود که افاغنه طهران بعد از شنیدن خبر شکست اشرف ... اعلام ...
بلده را میان ارک که در کنار شهر احداث کرده بودند جمع و جمعی ... تیغ ... حیات ایشان ... کرده بلده
خالی نموده بجانب صفاهان شتافتند و رجاله و عوام شهر بعد از فرار افاغنه میان ارک بجهت ... نهب
اموال و اسباب ... گشتند در آخر روز نوبت ... خانه افتاده آن ... سوختگان ...
... که هرگز چنان روزی را در تخیل روزگار خود تصور نکرده بودند و از فرط شادی سر از پا نشناخته
مشعل ... خانه در آمده ناگهان شراره آتش مشتعل بباروط افتاده چراغ شرارت ... نمانده
افغان بیادگار رفته بود روشن کرده هشتاد نفر متجاوز از ایشان پروانه وار با آتش بی پروائی سوخت

در بیان جنگ سردره خوار و کسر رایت شوکت افغان ... اشرف

بعد از وقعه شکست مهماندوست عازم ورامین ... اسلام خان حاکم طهران را ... باز ...

مستعد و مجهز ... افغان جنگجو آمده سر دره خوار را که در میانه دو کوه واقع و تنگی جبل پیش بود را در بر دره تنگ

به جوه دلیران فولاد پوش بست آهنین بست و آنگاه کلاه تنگ را با توپهای اژدر شکوه و فراز کوه را با تفنگچی

شوه فرو گرفته خود با سواران جلادت آیین در کمین نشست غافل از اینکه مشت خاشاک راه دریا نگیرد و دامان

و شعله تابنده را نتوان بست و شمشیر مغفر شکن را به سپر سنگ خاره نتوان شکست پس قزلباشان دیده ور دیده

دانان ... بنظر تقدیم خبر سمیع خدیو غضنفر فر گردید بحضرت جد اندر توقف بر مجال ندید سمند سبک سیر بیاد

شتاب تیز کرده بر کس از عسکریان ... دجلی و لالوش را که جنگ آزما جنگجو بودند فوج فوج مقدمة الجیش کرده

سمت شمالی کوه نشین و ترکمانه و ... را از وسط راه راهی کرده خود چون کوه پا برجا دامن همت

بر کمر بسته بکروه سپاه تیرش پرداخته دیگر هیاهوی ترکچیان چابک دست آتشین جنگ از میان آن دره

بجای تیغ جانسوز و توپهای برق اثر سر از ... ایستاد و زاید جنگ کردند تفنگچیان پلنگ پوش پلنگ صولت و

دلیران بهرام کین مریخ سطوت از جانبین کوه استکاک دیگر روی داد گرم و با آتش افشان گلولهای تفنگ دل

چون سنگ خصم را نرم ساخته آن طایفه را چون پای ثبات لنگ آمده مانند سیل از فراز کوه آهنگ نشیب

نمودند و سواران ایشان نیز از میان دره فرو بسته خانه را با تنه خود را گذاشته دره کال غلغلان و خواری از

رودی شرمساری بجانب اشرف که در ورامین بود واری و جمعی کثیر به ... خولا فنا متواری شدند اشرف بعد از

ملاحظه این حال توپ قلعه کوبی را که همراه از اصفهان آورده در ورامین گذاشته بود شکسته روی گریز را

بجانب خمین زده و چون حکومت قزوین در آن اوان از جانب اشرف بسیدال اختصاص داشت و کوچ

و تبع و اولاد و جمعی از اقامت در قزوین ... سیدال خواست که خود را بقزوین رساند بنابر آنکه

حسین قلی خان داغستانی پیش از وقت بامر والا امور بسمت ساوج بلاغ و تسخیر قلعه قزوین بود

سیدال راه ورود بقزوین را بر خود مسدود یافته خایب و خاسر برگشته با اشرف پیوست و در دوانده

ندامت تحصن باین قلعه قزوین کشیده را سوی بنا بر استمال و دفع الوقت گذاشت و

اشرف بجهت تجدید تهیه و تدارک وارد اصفهان و اولا امر بقتل عام سکنه بیگناه کرده و سه هزار نفر مشاهیر

از علما و صلحا و سایر رجال را از تیغ گذرانیده از منظر حضرت شاه طهماسب تبریز ... نمود والا برای

برای تنظیم و تنسیق مهمات ملکی در طهران توقف و بنابر اینکه عبور ترکچیانه از راه تهرود متعسر بود کوکبه مادر

... عزم اصفهان گردیده در ... قزلباشان طرفین متلاقی یکدیگر گشته سر از فرط شجاعت

از مخاصمت پیشگاه حضور پرسید باز اسلام افغان در حوالی کاشان با فوجی عظیم بعزم دستبرد سر [illegible]
کریب به حلاوت بر آورده و او طلب گشت قراولان این است که عادت ایشان پیاده ریحانه تعقیب بود و دوجا
الواقعه مذکور و در سر کوهی محصور گشته ناچار قراولان تیغهای آخته بر آن گروه تاخته و سلم زیب [illegible] آن فوج
[illegible] شرف خدمت اقدس [illegible] آری اگر گنجشک ضعیف دست آموز زیب کف حضرت شود
[illegible] درآویزد و اگر روباهی بعلاوه تعلیم درآید با شیر ژیان ستیزد | ذکر جلوه گری شب

خامه عنبرین شمامه در بیان جنگ مورچه خورت و مغلوب شدن افاغنه نوبت سیوم

اشرف چون پیش از وقت از سر عسکر روم که در همدان بود و همدان
گرد و سر عسکر تبریز چند نفر از پاشایان جلیل الشان با جمعیت شایان بمعاونت او در آن ساحت بوده اند دفعه
اردوی [illegible] عزیمت ساخته با کوکب استعداد تمام و احتشام و احتشام ما لا کلام طریق مقابلت
سپرده در مورچه خورت سایه نزول و انجه رایت جهانگشائی را از یکطرف بباغ میر میرزا دو فرسخی مورچه
خورت پرتو وصول فکنده نخست فوجی از اکراد و خبیشان که جز اولی لشکر و همراه طلیعه نصرت [illegible] بودند
با مقدمه افغان تلاقی و تیشاه پشکین کلاه از تیغ [illegible] پرکردن پیمانه عمر دلیران ساقی گشته و کار
چون خم بر هم شکستن ساختند و بیک گردش میدان حریفان از باده ناب آب شمشیر تابناک گرم شده
چهارصد نفر از ایشان سرمست بخاک افتادند و از تقریر گرفتاران خبر ورود پاشایان روم بعسکر اشرف
معروض خدمت اقدس شده از آنجا که دریای عزم آنحضرت بجز محیط توکل پیوسته و در هر امری ضمیر [illegible]
سفینه امید را بناخدای لطف شامل یگانه بلنگر تحمل بسته است [illegible] از نتایج اقبال [illegible] آن شب
[illegible] مکان با سپاه انجم حشم برپا و طلوع طلیعه مهر زرین علم آسوده صبحگاهان که [illegible]
[illegible] از طرف اردوی کیهان پوی همایون [illegible] ساز [illegible] اعلام جهان
کشای فلک فرسا گشته کوکبه سطوت سلیمانی و دبدبه هیبت سلطانی بجانب اشرف روان [illegible]
گردید [illegible] غبار مخذولان [illegible] گردید چون پشت مورچه خورت [illegible]
گشته و کوه [illegible] موضع واقع است [illegible] میدان جنگ بسته بود آنحضرت اراده کردند که [illegible]
اردوی ایشان نرفته از دو ناحیه کوه متوجه جانب اصفهان شوند شاید [illegible]
[illegible] که موکب نصرت پژوه مقارن آنکوه فلک شکوه گردید اشرف چون [illegible]

باعتقاد خود وامید سپاه آرائی آنحضرت که آموزه از طریقهٔ جنگ خدیو جهان تجربه اندوز شده بود
بهبندفر مقام مصاف رخنه پیش درآمده به ضابطه وآئینی که در معاملهٔ جهاد دست آموز شهریار کشورگشا
دیده بود رزمگاه جنگ ریخته افواج لشکر خود را به یک مسلک انعقاد و انتظام و از اطراف آراسته و توپخانه کوه
صلابت بر سنجق داده توپهای شبان مهابت را از جای تیر رس که گلوله را قبل فوج رزم آزما رشد
آتش ساخته و جمعی از یکه تازان کرین افغان بمقدم میدان دلیری گذاشته بمدافعه پرداختند آنحضرت
از نیکنامه هیبت جهانی و نذعالم را بار و مددگار و تشییب فزای جهان را در نظر همت یکسان دیده
سفینه سیمت دست امکان گشته بجانب ایشان رو آوردند چون شهریار جوان بخت را بارشاد پیر خرد
در معانی ابهام حد و نیز صد در هر جنگ بمقتضای مصلحت وقت روشی خاص و اسلوبی مخصوص دست دلیل
اکرت طرح جداگانه در کار رزمگاه جنگ ریخته اولاً تفنگچیان بهرام کین را که پیاده روی لشکر فیروز جنگ را دلیر
شیر پلنگ در قلاوزی انتقار حکم خدیو با فرهنگ بودند سلسله خودداری از گردن برگرفته با چنگ
و چنگال دلیری بر سر توپخانه روان و متعاقب ایشان اعلام ظفر نشان را منشور گشا ساخته قول
نصرت قرین را حرکت داده پیادگان را در صدای زنبورک و تفنگ آوازه چغانه و چنگ
آتش افشان توپهای فرنگی نژاد و بازار جان فروشی توپ اطلس کلنار در روم و فرنگ تصور کرده و در این
دریای آتش نهنگ آسا غوطه ور گشته گوهر شاهوار ظفر را بدست آوردند یعنی بدون محابا و درنگ
یورش برده توپخانه افغان را به تیزدستی اقبال خدیو جهان تصرف کرده آب تیغ آتشبار آن شعله
جانسوز را که شراره زنبار هستی بود را نها میرسید فرو نشانیدند و جان بازان عرصه کین که برسم طرح
کمین سواره فوجهای امر و اشاره بودند باذن والا سوران انداخته مرکب جلادت برانگیختند
سلیه بر انگیختند چو دریای خون شد همه دشت و راغ جهان چون شب و تیغها چون چراغ
ز بس گرد بر شد سپاه نه خورشید پیدا نه تابنده ماه و درخشانی گیرودار که شعشعه سیف و رق
سنان خیره کن چشم کارزار و دست اجل سیلی زن چهره روزگار بود سپهدار فوج عقیمی از پشت
لشکر ظفر شعار جمعی از اتاغنه هم از سمت دیگر بجانب قول حمله ور گشته آتش حرب بضرب بر افروختند
ما لطف باری یاری و اقبال خدیو کامکار مددگاری و دلیران چیره دست ساقه بیدری کرده
بکسوت حیات عاری و بقیه را مرحله پیمای وادی ذلت و خواری ساخته بسبب

بنصرت ... ند و ختند بعد از آنکه اشرف کار خود را تباه و روز دولت را سیاه دید جمیع اوزبکیه و افاغنه
سمت ... گذاشته با دل افگار و خاطر ریش در خیال جدال و تشویش بر خویش راه اصفهان در پیش گرفت
در آن روز تا حوالی عصر در آن قتال اشتغال داشت ... بسیاری از آن طایفه و رومیه بدست آمد و آنچه از
رومیه را غازیان قید ... دلیران نصرت شعار گشته بودند تمامی را مرخص و مورد نوازش ساخته سالک طریق
وَيَنقَلِبُ إِلَىٰ أَهلِهِ مَسرُورًا گردانیدند و چون هنوز جنگ که غازیان مشغول ستیز و آویز و کار فرمای
سیف خونریز بودند جمعی از سگ منشان تنگ مایه که در بند ... جیفه متاع کاسه ... پرستی می‌باشند اسبیل
توپ و توپخانه ... ساز ... و از ... بلوک ... قریب ... کسب ... پرداخته ... آن خود را
... غنیمت ساخته بودند ... غازیان طمع ... مال ... ذکر ...
... که سرمایه اوقات و دشمن جانست گرفتار کردند تمامی ذخایر ملبوسات و فروش و
خیمه و خرگاه ... و ... اسباب ... از آن فرقه ... بر جا مانده و فضای ... از آنها
مشحون و قیمت آنها از میزان قیاس بیرون بود یکجا جمع کرده چون در نظر همت ... بود ... آ
آتش زدند چنانکه شاعر گفته مال دشمن را همی خواهی ... دشمن مال ... مال
عقل ... دشمن مال است دشمن مال

در بیان تسخیر اصفهان و ورود موکب والا بآن شهر جنت بنیان

چون اشرف از مورچه خورت گریخته بجانب اصفهان رفت هنگام
شام ... وارد اصفهان گشته ... با ... بار ... بجانب ... شیراز فرار کرد وقت
صبح ... حوالی شهر واقف گشته ... هجوم آورده با اهل محلات ... فرصت گریز نیافته
بودند ... بیرون کرده ... غارت و تاراج اموال ایشان مشغول شدند بعد ظهور معارف اصفهان
در ... حقیقت حال بحضرت ظل اللهی عرضه داشتند و در ... دوم ربیع الثانی سنه ۴۲
که ... اصفهان بود ... تسخیر ... برای ضبط خزاین و ... تعیین و خود ...
سعادت بجانب شهر ... بعد از آنکه خاک اصفهان ... میمنت لزوم همایون ... حکم ...
... طلعت ... آثار ... و دیوار ... اطراف ... فغان
موج ... گرفت اصفهانیان که از مرده افغان ... ایشان را بشمشیر ... کار ...
ساخته ... وَلَكُم فِي القِصَاصِ حَيَاةٌ جان تازه یافتند و بعد از ... روز ...

در آمد شروع بساختن سپاه و ملاحظه لشکر نصرت پناه کرده غنایم مالا کلام از نقد و جنس و اسباب طلا و
نقره وغیره برسم جوایز و انعام بذل غازیان ظفر فرجام گشته کسی برای ایصال این مژده دلپذیر و آوردن
حضرت شاه ... فرستادند نوید فتح و ظفر چون بپادشاه رسید ادای جشن و بشارت بمهر و ماه رسید
از آنجا که غرض اصلی از این سفر تسخیر اصفهان بود که بیاری ایزدی میسر گشته دشمن آواره و بادبار گردید
و نیز خراسان وطن غازیان و سرحدیت از ولایت مستغنی از بیان بود حضرت ظل اللهی بعد از انتظام مهام
بهزارباغ که خارج شهر است نقل مکان فرمودند که بعد از ورود موکب شاهی تمکین او بر سریر سلطنت
روانه خراسان شوند شاه والا جاه مرحله پیمای طریق مسارعت گشته در بیستم جمادی الاولی وارد اصفهان
و از عرض راه بمنزلی که حضرت ظل اللهی اقامت داشتند نزول نموده هرچند که قبل از رفتن آنحضرت را طالب و
رفع محل طالب بود اما چون میدانست که اگر آنحضرت صرف زمام عزیمت بجانب خراسان نماید انتظام
سلطنت مختل و کار بشکل اول خواهد شد در باب فسخ این عزیمت نهاد و برای توقف مبالغه و اصرار کرد
آنحضرت بنا بر تامل گذاشتند روز دیگر پادشاه والا جاه سران سپاه را طلب و اراده مطلب کرده
ایشان در جواب عرض کردند که آنحضرت تا نصرت یافته رب العزت آمد تا پای همت ایشان قدم در میان
گذاشت دست سرکشان و گردن فرازان کوتاه گشته کار با خراج و نقد دست فرسوده شاهی رواج یافت
در صورتی بعرض مطلب پیشوا نیم پرداخت که آنحضرت فرماندار الیه کارخانه سلطنت بوده راه دخل
مسدود کرده و این خودستائی سلیقه پادشاهیست و معتبر بسیار ارباب غرض به محفل دولت بار داده و مهمات
ملکی قیمت ندارد یافته ... امور باعث بدنامی آنحضرت در پیش دوست و دشمن نزدیک و دور
خواهد شد همان بهتر که پادشاه خراسانیان را معاف و دیگران را مشغول مهام درگاه و انتظام سازند
که اگر در این وقت قصوری روی دهد هرزه درایان حمل بر ... آنحضرت نمایند و بحکم گفتگو از ... [illegible]
استعداد یافته جسارتی که نزدیک بود که نگین آفتاب از کف سلطان عصر بیرون رود شاه طهماسب ...
خاطر و ملال ظاهر کرده و از روی طرح ... از سر و چهر از تخیل آورده بر زمین زد آنحضرت چون دیدند که
سخن مطبوع او ناموافق و حرکت هم بدون تمام کار نالایق است در مقام چاره از توقف ناگزیر بوده اظهار
کردند که هرگاه این مسئول مقبول خاطر پادشاه نباشد رضای ما هم منوط برضای ایشان است گفته بودیم که پای
تخت بدست آورده بجهه تسلیم بعمل آمد الآن الحمد لله دشمن را متفرق آواره و پایتخت را خالی کرده آنوقت رایت

رایت مراجعت می فرازیم اندک ایام توقف داشتند که خبر رسید که محمدی که از دامغان بسفارت

روم تعیین شده بود در قریهٔ [illegible] سفر آخرت اختیار کرده و لهذا رضاقلی خان شاملو را باین امر مأمور و روانه

ساختند هیر [illegible] کرد و کهگیلویه و بختیاری و ولایات تابعه تعیین فرموده و چون محمد بیگ [illegible] شرافت

حسین قلیبیگ [illegible] و اعورلو خان زیاد اغلی باجمعی مأمور بسمت ساوج بلاغ و قزوین بودند ولد سیدال

تا چندی [illegible] باصفهان از ایشان استمالت و مقارن استحال شبی مستحفظین را غافل نموده باکوچ و

اسباب [illegible] که در تصرف [illegible] بود فرار کرد و لهذا حکومت قزوین و ضبط اهل افاغنه [illegible]

محمد رضاخان شاملو مقرر گشته حسین قلیخان [illegible] فرمان و گلپایگان مأمور ساختند که در آن مرز و بوم

از جانب عساکر روم خبردار باشند و مدت چهل روز در دارالملک [illegible] مظفر [illegible] و حکمرانی [illegible] اند

گشتند

در بیان توجه رایات همایون بجانب شیراز و کیفیت جنگ زرقان و شکست وانهزام افغان و تسخیر آن ملک نزهت نشان

بعد از چهل روز که حضرت

ظل اللهی بنا بر تشابه جزو بکل و تاسی فرع باصل در اصفهان تکمیل نقش سلطنت و افاغنه صورت نوعیه

تشخیص مملکت [illegible] که اشرف با افاغنه بمدلول اِسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَ

نْسَاهُمْ ذِكْرَ اللّٰهِ ضرب دست دلیران [illegible] گوش از فراموش کرده در شیراز [illegible] مشغول [illegible] جمعیت

عرب [illegible] بسمت فارس [illegible] حضرت ظل اللهی دوباره رایات همت بدفع

آنگروه بر بسته در روز سیم جمادی الآخر که [illegible] فیروز [illegible] آوازه رایات جهانگیری آسمان [illegible]

ساخته در عین زمستان [illegible] از راه ابرقوه [illegible] شیراز شدند [illegible] بود که اکثر علم

[illegible] آنجا [illegible] برخویش لرزیده [illegible] گشاید رطوبت [illegible] افسرده گردید و بعد از

ورود موکب نصرت طراز بزرقان [illegible] شمشیر اشرف باز تجدید جمعیت و اهتمام کرده باستعداد تمام

بمقابله پرداخت و از طرفین تسویهٔ صفوف و ترتیب اصحاب [illegible] افاغنه [illegible] بجانب

[illegible] حمله [illegible] منزل [illegible] تفنگچیان [illegible] بکلی

[illegible] هجوم آورده [illegible] زنبورک و تفنگ [illegible]

[illegible] حضرت ظل اللهی فوجی از دلیران [illegible] دشمن [illegible]

از هر گوشه [illegible] صدمات طاقت [illegible] از اساس [illegible] گشته جمعی از ایشان [illegible]

بدرک مد حصد اشرف با افاغنه بجانب شیراز راه فرار نواخته افواج خصم افکن نادر فر بنیج بتعاقب
پرداخته فضای یا سمون را از خون دشمن لاله گون و دامن دشت را جاری مجرای رود جیحون کرده
و در آخر شب صبح صادق از شفق زعفران بر جبین سوده میاصدیق و ملا زعفران با سیدال
... بجانب اشرف وارد زرقان و شرف اندوز تقبیل عتبه خلافت بنیان گشته چهره ندامت را بگرد
فهل الی خروج من سبیل زمین سای جبهه ساختند از جانب خود بگردون جناب اگاه
کردند که در حالی راه نجات برای ایشان میسر است که اسرای خاقان مغفور را با اسرای ... که همراه
دارند ... تسلیم نموده خود دست بسته در ممالک محروسه سلطانی مقیم گردیده که ایشان ملتزم
رکاب حضرت شهریار شوند و ایشان نوید امان و وعده عفو ماسبق ... مرخص ... صبحگاهان که
شعله تجلی ... آسمان ... زرین مهر تابان آراسته گشت جنازه بان قضا محمل ... عماری زرنگار
میاصدیق و ملا زعفران محمل مهد علیا ... کبری که آفتاب سایه پرورد حفظ الهی ... سلسله ... دودمان
شاهی بوده با خود ... دولت رسانیده و دوباره رفتند که اشرف را مطمئن کرده بیاورند اما سید
... از ملاحظه ... گرج ... خود که در ارک قزوین محصور بودند آگاهی ...
همان شب اشرف ... و اشرف ... از اهل حرم ... دو نفر شاهزاده اکتفا کرده اسمعیل و
ابراهیم ولدان محمود را با ... نفر از اولاد ... و سیزده نفر از اناث که زنان و دختران و همشیره‌های محمود
و میرویس بودند فرصت بردن نیافته در شیراز نهاده خواجه سرای ... را برای قتل آن جمع ...
... بجانب قندهار ... و خواجه ... فرصت یافته بود که دو نفر ... اشرف را
که یکی ... محمود بود بقتل رسانیده ... محمود ... زخم ... کرده بود که ...
لشکر ظفر ... جان ... ارواح ... و میاصدیق و ملا زعفران با اشرف پیوسته ...
... ضبط ... از زرقان موکب حضرت ... لشکر افغان ...
... کرده برای ... آمدند که ... و ایشان ... نفر ...
... ایشان را باز گردانیده و آورده حضرت ظل اللهی فی العفو ایشان را مرخص ساخته ... چون ...
خود ... درگاه آمده بودند ... ایشان ... مروت و شرع فتوت ... در جنگ
... مقتضای وقت حمل ... ایشان با افواج نصرت ... بتعاقب اشرف پرداخت

پرداخته شد و بکنار پل فسا که در سه فرسخی شیراز واقع است رسیدند چون بسبب شدت باران سیلاب زبان بکام
و مرکب از رفتار مانده شب هنگام بسر دست آمده بود آنحضرت بانتظار جمعیت عقب لشکر فرمان بآرمیدن داده
در سه فرسخی پل مسرا که رسیدند از اتفاقات پانصد نفر از افشاریه و اکراد و قراچورلو مقدمة الجیش موکب نصرت کیش
در نیم فرسخی همه جا پیش رو بوده و بسر پل فسا در عقب افغان رسیده اشرف با اول بلوچ از رود قار عبور و پیر محمد مشهور
بمیاجیو که پیر و مرشد محمود و اشرف و در میان افغان صاحب عزت و شرف بود جمعی از سربازان و فوجی از
افغان چون راه مرافقت با او نبود محافظت راه و ضبط سر پل را بر ذمه خود گرفته قزلباش را بجنگ مشغول ساخت
که افاغنه بخاطر جمع از پل بگذرند معهذا افاغنه از بیم جان متهاجم و جمعی از غلبه خوف در آب غرق گشته متاع
هستی بباد دادند و دسته هزار از اطفال خورد سال و شیرخواره را با بسیاری از زنان در آن ظلمت بپل گذاشته
تا یَوْمَ یَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ اَخِیهِ وَاُمِّهِ وَاَبِیهِ وَصَاحِبَتِهِ وَبَنِیهِ پرداخته سالک طریق
اَیْنَ الْمَفَرُّ شدند قزلباش سر و زنده بسیار بدست آوردند و از جمله مقتولین میان جیو بود که بعد از گذ
وقت از عقب کشتگان بسوی دیار نیستی روان گردید و از فرقه گرفتاران میاصدیق و ملا زعفران بودند
که اجلهٔ رفقای ایشان در دوبر و دور اسیر فتراک دلاوران گردیدند هرچند که مامورین خدمت شایسته کرده
تا غفلت شبی ورزیدند که حضرت ظل اللهی بهمان وقت از آن واقعه آگاه ساختند بها نداد اجل بعضی از افاغنه
باخبری در انتقام فتنه کاری زود و دیری نمنموده بود جمعی کثیر با آن طایفه از پل گذشته بودند آنحضرت
با لشکر جهان آشوب چون سیل بی امان بسر پل رسیده بتحت چشمهای سرکرده اکراد را عَجِّلُوا اِلَیْنَا الطِّین
باشاره سر انگشت خنجر خونریز از عقب روانه و سرکرده افشاریه را بقطع گوش گوشمال داده که کس برای
جمع کردن سر و اطفال تعیین و خود با فوجی از جیش منصور متعاقب آنگروه ملعون را دو دشت نه فرسخ راه طی کرده
چون افاغنه تعجیل گذشته بودند باز بشیراز عطف عنان فرموده و از مقام قضا انجام باطراف ممالک صدور یافت
که هر جا که آن طایفه از دست عبور نمایند سر راه بر ایشان بگیرند و از آنجا اولاد و زنان و همشیرهای محمود و اشرف
با تبعه بکرمان روانه ارض اقدس و میاصدیق و ملا زعفران و باقی گرفتاران افغان را بصوب باشند بر سر
جاقات مقفور که از شیراز فرصت بیرون نیافته بودند روانه اصفهان ساخته و از معجزه کارخانه بدیده دید
قدم همپال که صراف نقود کشتن سازی و معیار حقیقت سنج والضریبانی و والایست که در حین بدن
کردن قفار ب بردبان ابالیجهان سلطان فرمود که ملا زعفران را خوب محافظت کنند که خود ...

باصفهان بخواهد رسانید و مدلول آیهٔ تَابَ الدُّوَلِ مُتَهَیِّئُونَ صورت وقوع یافته و بسر ابر [illegible]
شنی لمجددین مقتربین فی الاعتقاد عبور بیسکر ونده و از عفران برای دفع ذل خاکساری خود را [illegible]
انبود آب سوخته آتش کرشمس حیات تسکین داده و بقیهٔ الحفاظ اصفهان را رسانیده در میدان نقش جهان
که الکه فرمان شاهی نقش هستی ایشان را از صفحهٔ جهان بستردند و از علامات تائید و اقبال که شخص اندیشه
بر جهانگیری خدیو بی‌همال عالم سیر و اینکه در ایام توقف در آن بلده جنت‌مثال روزی در هنگام سواری موکب
و مرور کوکبهٔ مسعود بتکیه که مزار لسان الغیب خواجه شمس الدین محمد حافظ شیرازی اتفاق افتاده دو کس از مزار
برای تفأل پیش آمده که بدیوانش تفأل کردند این غزل آمد که   سزد که از همه دلبران ستانی باج   چو اکه بر سر
خوبان تعلی چون تاج   ز چشم مست تو برخاسته جیل ترکستان   بچین زلف تو ماچین و هند داده خراج
دهان شهد تو داده رواج آب بقا   لب چو قند تو برده ز قند مصر رواج   بسر دهان او را آتش داده و ببقعه
ورود و نادیه شریف که شاه چراغ [illegible] بعمارت [illegible] و از صادرات ایام توقف اینکه چون همیشه از جانب
ظهور دولت علیه [illegible] مصفد فیما بین سلاسل دوستی استحکام داشتند در ایام فتنه بدان [illegible]
وارس [illegible] معهد مخالفت و کم فرصتی بند از جانب [illegible] مخالف رفاق [illegible]
بظهور رسیده بود تعلیم وان شاه [illegible] برای تبلیغ خبر فتح [illegible] ربعاست تعیین [illegible] هندوستان راه
ضمن آن مطالب اعلام کردند که از آنجا که [illegible] اغتشاش [illegible] نسبت [illegible] دولت [illegible] مخالفت
ظاهر [illegible] فساد [illegible] شده [illegible] خاطر [illegible] که [illegible]
و عهد [illegible] کردند [illegible] شیراز [illegible] قدوم همایون [illegible] هندوستان [illegible]
با انتظام [illegible] آن مملکت [illegible] داشته [illegible] انقضا یافته خورشید جهان‌تاب [illegible]
[illegible] شده [illegible] ایران [illegible] شده [illegible]
[illegible] حال [illegible] گردیده [illegible] خراسان [illegible] داشت [illegible]
کرمان [illegible] بیابان [illegible] و [illegible] کرده [illegible]
[illegible] اصفهان [illegible] بسبب [illegible] افغان [illegible]
[illegible] تحصیل [illegible] اهالی [illegible]
[illegible] ولایات [illegible] ماه شعبان [illegible]

بسمت نهاوند و همدان و از راه دشت ارژن و کازرون روان گشتند و در آخر ماه مزبور منزل نشت
من عمال شولستان محل بیرا وقات عزوشان کردید

در بیان وقایع ایت ئیل مطابق سال فرخنده فال هزار و صد و چهل و دو و تسخیر نهاوند و همدان

در روز بیست دوم
شعبان المعظم خسرو کواکب حشم یعنی نیر اعظم از جهان خانه حوت بگلستان حمل علم فراخت و از دیوان
چند بر حظه سکان مشور والیگری عرصه خاک بقلم نرگس و خط ریحان بنام نامی سلطان نامیه اصدار یافته
سر رصد حسب اوامر وکلای ارغنچه و گل صاحب جیقه و افسر گردیده و جنود قوای ربیعی رو میان گروهست
وی که ریشه تصرف در سر زمین چمن دوانیده بود و بذر از چمن دوانیده و ممالک گلزار [illegible] ز دو شت
بنگچه پران فتنه جوی حوادث بهمن و عسکر فتن دمانیده و لشکر شتا که صد دیار گلستان آغاز فتنه گری
میکردند از بیم وصول سلطان ربیع رخت هزیمت بسر منزل عزیمت کشیدند و جنود فتنه انگیز سرما که کرم
غارت گلشن بودند از صلصله شوکت نوروزی آواره دیار عدم گردیدند و ارض اقدس گلزار از نو فرزندان
فروردین بانواع ریاحین مزین و ولایات کوهساری از لاله و گل و احشام صحرانشین ریحان و سنبل با نوروزان
قهرمان بهار در اطراف دشت و ساحت الست یورت و مکان معین گشت و اسباب [illegible] و سرو
در بزم چمن مهیا شده و دوشیزه غنچه در شبستان باغ در آغوش گلبن آرمیده و سرو سهی با گل نیلوفر زدوج
در عروس باغ انداخته وَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ ابتهاج یافت جشن نوروزی ترتیب گشته
هر یک از سران و سروران مجلسهای فاخره و دوش اعتبار آراسته و مانند غنچه مشت و جیب پر از
زر نوروزی کرده و از جامه های بوته دار رنگین قامت خویش پیراسته شدند و آخر [illegible] مظفر و
فیروز گشته از آنجا عازم بیهبهان و در راه جزو حویزه با مشایخ اعراب و بیگلربیگی کوه گیلویه [illegible]
آن مملکت ادراک سعادت تقبیل رکاب حضرت اعتضاد نموده حسنعلی بیک معیرالممالک میر حاجب شاهنشاه
جهانپناه وارد و در ازای فتح شیراز افسر مکلل بگوهر برای آنحضرت و سیصد دست خلعت بجهة سران سپاه
نصرت پناه آورده خبر رسانید که حضرت شاهی مهد علیا را که اشرف بوساطت میان صدیق [illegible] عصمت
زینت بزرگان فرستاده بود مخصوص شبستان انتخاب ساخته اند و چون شاهزاده [illegible] بهم توقف
در خراسان بهیئت همشیره زاده رضاقلی میرزا نوید مصاهرت میداد در این وقت که معیرالممالک [illegible]
شد مجدداً و باتفاق میرزا ابوالقاسم کاشی روانه دربار شاهی و از حرم سلطنت [illegible]

قربات خاقان مغفور بجهة شاهزاده حواشمت شده پیغام دادند که چون غازیان را حق سعی در مبادی دولت
هست هرگاه خراسان از ممالک سلطنت موضوع و اختیار آن باینطرف محول و مرجوع گردد مرتبت
سند سعید کی این دشمن و ممالک شاهی خواهد بود پس کوکبه والا از راه مزینان ساعت ورود قوچان بر توجه حصول مطلب
را بنجا رود و شوشتر و ایالت آن ولایت با ابوالفتح خان خویش محمد علیخان قوللر آقاسی رجوع فرموده و چون
بند دروخانه شوشتر که از بناهای شاپور ذوالاکتاف است بسیلاب مرور دهور قصور یافته بود همت والا
گرد متانت ساز مصدقه ساختند و بست مرمت آن بند پرداخته معماران مهندس پیشه و کارآگهان درست
اندیشه بسر کار تعیین و اخراجات آنرا از خزانه عامره مقرر ساخته و چون از طایفه عرب ترکتازی بسپاه
عجم واقع شده مشایخ ایشان را گیرانیده روانه خراسان و والی حویزه را رخصت انصراف ارزانی داشتند
و بعد از ورود موکب والا به دزفول محمد خان بلوچ که از طرف اشرف بایلچیگری روم رفته بود در همدان مقدمه
استیصال دولت افغان را شنیده ناچار وارد معسکر فیروزی اثر و نامه و پیشکشها را که از جانب سلطان احمد
خان پادشاه روم و اعیان آن دولت برای اشرف آورده بود ملحوظ نظر انور ساخته چون بدر بندگی درآمده بود
بعنایت خاص و چند روز ایالت کوه گیلویه سربلند گردید و بعلت بیرنگی رودخانه دزفول معین و دشت
بفرمان والا کلکها ترتیب یافته بسیاری سپاهیان و زوری آب یاران جنود مسعود آن رود در چند روز
بهر رکاب نه فوج نجوم مانند رود و نیل فلک گذشته و در عرض راه از ایلات کوه گیلویه و الوار بختیاری و فیلی
و اعراب حویزه و بنی طوایف هر جا که مفسد و مخالف بود به تیغ و سیاست منسوب و حکام بهمگی ولایات
منصوب گشته از راه جایدر و خرم آباد وفیلی وارد بروجرد شدند و در قصبه بروجرد حسین قلیخان زنگنه که بسروری
عدد دو کلب بیگان و فراهان مأمور بود بموجب حکم والا پنج شش هزار کس متجند وارد اردوی نصرت طراز و بدولت
گریانش باریا سرافراز گشت از راه فیلی مأمور و بتسخیر کرمانشاهان عازم آن سمت با استعداد شایان گردید و در همان
منزل صغیر الممالک میرزا ابوالقاسم کاشی از خدمت شاه طهماسب برگشته عهدنامه والیگری خراسان را
رسانید مشعر بر اینکه جمیع ممالک خراسان از قندهار الی پل ابریشم که سرحد عراق و خراسان است بعلاوه
مازندران و یزد و کرمان و سیستان متعلق بدولت نادریه باشد هرچند که همت سرشار آنحضرت از قید اسم
سرگران و طبع بی نیازش از قبول اسم سلطنت و والیگری برکران بود اما بتکلیف غازیان و اشراف بخاطر
رسانید که جوهر شمشیر ایشان بالعرض ناصر این دولت خداداد و تقویت بخش این شوکت قوی بنیاد میدانستند

شید سند رضا داده در ولایات مذکوره سکه بنام نامی سلطان ولایت ارتضا علی بن موسی الرضا علیه التحیة والثنا رواج یافت

در بیان محاصرهٔ بایزید و فتح نمودند بدستیاری بخت و اقبال فیروزمند

چون دیر و زود از جانب حافظ علی خان شاهزاده ایلچی بروم خبر رسید که اعیان دولت قیصریه بنا بر نقض گذشته جواب صریحی که افادهٔ فایده کند نمیدهند و نیز کلاه تزویر نهاده‌اند بعرض رسانیدند که رومیه آقای تاخت تاز و دست تطاول بجانب ایروان دراز کرده‌اند لهذا حضرت ظل اللهی توکل بایزد کرده کار روز آنان استفتاح کار کرده در اول شب یکه تازان جلادت شعار بر مراکب صبا رفتار سوار و برسم سباقی ده فرسخ یلغار کرده در هنگام طلیعهٔ فجر که لشکر ترکستان روز بسپهداری خدیو خراسانی خورشید بر سپاه زنگی شب تاختن آورد ناگهان سر علم ظفر پرچم با طلیعهٔ اختر صبحگاهی توام آشکار گشته رومیان وقتی از خواب غفلت بیدار شدند که جمل برج بالین و سپاه یزدان اعتنای کین دیدند عثمان پاشا که سردار رومیه بنا نهاده بود چون هیبت اهل ایران را مغلوب نبود خویش دیده و بود و بجان خیال عرصهٔ قتال آراسته بعد از اشتعال نایرهٔ گیر و دار شکست یافته ربع متبع بایزید روی برتافته فرار و هزار نفر سجاوره را اسیر کرده با چند نفر از پاشایان و روسای ینگیچری و کرد که در معسکر سردار بودند بزخم شمشیر و جمعی کثیر زنده دستگیر گشته اموال و غنایم بسیار بدست دلاوران ظفر شعار در آمد و سرحدات آن ولایت از وجود رومیه تخلیه یافت

در بیان فتح همدان و کرمانشاهان بعون ایزد سبحان

بعد از آنکه بنا و بنیاد ضبط اعضای دولت ابد پیوند در آمد بمسامع اقبال رسید که محمد پاشا کحیلی حاکم وان رضا پاشای دله سلیمان خان بیه که از دولت عثمانی حاکم سنندج بود با چند نفر از پاشایان عظیم الشان با جمعیت فراوان قریب سی هزار نفر از قوی سرکان گذشته بعزم جنگ وارد ملایر گشته اند حضرت ظل اللهی که همیشه این قسم بشارت از عطایای ایزدی میشمارند قوی القلب بجمعیت ظفر و هم رکابی لطف خداوند داور رایت افراز اعلام نصرت پرور گشته در صحرای ملایر که مکان مسطحی چون دریا بود سیاهی عسکر رومیه نمودار شد خدیو بیهمال موافق ضابطه و قانونی که در اکثر معارک داشتند سپاه منصوره را دسته دسته قرار داده قول را بعز وجود همیون خود آراستند و رومیه نیز جمعیت خود را بهمین قسم انتظام داده و بنای جلادت جنگ نهاده و رایت افراز عرصهٔ کارزار و نایره افروز آتش حرب و پیکار گشتند چون رود آب در میانه فاصله بود از دو طرف تفنگ آتش فشان با آهنگ رود گرم سرود و شعلهٔ آواز برق خرمن سوز حیات یلان جلادت نمود گشته همینکه بازار گیر و دار از آتش توپ و تفنگ گرم گردید دلیران میمنه میمنت قرین

از آن که تند باد رزم دولت جانب میسره رومیه تاخته و تیغ کین از نیام آخته تا یک ساعت شمشیر جنگ
سبک و مدبر و سوی جوانان از خون بصورت پیران خضاب کرده گرفت و خیال پیکر دلیران از شکفتن شکوفه های
شکاف جراحت گل صد برگ گلشن مصاف گردید بنوعی بهادران جانبین بیکدیگر درآویخته بودند که علمداران
رومیه بضرب دست دلاوران از پای درآمده علم نزدیک رکاب اقدس نگون و بقیه رومیه را پای ثبات
و قرار از جا بیرون شد و تمامی ما یعرف و دواب و اسب و اسباب خود را ریخته بجانب کوه که در چنین اوقات
پناه عافیت و گریزگاه امان دست و پا گم کردگان است گریخته بهادران خراسان که کوه و بیابان و بر و بحر
در پیش سمند برق عنان صرصر جولان ایشان یکسان است سنگلاخ آن وادی پر نشیب و فراز را خار و حریر چمن
در نظر نپنداشته تا توی سرکان و حوالی همدان مرکب دلیری برانگیخته چون اسب رومیه در اصطبل فربهی بخورده
و خواب معتاد و مراکب برق تک دلیران همه کوه پیکر و صرصر نژاد بودند باین جهت اکثر رومیه در کام نخستین اسیر
دلاوران ظفر قرین گشته فوجی عظیم عرصه شمشیر آبدار و فوجی دیگر با پاشایان معتبر زنده گرفتار گشته غنایم بسیار
و اسبان قوی هیکل باد رفتار بحوزه تصاحب درآمد بعد از ظهور این فتح بهجت نشان توی سرکان مقر اردوی
نصرت اقتران گشت بهادران لشکر سرزنده و اختر سر از فوج فوج عرصه پیشگاه نظر ساخته مورد مرحمت و جوایز و عطایا
گردیدند روز دیگر که موکب جهان گشا در شرف نهضت بود بعرض والا رسید که عبدالرحمن پاشا حاکم همدان
سرمایه زندگی را صفت خود دانسته با عساکر رومیه سیاهی چهره بدر رفته پس موکب فیروزی نشان از توی سرکان
وارد همدان گشته جمیع اسباب و اثاثه و توپخانه و قورخانه رومیه را که در شهر مانده بود بحیطه ضبط درآوردند و ده
هزار نفر مبتلی و اسیر که رومیه از ممالک عراق و آذربایجان بدست آورده و در هیچ وقت فرصت بردن نیافته بودند
اعضای سلیم النفس تعیین و همه را جمع و دامن عفتشان را از آلایش لوث نگاه بیگانگان و دست تصرف
ستمدیده صیانت کرده مرخص کردند که روانه اوطان خود شوند اما عبدالرحمن پاشا بعد از تخلیه شهر نیم
فت و فرط مخافت از همدان تا سنندج که بیست فرسخ مسافت است در یکشب طی کرده رحمان د ه
نزد احمد پاشا والی بغداد شتافته اکراد اردلان در حین عبور او سر راه برو گرفته عساکر رومیه گرفته پانصد سر و زنده
از ایشان بدست آورده بودند که رؤس مقتولین با گرفتاران در همدان ملحوظ نظر عاکفان در باعظمت و شأن
گردید و رومیه سنندج نیز از ملاحظه استیصال ترک سنندج نموده ولایت را خالی و از آن بوم و بر رفع نامه
بدسگالی کردند و بعد از پنج یوم که اردوی کیهان عز و احتشام در همدان مقام داشت خبر شکست جیقلی خان بکته

زنگنه حاکم کرمانشاهان که از پیروی و تسخیر کرمانشاهان تعیین شده بود بعرض والا رسید تلیمان ایمق
آنکه حسینقلی خان از سمت کوهستانات فیلی همه جا از خلاف جاده عام عازم کرمانشاهان و در دو فرسخی قلعه
حسن پاشا ثانی والی و حاکم انجا دو با عسکر رومیه بمقابله پرداخته عسکر رومیه بر حسینقلی خان فایق شده جمعی از زنگنه
و کلهر را عدم پیموده اند بمجرد وصول این خبر لوای توجه بجانب کرمانشاهان برافراخته فوجی از دلیران عرصه وفا
بسر منقلای یکمنزل پیشتر از موکب همایون روان ساختند حسن پاشا بمجرد شنیدن آوازه نهضت رایت
نصرت آیت تفنگ و قورخانه و اسباب خود را ریخته بجانب بغداد گریخته حسینقلی خان بلا نزاع و منازع قلعه را بحیطه ضبط در آورد
چون مشیت قادر بیچون بمکنون ضمیر مهر لمعان بود بعد از استماع این خبر بار آباد و همدان صرف عنان عزیمت کرده
و کس فرستاده در کرمانشاهان بنای قلعه جدید گذاشته از جماعت زنگنه و کلهر جوانان کارآمد ملازم و مستحفظ ولایت
منتظم ساخته شهر و قلعه قدیم را خراب نمایند و تیر یساقی امر والا عز نفاذ پیوسته بود که حاکم بختیاری دویست
خانوار از معارف بختیاری را کوچانیده در حوالی اصفهان ساکن نمایند درین اوقات که نقابیه موکب در ورود
بهمدان استحکام و جاه و مکان مغرور گشته از ادای دویست خانواری نافرمانی کردند لهذا حکم والا صادر شد
که هزار نفر از آن جماعت که در معسکر ظفر اثر ملازمت و خدمت گذاری بودند از اسب یراق عاری و بعضی از ذوب که
سرکرده راه فرمان برداری بودند مقید ساخته بپیر محمد خان حاکم همدان سپردند که بعد از خدمات لایق ترجمان بعوض
دویست خانوار چهارصد خانوار از رؤسای آن جماعت را نقل محل مزبور نمایند و تیر چون طایفه جمعی
بختیاری از فتنه اتفاق دیده ازمنه شرارت و هرج و نهب و غارت بظهور رسانیده بودند بعد از تسخیر همدان
برای تنبیه آن طایفه جمعی مامور شده قلع و قمع آن طایفه بر وجه بلیغ بعمل آمده و در حین حرکت از خراسان فوجی از
زعفرانیه که کوکلان هم ملتزم رکاب نصرت بنیان شده و از آنجا که هرگز آن طایفه متابعت ایلیاتی و تحمیلات قراره
خودسری گردن بطاعت نمی نهادند و درین سفر حکم نافذ الارکان و باس شدید پادشاهان فضل الهی بتاز خوابی
تحمیل بارگران کشیده بود جمعی از ایشان بجانب دشت فرار کردند هر چند که وجود و عدم آن طایفه
در جنب عسکر از شمار امری بود خارج از دایره حساب لیکن چون تهاون در جزئیات صورت فساد
کلیات میشد صدور این حرکت از ایشان بر خاطر والا عظیم آمده طوفان تلم قاجار را با فوجی مفاد فارسلنا
علیهم الطوفان بگرفتن ایشان تعیین و محصل مزبور در حوالی خار باایشان دوچار گشته مدلول
فاخذهم الطوفان وهم ظالمون صادق آمده آنگروه بوقوع پیوست و متعاقب بار قرخال

لعمارش ... ساختند که شش چهار هزار نفر از چریک ولایات نواحی استرآباد و توزیع و صورت جمعیت

... وقت که از جانب دشت با قافله هرات تا فرمان ابقا ... باره مستصوب ...

... خان ... مراسم خدمت تقدیم رسانند پس یکباره آن ولایت را محل ظهور موکب ظفر آیت ساخته نصب

... امور ... و ترتیب ... و مداخل بخارا پرداختند | در بیان نهضت موکب والا بجانب

تبریز و وصول خبر قتل اشرف غلجه بعون عنایت رب عزیز

بعد از آنکه ... شاهان فراغ ... هوس تسخیر تبریز بر خاطر اقدس شوق آمیز گشته مستقبل ...

از دیوان لسان الغیب تفال ... این غزل آمد که اگرچه باده فرح بخش و باد گلبیز است بیانک

چنگ بخور می که محتسب تیز است عراق و فارس گرفتی بشعر خود حافظ بیا که نوبت بغداد و وقت

تبریز است ... غره شهر محرم سنه ۱۱۴۳ مطابق ایت ئیل رایت گیتی گشا از همدان بعزم تسخیر آذربایجان

... گشته ... تنزل ... از جانب حسین برادر محمود وارد و عرایض ... که شهر ...

خلاص ... رخصت اولاد و نسوان محمود که در شیراز گرفتار شده بوده بنظر اقدس رسانید خبر قتل

اشرف را بدین نحو بیان نمود ... صحیفه عرض مطلب کرد ... که بعد از آن برگشته ... از شیراز بمرحله ...

فرار شده بود ... چون همه جا ... در باب منع عبور آن طایفه ... بود

... آن جماعت ... مخالفت ... و ایشان هم ... مقیم گشته ...

بم و ... سیستان ... قندهار فرار و مردم بلوچات ... همه جا بموجب امر ... اقدس خاقان

مخالفت ... ایشان ... پای توانائی ایشان را بسنگ مدافعه ... اشرف

چون بسبب قتل محمود از قندهار ... بود از کنار ... آهنگ بلوچستان کرد و حسین ...

... با جمعیت کامل از قندهار ... و قلعه ... گرشک و ابراهیم خان نام غلام خود را با

جمعی ... به تعاقب اشرف ... کرده شب ...

... سه ... واقع و نزول اشرف ... اتفاق افتاده بود ...

اشرف ... ابراهیم هم متعاقب او ... آهنگ ...

[illegible] ... اشرف ... ابراهیم ...

... اشرف ... دل تنگ گرفته ... [illegible]

خصم حالی میسازد و از آنجا مهد زرین علیا و بنات کرامات خاقان مغفور را همراه گرفته بجانب میرساند

چه اینکه در جواب عریضه حسین پاشا پیچ صادر شد که بعد از آنکه شاهزادگان کرام در روند مساعد

اسیری و رخصت ... باعث و تحیر از وقایع اینکه ... توقف ولایت همایون را ... از قریب

[illegible] فرمان استمالت از موقف اقبال ایشان مرقوم و مقرر شده بود که

علیشان ... عزم دستان شوند اینجماعت حکم مبارک را دست آویز کرده از اول ... ازمرو صفحات

... یافت و هر جا دست میافتند از نهب و تاخت ... سینه خراش دلهای ضعیفان گشته مال ایشان را غارت می

کردند ... وصول ... کذشته در حوالی ییلاقات بختیاری به میر محمد خان حاکم جام که محقق با

جماعت بود بر خورده چون فرمان مطاع را که حرز تجیب دوست و دشمن ... آنش و ... دست

در دست داشتند میر محمد سلطان متعرض ایشان نکشت آن طایفه بخاطر جمعی گذشته خود را بقصبات ... رسانیدند

چون قبل از این جمعی به تنبیه سرکشان ... تعیین شده بودند در این وقت که این خبر معروض خدمت والا شد بتاریخ

... امورین ... محصورین ... ساختند

در بیان فتح ددم و مراغه و تبریز بتاییدات رب عزیز

... خبر رسید که ... پاشا

حاکم ... پاشای حاکم ... باتفاق پاشایان آن سمت ... میان دواب که مابین ددم و مراغه

... جمعیت عظیمی منعقد ساخته ... آلات آتش ... استعمال ... آغروق

در همان مکان ... طرف عصری ... منزل ... طی کرده بحکام

ظهور ... ددم که ... آراسته ... پاشا و عسکر رومیه بود واقع شد از آن

طرف رومیه ... وصول لشکر منصور مطلع گشته ... صفوف ... پیش آمده

میر ... جمعی که ... ظفر نهضت یافته ... سپاه ... ایشان ...

پای ثبات و قرار ایشان از جای ... بدون تلاقی و تلاش عطف عنان عزیمت بجانب ...

ظفر نشان ... ایشان را تعاقب کرده جمعی کثیر از ایشان قتیل و جمعی ... دستگیر ...

... اسباب رومیه بدست آمده و ولایت ددم و ... و جیلاق و ... و مراغه ... خارقان ضمیمه

ممالک محروسه ... روز دیگر ... آغروق ... بعسکر ... عساکر منصوره ... رومیه

... ظفر ... شمول عطایا گشتند بعد از دو روز که ساحت مراغه مخیم اردوی همایون ...

عرض رسید که جمعی از عسکر رومیه به سرکردگی تیمور پاشا به ده خارقان چهار فرسخی تبریز قریب سه فرسخی آمده‌اند
موکب ظفر قرین عازم آنجا گشته رومیه به مجرد اطلاع داشتند تا به پرتو رای جهان تاب به سمت فرار عنان تاب گشته بعد
طی یکصد فرسخ مسافت گرد عظیمی که آثار فرار رومیه بود از دامنه کوه سرخاب که در حوالی تبریز واقع است ارتفاع یافت
حضرت ظل اللهی ترتیب را با جمعی از تفنگچیان در آن مکان گذاشته خود با سپاه جرار و دلیران نیزه‌گذار به عزم
تسریع به مورد گیر شدند از آن راه که به مقصد اقرب بود شتابان گشته معلوم شد که در سپاهی دو فوج است که یکی
از سمت تبریز به ری دو فرسخ پیشتر نمایان میباشد پس آنحضرت فوجی از دلاوران گزین را به تعاقب فوج پیش
تعیین و خود با بقیه سواران و تفنگچیان پیاده متوجه فوج اخیر شدند مقارن آن قراولان خبر رسانیدند
که گروه اول مصطفی پاشا حاکم تبریز و ینیکچری آقاسی و تیمور پاشا و سایر پاشایان که از بیند و شب از تبریز
رخت گریز بسته‌اند راه صوفیان عازم فرارند و گروه ثانی از بقیه عسکر رومی است که قدر سی هزار کس در تبریز
جمعیت داشته‌اند بعد از فرار پاشایان ایشان تیز سر خود برگرفته میروند دلاورانی که در عقب ایشان روان
بودند بیکمند بهادران برق جولان خود را به آن فوج گران رسانیدند جمعی از ایشان را عرضه شمشیر خونفشان
ساختند و شیردلان که در ظل رایت اژدها پیکر جنگ و جدال طمع بجان فوج دوم تیز کرده بودند بدستور
با آن گروه نزدیک شده بمجرد تقارب جانبین آن طایفه تمامی زنان و فرزندان خود و اسرای آذربایجان را که
همراه داشتند گذاشته از بیم جان خود را به آن کوه خواجه مرجان که در دو فرسخی تبریز واقع است کشیده دلیران
ظفر قرین نیز اطراف ایشان را فرو گرفته کار فرمای سیف و سنان تیز و از بس جگر که از بنا قالب ایشان
ریزه افکن وقت ریز گشته دامن کوه مرجان را از تیغ الماس فام لعل گون ساختند و سوای مقتولین که عدد
ایشان بیرون از حوصله قیاس و تخمین بود شش هزار نفر دیگر با زنان ماه پیکر و اسرای نیک منظر و غنایم موفور
از اسب و اسباب محصور به تصرف در آمده معدودی از آن گروه که بسعی خویش یکچوگان دست از میدان هلاکت
بسلامت بدر بردند هنگام شام که سلطان جهانگیر مهر تیغ درخشان شعاع را در غلاف و از معرکه سپهر کبود
مصاف کرد قریه صوفیان که در آن نواحی واقع است جولانگاه خیول سهیل جبین و مقر موکب ظفر قرین
گشته توپچیان زحل هیبت و تیاقچیان مریخ مهابت بجمع آوری اسرا فرمان یافته همگی مستعدان سپردند
که در تبریز با طلاع ایشان محکمه شرع اطهر به اولیای ایشان رسانیده تحویل دارند که از مردم چشم بهلا نموده
مستعدست داری به نیل عنایات شان واقع شود پس روز دیگر که بیست و هفتم محرم بود مهر لوای جهانگشای سات

ساحت شهر تبریز تو مختار گشت و از تشویقات اقبال اینکه رستم پاشا که از دولت عثمانیه حاکم جلدر و وشه
بوحی میبود، فوجی با امانت مصطفی پاشا عازم تبریز گشته در بهار آتشب چند نفر برای ایصال تحریر مشیر بود
تبریز رسانده چون تبریزیان هنوز سلب لباس نوعیه از خود نکرده با طوایف سپاهیان مخلوط بودند و تمیز
صریح ندادی متعذر بود لشکریان ایشان را تصور مردم تبریز کرده متعرض نشدند و ایشان بدست لم امشهور
رستم پاشا زین واقعه خبردار ساخته و چون حسین پاشا پارکاب پکر نژنده بود و عساکر نصرت قرین در فتح
شهر او و چاره روزه ایجمعیتی که داشت گرفته بمحبوبیت خدیو کامکار آورده و از گرفتاران روسیه آنچه پاشایان
معتبر بین بودند بعلاوه و مال بخشی بمورد احسان گشته برخصت انصراف مسرور و بقیه اسرا که سرایدار و کشتی آورچی ابنیه
با مورد شده و نیز تجار تو بحاری کروشنیان و مدافع آتشدان آتش فشان را که در محاربات روسیه بدست آمده
بود روانه خراسان ساختند و از ابراهیم پاشای وزیر اعظم بتوسط گرفتاران پیغامات دوستانه [illegible]
در نتیجه صلح و فلاح فرستادند و مقارن آن خبر خلع سلطان احمدخان و جلوس سلطان محمود خان برادرش
قتل ابراهیم پاشای وزیر اعظم بعرض والا رسید **توضیح** احتمال اینکه در وقتی که تبریز و همدان در تصرف
مصطفی پاشای سرعسکر و عبدالرحمن پاشا بود تمامی قراء و مزارع و دکاکین و رقبات اندرون و بیرون از دولت
عثمانیه تیمیری که عبارت از دیوانی باشد قرار یافت و تا الحال پاشایان اسلامبول طایفه ینگچری صاحب
اوجاق آنها را باذن و فرمان قیصری تملیک مبایعه کرده قیمت آنها را مبلغهای خطیر جهت مصرف عسکر داده بودند
و بعد از تسخیر صفویان که رضا قلیبیک شاملو از جانب آنحضرت بطلب ولایات وارد اسلامبول شده سلطان
احمدخان و ابراهیم پاشای وزیر اعظم مدار اعتبار آوازه موکب حضرت ظل اللهی را ضمن قبول مصالحه
و رد ولایات گشته طایفه ینگچری و ریش سفیدان اوجاق که ریشه تصرف و دلیل و زمین آنجا محکم کرده عرض بدرو تیغ
میدید قطع نهال توقع از آن سرزمین نمیکردند و دعوی برخواستند که یکجا ولایات را [illegible]
عجم و عثمانیه که متعلق تیمیری بوده و قبول این امر میکردیم چه جای اینکه بدون ... ششم اگر
شرعا خون ایشان عجم مباح نبوده چرا محرک سفر عجم و باعث سفک دماء مسلمین الاسلام شده آشوب خوابیده را
بید، و چون آن زمین بمر واقفه را ساخته و اگر مباح بود حال چرا در مقام رد ولایات بر آمده این قیل و قال
[illegible] بلکه آوازه قلع اساس دولت عثمانی و اعتلای لوای نادری بجانب آذربایجان اشتهار یافته
عند تشیعه که زنهار و بعد از همدان رخت مجروحیت اینان کشیده بودند بتواتر وارد گشته بود و کیفیت حال

مذکور میساختند پادشاه و وزیر اعظم از بیم قوی دستی دولت نادره برای ستد راه قوی حال سایره

هجوم سفر نموده بیچ وار در مسکو برگشته بعد از دو روز کوکبه قیصری با آنکسان باندند تمام دلاکی که در نزد ما بوده

ینکچریان بوده باکی نداشتند و دستره میساختی را ایلک شرارت تیز کرده تیغ بر روی خلیفه اسلام کشیده بی ذ

اصلاح نایره جنگ در اسلامبول احداث فتنه کرده جمعی عظیم در معرکه فساد فراهم آورده پادشاه و وزیر اعظم

ناچار برای تسکین نایره شر تغافل ورزیده بر توسن عزیمت سفر زده با اسلامبول برگشته چاره جوی دفع آن

فتنه گشته چون کوشش بی اثر بود پادشاه برای رضای اهل فساد راضی بقتل داده ینکچریان شده وزیر

اعظم را بجهت بلک … را برآورده انداخته بیرون فرستاد چنین است آئین گردنده دهر ذوالفقار بود

پایه دار و … هر کس را آخر نگشت که بهم زدم است و دو کین درشت باوصف اینهمی تعایه

ترک ازدحام و دفع هجوم غوغای عام نکرده سلطان احمد را خلع و افسر سروری بر زیب تارک سلطان محمود

بر مدارت فتنه کلفته شهر تبریز که در دست رومیه پامال جنود عدوان شده بود چهره مقر اولیه فیروز گشت

و عزیمت تسخیر همدان و ایروان در خاطر اقدس تصمیم یافته عقاب رایت نصرت اثر در جناح نهضت در مدکه

مقارن آن در غره ماه صفر بیا یار از جانب حاکم … دوازده ساله بود آمده خبر آمدن افاغنه

هرات بر سر ارض اقدس و وقایع آن سمت را بعرض مقدس رسانیده سبب انصراف موکب همایون گردید

در بیان آمدن افاغنه هرات بر سر ارض اقدس و شکست یافتن ابراهیم خان

سابقا مذکور گردید که هرات بصمت گذارش یافت که بعد از وقوع محاربات با الله یار خان و شکست افاغنه

ابدالی مجددا ایالت هرات با الله یار خان مسلم شده عطف عنان فرمودند بعد از نهضت … خصوص بجانب

عراق و آذربایجان حسین خلجه که در قندهار استقرار داشت چون چیره دستی ساعد اسد … دیده

که ضمیر … برادران او … بعد از طی این سفر نوبت کار او خواهد بود با طایفه ابدالی …

سازگاری در آمده ایشان را بمخالفت ترغیب و بمجامعت … افتاده بر سر تاخت ارض

اقدس نگریبان ضمیر او بر زده آنها الله یار خان بنابر استماع اخبار فتوحات متواتره از روی سابقه … دستی

بخاطر کسبه … بیانات … ابدالی … گشته … ذوالفقار

… فرستاده و او نیز بقصد خلاف از علاف بر آمده وارد ناحیه هرات … الله یار خان … نیز …

در آمده … میان ایشان … رسیده … آشوب در هرات اشتعال داشت …

ذوالفقار خان صاحب آمده در بیست و سیوم ماه شوال سنه ۱۲۴۲ داخل شهر و اللهیار خان با کوچ و اتباع خود روانه
[illegible] گردید پس اکنون از حقوق عنایات ظل اللهی چشم پوشیده و در نقض عهد کوشیده ذوالفقار
خان را بحکومت [illegible] و بعزم تاخت ارض اقدس اعلای لوای فتنه آغاز کرده اللهیار خان نیز کوچ و
حشم و بنه خود را در قلعه [illegible] گذاشته با محمد ولی و قلیچ خان حاکم سرخس و بعضی از حکام و [illegible] که
[illegible] بیست روز بعد از ورود افاغنه داخل ارض اقدس گردیده و از جانب [illegible] ابراهیم خان
[illegible] که [illegible] و مراعات تمام [illegible] و از انجا که ضمیر منیر حضرت ظل اللهی آینه صورت نمای احکام
قضا و قدر و مقتضای [illegible] ناشنیده و از اسرار ضمایر با خبر بود و بیقین میدانست که آن
فرقه [illegible] آهنگ تاخت خراسان خواهند کرد و بعد از تسخیر اصفهان فوجی از جنود
مسعوده از موکب نصرت نشان روانه خراسان و از جمله آن نیز [illegible] باقرخان [illegible]
برای جمع آوری سه چهار هزار نفر از تفنگچیان نواحی استراباد و توابع آن فرستاده مقرر داشتند که در حین
ضرورت بعسکر ابراهیم خان پیوندد و باز ابراهیم خان نیز فرمان والا [illegible] یافت که قلعه را [illegible]
در مشهد مقدس سامان کرده بعد از ورود دشمن بنای قلعه داری گذاشته از معارضه اعراض نماید تا ذوالفقار
خان با هشت هزار نفر از افاغنه در زاویه خواجه ربیع بار نزول گشوده آغاز تاخت و تاز کرده و ابراهیم خان
[illegible] ایشان را عرض نموده و پانزده روز [illegible] قلعه داده [illegible] تا اینکه
در هنگامیکه [illegible] معروض [illegible] باب [illegible] جنگ [illegible] تاکید
بلیغ بعمل آمده اعلام شد که پیوسته از روی حزم و بیداری مشغول خودداری باشند [illegible]
عنقریب [illegible] سرکرده خود را [illegible] فرصت [illegible]
جواب باقرخان نیز با [illegible] تفنگچیان [illegible] وارد ارض اقدس گشته بعد از چند روز [illegible]
[illegible] خاطر ظل اللهی در باب امر قتال بکرر خطاب یا ابراهیم اعرض عن هذا [illegible] شده
میدانستند که کلام آنحضرت [illegible] آیات وما ینطق عن الهوی [illegible]
[illegible] سپاه منصور [illegible] داشتن [illegible]
[illegible] حرب افراخته افاغنه نیز بمقابله پرداخته [illegible] باقرخان که سرکرده تفنگچیان [illegible]
[illegible] فوجی از پیادگان او [illegible] جنگ [illegible]

ابراهیم خان با چند نفر اسب برانگیخته بود که ایشان را از آن داده گریز برگردانید قزلباشیان که در پیش جنگ ستیز
آویز گرم کرده بودند حرکت او را محمول بر فرار دانسته سررشته جنگ را از دست دادند منهزم شدند لشکریان نیز ضبط
عنان خودداری نکرده روی بشهرستان هزیمت گذاردند در آن روز سواره بسیاری از مرکب هستی پیاده
گردیدند و جمعی از پیادگان نیز خود را بچاه فنوات انداخته در ماتم مرگ خود لباس آبی پوشیدند ابراهیم خان
بمشهد مقدس تحصن جست و این واقعه در سیزدهم ماه محرم سنه ۱۱۴۳ در سمت صحرای علمدشت و زورکی مشهد
مقدس اتفاق افتاده بود و بعد از ظهور این سانحه حیرت انگیز چون ابراهیم خان از خجالت حالت عرض نداشت
شاهزاده رضاقلی میرزا که در آن اوان دوازده ساله بود بوساطت چاپار معروض خدمت خدیو کامکار
ساخت چون شاه طهماسب بنابر سعایت اغراض بیهوده رای دیگر بر زبان جاری میساخت که موافق عهدنامه
انجام مهم عراق و آذربایجان بر ذمه اولیای این دولت و جناب نادری را حکومت علیحده مهمات دیار را بکشور
کشائی ایشان احتیاج نیست یکدفعه در مکتوب خود نیز باین معنی تصریح نموده بود لهذا حضرت ظل اللهی امر
خراسان را اهم و تنبیه سرکشان سمت هرات را الزم دانسته بتدبیر مهم ایشان مصمم گشته
مصحوب چاپار سریع السیری بشاهزاده اعلام فرمودند که در حصار استوار قلعه داری پشت بدیوار اطمینان
داده رخنه در بنیان ثبات و قرار راه ندهند که بعنایت پروردگار با دلیران نصرت شعار مانند چابک سوار
چرخ گیتی فروز ابلق مهر و ماه شب و روز در رسیده مرحله پیمای گشته بر سر وقت خصم تیره روزگار میرسیم
پس بیستون بیک افشار را بایالت تبریز و خطاب خانی و سرداری آذربایجان سربلند و جمیع اسباب و غنایم
و ذخایر رومیه که در قلعه تبریز مانده صد هزار تومان متجاوز بود باو عنایت و امر والا صادر گردید که جمعی
از ایلات افشار و مقدم و تبریزیان را کوچانیده در تبریز سکنی دهد شش هزار نفر جوان کاری را در سلک
ملازمت انسلاک دهد و حکومت هر یک از ولایات آنسرحد را بحکام کاردان تفویض مقرر فرمودند که ولایات
را متعلق بحضرت شاه طهماسب دانسته در خدمتگذاری آن آستان بجان و جان کوشند و در این سفر
فرخنده اثر ایلاتی که از فارس و عراق و آذربایجان اسب و الاغ و خرج داده کوچانیده و ممالک خراسان را ساکن
ساخته بودند عدت ایشان به پنجاه شصت هزار خانوار میرسید از آنجمله ده هزار خانوار افشار
از جماعت افشار نیز دو هزار خانوار قرقلو میبودند که شرف ایلی آنحضرت داشتند و چون میان کوکلان
که پیش سبقت ذکر یافت الفت قدیم آنحضرت و مسکن طایفه قرقلو و جمعی از آن طایفه بامر والا کوچیده در

در ارض اقدس سکنی اختیار کرده بودند عوض ایشان را از قزلو جدیدی در حین باب وقت اشاره بموردی
نمودند و چهل و پنجاه هزار خانوار دیگر ترکمانیه و اکراد و بختیاری و سایر ایلات متفرقه و طوایف مختلفه بودند
که بدستور سابق تدارک دیده در باقی ممالک خراسان متوطن و مسکن و مکان ییلاق و قشلاق بجهة هر یک
معین ساخته

در بیان انصراف موکب همایون از آذربایجان بجانب خراسان بعزم تنبیه افغان

بعد از تنقیح و انتظام امور و کشاد کار نزدیک دو سه چند از قورق که گذشته بود
تا ایالت عرصه را بجانب خراسان ایلغامشی کرده چون کشت دو رنگ دارند قزل اوزن گذشته در آنجا
چاپاری از ارض اقدس وارد و خبر رسانید که بعد از واقعه ابراهیم خان ابدالی که گفته بودند تعدای مرکب این کار
بیتاب شده بنام کین شمشیر بروی این دولت کشیده بجستجوی آن که بیرون میکنند پس لشکری انگیزی لشکر را رحمت
دودمان رفاه و مزارع و خرمنهای شهر برآورده و بنوعی نایره بیداد افروختند که نزدیک شد که از شراره آتش آن
خوشه سر خرمن ماه و دسته سنبله در انبار کهکشان و خوشه پروین در مزرع چرخ برین در گیرد و بهمه جهت
سی یکی و زنده حوالی ارض اقدس پیشکش همه ملک کرده مراتع و مزارع را طعمه تیغ بیداد ساختند و بعد از اظهار
کمال بغی و فساد روانه هرات شدند آنحضرت از استماع این خبر ترک ایلغار کرده در شانزدهم ماه صفر وارد
ری گردیده قشون عراق و فرق مختلفه بود و سوای خراسانی بکلی جمع کرده مصحوب محمد خان ترکمان بخدمت شاه
طهماسب فرستادند که در دایره امر و نهی نواب دولت والا بوده بر کار و اسرار خط اطاعت کشانند و در آنجا خبر
رسید که ابراهیم پاشا محمد آقا نامی را از جانب سلطان احمد خان پادشاه والاجاه روم برسم سفارت
بطلب صلح روانه خدمت والا نموده مقصود او اینکه باین تقریب اوضاع و احوال اعلیحضرت ظل اللهی
را ملاحظه و در ... خیال حضرتش مطلع شود امر والا بعز نفاذ پیوست که محمد آقا را زمانی ... در تبریز ...
نماینده نیز سر کردگان قاطعه در جزین با رؤسای در جزین از دیه ... آمده بشفاعت
سلطان ... که در ایام ... بشرف حاکم نزد و بعد از اتصال اردوی ... باین دولت ...
روی آورده جبهه سای سده سعادت قرین گشته ... ترحمت آئین ... عزت و تمکین گشته
... در ایران ... کیفیت چون ترکمانیه یموت ساکن دشت قبچاق همیشه طریق تمرد و نفاق مسلوک
و در حمایت گوکلان نیز که در حدود ... داشتند در تقدیم خدمت و دادن قربانیان ... تجوی که
سبق تحریر یافت بسم فرمان بری تمرد کی پیدا داشتند از منزل ... منازل گشته چهار هزار نفر دلیر

نصرت نشان از راه بسطام و موکب جهانگشا از سمت مازندران شقه گشای اعلام ظفر فرجام و مشهود شد که
در روز پنجشنبه دوم ربیع الاول موکب والا از یورت شش میدان چهار فرسخی استرآباد بسر یموت و ایشان رو نهاده [illegible]
در سر کوکلان چپاول انداخته که تا حد هر دو طایفه دیگر روز اتفاق افتاده و جماعت خبر یافته مگر نتوانستند رسانید پس
کوکبه ظفر قرین صبح روز مزبور از آب اترک عبور و مکان مشهور بقشیا و اسطاره عقاب بترین شکارگاه مقصود ساخته
در آنجا معلوم شد که آنطایفه با ستور و عیال و اطفال تا آخر کوه بیان کال پاسکنا دارند از توجه رایات اقبال آگاهی
یافته به سمت خیوه و جماعت کوکلان نیز بطرف الاداغ سیمبار فرار نموده اند پس معاودت باسترآباد کرده قرین مفاخرت
شوکت و بجمهور سرحدات خراسان نوشته که راه معامله را با عموم ترکمانیه مقطوع و ایشان را از گرفتن آذوقه و ذخیره ممنوع
سازند و در غره ماه ربیع الثانی از آب گرگان گذشته از کنار دشت و صحرا و دامنه و مغان روانه خراسان
و در محال قراباغ حسن علی خان ایلچی جمعی از روسای جعفربای کوکلان بعجز در آمده وارد خدمت والا و بستگی
عفو تقصیر و تعهد دادن یوره قال گشته مسئول آنطایفه قرین قبول و فرمان همایون نافذ شد که خانوار
یوره قال با متعاقب به خراسان نمایند پس عساکر ظفر توامان را افواج فوج مرخص ساخته که روانه دیار و اوطان
خود گشته در بیست و نهم سفر هرات در ارض اقدس حاضر باشند و در آن اثنا از جانب اللهیار خان افغان
که در ارض اقدس بود عریضه مشعر بالتماس عفو تقصیر ذوالفقار خان بعد از جزئیات نشان رسیده جواب او برین
نهج از مکمن عزت اصدار یافت که عالیجاه اللهیار خان بداند که شرحی که در باب اخوی ابراهیم خان عرض استدعا نموده
بود که چون شاهزاده بی جانی خود شرمسار و از فوج شکست که قضای آسمانی بود شکسته دل سرافکنده است
من بعد بر سر قلم و ادب نموده و شرمساری و خجلت زدگی خود که ارباب حمیت را عذر بیرون آن نیست
و اگر او در این عالیجاه مخفی و مستور نخواهد بود که طالبان نام و ننگ را در معارک جنگ کشش و کوشش بقدر امکان
بکار است اما چون از نتیجه فتح از پس پرده غیب جلوه ظهور نکند موجب ملامت آنطایفه که با قبض و بسط جهان
معنی کاری و در تقدیرات الهی اختیاری ندارند نخواهد بود زیرا که مضمون کریمه و ما النصر الا من عند الله
گشایش ابواب فتح و ظفر منوط بعنایات تائیدات ایزد داور است نه بزور و سر پنجه سعی بشر با وصف همین آنکه
فی الجمله غیرت بهره ور اند جنود اعادی پیش پا اندازند آنا طعمه پرداز تیغ خطی ملک مثال و قران
تن در نداده به تیغ تیز دشمن سرکش گردن تسلیم می‌نهند و بیچارگی عصای ... چیده و ... میگردند
... کشته ... از سیف قاتل و ... تیر ... زهره ... مکافات ...

کآتش گرمی عرق انفعال بیت از صدور چنین امری دام مجنوه در شکنجهٔ خجالت گرفتار تیه ندامت
بوده ممات را بر حیات راجح میشمارند چنانچه اظهر من الشمس است که سپهدار زرین لوای مهر بعد از آنکه بمعرکه
سپهر تیغ کشیده رو بهزیمت میگذارد از رنگ زردی بزمین فرو میرود و هر وقت که رایت جهانگشائی
بمرکز نقطهٔ نصف النهار معروف میسازد از فرط شرمساری آفتاب عمر خود را قرین زوال می بیند هرچند که
بنابر معانی مذکوره ملامت بر مشار الیه وارد می آید که چرا از دشمن شکست یافته نتوان گفت که چو شمع
آتش این همه سرکشی بر خود روا ساخته و از تیغ تیز رو برتافته ولیکن سخن درین است که با وصف اینکه کمر از
جانب ارباب جنگ مدور ممنوع و از اوج سماء خاطر الهام مآثر خطاب یا ابراهیم اعرض عن هذا در
مسموع شده بود بر خلاف مسئول حصول اینکه نه چهره فضل گشته باید بامضای دلیل عقل طریق مصلحت پوید
یا رضای خاطر را برفق رشاد جوید درین صورت که سالک منهج احدی الامرین و تابع قول [illegible] الجاحدین
گشته طعن و توبیخ را سزاوار و شماتت رنجش و آزار میباشد حال چون آن عالیجاه در مقام شفاعت و التماس درآمده
حسب المسئول آن عالیجاه امید قدر بیان قلم را از آزار کردن او کوتاه و بهمان ترجیحات سابقه او را مصدر التفات ساختیم

در بیان ورود موکب مسعود بمشهد مقدس و صادرات ایام توقف در ارض اقدس

چون حضرت ظل اللهی منازل قربت مراحل الیبان آفتاب ماه جهانتاب برسم ایلغار سپهگیری پیموده بآخر دو ربیع
الثانی بمشهد کا ان که تاجدار اقلیم چهارم بسیر آرای این بلند مقام از سفر جانب غرب بشهر فتح یافته از مدد وارد
افق فر و شهر مشهد مقدس حصار سپهر گذشت خسرو ملک سروری بسلطنت بهر آن فیض بخشنوری بار در رضی فیض مورد
عمارت جنت سرشت چار باغ مانند روح در قالب عنصری قرار گرفتند و چون درین اوقات حادثه شکست
آل بار بدی داده و ماتم زدگان مشهد در ماتم کشتگان خویش بر اوتار سینه ریش مضراب ناخن چنگ ان برجه
فغان با تقیر ناله و فغان در گوش دنیا همه خروش انگیز بودند و دلسوختگان خاک قتبای لرزه زنجیر این سبب چه
بندی بنموده دار الای [illegible] داغ طرح چراغان برنگرفته [illegible] از سوز جگر آتش بار بهار بری گیفت مهرانگیز
آتشکان هر شب بآسمان میرفت و کل چراغان دل شرر بار شان مدهر طرف تا آتش غم خروش نیکشید صدای کوس
و نقاره بگوش آن [illegible] سود و سرور بود [illegible] غیرت [illegible] درون دل شهر را از نواختن نقاره شادیانه این
بندی و چراغان ممنوع ساخته بجان تو بهای مدح آواز جهانگیری [illegible] و دوست و دشمن بما میرسد
و بعد [illegible] که سفرکنان از تیغ دلها آسایش گزین شدند [illegible] ایلچی [illegible] فارس و عراق

و آنچه در ایلچیان فرستاده بود به عمر پرداخته جمعی از جوانان نامی ایشان را به رسم ملازمت منتخب ساخته فارسان عرصه بیت
پیشه و چابک سواران فرزانت اندیشه برای تعلیم فنون سپاهگری بر ایشان نگاشت آیینی که ترک پیوست چشم خوبان
با طره و الا بر در باری مردم شمشیرگذار دیده فتان دلبران با لحاظ سیه قوز ابرو و تیر دلدوز مژگان قلب تیکلی قیقاج
اندازی کند مشق تعلیم پرداخته در اندک روزی هر یک در فنون سواری رستم زال و در خونخواری فرزند رشید زال
چرخ چو اجل شدند — اگر از کار فرمایی دستی در میان باشد — بیاخی سنگ آینه سیماب توان کردن — و چون
سفر هرات در خاطر قدس تصمیم داشت اللهیار خان ابدالی آقا ترکمان به ارض اقدس وجهان و نواله خراسان
امان طلبیده دست حق آن شد که رفته در ساروچاق توقف مشغول الات افاغنه بوده باز در سر راه هرات با درک
ملازمت پردازد لهذا او را مستعد و وافر و خلاع فاخره و خنجر مرصع و عطایای خاص عز اختصاص داده مرخص بدان
ساروچاق معتقد رسانیدند و تمام قوم ... بیان شد که ازون بیکیان کرکلان در فراغ کرامی آمده اظهار ایلی و تعهد کرده
که در دولت ... به مشهد مقدس مسکن دهند و چون در انجام این امر تاخیری به ظهور رسید
احتیاطاً امر والا صادر شد که قشون ... به بهانه سفر هرات آمده درخواست اعزاز این توقف منتظر صدور
فرمان باشد حضرت ... روز دهم شهر جمادی الاخری با قلیلی از خاصان جریده به کشتای به عزم تنبیه آن طایفه
... موکب والا ... امتثال فرمان وارد گشته حضرت ظل اللهی عطف عنان
به ارض اقدس فرمودند و ... به ارض اقدس آورده مسکنی داده متعهد گشتند که جمعی از جوانان
... سفر هرات حاضر سازند ... چنانچه مذکور شد حضرت شاه طهماسب ... صدف سلطنت
و شهریاری فاطمه سلطان بیگم خواهر قدسیه خود را ... ازدواج عناصر و اجرام ... فرزند
... عظیم رضا قلی میرزا ساخته بود ... که کوکب ... مقدس بیت الشرف ارض
اقدس تحویل نموده ... مطاع نافذ شد که تمامی امرا و حکام و سروران جنود نصرت فرجام و عظمای احتشام انجم
حشم در بزم ارم منظم سور و محفل جشن ... حاضر گردند ... انواع طراز و نگار ...
در مقام فرمان پذیری دست و بازوی هنروری ... در اندک روزی عمارات چارباغ ... بهشت
و آذین بندی و طرح چراغان ... ساختند و در روز جمعه دهم شهر رجب المرجب در جشن
قبه خضرا را آراستگی ... فرح بخشی ... افزای جلوه عروس آفتاب ...
بیت بود و قمر که ... مجلس طوی ... ترتیب

ترتیب یافته و دو هزار دست خلعت گرانبها در آن روز بسرگردگان سپاه و دلیران بارگاه و بندگان در

درگاه و چاکران عمده سپاه از جامه خانه نوازش عنایت گشته بر دوش هر یک انداخته آستین غلغله شادی

سکنه ربع مسکون از شاخ امل چون شاخ گل اثواب بوقلمون تمکین گردید سالکان عرصه خاک بر افلاک [illegible]

چشم فلک های کوس صدر و رقص برخاستند و تا یک هفته بزم مجلس جشن و چراغان آذین بستی بود هجوم

خلایق [illegible] گوناگون لذت اندوز انواع کامیابی و خورسندی گشته این بهجت دهر [illegible]

[illegible] در شب جمعه چهارم ماه مزبور قران سعدین و اتصال نیرین وقوع شده آن حضرت

دلستین از پرتو وجود آن دو اختر برج سعادت رشک بیت الشرف آفتاب گردید و بعد از انجام کار عظمی برسم

سیر و شکار بجانب ابیورد و کلات که مسکن اصلی آنحضرت بود توجه فرمودند و بجناح مرحمت گستر فرق آمال سکنه

آن دیار که حسرت کش دیدار فایض الانوار بودند گشته و چون ترکمانیه خوارزم و اکثر دقات آمده در طرفی که متعهد می

معموره سرحدات ابیورد و دست یورت ختیسار و نواحی نسا و درون و ابیورد و امثاله دست تطاول دراز

میکردند اگر چه ظهیر الدوله ابراهیم خان بموجب حکم والا با جمعیت موفور در ناحیه درون متوقف و بتنبیه طایفه

مامور بود و چون عزم بلند همت آسمان پیوند آنحضرت هرگز توقع امداد از کسی نداشته [illegible]

جا کرنکرده بنفسه ظهیر الدوله را با ابیورد احضار و در بیستم شهر شعبان با فوجی از قهرمانان [illegible]

[illegible] را در شب طی کرده در محالی که بر حوالی خرمن ترکمان با برق اثر گرد ره رسیده و رجال ایشان عرصه

شمشیر و نسوان و عورات ایشان اسیر گشته نهب اموال و احراق یورت و مساکن آن طایفه برده و محل

آمده و ابراهیم خان نیز [illegible] نموده تنبیه ترکمانیه تکه [illegible] خس گشته آن طایفه [illegible] ساعی

[illegible] کردن [illegible] گوشمال کامل بخشیده و روی توجه بجانب ارض اقدس [illegible] صورت [illegible]

[illegible] رایات منصوره بجانب [illegible] ایمان [illegible] که باید [illegible]

تحریص [illegible] که خبر عزیمت موکب همایون بجانب مرت [illegible] قلب

[illegible] نزدیک گردید ذوالفقار خان [illegible] الغریق یتشبث بکل

حشیش [illegible] مشارالیه نیز با گروهی انبوه بعزم اعانت [illegible]

[illegible] اولئک الحطب [illegible] ناس شدید [illegible]

[illegible] رسیده [illegible]

و بنا حصول گرد رقاب شدند بعد از ورود با سفرای عثمانی اتفاق از طرفین صورت استحکام و مناقشه حسین
بتخلص سرای خود ... دریغه اقتدار ساخته عریضه استکانت آمیز مشعر باستدعای رخصت اولاد و منسوبان
محمود اشرف کالب ... بیه رمندی ساخته مصحوب ملا زعفران معتمد خود و اسحق سلطان ناصری حاکم سابق یزد که از
حمله ... دکروهای عقود خدیو اته بود ارسال خدمت والا نمود مسئول او در حیز قبول افتاده تمامی اسرای را که ذکور و
اناث چه ... ده نفر بودند تسلیم فرستادگان نموده که ایشان را بانیل مرام و حصول کام باز گردانیده حسین نیز
دو نفر محمد ... سرداری سلطنت صفویه را که در شبستان اسارتش حجاب احتشام داشت با ملا زعفران و اسحق
در ... تنگنا و سپهر ... ساخته صرفه در جنگ و صلاح در کشت و درنگ ندیده از فراه عازم قندهار گردید با صف
شاه ... این نوع لطف و فتوت که بالیست ... امام الحمیده سرا از ربقه صداقت پیچیده باز فراه با طرف ظاهر کرده دو
هزار نفر ... دلیر گروهی بسید الاعانت ... بالی هرات فرستاده حضرت ظل اللهی بعد از وصول این خبر
... تعیین کرده آمد و اختر برج عفاف را از میان ... با خواجه سرایان اعزاز با صفهان روانه کرده و بحرم
سرای شاهی رسانیدند

رایت افرازی قلم خجسته رقم در مضمار وقایع تنگوزئیل مطابق سال هزار و صد و چهل و سه و توجه موکب نصرت آیات بجانب هرات و صادرات آن اوقات

روز چهارشنبه یازدهم ماه فرخنده فرجام صیام سال مذکور نیر اعظم
که بعزم تسخیر شهر بند حمل رایت اعتلا افراشته سفر کشان شهرستان ربیع را که از برج سیاق دی بسرا...
جویبار ... ایلغار ... قشلاق داشته ایلغار معین در رسیده و فروشان با فروشانی ... اطراف چمن
و فضای ... از ... لاله و ریحان ... پرده های رنگین و خیام گلگون برآراسته ... صنوبر و
ریاحین ... و عرعر ... تمام بعسکر خدیو بهار در آمده افواج فاخته و قمری طوق بندگی خاقان
ربیع بگردن گرفته گلشن ... خلاف پیکان برگ بید شد گرده سبزه دشنه خنجر برگرفت و ... برگ
سپر و شمشیر بر داشت چشمه ... موج زره ... و درخت از شکوفه کلاه خود بر سر کرد ... و شبیخون
... آورده و جنود ... بهشت ... بر لشکران زمستان ... و هجوم سپاه شکوفه ...
شاخ ... خار ... بزم خسروانی ترتیب یافته قامت ... آراسته ... گل
و جیب و دامان ... از سرخ و سفید ... گشته بعد از انقضای جشن ... روز یکشنبه
بیستم آن ... سعادت فرجام با فر فریدونی و ... از ... قدس ... افتاب ...

نصب جهاد بدین قباب کرده دلیران که چند روز در خونخواری دشمن چون ذبان در وزده در سب ... بوده
آرزو ... حریص دانسته از لذت خون آشامی کام جسته و بهادرانی که تشنه خون خصم تیز خشم دیگر دند
در عصبیت گرسنه چشم بودند شمشیر کج را بر مستی بدل شوال انگاشته خوردن آن کینه دوات بدرم شکست عهد
... منصور موکب ظفر در جام محرّل بوچکان من مجال جام بند و آغوش زنده ان تکان که داشته بود فوق
سپاهگری در ... بزم گستری تعیین چرچی و قراول و ترتیب تیپ و هراول و تسویه منقلای لشکر محشر حشر ...
قول مقرر کرده بر ... قول ساقه و سول و طرح و کمین از نیزه گذاران رامح قرین تفنگچیان مریخ آیین
و توپخانه و زنبورک جداگانه تعیین و بآذوقه شش روزه از راه رباط تومان آغار فرود وادی کین شدند و فوجی
از مقدمه جیش ... گروهی از لشکر پر جوش و طیش از راه باطرار و چپاول بمجال شبیخون و شکیب دلاوران ... داختند
تمامی آن محال بعرض نهب و یغما درآمده و قلعه خالی که در سر راه واقع بود بمحض حرکت مفتاح اراده دیر مفتوح
در مقدمه ظفر و فتوح گشت در روز چهارم شوال مکان موسوم بمقره سه فرسخی هرات مقرر و تعیین ... نشین گردید
آهن خایان فولاد پیکر دیده دیده خصم در روز ورود بدیده که ... ستیزه جو از شش جهت روی مرگ ...
معاینه دیده و بعد از سه روز با فوجی از جنگیان نصرت طراز و فتنه جویان کینه پرداز در حوالی شهر رایت افروز
رزم ساز گشته ذوالفقار تیز برای اظهار جوهر جلادت از غلاف برآمده آرزو دلاوران نصرت نشان بار است
عرصه تا عصر تنگ نزدیک اغانات شهر با آن طایفه باغی هنگامه ساز عرصه جنگ گشتند حوالی شام که طرفین
دست از حرب با استیفا طعن و ضرب کشیده برگشتند سیدال خان با جمع کثیر از سوار و پیاده بعزم شبیخون
نهر شکسته راکه بار دوی همایون پیوسته بود جاده مقصود ساخته از میان آن چون سایه ... لشکر ظفر اثر که دیده حیوش بحر خروش را از پرده داری ظلمت لیل و شاهجم کرد و لشکر خیبل و دیده ... سالی ...
کشت درجیب کی که بسا قیچیان ... قراچیان کیوان ... از ضبط صفوف نظم و ترتیب تیپ ...
داشته گستری در منزل خویش استراحت و آسایش گزین و جمعی مشغول در خانه زین بودند که گروه دفعه در ...
... و بقصد ... شبیک تفنگ حلقه کوب در جنگ شدند از اتفاقات ... نهر بکلم ... حدث ...
بود بحضرت ... وصول بار دوی سپهر کوکبه با سطوت ... وصولت ... برای تفرج ... ... آن
برج ... حاسر برآمده بوجود صلابت ... آن را ... ساخته بودند مقارن آن ... زمیان ...
با ... مانند خیل نجوم از ... آن ... ظاهر شده جمعی از ایشان را ... کرده ... خیر کی

گردیدند چون شیردلان که زهرهٔ شیر فلک در برج سپهر از مهابتش آب میشد با هشت نفر دلاوران تفنگچی که
در آن زمان در موقف خدمت حاضر بودند بیمحابا عنان بر تافته از بوارق تیغ و تفنگ آن برج خاکی را برج آتشی
منقدح ساختند دلیران خصم افکن و بهادران قلب شکن نیز از معسکر ظفر اثر پیاده دست بشمشیر آن تیره
درونان زده آویختند و از جوی تیغ آبدار آب بر آتش آن فتنه ریختند جمعی از ایشان را از سر منزل هستی در
ساختند روز دیگر طرفین مستعد قتال و مهیای جدال گشته رایت ظفر با شوکت و فر بجانب تخت سفر
برافراخت و غریو نای و کوس از لوله خروش در خم چرخ آبنوس انداخت سواره و پیاده افغان مسابقت
جسته بنای جنگ مانند زیر و بم در نشیب و فراز کوه تخت سفر قرار گرفته آنحضرت با گروهی از تفنگچیان
کیوان شکوه متوجه سر کوه گشته جنگ در پیوستند بعد از آنکه از آب خوشگوار خون اعدا نایرهٔ حرارت
و تشنگی شمشیر شرارت شد جانبین آهنگ مراجعت کردند و نوبت دیگر که هوا صاف و آینهٔ خورشید
شفاف بود طرفین عزم مصاف کردند چرخ آشوب طلب بفتنه انگیزی سبقت گزین گشته طرح شورش
فکنده ابر تفنگ بغریدن آمد و رعد کوس حرب خروش کرد و برق با آتش افروزی بر شرارت از جانب
آسمان گلوله تگرگ فرو ریخت و باران آغاز تیر باران نموده سهام مقصود دلیران بر ایشان بنیاد
جانبین تر دامن شد کام ابتر و سهام خویش باز گشتند بعد از چند روز ذوالفقار که همیشه اسب
خودسری در میدان پردلی و جلادت زیاد میداشتند خود را در تنگنای زبونی دیدند نزدیک شد که جان
جهان بر تن نمانند عهد و پیمان را آنکه با ایمان ساخته ممهد کردند که تا رمق در بدن دارند بکشش و کوشش
بپردازند روز دیگر که شام سیه درون برج زمستان ثواقب کواکب از رنگ ظلمت منجلی ساخت و
تیغ خورشید را باحرکت صبح صیقلی زد ذوالفقار نظر بعهد دوشینه با گروه افغان یکدل و یکجهت بجانب مورچل
بیرون آمده که قلعهٔ ساقلمان که نزدیک معسکر ظفر نشان بود تصرف و در آن مکان توقف کرده هر روز
زنگ هنگامه آرای جدال نمودند ازین طرف نیز خدیو کشور سروری با فر فیروزی صف آرای عرصهٔ دلاوری
گشته اولا تفنگچیان پیاده از دو جانب در برابر یکدیگر زانو بر زمین و پهلو بجلادت شیر عرین نهاده
تا سه ساعت برابر قطره ریز برق اجل صاعقه انگیز بوده هیچیک از دلاوران از زخمهای چون شکر
گلوله و تیر چهره نمی‌نمودند تا آنکه بتائید نصرت پای ثبات دشمن از جای رفته پشت دادند و گروه
سپاه هم بجمع نصر من الله بظهور پیوست آنگاه یکتازان عرصهٔ وغا جلو ریز بر عقب آن فرقه بدعاقبت

حمله‌ور گشته جمعی کثیر از افغانان عرضهٔ سیف و سنان و بقیه ره نورد طریق فرار . وقت زوال گشته توپچیان و نقاره
خانه بدست آمد و دو روز در آن مکان نصرت اندوز مقر گزیده فیروز گشته هر روز دلیران نوید وعدکم
الله مغانم کثیرة تأخذونها مجرای لهم ما یشاؤن فیها ولدینا مزید یافته به تهیهٔ
عزیمت به پیچاور طرف تیز رنگ ساخته دولت سیصد هزار گوسفند سوای سایر اموال بحیطهٔ کتاب در
آوردند و شجاعت آثار روز دوم از قلعه برآمده پشت بحصار آغاز سنگرسازی کرده از جانب دلاوران تفنگ
خدنگ جانستان دلنوازی و بنوک سنان سرفرازی مینمودند روزی نمیگذشت که تیرهٔ خاکی دلیران چون خطوط
شعلهٔ مهرتاب ناسوتی نبشتگاه فلکیان نمیگذرانید و شبی نمیشد که صوت بهادران تا صحن برجیس نغوب
با دوست دشمن به خون سرسرکشی بخطر میرسانید از جمله قاسم نام توقف بیگ قندهار خان که سابقا
با ایشان قدسی دستار و چاق شده بود در منزل هزاره حبشی باز و بجانب باقی علی و چاق فراهم آورده
با اردوی همایون پیوست و همچنین محمد سلطان هروی از منزل مذکور با سه هزار نفر لشکر خونخوار شتافت
از ربع فرار مأمور گشته بعد از ورود اینجا با مصطفی نام ایرانی حاکم قلعه جاش جنگ کرده حاکم مزبور را با جمعی
از ساخته مقتول و اسیر و با گرفتاران اتفاق حضور ... و قلعه جات جاش و کده را بحیزهٔ تصرف در آورده
چون همت گیتی گشا مقصور بر آن بود که اطراف اربعهٔ هرات محصور جنود منصور شود در بیست و ششم
شوال ده هزار نفر از سپاه نصرت قرین زیر سرکردگی ... رزم دیده با توپخانه و اسباب
بجهت سنگر نقره مأمور ساخته چون آب هریرود طغیان داشت از سمت ... جان دکوتر خان که کند
اکامش نسبت به هر جا بهتر بود عازم پل مالان گشته و هنگام ظهر که محل ... نزول اردوی
نصرت نشان گردید گرد افواج قاهره از چند میل راه سرمهٔ کش دیدهٔ افغانان گشته تصور چپاولان لشکر ظفر اثر کرده
دلیرانه از قلعه بر آمده به پشتبانی دیوار بست قریهٔ شمس آباد که حصن متین بود آمادهٔ جنگ شده حضرت ظل اللهی
که مشتاق چنین روزی بود فی الفور سر و پا برهنه و مظفر لطف الهی است ... رکاب گردون ...
سوار و جنبای کامیاب گشته تفنگچیان پیاده و توپچیان را با قول همایون از پیش رو به مقابلهٔ افغان فرستادند
که تا ایشان را مشغول جنگ سازند و حضرت اقدس با فوجی از دلاوران اژدر دره بهادران غضنفر فر که عرب
... و دریچور ... دو بیکره و با برق سیف و سنان خرمن عمر خشک تر دامنان را خاکستر ساختند از پشت سر آنگروه
از دروازهٔ قلعه ... از صدمه و سطوت ... پل راه گریز حایل شده از هر جانب ... آتشبار توپ ...

و تفنگ و دم غبیده و نبات فَأَصَابَهَا إِعْصَارٌ فِيهِ نَارٌ فَاحْتَرَقَتْ مشتعل ساخته طبیعت
مع بستان زبان طعن دراز کرده بخطاب هَلْ تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ جواب سازی
پرداخت و بعد چون بهر خانه ای بیگانه زده و طرف خود را دو چار سرپنجه بلا و گرفتار شده دیدند آهنگ
دلیران شیر شکار که آن زمان از تعاقب افغان قلاده منع در گردن داشتند باشاره سر رشته جود
در کشیده رو بطرف چنگ و چنگال دلیری باز نموده بکشتن و بستن و شکستن پرداختند جمعی از افغان
از دم شمشیر آبدار آب از سر گذشته بگردن رسید و فوجی از نهرهای عمیق آب بگردن رسیده از سر گذشت
تا بهر نوعی بود جمعی از زر ساده و خاک و آب بسیار دفاع داده و علم و نقاره و خانه ایشان بدست آمد
پس فتح و فیروزی مظفر و کامیاب بجانب سرداران افغان بازگشته اسب و سلاح مقتولین و تیران و نقد و جنس
کرفتار ... لشکر افغان عطا فرموده و از حسن اتفاقات بلکه جمعی از شئون بیات از سمت معسکر بتقریب صاحب
مقرره در آن طرف رود خانه بقرار اولی قدم داشتند از هیجان گرد کرده یک تیر گردید رسیده باستنباط فر آن طایفه
کرده و از صفوف دشت سرنوشت کار آن فرقه تیره روزگار که کلک قضا بخط غبار نوشته بود دریافته بگرفتن سر
راه ایشان از هر سو در گذشته و آهنگ رود چنگ جنگ ساز و تا پای حصار هرات بمدلول آفا میین
هَلْ أَتَى ... آن بأسنا ... مخالف ... کرده مضراب ضرب شمشیر زخمه زن چار
تا پیکر عنصری ایشان گشته روز دیگر که خسرو فیروز جنگ خورشید خاوری با کوکبه زنگ خضری آهنگ سر
منقصرت ... بود منزل قام کرده عازم پل مالان گشته به جا شتگاه بقریه ... که در کنار پل واقع بود نصب
خیام اقامت کرده بحکم داور سر با حزم برجهای متین باطراف اردوی ظفر قرین سر برسپهر برین سوده برج
از سر ... سرداران لشکر دست جوشش و خندق معمول ترتیب داده جهان فوجی به ... خاک بسیار ... ساخت
و روز ... هشتم ذیقعده باشد ... ... تکلیف بحکومت ... ... مأمور ... ساخته بسر ... می ... شت ... بمدار
... و ... و محاصره ... فیروزی ... ... و ... ... نزدیک ...
همان ... خود ... طرف عصر ... مراجعت کرده بود و در میان خیمه ... اسلحه ...
کرده ... متوجه جانب شهر ... که ... شده بود در آن ... خیمه مبارک
... آورده ... اند ... که ... آن سقف ... در جانی که ... انداخته شد ... فرش زمین
... نگ ... ... عجیب بود ... ... و ... وقت

وقت قرب حضرت صاحبقرانی محلی پیدا شد و چون بیرون کنگره قلعه [illegible] سمت غربی هرات که عمارت
زمین [illegible] معتبر ایران آهن [illegible] و جانب جنوب شهر که سرپل الان باشد مضرب خیام فلک فرسا شد و طرف
شرقی شهر مقابل بود لهذا در چهارم ذیقعده فوجی از لشکر ظفر اثر را با توپخانه و تدارکات شایان مأمور ساختند که
آب [illegible] عبور [illegible] و محاذات قلعه کرج در جانب شرقی شهر لوای توقف افراخته از عبور و مرور [illegible] مسدود
سازند روزی که مأمورین عازم سمت شرقی بودند حضرت ظل اللهی با [illegible] استقرار جلال عساکر سمت غربی [illegible] لشکر
نقره [illegible] شهر گشته تا آنها به سمت شرقی توانند پرداخت و مأمورین [illegible] بعضی سپاه [illegible] در مکان [illegible]
مقام و مقر [illegible] لشکر برای خود توانند ساخت مع ذلک سپاه [illegible] جمعی از [illegible] علیحده [illegible] جلادت دیده
سر [illegible] گرفته جنگ [illegible] پیوسته ایران میمنه و میسره و سرکردگان قلب [illegible] با قدم [illegible] اقدام کرده
آن طایفه را شکست فاحش داده و سر [illegible] بسیاری بدست آوردند و بعد از چند روز چون محل توقف اردوی
شرقی از قلعه دور بود [illegible] آن مکان تعلق یافته شب یکشنبه دوازدهم [illegible] جمعی از خواص [illegible]
سمت کرده روز دیگر هنگام صبح که لشکر نجوم از معسکر فلک [illegible] کوچ و سلطان [illegible] کلاه [illegible]
لشکر شرقی [illegible] ظهور و خروج کرد اردوی همایون [illegible] از اینجا حرکت داده متوجه قریه [illegible] گشتند
قافله [illegible] که [illegible] خاشاک سر راه [illegible] آتش [illegible] خود [illegible] مجبوری از باب مخالفت در آمده
یک [illegible] بحکم [illegible] ایشان [illegible] شهر تعاقب نموده جمعی [illegible] ساختند [illegible]
ساخته [illegible] بسیار بدست آوردند لشکر نصرت نصیب [illegible] و ترتیب [illegible] آن [illegible] با غنیمت
و کسب آمده قریه [illegible] حضرت [illegible] ظفر کردند و [illegible] وقایع [illegible] آن ایام [illegible]
[illegible] نصرت نشان [illegible] میمنه [illegible] احوال بلخ روانه [illegible]
بموجب فرمان آن [illegible] جمعی [illegible] آن سمت [illegible] شرارت [illegible] تیغ تیز ساخت
[illegible] محصور [illegible] معسکر منصور گشته سرکردگان [illegible]
[illegible] حسال [illegible] شدند و هم در آن اوان محمد [illegible] بیک [illegible]
همایون نزد عبدالله خان حاکم بلوچستان رفته بود که او را از آن طرف [illegible] مراجعت [illegible] گشته
شد عبدالله خان [illegible] عرض [illegible] رسانید [illegible] عبدالله خان [illegible]
[illegible] دعوت الی عبادالله [illegible] الکتاب [illegible]

مساعی ساخته مستعد تسخیر سمرقند پرداخت و در خلال آن حال فیمابین او و خدایار خان حاکم سند محاربه
واقع شده و آتش نایره قتال و آتش حرب کشته و میر عبدالله خان خورده از پای در آمد و بلوچیه چون دیدند که بی سر
سردار شدند بی‌قصیه آمدند و از معسکر حرب بر تافته میر محبت و میر ... زاده‌گان عبدالله خان مرحوم مستعد بر
شلوع بنوالده برگشته مصحوب حکم خود بر فاقت محمد حسین بیک ... ایستاده از موقف اعلی ... و از ... باب
بلوچستان به اسم میر محبت که ولد اکبر عبدالله خان بود صادر و مشارالیه و هر یک از اولاد عبدالله خان در بار رسیدن
خلاع و توجه باغیه متعقدات بیشمار به ... ساختند

در بیان مقدمات فراه و کیفیت محصوری آن

هنگام ... بقایای آن شاه محمد سلطان مروی که از لشکر نصرت ... تاخت توزیع فراه مامور
گشته بود و بعد از قتل مصطفی و ضبط قلعه خاش که در همانجا توقف داشت ثانی الحال امام ویردی بیک
سارو بیلو نایب کرمان با حاکم سیستان و قشون کرمان و سیستان باتفاق محمد سلطان بمحاصره و تسخیر فراه
مامور و مقرر شد که ظهیرالدوله ابراهیم خان با قشون سرحدات خراسان لهذا طلبش کیلکی عازم فراه گشته
بعد از ورود او تمامی سرکردگان حسب الصلاح او بتقدیم خدمت اقدام نمایند و در حین آمدن امام ویردی
بیک جمعی از قشون او به موجب اشاره اقدس بتاخت گرشک و بست من اعمال قندهار معین گشته قلعه
بست مستولی شده و اهل قلعه را بقتل و غارت کردند مقارن آن حال از افاغنه قلعه از جانب حسین خان میرکرده
بار و خان نام بابی که در ایام استیلای افغان حاکم آن بود و بعد از فتح قندهار متحصن بقلعه شده بود ... سرکرده‌گان گشته
بود ... با اسیر و غنیمت از گرشک ... با امام ویردی بیک ملحق و در کاخ لشکر ... تاخت نواحی فراه پرداختند
اما مقارن ورود ابراهیم خان به ... طلبش خبر ... که کلان از سفر خیر اثر با سرعت رسیده ابراهیم
خان بر وفق فرمان آمدن خود را با ... توقف عثمان بعزم تنبیه ایشان معطوف ساخت

توضیح این مقال

بیکه چون در حین توقف موکب همایون در ارض فیض بنیان اوزبکیان و کلان متعهد داده و جمعی ملازم گشته
بودند در حین ... مرخص بود به ... سرانجام و روانه ساخته بعد از ورود به ... عقب ... خبر
موحش ... شرارت و دواب و اسباب عایای آن محل را غارت کرده حسام بر تافته بنا بر وصول
این خبر ابراهیم خان بعد ... فوجی دیگر از لشکر نصرت اثر بسرکردگی اسمعیل سلطان خزینه و ... بیک
سارو بیلو با عانت امام ویردی بیک مامور گشته فرمان والا بنفاذ پیوست که امام ویردی بیک تا ورود
سرکردگان ... نکرده جلو جلادت از جانب قلعه کشیده دارد امام ویردی بیک بر خلاف حکم والا اعتنا

تعلل ورزیده دو سرکردگان تکیده برای اظهار جلادت و رشادت برخلاف حکم والا در بیست هشتم ذیحجه بعد
از مکان سابق پیش برده و توپ را که تا قلعه فراه یکفرسنگ و نیم فاصله است دار و سنگر کرده تزلزل در دروازه دود
شبانه سنگر و توپ علیمردان برادر ذوالفقار خان بهانی که در فراه محبوس بود با افاغنه فراه در حوالی شیخ کوه فرار نموده
سر و بر بینان گرفته محمد سلطان یاسر کرده تفنگچیان کرمانی مقتول شده واقعه عجیبی گشت روز دوم و سیوم
نیز همین معامله پیش آورده روز سیوم در اثنای گیرودار سرکردگان جدید و عساکری که از معسکر همایون
مامور شده بودند بسر وقت جنگ رسیده دست قضا پنجه تاب طاقت و توان ایشان را گرفته که بقیه آنطایفه شب
راه فرار گرفتند و ... بسبب این خودسری که سنگر را تغییر داده بود خود او ده سرکرده بقتل رسیده بود
از نیابت سرکردان و سرکردگی لشکر معزول و باقی سرکردگان و ولادان در ازای این قبیح جنایات [illegible]
مشمول گشتند و بعد از ورود موکب والا بهرات اکثر آنان که رؤسای او دیوانیه سعادت باب تلثیم دربار سپهر
بنیان شدند ایشان را بسرکردگی حبیب خان ولد ابراهیم خان بستا جلو با فوجی از افواج قاهره مامور بمحاصره
اسفزار و بفاصله چند روز جمعی را بسرکردگی سردار سلطان قراچورلو بعزم تسخیر روانه ولایت مزبوره ساخته
مامورین شب قبل قلعه چخیران در کمین کمین نشسته هنگام سپیده صبح جهان افروز معدودی جلوه گر میدان ظهور
در برگشته افاغنه قلعه نیز پیاده آن جمع قلیل چشم بخت سیاه کرده پیاده نیز از قلعه اسب جلادت برانگیختند بدر چو یاران
بهرام کین از کمین درآمده و تیغ در ایشان نهاده سر و زنده بسیار و دواب تمام خیلها بدست آوردند روز یکشنبه
هفدهم محرم ۱۲۳۳ افاغنه با ذوالفقار خان تجدید معاهده کردند که ... ایشان را جمعیت در کشش و کوشش
کرشا بسر به و بعهد ... چشم بصیرت خود بسته با جمعیت تمام از آب هریرود عبور و با قراولان آقا شرفه شده
کردند حضرت ظل اللهی نیز منظری که برای تماشای فضای شهر و دشت ترتیب فرموده بود بعادت هر روز مشغول
تماشا بودند که بدیده دوربین دیده اند که خصم این معامله کرده و قبل از آنکه قراولان خبر رسانند بر مرکب فتح سوار و با
فوج خودگرد ... بکارزار گشته فوجی را بجانب شرقی بر سر ایشان تعیین و خود با جمعی از پیش روی تاخته اسب ...
سر زنده موفور از ایشان بدست آمده و تتمه از فرط اضطراب خود را بآب زده جمعی از شدت ... شسته و از ...
نیز ... بسبب ... و ... حسب سواری او با زین و براق بدست آمد و چون
نمک زیاده بسیار ماکولات در قلعه هرات نایاب شده بود در ظلمت شب فوجی از آن طایفه نمک نشناس برای
تحصیل نمک بسمت کرخ رفته بحکم والا فوجی بتعقیب آنطایفه تنگ ... شمشیر زهر ... تلخی شور ... جان

شیرین بیشان بر کیفیت امر رسد و دست قضا برین نهج از پرده برون آمد چرخ شوخ چشم تنگ بر چشم انگرده می بخت
بیک مدت محاصره چهار ماه امتداد یافت سیدال که از جانب حسین غلجه با فوجی بمعاونت بدان آمده بود چون
اکثر لشکر در شش بار محاربات طعمه تیغ فنا و بقیه از فقدان قوت گرفتار پنجه وبا شدند لهذا در شب غره صفر
حوالی معقول شهر بر آمده پای سیر وادی گریز گردید و چون افاغنه پای بخت شکسته و اسباب شکست در دست
دیده چند نفر از سرکردگان ابدالی نزد الله یار خان که در خدمت خدیو اقلیم هیمنه و مالی بود روان کرده و توسط شفاعت
مستدعی بنای کار هرات و متعهد دادن خانواری چند از سرکردگان ابدالی گشته هر چند که عنقای بلند پرواز همت
آنحضرت جز در قله قاف تسخیر ممالک دلپذیر نشیمن نمیگرفت اما بر صلاح وقت و استمزاج کار آن طایفه عجب ظاهر
نمود بیعت کبری را با در یافتند بعد از مراجعت فرستادگان ایشان چون ابراهیم خان نیز در همان روز از اردوی
همایون روانه مشهد گردید مضمون افاغنه آن بود که حسین غلجه باعانت ایشان می آید که باعث قتل ابراهیم خان شده لهذا
توانیچی و نکوری که دو پیغام داده بودند که افاغنه برای تحقیق این خبر کس روانه کرده اند بعد از وصول خبر بمقتضای قوت عمل خواهند
شد از حرکت مروحه جنبان تا بره غضب گشته فرمان والا صدور یافت که مقاطعه این امر حواله شمشیر تیز است
من بعد افاغنه را آمدن ممنوع بوده در مخالفت قلعه [illegible] روز دیگر که هندوی تیره روی شب را انجم
کوکب سنگ فتنه از دامن فرو ریخت و آفتاب زرد گوش بعد از تیغ کشیدن بر دامن چرخ نیلی آویخت از
نهج دروازه هرات از هر دروازه چند نفر از سرکردگان ابدالی وارد اردوی معلی و متعهد انجام مقرر و مستدعی
صدور منشور امان [illegible] تفویض ایالت هرات با الله یار خان شده و باز در این تمنا پذیرای انجام گشته الله
یار خان با دست سرفرازی و فرمان همایون را زیب مفرق افتخار و [illegible] ساخته و سرکردگان در عرض هم
مرخص [illegible] هرات شده بعد از سه روز الله یار خان با سی صد نفر از عظمای [illegible] دروازه [illegible] صاحب نام
آن [illegible] ظفر [illegible] پیشکشهای لایق معروض پیشگاه نظر ساخت و بر طبق عرض نجابت منزلت
که [illegible] خان با محمد خان [illegible] مرخص بوده و روانه فراه شده و اقامت گزین زاویه انزوا شده و الله
یار خان نیز با سرکردگان رخصت انصراف یافت [illegible] عصر روز دیگر افاغنه قلعه باقی خان افغان را فرستاده
عرض کردند که چهل هزار نفر غلجه و ابدالی فراهم آمده از موقف فرمان مرخص باشند که [illegible] تنبیه غلجه پرداخته
چون [illegible] ظرف [illegible] سخن [illegible] از فروغ [illegible] اختلاف [illegible] ورود سید [illegible] پیغام دادند که [illegible] آمده [illegible] که
[illegible] غلجه و ابدالی [illegible] آمده [illegible]

واینها را با هم اتفاق کرده با سپاه نصرت پناه در معرکه کین خود آزمائی نمایند آنوقت دیدی داند بر روی هم
کشیده پس معروض گردید که دلیران نصرت قرین متعهد چپاول گشته تمامی نیزه دستان را که در آن چند روز با شعار بیا بیا نگاه
در حدیقه ظفر خشک لب تشنه کام مانده بود از جویبار خون خصم سیراب سازند الله یار با سرکردگان شنیدن این
خبر شفقت مآل گشته باز روی نیاز بدرگاه خداوند دشمن نواز آورده چون جمیع آنها با یقین مانند سحاب بستان دل ب
دستان عنبر باری بوده عبدالغنی با بعضی از سرکردگان مامور متوقف گردیده روی [illegible] رخصت معاودت
یافت و در دوم ربیع الاول عریضه از جانب سرکردگان مزبورین مشعر از رسیدن سید حسینی بر تکیه ذوالفقار خان بعد از ورود
باسفزار رسید که آنوقت مزار تا آنزمان در آنجا توقف داشت قافله سفزار را کوچانیده روانه فره ساخته خود
نیز [illegible] صد نفر [illegible] یوسف سرکرده بار بکرانی را با کمینمزار جاکران [illegible] روانه [illegible] الله یار خان
و بقیه سرکردگان تهدیدات وحشت انگیز و پیغامات دهشت آمیز فرستاده و فرستادگان باز گشته خبر رسانیدند
که اقامت الله یار خان بطغیان و سرکشی و مخاصمت گشته مقام قلعه کشی میباشد پس عبدالغنی با جمعی [illegible]
که در معسکر نصرت اثر بودند بعضی نقشه ماموره ساخته باقی سرکردگان را که از توده جبل مرکب بودند مانند سد پنهان چال
قلعه و یکقلم خط بطلان بر اوراق ساز کاری کشیدند و یوسف [illegible] چون دوباره معاودت [illegible] آمده بود
از علم اَنْتُمْ وَ اَبُو يُوسُفَ آوَ اَطْرَحُوهُ اَرْضًا مصون مانده رخصت معاودت یافت

در بیان جنگ با الله یار خان

چون الله یار به پرواری حصانت حصار و سختی روئین متانت کار خود را
در نفاق در روی [illegible] کرده دست امید خود را از حبل المتین دولت پایدار کشیده برج و استحکام دیده ا
پرده زنگ سبزه را لی ریخت و در سیزدهم ربیع الاول فوجی از نده کوشان نفاق پیشه را در شب بیا بسمت
قلعه مفید فرستاده تا نظاره از تیغ سربازان روی خویش را سرخ یافتند وجمعی از ظرف باد قیس روان کرده
ایشان نیز بیچاره شده تا آمدند و همچنین موسی داکی با جمعیتی کامل شب از حوالی چشمه و نقل سوخت و از غنیمات
بی نصیب مرد با فوجی از بهادران جرار که هر یک در قبض روح خصم ثانی عزرائیل بودند خادم محمد حسن و سوم نیز شبکی
معه چپاولان بودکشته نا ثقه بر بهیات اجتماعی از قلعه بیرون آمده پیادگان ایشان را جاب کرده سواران
پشت دیوار بست تا کی ساعتی شب آغاز جنگ کرده شب تا در را با ره دیری [illegible] مرد [illegible] بود
بار شد تفنگ و تنبورک سطح زمین را قرینه چرخ نیلی فام ساختند و آتش خدیو قیرو روز در جهان سکان که
چند در وسیع بود بر رسانیده و صبحگاهان الله یار برآمده در شبنگاه شیر از خیره سری از بست جلادت

گشوده های قهر و قهر شده و از ضرب دست یلان سرکوب طبع یافته راه گریز سپرده و در اثنا بعرض رسید که دلاوران
که همه یک فوج قلیل بوده به تنهایی برخورده و از شعشعه تابناک سیف لامع که بر حضرت دلیران به رایت قاطع
اسپ پری نژاد عرصه سپاهیگری وادی عدم و یا شاید فنا منهدم شده اند لهذا عطف عنان مستقر دولت فرموده نیز
یک فوج که در عرصه سپاه و دستان از البراق تیغ دشمن تن چون خون سیاوش رنگین و مار دوش بدین را
زخم و کشتگان سنگین کرده و یکبار هم القصه از سمت کیرزان در جنب مهر برده با خود و بزرگ قسمی
هنگامه آرای عرصه کارزار گشته کوکب والا بار دیگر بمقابله پرداخت با عنان صفوف خصم باغی تیر دستی توپچیان
آتشین و درگلهای آتشین و صدمه برسید میمنه و در لب آب رود و از دهان زنبورک زبانه آتش بر باد میرسید تفنگچیان
قادر انداز و شرار جان بر سر زخمهای کاری بی شمار از خوف تفنگ بیکدیگر میشمردند دلیران یگانه
حرف دستی در آرزوی نامه ایام بر کف تیغ جان ستان میبردند هنگام شام که صولت قلعه دار سپهر یعنی مهر
مهر شکست مغرب عازم به جای مقام خویش گشته همچنین گروه اکراد سپه خویشان و با تعجیل در تحصیل آذوقه از خوردن
زخم سیف سنان نیز جان سیر میگشتند و با رصف بیکه هر طرف اکرمان حصار سر بلند میکردند تیغ شکاف
دیده و سر برزنش پیکان سر هوای خود و داری نیزه بلند بجا دادان که گاهی هم دل آزاری میکردند از شدت جوع و دل
شهر بر آمده بر ی دی ... بچوشه پرین ... و کسته برای پشت گاه کاه بجز سرمهٔ کهکشان می بستند بیاد داشت
دست می لیسیدند و از شوق شیر ... صبح چشم سفید میکردند تخم گلوله که از دهان توپ بیرون میجست بجای نان
در دل تفنگ میکردند و عوض ماکول خیش بر سر سنان نوش جان کرده زخمهای کاری میخوردند و روزی پیدا یان
رسیده بعضب جنگ بان میرسید که سی نیزه و چهار خرس معروض عرض حضور شده و بیرون دل بغیت بار در حصه
عرضه همت میگشت چون کوچ متعلقان القصه یا خان در روجاق خیمه و خرمن با احکام بادفعت بمحاصره
به ... سور ساخته دارک را تصرف و کسان او را بدست آوردند

در بیان محاربه سمت کیرزان و وقوع فتح نمایان بتائیدات ایزد منان

در غیبت و کلید ربیع الثانی ... مخی ... ماهچه ... سوی خند پرواز آن نسر افتاده و بسمت کیور خان بال پرواز گشاده از حسن اتفاقات شب جمعی از سپاه
وج دشمن شکاری بقراول آن سمت مامور گشته بودند از طرفین باهم ستیزه و جنگ جوئی جنگ تمشید و شمشیر تلاقی یکدیگر
شده جمعی از گروه مطموره عدم و بقیه بویرانه حصاری که در نزدیکی کیرزان بود تحصن جستند دلیران نیز با جاهل
مکان بر جستند هنگام طلیعه فجر که خسرو زرین قبر عرصه بر کاب شهب تیز گام سپهر اندا شت قوه ... جهان

چون از سر فیروزکوه با دلاوران ظفرقرین متوجه آنجا گشته الله یارخان نیز از قلعه برآمده فوجی از تفنگچیان کرمان
بعد مخصوص تعیین کرده آن طایفه همه چادرنشین بدوش حرب ساز و رزم کوش با ولوله و خروش در آن مکان که [illegible]
دریای لشکر فیروزی که محیط آن ویرانه بود به تحریک عصای موسوی اعجاز سرانگشت شاه [illegible] مدلول
فانفلق البحر فکان کل فرق کالطود العظیم گردید و آن طایفه داخل حصار گشته میدان [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] دلاوران [illegible] راه ایشان
[illegible] تفنگچیان [illegible] راه باز داشتند [illegible]
پشت به پشت داده مانند موج از پی یکدیگر روان و مانند سیل کهساری [illegible] کنان بجانب قلعه [illegible] گشته
[illegible] نیز بمضمون فغشیهم من الیم ما غشیهم اطراف ایشان را فرا گرفته مضمون وحال
بینهما الموج فکان من المغرقین بظهور آورده جمعی کثیر از افغان غریق لجه فنا گشته [illegible]
[illegible] سر ایشان گذشت و جمعی هم بقیه اسار گرفتار گشته روز دیگر مجلس [illegible] آراسته [illegible]
[illegible] افغان [illegible] مجلس [illegible] آفتاب یک نیزه بلند گشته بود
که [illegible] نیزه [illegible] بلند گردیده [illegible] افغان [illegible] افکنده
[illegible] نقل شده

در بیان تصرف کردن افاغنه قلعه اوبه را

بعد از فتح این قلعه [illegible]
در همان روز از طرف شام خبر رسید که افاغنه قلعه اوبه را تصرف کرده اسمعیل خان [illegible]
امور [illegible] بود با میرزا ابراهیم کلانتر [illegible] که در آن وقت بحکومت غوریان سرافرازی داشت
[illegible] رسانیده اند تفصیل این اجمال آنکه [illegible]
با افاغنه [illegible] اسمعیل خان با رفقا [illegible] احوال ایشان [illegible] خیانت [illegible]
مامور گشته با غلام [illegible] کلانتر [illegible] دو هزار نفر افغان [illegible] سلطان [illegible] هرات [illegible]
[illegible] در خارج قلعه کمین کرده [illegible] مفتوح [illegible] دروازه [illegible] افاغنه [illegible]
[illegible] کمینگاه بیرون آمده قلعه را تصرف و اسمعیل خان و رفقای او را بقتل رسانیده چون قلعه مشحون به ذخیره [illegible] بود
[illegible] گذاشتند پس حضرت ظل اللهی فوجی را بمحاصره قلعه مزبور تعیین و [illegible] واقع گشته
[illegible] جمعی بقتل رسیده [illegible] اخبار [illegible] درویش علیخان هزاره [illegible] رسید
[illegible] که بعد از ورود موکب اقدس بحدود هرات چون درویش علیخان [illegible]

با افاغنه قندهار و جبهه‌سای درگاه آسمان جاه عتبه بازند و دلاوران قاتقی با جمعی از دلاوران خراسان تعبیه

و در موضع مزبور به پرورش پرداخته قلعه قولان را که مسکن ایلود و تصرف او درآورده دستگیر ساخته به درگاه معلی ارسال

و موسی بیگ ... که به درگاه عرش اشتباه بود به تیغ تیز گردن تسلیم نهاده داد ارجعت کردن

شتی پرداخت

در بیان تسخیر هرات و انجام کار افاغنه آنجا

در اوایل رجب المرجب در هنگامی که شیخ الاسلام افاغنه با سعادت نامی که متصدی علیای آن بود و والی آن دیار با عظمت و اقتدار ساخته توجه نمود که هرگاه افاغنه که در قلعه محصور بسپاه منصور اند با کوچ و اولاد و اردوی معلی می‌باشند عرض کردند بدون غدر و عذر جبهه‌سای آستان آسمان قدر خواهند شد از جانب آنحضرت نیز این مسئول برای قبول در وسایط امور متوقف گشته فرمان والا در باب رخصت کوچ الله‌یار خان و اطلاق محصورین به عز اصدار یافت الله‌یار بعد از حصول کام دل مرام شیوه مردمی را کنار گذاشته در خود را هلاک ساخته باز سر جسارت را بر کشیده رایت مخالفت بر افراخته در چهار ده ماه مزبور که آنحضرت با فوجی بسمت ... توجه فرموده بودند از غایت جهل و غرور آواز نغیر بل لجوا فی عتو و نفور بگوش دلیران غیور رسانیده ما بین تخت سفر و کارزارگاه معرکه جنگ شتافته جامه عزت بسیاری از افاغنه قندهار و بیابان شمشیر آبدار شست شو یافت حمزه سلطان قوقزالی که ایالت هرات از جانب الله‌یار تفویض شده بود به رتبه وکالت اعتبار یافته با اتفاق الله‌یار بقلعه هرات شتافته و ازین آستان ... تردد ... الله‌یار شده بود و در اثنای فرار گرفتار حقوق عنایات خدیو کامکار گشته چون محافظت یک دروازه از جانب الله‌یار بطایفه قوقزالی مخصوص بود متعهد گشت که هرگاه از قتل و اغماض شود طایفه قوقزالی ... متعهد گشت که هرگاه از قتل او اغماض شود طایفه مزبور دروازه را بر روی ... بیندولت خواهند گشود برای امتحان این ادعا در شب ... بیست رجب آن قوقزالی که از جمله ... افغان چند قبیل ... الله‌یار ... دان و تحصیل ... دولتخواهیان گشته بود از خدمت اقدس مستدعی تقدیم این خدمت گشته ... الله‌یار دانست که حمزه در کجا بند است از در صلح و جدال برآمده امان در شاهی ...

بتقریب بعد از ظهور این قصه حمزه نیز بکیفر ... از تیغ قصاص بی امان در عقب ... شتافت پس ... هر طرف از اطراف شرقی و جنوبی و شمالی هرات نزدیک بقلعه ... بلند اساس ... بنا داده و در هر سنگری فوجی ... جات مزبوره مامور و متعرض بودند که به شدت محاصره و کار را بر قلعه‌گیان تنگ و عذاب ... ساخته ... بعد از چند روز که ... دیگر متفرق ... مقام اطاعت ...

سعرتی دیده به زاب بیتیمان در آمده مستدعی رخصت اقتدار و عفو زلات و تشویه هستند یک مدتی

و انت شده چون بر غره ماه مبارک صیام که باشاره ابروی هلال رمضان شمشیر دلیران لب از خون آشامی

فرو بست و بر صفاره خانه اقبال آرای نَصْرٌ مِنَ اللَّهِ وَفَتْحٌ قَرِيبٌ بر نگاشته گردید و فرو نشست ندی

بخشش و ... لعان پیوسته سپاهیان کیوان صلابت برای ضبط دروب و تخلیه قلعه تعیین و هر کدام بی زنهار

موجب ... فوج فوج در آمده بمضمون لَوْ يَجِدُونَ مَلْجَأً أَوْ مَغَارَاتٍ أَوْ مُدَّخَلًا

لَوَلَّوْا إِلَيْهِ وَهُمْ يَجْمَحُونَ رخت بخارج قلعه و قسمهای نواحی کشیدند و اقتدار و ... و کشمیر اعلیه ان

شده بود به قشون عفو ... بعنایات ... و عاید ... گردیدند و برای حمل کوچ باقی ... دواب و الاغ

سرانجام یافته ... بنیادی ... محمد حسن ... به تنهایی ... مکان سکنی جهة ایشان معین و ایشان

فوج فوج ... خراسان ساختند و میرزا محمد سلطان حاکم جام که کیفیت احوال او سابقا تحریر خامه اعلام گشته

ب... هرات سربلند ... حاجی ... گشته ... ماه رمضان با حکام و جنود نصرت قرین داخل قلعه گشته بساط

تمکین گسترد

در بیان تتمه وقایع هرات و کیفیت تسخیر آن بعون حضرت اله جل جلاله

چون که سابقا صورت گذارش یافت ظهیر الدوله ابراهیم خان بعد از مراجعت از طبس به تنبیه طایفه کوکلان مستحکم گشته

بعد ... و ... آن طایفه باز از کرده پشیمان و فاتح ابواب بیتیمان شده جمعی که برای سفر هرات تعهد کرده

بودند ... ساخته ... سلخ محرم وارد درگاه جهان پناه و ماسور بعزم ... گشتند ابراهیم

خان نیز بعد از انجام این امر و نظم مهمات سرحدات خراسان بموجب اشاره والا با سپاه ابیورد و سرحدات

... فلکجاه و از انجا ... و ... گردیده ... پانزدهم ربیع الاول ... قلعه ... تحریک ... بنصرت التمو کرده

... بین ... به ... شکست فاحش ... آن طایفه ... و سرکرده آن طایفه با جمعی ... ابراهیم

خان ... در مقام ... برآمده ... برای نزول ... و ... دلیران آن مکان

... مشغول بنای برج و ساختن حصار شد ... آن ... از قلعه برآمده ... هر طرف

هجوم آور شده ... خراسان ... و اقبال ... صف آرای ... گشتند ... یکی

بلاس ... و خَسَفَ الْقَمَرُ بود ... و ... آشوب ... که ... و ...

يَقُولُ الْإِنْسَانُ يَوْمَئِذٍ أَيْنَ الْمَفَرُّ بود قیام قیامت ... در یک ساعت ... و ...

سر در ... سلطان ... سرکردگان و جمعی سپاهیان و سربازان ...

حصص حصار قندهار چون در آن اوان مذکور شد که قزلباشان از حسین قلعه استمداد کرده و بجانب [illegible] بجات

ایشان [illegible] ساخت بلوچیه گرمسیراتی که در حوزه اختیار حسین بود به سطح نظر آفتاب اثر مشهود شد طهماسب

بیک جلایر چچی باشی لشکر ظفر اثر را با فوجی روانه ساخته اند که اگر از آن طرف قندهار اثری ظاهر شود باتفاق ظهیر

[illegible] آنکه از راه چاه نجم الدین و بابات بتاخت قلعجات بلوچ رایت عزیمت فرزند [illegible]

[illegible] طهماسب بیک چون محمد اکسان حسین برای اظهار اطاعت و اخلاص و پیشکش و تنسوقات [illegible]

[illegible] است علیه ضمیر معاملات شناس [illegible] تقاضای تاخت گرمسیرات کرده طهماسب بیک را

[illegible] ساخته اما قزلباشان بعد از آنکه بر ایشان [illegible] ماند و روزگار [illegible] گرفتار [illegible] حیرت و تشویش بودند

[illegible] چند نفر از روسای [illegible] استمداد به حسین فرستاده حسین نیز دو هزار نفر از جوانان

نامی خود را به سرکردگی [illegible] ایشان ارسال داشته بود که مقارن آن [illegible]

[illegible] آگاه شد و بظاهر به سبیل اطاعت [illegible] دولت [illegible] قبول [illegible] قلعه بهنگام

شام از آن طرف داخل قلعه و قزلباشان از این طرف آغاز کوچ کرده [illegible] بعزم قندهار [illegible]

نصف شب [illegible] قراولان به عرض ظهیر الدوله رسیده فی الفور جمعی از سرداران [illegible] به تعاقب ایشان

شتافته سروران [illegible] آورده چون اکثر سپاه [illegible] از راه [illegible] حجاب دیده

بینائی [illegible] شناسائی [illegible] غنایم [illegible] بقیة السیف خود را بسر منزل نجات رسانیده

قلعه [illegible] تصرف در آمده تمامی اموال اهل قلعه که بر جا مانده بود به دلیران ظفر نشان

عنایت [illegible] ابراهیم خان با افواج نصرت نمون روانه موکب همایون گردید پس حضرت ظل اللهی بعد از

فراغ از [illegible] ضبط و ربط امور [illegible] فرخنده [illegible] شهر [illegible]

خاک [illegible] آن

[illegible] فمحونا آیة اللیل وجعلنا آیة النهار مبصرة [illegible]

جاء الحق وزهق الباطل [illegible]

[illegible] تشریف برده طرف [illegible] دولت مراجعت فرمودند از جمله وقایعی که در خلال

[illegible] حضرت شاه طهماسب [illegible]

[illegible] تحریر یافت که بعد از فتح [illegible] حضرت ظل اللهی بسبب وصول خبر [illegible] فتح [illegible]

فتح قلعت ایروان و نخجوان کرده لوای توجه بجانب ارض اقدس افراختند با نجوت رومیه دست انکار بر فتح
کبرائی و … دست رفته شکیبائی یافته باطمینان خاطر بضبط ولایات پرداختند و چون شاه والا جاه مکرر
تنها بسیر و شکار که آنحضرت را مشغلی جداگانه بست و سرور داده بود و آذربایجان احتیاجی باقامت ایشان نیست
… بجانب عقاب … تعجیل با کشای … ظفر بجانب خراسان گردید … آن دولت مخذول که
… دست فشاری ایشان … شکسته بال جمعیت رومیه از آشیانه قلاع رم کرده طایر مراد بر شته دام
… در بسته … دست مرام ایشان در خواهد آمد … ارض اقدس … دولت بود که برای رفع …
خاطر و … ضمیر … کشورگیری اعلام کردند از آنجا که آنحضرت اعلام دولت شاهی … آن مملکت …
… بممالک کبری … در مقام … ایشان … فرمودند لیکن … آنحضرت در حرم
کلام صحیح … قبول … در ایامی که موکب والا مشغول تسخیر … بحضرت …
… ماه جمادی الاخری … مطابق … اصفهان … تمام و اهتمام … الکلام … تسخیر
… ولایات آذربایجان … ورود … دل … کنگر … گذاشت …
… محمود خان با نامه … روانه دیار روم ساخته خود وارد تبریز …
… تبریز … خان … جمعیت … معتقد … احتشام … ساخته بود تغییر داد
بمحمد قلیخان … تفویض … تبریز با تمامی قشون عراق و آذربایجان و حکام … ایشان …
… بجانب ایروان … جماعت رومیه … را خالی کرده …
حکیم … از دولت عثمانیه سرعسکر روم … پاشای … مستحفظ … علی پاشا …
بیرون … فرسخی ایروان … ترتیب داده …
… شاهی … لشکر … چائی … علی پاشا … آمده … واقع
… صدمه فوج منصور … مغلوب … روی خود … بجانب … منهزم
گشته قزلباشیه … ایشان … موکب شاهی از قلعه ایروان گذشته … قلعه
… فرسخی … نزول افراختند و بعد از چند روز قزلباشیه …
… عثمان … تمام خود داری از دست داده بدون ضابطه و ترتیب …
… قلعه … توپ و تفنگ از بالای حصار … قلعه …

فرستاده حسن پاشای والی از دست و پای قزلباش از جا رفته روی بر تافتند و جانب اردوی خود شتافتند
رسیده و روز دیگر سکنان معسکر کشتند شاهی گشته چون راه آذوقه مسدود بود و غله باختلال و غلا بارتفاع روی آورده
دیگر در آن مکان مکث و توقف را مقرون مصلحت ندیده حرکت و از راه دو قوزی بیلم از آب ارس گذشته به جانب
خوی سلماس و از آنجا به تبریز شتافتند در آنجا خبر رسید که علی پاشا از جانب ایروان و احمد پاشای والی بغداد از سمت
همدان و سرعسکری منصوب به تسخیر آذربایجان و عراق مأمور شده موکب شاهی از تبریز و سلطانیه گذشته و بعد از ورود به منزل
چمن محمد علیجان فولاد قاسم بیگلربیگی فارس نیز با قشون خود به اردوی شاهی پیوست و جمعی را به محافظت
ولایت ایشان گذاشته از آنجا از راه درجزین متوجه همدان و دوباره به جمع آوری قشون و چریک همدان و
ولایات مذکوره در قریه سوسوره نگره خان من محال همدان چند ایام توقف بر افراشتند احمد پاشا نیز بعد
از استماع اخبار شکست پادشاه جمعیت خود را درست نموده حرکت و به دو منزلی اردوی شاهی رسیده
از آنجا اخبار صلح و اهتمام کرده امنای دولت که تهی دستان متاع خرد و سرمایه باختگان عقل و شعور در بازار
تمیز نیک و بد بودند به نقد جان خریدار کالای این سخن گشته یکی از عظمای اردو را به رسم سفارت نزد احمد
پاشا فرستادند روز دیگر طلیعه عسکر رومیه نمودار گشته لشکر شاهی که گریبان ضمیرشان در کشاکش سرپنجه خوف
در جای صلح و جنگ و دامان خاطرشان گرفتار خار خار گریز و درنگ بود ناچار سوار گشته مهیای کارزار شدند
و در بین ایشان فرستاده ما اینطرف از قلب عسکر رومیه با بلاغ مژده مصالحه عرق آلوده شتاب آهنگ ایاب گردید
هنوز باردوی شاهی نپیوسته بود که از آن طرف نفیر خروش تقریر توپ کوه کوب گرم اضطراب گشته با وارستن
بند جمعیت قشون قزلباشیه را بر میان رسانیده در آن روز حضرت شاهی قلب با محمد خان بلوچ و میمنه طهماسب
امر سپرده خود در جانب یسار مانند قلب قرار گرفته چون تدبیر امور جنگ حواله برای و تدبیر محمد خان بود
مشارالیه با جمعی از قول جدا شده مباشر حرب و باندک طعن و ضرب عثمانیان تاب جانب هزیمت گشته لوشس میر کلام
خوف سرکشی کرده و بر میسره حمله و نظم قرار میسره که مستقر رایات خاص پادشاهی بود از تزلزل هزیمت و جدا
رومیه بی حجاب قول هجوم کرده رایت قرار ایشان را نیز منکوس ساختند و چهار هزار نفر سواره و پیاده قزلباشیه
در آن معرکه قتیل و گرفتار و تمامی توپخانه و اثاثه شاهی و اهل اردو به تصرف رومیه در آمد پس بقیة السیف لشکر هر یک
به ماوای خود شتافتند و پادشاه با قلیلی از خواص عازم اصفهان و احمد پاشا کرمانشاهان و همدان
را به دستور ایام تسلط افغان بحیطه تصرف در آورده علی پاشا هم از ارس گذشته از راه خوی و سلماس به

آمده قلعه را ... که مسکن و یورت اهل افشار است محاصره کرده تا رخنه در اساس قلعه راه یافت ...
تسخیر نمکند بعد از چند ماه رفته مراغه و تبریز را تصرف کرده محمد خان بنی بتقاضای خود برده با جمعیت موج
و جز ... و تبریز را اظهار کرده بالاخره با استمالت محمد علیخان و غیره بازگشته بخدمت پادشاه آمد ...
وقایع عبرت انگیز که حضرت شاه طهماسب برادری داشت موسوم باسمعیل میرزا و در حینی که محمود غلجه مرتکب
شاهزادگان نامدار گردیده بود الماس نامی که مباشر خدمت دستور قاپی و متحفظ شاهزادگان بود چون اسمعیل میرزا
طفل بوده ... چند روز در حوالی کرده از میان مقتولین بیرون برده اسمعیل میرزا را در آن مدت تک پوئی
میکرده تا در ... نهایت کوه کیلویه اتفاق افتاده صفی میرزا نام مجهول که خود را برادر شاه طهماسب نامیده
در کوه کیلویه ... فتنه انگیخته بود ... اطلاع یافته او را احضار و کشتن وی را امر به مرخص اسمعیل
میرزا ... معروف بوده وادی حیرت میپیمود تا اینکه وارد اصفهان و در محله عباس آباد ساکن گشته در اوقات
که شاه طهماسب از سفر ایروان مراجعت نموده موکب همایون مشغول محاصره هرات بود اعیان دولت شاهی فتنه
رفته بر بیمعنی مطلع و تحقیق احوال او نموده بعد از ثبوت نسب او مدعی بوده با او راه آمیزش گشوده همداستان شده
بودند که شاه طهماسب را بر طرف او را بر اورنگ سلطنت متمکن سازند یکی از اهل توطیه نقض عهد نموده شاه والاجاه
از کیفیت حال واقف ساخته در روزی که معهود بوده که همگی در دوان اجتماع رسانند پادشاه مسابقت جسته ... که
اسمعیل میرزا در حمام بوده جمعی را فرستاده بهمراه ... او را دستگیر در حضور طلب و بعد از جواب سئوال و تحقیق علامات
و احوال و صدق مقال اسمعیل میرزا اکتحال نموده در حضور خویش با برادر الاکبر او به تیغ جفا گردن زده و خون او را بگردن
گرفت

در بیان مصالحه شاه والاجاه با رومیه و فسخ آن از جانب حضرت ظل اللهی

چون بتهیج سبق نگارش یافت رضاقلیخان شاملو از اصفهان از جانب جناب نادری بطلب ... دولی
قلیخان از طرف حضرت شاهی برای تهنیت جلوس سلطان محمود خان پادشاه سکندر جاه روم ... روم
شده بود ... که خبر حرکت موکب شاهی بسمت ایروان و شکست اولیای دولت عثمانی ... رضاقلیخان
با تقلید ... و ... خان را بجزیره لیمن فرستاده محبوس و اختیار صلح و جنگ با حمد پاشا تفویض ...
و چند ... واقعه شکست همدان باحتیاط آنکه مبادا جناب نادری دوباره از خراسان بعزم اعانت حضرت
شاه ... متوجه روم شود احمد پاشا با ذن فرمان پادشاه والاجاه روم را ... صلح گشته ...
... پادشاهی فرستاده که امر مصالحه را انجام داده دولت شاهی محمد رضا خان عهد نموده ...

قورچی باشی اودهلسو با انجام این امر گشته با راغب افندی روانهٔ بغداد و مقدمهٔ صلح را بر این نهج گذاشتند که
ولایاتی که حضرت ظل اللهی تسخیر و استرداد کرده‌اند اولیای دولت صفویه متصرف گشته اینطرف آب ارس
با ایران و آنطرف به دولت عثمانی متعلق باشد و بیلاد و آن نه محال از محال کرمانشاهان که با ایران بوده بصیغه
آرپالق سرکار احمد پاشا مقرر گردد و بر این دستور عهد و شروط فیمابین قرار یافته از طرفین وثایق معتبره مرقوم قسم
معاهده مهر شد و صلحنامه مصحوب حسنعلی بیک معیر الممالک و میرزا کافی خلیفه بدرگاه معلی رسید چگونگی اعلام
شهریاری شد ، چون در اواخر شعبان حسینی که کار هرات نزدیک باتمام بود وارد دربار سپهر احتشام شدند
چون با این تسلیم مقصود خصوصا بعد از واقعه شکست بالحیح غیور اقدس درست نمی آمد لهذا صلح مردود و با مضاد
قبول آن تقریر پرداخته در اواسط رمضان محمد آقا نامی را که در عهد سلطان احمد خان برسم سفارت از جانب
پادشاه روم بدربار اعظم آمده بسبب خلع خلعت سلطنت از سلطان احمد خان و قتل وزیر اعظم برسم جواب
آن در عقدهٔ تعویق مانده در ارض اقدس توقف داشت جهت طلب فرموده باستعجال روانهٔ اسلامبول
و ایلچیان آن دولت را ابواب مذاکرات اعلام کردند که یا تمامی ولایات را رد نمائید یا آمادهٔ جنگ باشند و خبر توجه موکب
والا را بجانب بغداد و صریحا با حمد پاشا نیز نوشتند که در تهیه کار خود و جهان پذیر باشد و معتمدی از قبل ... را نیز
روانهٔ اصفهان ساخته با عیان آن دولت ترتیبات شنیده و سپاه ایران ارقام منیعه مشعر بر توجه موکب ظفر شعار
و این شرح صدور یافت که کلانتران و اهالی و اعیان ممالک محروسه بتوفیقات یزدانی موفق و بتوجهات
خاطر والا مستظهر بوده بدانند که از انجا که ببرکات عنایات ایزد داور تیغ فلک سای هلال آسای ولات
در فتح ثغور خاصیت ماه نو و موکب سعادت قرین را همیشه نصرت و ظفر همسفر و جیش اقبال ...
سر پیش ... و بازوی با نیروی بخت فیروزمند و در گشایش قلاع و بلاد دستی دیگر است در این
اوان میمنت نشان ... در ... افاغنه ابدالی هرات که از دم شمشیر ... غضنفر ...
... کَأَنَّهُمْ حُمُرٌ مُسْتَنْفِرَةٌ فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ فراری و ... وَظَنُّوا أَنَّهُمْ
مَانِعَتُهُمْ حُصُونُهُمْ در قلعهٔ هرات متحصن و متواری بودند بعد و قَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ
الرُّعْبَ ... بفحوای زُلْزِلُوا زِلْزَالًا شَدِيدًا ارکان ...
از شدت جوع ... و از خوردن زخم سیف و سنان بامان آمدند با نیز بمضمون کریمه وَإِنْ أَحَدٌ
مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ و مدلول أَحْسَنُ الْعَفْوِ عِنْدَ الْقُدْرَةِ ... امان

دن الکه چیدن از قطعه هرات فرمان دادیم و از شصت هزار خانوار ایشان آنچه تا حال در عرصه هلاکت و
ورطه هلاکت بوده مگر از خانه کوچ کانّهم جرادٌ منتشرٌ متفرق ساخته بممالک خراسان و خوارزم
فرستادیم الحمد لله بعنایه تائیدات ایزدی فتح قلعه هرات فیروز و تمامی ایل بود ما خواهیم حقیقت ما
که با آنطایفه اتفاق ورزیده بوده مطیع و مسخر گشته طوق اطاعت و چاکری و قلاده خدمت و فرمان بری
بگردن گرفته در ضمن اینحال که از انجام مهمات هرات فراغ حاصل و سرکشان حدود خراسان بالتمام کامل
فرموده بودیم نوشته عالیجاه محمد رضاخان عبد اللوی رسید مشعر براینکه فیمابین او و اولیای دولت عثمانی
چنین قرار یافته که ممالک آنسمت رود ارس بروی اینطرف قزلباش تعلق داشته باشد والحق این مصالحه در
نظر با حکم نقش آب بر صوح سراب دارد و زیرا که مقصد اصلی استخلاص اسرای ایران بود که مطلق بر آن نپرداخته
و آن مرحوم را در ضمن صلح مندرج و مذکور نساخته اند و وجود امثال این بندگان که بتائید کردگار رتبه برتری
قدر یافته ایم برای همین است که بمقتضای کلکم راعٍ وکلکم مسئولٌ عن رعیته
بیاری ضعیفان شتافته شر مخالفین را از سر مسلمین رفع و ماده فساد را از مزاج ممالک دفع کنیم نه اینکه بقتل غفلت
بر دل نهاده تابع رای دشمن و رضاجوی خاطر خصم بوده شکی باشیم بحول الله و قوته امروز روز اعادی تیره روز
اقبال خسرو بدبختی و ضعف بدخواهان قوی و غلبه از دین مرتضویت در صورت از آنطایفه کم فرصت که
کریمه فاذا جاء الخوف رأیتهم ینظرون الیک تدور اعینهم کالذی یغشی علیه
من الموت فاذا ذهب الخوف سلقوکم بالسنة حداد مصداق حال ایشان است
تغافل در این امر کردن از حمیت دور و منافی غیرت و فیروز است چون منظور ما رضای جناب سبحانی
و مخالف مصلحت دولت ابد مدت خاقانی بود لهذا عزم امضا مقرون بتقرر نمودیم از اینجا که سرچشمه شوق
روضه ملایک مطاف حضرت امیر مؤمنان و مولای متقیان غالب کل غالب علی بن ابیطالب کرم الله وجهه
در توفیق استخلاص اسرای مسلمین از درگاه احدیت سائل میباشد انشاء الله تعالی بعد تجدید نظر صاحب
حدود قدسیه و مرکب بتائیدات لاریبی از حضرت سلطان اقلیم ولایت و ارتضا علی بن موسی الرضا علیه التحیة
والثنا مرخص گشته با جیوش بر خاشجوی قوی چنگ و عساکر ظفر رخوی فیروز جنگ بدون تامل و درنگ کوچ
بکوچ عازم کعبه مقصود خواهیم شد تا آنکه خواهد و میلش که باشد ولا تقولن لشیء انی فاعل
ذلک غداً الا ان یشاء الله حافظ الرقوم توقی میرزه خاندان بصدق بر درود است شرح نامه نصف

و هر کس که در دین سرو دخل نباشد از کسوت حمیت عاری و بی بهره از سعادت دینداری و متنفر و از لعن حضرت

ری بوده و از ملت اسلام خارج و در زمرهٔ خوارج معدود خواهد بود

در بیان وقایع سیچقان ئیل

مطابق سال یکهزار و دویست و چهل و چهار هجری 1244

نوروز فیروز این سال

همایون فال این بیست و دویم رمضان المبارک اتفاق افتاده بحکم تورهٔ سلطانی افواج قاهره نسیم نتایج رکب نوروزی غنچه عقده دربسته از کار گشته و مسرح لاله و قلعه سفید شکوفه مستور سلطان بهار گردید و اقتدار عندلیب ذکر و دو شاخ تماخت تمایل شد یکسره شور انگیزی نموده لشکر ریاحین گردی و سبزه در شور به چمن یا دامن درخت بامن کشیده و شقوق شیفته پیشکش سلطان فریدون حشمت بخرمی و ببهجت عزم و ابتهاج چمن زنبق یاسمین الوان خیام گلگون بر طرف دشت و صحن گلگشت زده در خضر افسرده مزاج دی که باعث اختلال اوضاع بستان بود با امر قهرمان طبیعت از شغل و عمل گوشه نشین و خواب و کل که زاده قوه مولده و نسیم متقن باقی بود نافذ الامر عرصه خاک بسیط زمین گشت و در دلگشای چمن از سرخ گل سوری درهم و دینار لاله عباسی بنام نامی سلطان تامیه رواج یافت و خطبای قمری و هزار دستان بهزار زبان در منابر شاخسار بزمزمه دعای پادشاه زمان رطب اللسان گشتند مجلس جشن باآیین جمیل ترتیب یافته هر روز دست خلاع درخشنده و از ب زنند و لبران سپاه و چاکران درگاه و از جامه‌خانه احسان عنایت گشته بعد از انقضای جشن نوروزی کارکنان سر کار دولت بامر همایون تهیه و سیاق سفر عراق پرداخته و بجهت سعید قطر نیل والان نهضت و در چراگاه کبریان قباب خرگاه آسمان جاه بنده و مهر و ماه فراغت روامند زمرد قات رنگین بسنگ دامن کلچین ساخته ابراهیم خان جیره آن روز با افواج نصرت نشان از جانب فراه وارد و اردوی ظفر پناه و در روز دیگر بهکلی پیرایه پوشش خلاع آفتاب شعاع گشته ایالت فراه را علاوه حکومت قاین باسمعیل خان خزیمه و حکومت اسفرار باسمعیل خان کرای و الیجق سلطان که در زمین دار سکی دشت مغوض و هر یک در محل ختیار خود ساخته و خواب بیک جلایر را بحکومت محال را زوجیان و حیدر خطاب خان قرا ... و جمعی از افاغنه ذیمرا اوکرده مقرر داشتند که بسبز ارتقواز ایالات تقشکیان آن سرحد ملازم گرفته و چند برکه در جانب دشت قبچاق واقع است قلعه متین احداث و در آنجا توقف نموده هر وقت که از یموت و کوکلان حرکتی صادر شود بتنبیه ایشان پرداخته و بعد از انجام این امور لوای جهانگشا از منزل بزد ری سبحر سال متحرک آمده چون ... فتح و ظفر در رکاب استقبال موکب همایون می آمد در لنگر جام از جانب لطفعلی بیک لور حدود و جام شور سلیک با یالوکه ... فرمان امور بتادیب ترکمانیه طرخان بود بجا بار و ارد و خبر رسانید که فوجی از ترکمانیه

از جمله به سمت یکه ولنگ و چشمه منجیان من محال ابیورد عبور کرده آن ناحیه را تاخته سرکردگان با جمعی متعاقب
ایشان بوده در روز هشت ساعتی قریه ایمان سر راه بر ان فرقه جویان گرفته سر و زنده بسیار بدست آورده بسیر و عبدیره را
کمانه آنها بعد جهانداری کرده اند پس کوکب والا در بیست و نهم ماه مزبور وارد ارض اقدس گشته مردم دیده عیاب
روزگار صحبت مهر پرورش پدر گرامی را چشم روشنی بخشیده و وضیع و شریف آن بتشرف اندوزی خدمت فرخنده کوکب
والا شکر الهی بمنقبت آن بجا آوردند چون جنسعلی بیک و میرزا کافی چنانچه مذکور شد در هرات از خدمت شاهی مرخص
گردیده صحبت همه بودند مقدمات سفر عراق و عزیمت جانب بغداد و صلاح و فساد بعضی مواد با ایشان مذاکره گشته
ایشان را برفاقت ملا علی اکبر آقاباشی و میرزا ابوالقاسم کاشی پانزدهم ذی القعده روانه اصفهان ساختند که چگونگی
ایشان را وقت بحضرت شاهی عرض و معالم نمایند که این مصالح مقرون بمصلحت و حیثیت موکب شاهی بجانب طهران و قم
نهضت فرمایند که در انجا حصول ملاقات و طی محاکات گشته باتفاق متوجه بغداد و عازم کینه جوئی و قصاص رومیه ایالی
آن مرز و بوم شوند پس بسرانجام اسباب سفر عراق و تهیه و تدارک یساق پرداختند چون بعد از واقعه ... هرات
در هر یک از ولایات ارباب بغی و نفاق بخودسری اتفاق کرده تمکین حاکم و عامل نمیکردند لهذا پیش از توجه موکب
منصور جمعی از سرکردگان را بکوه گیلویه و لرستان و فارس و سمت میلاخور و جالق و قزوین و سایر ولایات
عراق و مضافات داده و سبیل تعیین و تنبیه بسیار و جهات آذربایجان را بلطفعلی بیک کوسه احمدلو تفویض فرموده جمیع
حکام ممالک ... مضاف فرمودند که مترصد ورود طلیعه همایون باشند و چون در محاصره هرات خدمات پسندیده
از عبدالغنی خان علیکوزئی بظهور پیوسته و شایسته ترقی و تربیت بود لهذا ایالت ... و حکومت ابدالی را صاحب
رتق و عالی ساخته با جمعی رؤسای افغان بپیرایه پوشش تشریفات فاخره مرخص ساختند که بمساکن خود رفته در وقت
حرکت رایات مهر اشراق بجانب عراق با اسب و یراق من حیث الاتفاق در موکب انجم یساق حاضر باشند و در
بیست و دوم ذی القعده بعزم ... و انتظام حدود درون و دشت و ابیورد که یورت قدیم آنحضرت است رایت والا
عازم ابیورد گشته ده روز در کلات که قلعه خدا آفرین و از اکمه مخروطه روی زمین و در وسعت و رفعت موجه
چرخ برین است بسیر و شکار پرداخته از انجا بجانب ابیورد توجه فرمودند و در ان ... با ابراهیم خان ...
سرکردگان و رؤسای عساکر سرحدات از حدود نسا وارد حضور اعلی گشته ضبط و ربط مهمات خراسان ...
... سلطان مرو ... و بعد از ... از راه دره جز و بیابان ... و خرم دره که مرتع ... خاصه بود
و هم در این ... ساختند ... جاهای ... خانه زادهای ...

بلند بالان رکاب عنایت و چون محل موسوم برادکان که در دوازده فرسخی ارض اقدس واقع و از حیثیت
آب و هوا بر اکثر اماکن خراسان رجحان دارد و از مستحدثات عمارت جنت بلند و بناهای مهندس طبع ارجمند
سابق در آن عرصه دلپذیر عمارات عالیه که در ترمت و عجایب بی‌نظیر و در رفعت و اعتلا رشک خورنق و سدیر است
طرح افکنده بودند وارد آن مکان گشته تجدید ابنیه دلنشین بیمن قدوم میمنت قرین عبرت افزای بهارستان‌ها
روی بهشت و فردوس برین و در پنجم ذی الحجه ارض اقدس را مستقر کوکبه سپهر تزیین ساختند و مقارن آن اوان
بیگلیان برهانیه کوکلان که هنوز چندان بکشیدن بار گران اطاعت تن در نداده بودند وارد ارض اقدس گشته
مرحوم العبید در پیوست که کوچ خود را از سمت شمالی رودخانه به جانب جنوب آورده به مابین حد کرابی
سکنا دهند بلکه نفر جوانان کاری بجهت سفر عراق در سپاه حاضر سازند و دهم ماه مزبور آدم از جانب
سرداران روسیه که در رشت میبودند با پیشکش و تحف لایقه وارد گشته عرایض ضراعت آمیز بنظر رسانیدند مبنی
بر اینکه مقدمه تخلیه گیلانات حواله برای زرین اقدس و موقوف بامر و اشاره والاست تبسیط این
مقال نگاشته سبق تحریر یافت که حضرت ظل اللهی چه سبب که مازندران را مستقر کوکبه فیروزی نشان ساختند
ایلچی بطلب ولایات دارالمرز بر پادشاه خورشید کلاه روس فرستادند بعد از آنکه خبر فتح اصفهان و تبریز و غیره
بممالک روسیه رسیده بود تخلیه رشت و لاهیجان را قبول و انجام این امر را بسرداران خود که در گیلان میبودند
محول و موکول و ایلچی را رخصت انصراف داده و اوقاتی که هرات مضرب سرادقات دولت بود ایلچی معاودت
و حقیقت حال را معروض خدمت والا ساخته از آنجا بموجب فرمان همایون روانه اردوی پادشاهی شده
فیمابین عیان دولت شاهی و سرداران روسیه امر مصالحه چنین انعقاد یافت که محال گیلان تا سالیان
بیطرف که متعلق بایران باشد و بادکوبه و دربند و سایر محال آن طرف که بعد از آنکه قلعه ایروان از دست
انتزاع و بتصرف اینه دولت داده شود و از جانب شاه والاجاه وزیری هم برشت فرستاده شد چون در دست
روشن اسطور نه ذات نادری را باعث قوام عیان و موجب قرار و ثبات اساس ارکان دولت ایران
دید نشسته و هنوز کار هرات فیصل نیافته تردد که دور چشم براه انتظار و گوش بر آواز کار میبودند لهذا
روسیه در تخلیه ولایات بنا را بدفع الوقت گذاشته و وزیر مذکور در لاهیجان بصعوبت شماری دقت حیرت
روزی شب میرسانید تا اینکه کار هرات انجام و توجه موکب والا بسمت عراق تحقیق یافته سرداران از راه عاقبت
اندیشی کس روانه خدمت اقدس نموده تمشیت این امر را منوط بامر و فرمان آنحضرت ساختند پس از جانب سنی

آن حضرت نیز دو هزار نفر از یساولان مخصوص مامور گشتند که رفته روسیه را از دار المرز اخراج کرده هرگاه آن
طایفه در رفتن سستی نمایند طغیان بادبان کشتی عزیمت را بجانب روس تیز نموده و در باکو بجمع لشکر توقف
ننمایند چنانکه سرنگاه و صریحا بعرض والا رسانند

در بیان نهضت موکب والا بجانب عراق بتائید مالک الملک باستحقاق

چون بهمه جهت فراغ کلی از انتظام امور خراسان حاصل گردید در جمعه بیست و ششم ذی الحجه سنه ۱۱۴۴ مطابق سیچقان ئیل که بحکم قرانات سعدی خطه نصف
بیست و چهار دقیقه از ظهر انقضا یافت از عمارت چهارباغ عزم طواف روضه منوره رضویه داشته و از
روح مطهر آن سلطان کشور ولایت استمداد نموده عمارات قدیم را با شقه ماه سر علم رشک بیت الشرف نیر اعظم و
در شب هشتم ماه محرم شوکت کسری و حجم خارج شهر را مضرب خیام انجم حشم و معسکر اردوی کیوان شکوه ساخته و در روز
دوکان توپخانه و قورخانه را از راه جنرو ارسال و فرستاده و موکب همایون از راه خبوشان کوچ بکوچ عازم مقصد گردیده و چون
ترکمانیه تا آن زمان هزار نفر معهود را بر وفق فرمان حاضر نکرده بودند بعد از ورود بسجوبست آغروق را با افواج قاهره از
بسطام روانه و خود عازم شهرک کرایلی شدند مقصود آنکه اگر ترکمانیه در ادای تعهد اظهار تهاون نمایند زراعت و دست
بتنبیه ایشان پرداخته باستیصال منصرف و اگر بدستور در تخلیه ولایات جلال نمایند باستبشار آماده نمایند تا ایلاکی
تا که آن دو ازل آسمانی یعنی دلاوران عرصه جانفشانی را در خانه ایشان مهمان سازند و بعد از ورود
بجاجرم پانصد نفر ترکمانیه مامور به رسم ییلاق در موکب خورشید اشرف گشته بتعیین سمت فرار کردند و چون
موسم تابستان و آب دشت نایاب بود دو هزار از دلیران اسبان سواری لشکر جلادت اثر را نیز با
دو هزار نفر از دلاوران نصرت انتساب رفیق ساخته با آب و آذوقه ده روزه قدم در وادی یلغار نهاده
و چون در حین حرکت از جاجرم مقرر شده بود که طهماسب خان جلایر که در جنید مشغول ساختن قلعه بود زراعت و
بجنورد ظفر نمود ملحق گردد مشار الیه با جمعیت خود عازم خدمت خدیو کامکار و در عرض راه جمعی از ترکمانیه هیبت
از سطوت سپاه نصرت شعار فرار و در آشکان اقامت اختیار کرده بودند دوچار گشته مردان ایشان طعمه
شمشیر آبدار و نسوان اتباع ایشان عرضه اسار گشته با غنایم بسیار بموکب والا پیوست و تا حوالی کوه بلخان و مشهد مصریان
تعاقب آن طایفه یلغار حشم کرده مانند رنگ پریده و مرغ رمیده نشانی از آن طایفه نیافته بعد
عزم مراجعت کردند و در حین انصراف طهماسب خان جلایر بتفویض امر سرداری قندهار سرافراز و
مقرر فرمودند که رفته قلعه جنید را که از آب و آبادانی دور است خراب و از آنجا عازم هرات گشته و

و پیر محمد خان بیگلربیگی هرات هر یک شش هزار نفر از ایلات و طوایف کارآمد ملازم گرفته باتفاق یکدیگر
مهمات آن سمت را منتظم و آماده و مهیای کار قندهار بوده با اظهار شوکت و اقتدار در عقب افغان بر سر آن دیار
باشند و روانه همان جا مرخص و روانه ساخته موکب والا از راه استرک منعطف و در بیست و چهارم ماه مبارک
رمضان در خانه گرگان وارد گشته اراده توجه بسمت گیلان در خاطر والا تصمیم داشت که عریضه محصلان و والی
گیلان رسید مشعر بر اینکه روسیه بمحض استماع آوازه حرکت موکب منصور تمامی گیلانات را خالی نموده سپرده
بحکم یمین نشان را اصحاب عمال و روسای گیلان از تنقاد یافته حرکت و از راه علی بلاغ و دامغان روانه
و در منزل سمنان نموده باردوی همایون ملحق گشتند و از آنجا ولایت طهران مخیم خیمه محتشم گشته عمال و والی گیلان در آن
مکان مشرف بتقبیل عتبه سپهر بنیان گردیدند و بعد از تنقیح محاسبات و تشخیص معاملات آن ولایت
ایشان را مرخص و شروع بملاحظه سان عساکر فیروزی توامان کرده پنجاه هزار تومان برای تجدید اوضاع
و تدارک اسب و اسباب برسم انعام بحاضرین رکاب عنایت فرموده و در منزل شهریار محمد خان بلوچ که از جانب
شاه در باب جاه شاه طهماسب با ایالت کوه گیلویه سرافرازی داشت بخدمت والا فایض گشته چون طایفه
بلوچ والی آن ولایت از محاسبات و ارباب شکایت گشوده بودند لهذا بمعرض مصادره در آمده محمد علیخان بیگلربیگی
فارس نیز جمعیت کامل از قشون فارسی عراق منعقد ساخته در قم بموکب والا پیوسته منظور نظر اقدس
این بود که از راه فراهان عازم مقصد شوند چون بحضرت شاه طهماسب تکلیف آمدن بقم و طهران شده بود
و از همینجهت بفکر نفاق کیشی و بداندیشی افتاده کس نزد احمد پاشا فرستاده و در صدد بنای سازش گذاشت
چون در چنین وقتی که امر خطیری مثل سفر روم پیشنهاد همت والا بود مخالفت حضرت شاه و عدم سد او مستحسن
نبود برای اصلاح حال او عطف عنان بجانب اصفهان کردند بنا بر اینکه خیول لشکر منصور بسبب
شدت زمستان قهر و دستمند بود پیش از حرکت موکب والا افواج قاهره فوج فوج از راه قم و نطنز متوجه
اصفهان گشته متعاقب لوای آسمان سا و اعلام فلک فرسا حرکت کرده بباغ هزار جریب برای نزول
کوکبه فتح نزول تعیین یافت

در بیان ورود موکب والا باصفهان و خلع سلطنت از شاه طهماسب و تفویض پادشاهی بعباس میرزا ولد او

چون خدیو
ثریا جناب بسبب شدت گرما و تابش آفتاب بیابان ماه جهانتاب که با افواج کوکب شب ها طی مدرجات
و منازل نماید برسم شبگیر قطع مسالک و مراحل میفرمودند در شب سه شنبه چهارم شهر ربیع الثانی و ساعت

دو ساعت قبل از طلوع صبح از منزل ... حرکت و امرائی که از جانب حضرت شاه طهماسب بعزم استقبال آمده

بودند ... با ... شوکت ماهره و ازدحام جنود قاهره متوجه رکاب نصرت ... در سیاقه هنگام طلوع طلیعه فجر بدیده بیت

ظفر آیت ... با ... نصارای شهر گشته در حین ورود کوکب والا توپهای اژدر دهان کوه توان که در بروج شهر ...

نقش ... در جلوه ظهور ... تکیه بر ... های ... بیان داشتند ... دل ... کرده بودند ...

ولی شعبده باز ... نشاط از دهان آتش افشان آغاز کردند و از عربده توپهای آتشین دم اهالی اصفهان که

مانند بخت ... در خواب بودند بیدار ... مستی ... هشیار گشته بتماشا کاه سرور شتافتند و صبح و آفتاب ...

... القصه حضرت ظل اللهی باغ ... را از ... مورد موکب مسعود سعادت ... ساخته شاه والاجاه

... حضرت ... بهره یاب ملاقات گشته بعد از انقضای مجلس ... خلوت بساط نشاط گسترده

... آن شب با خاصان حضرت طلب ... اقداح راح ریحانی و نوشیدن باده ارغوانی ... فرض

از بزم خلوت آن بود که آن شب با حضرت شاهی پیمانه پیمان ... باده اطمینان نوشیده ... گذشته ...

درگذشته ... رونق ... بعد از انجام کار ... و انصراف موکب والا ... حضرت

شاه ... خاطر خواه بکار مملکت پردازد ... که ... خواهد کفیل و دخیل ...

آنحضرت ... والاجاه ... پرداخت چون آنحضرت این ...

در طبع ... روز دیگر با حضار سران سپاه و ... فرمان داد ... آراسته

... ایشان کرده فرمودند که اگر ... دشمن ... منصور ...

... پادشاه همه جا ... مخالف ... موافق ... چگونه ...

... عرض کردند که سر رشته نظم ... دولت ... دشمنان ... بوده ...

... حضرت ... شاه والاجاه ... اقبال ... و قامت ...

ممالک ... و سلطنت ... آنحضرت از قبول آن تحاشی کرده ...

شاهزاده ... عباس میرزا ... شاه والاجاه که در آن وقت ...

... خطاب ... عباس میرزا گذاشته نوبت سلطنت ...

... حضرت شاه طهماسب ... که در آستانه مقدسه رضا ...

... شاه ... که سلطنت عالم ... عبارت از ... هم ...

پایتخت دولت و قدوم برکات شایان از راه یزد و روانهٔ خراسان ساختند و در روز دوشنبه هفدهم ماه ذی‌القعده
[illegible] بر خسروان ترتیب داده و پنجهزار دست خلاع گرانمایه و اقوال جوهر پیرایه فاخره رتبه و پایه امیران عظام
و سرکردگان کیوان مقام عنایت فرمودند و چون سابقاً از فارس علیمردان خان شاملو [illegible]
[illegible] بتوقف میرزا محمد علیخان قوللر آقاسی و بیگلربیگی فارس از برای یاد آوری مطلب احمد خان عسکچی
آقاسی [illegible] بتخارب و بسر برای تبلیغ خبر جلوس مأمور گشته و شهر قزوین را بتوقف اعلیحضرت شاه
عباس [illegible] مقرر کرده در خلال آن احوال خبر طغیان جماعت بختیاری و مقتول شدن
ذکر سرکشی و سیاستی خبر رسانید [illegible]
تفصیل احمد خان حاکم [illegible] معروض بندهٔ سپهر شکوه و تحرک کوکب منصور با تحدود گردید
این اجمال آنکه بعد از ورود رایات همایون باصفهان احمد خان ولد قاسم خان بختیاری که در شهر
هرات بسعادت آمده و از آن رکاب بحکومت بختیاری منصوب گشته بود بعد از ورود تکلیف او
در مقام ضرب و شتم بختیاری برآمده شخص مضروب در زیر چوب مقتول و اقوام او نیز بر سر احمد خان ریخته
او را [illegible] آورده کوچ کرده بجانب گرمسیرات فرار کردند فرمان والا بنفاذ پیوست که سردار حویزه
که در بهبهان بود با جمعیت خود عازم شوشتر و باخان چادرشلو سرکردهٔ لرستان نیز از طرف لرستان
بآن سمت روانه شده که معبر طایفه بختیاری آمده سر راه برآن طایفه مسدود سازند و در بیست و نهم ربیع الثانی هم
رکابی [illegible] با فوجی از جنود ظفر نمود جزم تنبیه آن طایفه روانه و مقرر داشتند که [illegible]
[illegible] و [illegible] شش روز بعد از حرکت موکب منصور متعاقب از اصفهان روان گشته در [illegible]
[illegible] توقف [illegible] صدور امر مجدد باشد و در روز نصف لوای آسمان سا محمد خان بلوچ
منظور نظر مرحمت نموده بنیابت کوه‌گیلویه و شهر [illegible] مأمور ساختند که باتفاق امیر خان بیک قرقلو
نایب فارس به تنبیه شیخ احمد مدنی و اعراب هوله و باقی اشرار آن سمت پرداز و لیل [illegible] سرچشمه متوجه
کوهستانات بختیاری که در رفعت بلندی پهلو بچرخ برین میزد گشته الحق بلاد [illegible] اگر خواهد که بدرگه
[illegible] صعوبت و سختی آن راه پرداز و کار [illegible] سنگلاخ جبال و پست و بلند سرکردانی قدم در سای
[illegible] ناتوانی خواهد بود بعد از ورود باتحدود سرکشین خلاف رحمت بقلهٔ قاف [illegible] یعنی قلعه
[illegible] و محصور گشتند بعد از بیست و یک روز که سرکشان به تنگ آمدند از قلعه برآمده قائمین بحکم
شرع منفق سیاست رسیدند و مقرر گردید که سه هزار خانوار از جماعت مفت [illegible] کوچانیده

کوچانیده روانهٔ خراسان ساختند پس حکومت با ابو الفتح خان عنایت هدایت جهانگشا زمینه
رستان بفیلی نژاد جیلان واند و کرمانشاهان و روز نهم جمادی الاخری اردوی همایون نیز از نهاوند
با مزاوده سهل علی حرکت کرده در کرمانشاهان بخدمت اقدس پیوست و نیز باتفاق ششصد خانوار طایفه
زند که ایام استیلای افاغنه تا آن زمان در سمت سرحد و سیلاخور شرارت انگیز و بشرارت مشغول و بدزدی
و نهب و غارت بودند بامر والا بمعرض قتل و اسیر در آمدند و افواج قاهره که بلرستان و همدان مامور شده
بودند در آن مکان بمعسکر نصرت اثر مانند موج بدریا پیوستند

در بیان توجه موکب همایون بجانب کرکوک و بغداد و صادرات آن ایام خجسته بنیاد

از کرمانشاهان
اعلام گیتی نورد فلک فرسا و ظلمت شوکت در بسیط زمین آسمان سا گشت در بیست و دوم ماه مزبور که اوج
توسن دو پیکر خورشید محل تزلزل کینه تیر اعظم یعنی صحرای ماهی دشت منزل امم علم گردید آسمان از دهشت
الی لست اعوذ بنت خواند و شیر فلک از صولت هژبران قلب رزم خود را فراموش کرد چون حمید
پاشای با جلالت از جانب احمد پاشای والی بغداد بحکومت زهاب که در کشش منزل کردن شاهان واقع
منصوب و جمعی از پاشایان و عسکر عثمانی در آن مکان بمحافظت آن سرحد بوده اردوی همایون از توجه ی
نمود در جانب راه ماهی دشت که هشته مقرر کردند که کوچ بر کوچ متعاقب می آمده باشند و خود بدون مکث
و درنگ با فوجی از نهنگان لجه جنگ از ماهی دشت بعزم شبیخون ایلغار و بعد از وصول بمنزل کرند
معلوم شد که جمعی از اردو تیه در طاق گرا و راههای معروف که گذرگاه لشکر فیروزی اثر میتوانست شد
بغرور اقدام دارند آنحضرت بعد از ملاحظه اطراف یمین و یسار در جانب جنوب کوه بلندی برف در
که بکوه کاروان شهرت دارد بنظر در آورده بمعاضدت الهام ربانی و راهنمائی تائیدات سبحانی عنان عزیمت
را بآن طرف منحرف ساخته بلدهای مهارت پیشه که صحرا گرد و کوه نوردان وادی و قریه بتقریب اینکه در بیشه بود
بدو دست لجاج و پای نزاع بعنان توسن عزم خدیو صاحب عنه شده در آویخته عرض کردند که طایر وهم هیچ طبیعه
پرنده ای در هوای عبور این مکان پر و بال نگشوده و نقاب عزم بسیج کردن فرازی بقله قاف بر وه
فلک شکوه آهنگ صعود ننموده آنحضرت قبول نفرموده همه جا اقبال آسا پیش پیش لشکر افق در نوردیده
کوه دشوار گذاری که منتج پستی و گاهی پیاده و گاهی سواره پیموده شد و آن راهی بود صعب المسالک
که ره عبورش چون چشم بخیلان تنگ و پای شهاب اندیشه از تصور پستی و بلندی اش لنگ بود سحاب

منطقهٔ زرنقش هر روزه کلاه آفتاب از سر سپهر کج و باز سرگردان آن امر محال است و چرخ مقوس تیر

بقصد قفقش ناوک شهاب انداخته تیر مراد وی ش پای آن بسنگ می آید باز گشته همان جبال سپ

[illegible] نکوده [illegible] و آن قلهٔ آسمان پیوند را بصعوبت طی کرده هنگام غروب بنشیب آمدند چون پای کوه بعز

دولت همایون سر بر سپهر برین سود نظام افواج منصوره را دسته دسته مرتب کرده با تجهیز تیزتک راه مرحله پیما

ساختند در عرض راه بنا بر پرده داری ظلمت لیل سررشته جاده از نظر گم گشته آنحضرت بجستجوی راه پرداخته

[illegible] با صد شصت نفر از دلاوران که در اطراف رکاب والا جمع و مانند آتش با پروانه وار بجانب آن شمع

بودند بخدمت قدس عاجل گشته بقیه که از عقب می آمدند بعلت اندک کمی که در طلب جاده وقوع شد دیده

انجمان مغلوب [illegible] خواب و حرمان [illegible] رکاب ظفر انتساب شدند مقارن طلیعه صبح که آنحضرت

بحوالی قلعه رسیدند بمعنی علوم رای جهان گشا گشت از آنجا که همیشه آنحضرت جنود غیبی یار و سپاه تائید

همراه و کار خود دانسته در قید قلیل و کثیر لشکر و جمعیت قشون و حشر مستظهر نمی باشند بعد از ادای نماز با حاضران

رکاب بر سر [illegible] آغاز و مرکب ترکتازی جلو ریز کردند رومیه [illegible] دلاوران

[illegible] گشته و سر [illegible] آهنگ گریز کرده جمعی از ایشان عرصه تیغ کین گشته و احمد پاشای [illegible] با اکثر سران

[illegible] دستگیر شده گرفتار کمند اقتدار و [illegible] حرام [illegible] خاک [illegible]

[illegible] خزینه و [illegible] بسیار نصیب یلان ظفر شعار گشت [illegible]

[illegible]

[illegible] آنکه [illegible] گرفته بود [illegible]

[illegible] اطراف قلعه [illegible]

مستحکم ترتیب داده جمعی برای ضبط و جمع محصولات [illegible] ضبط غله و ذخیره و تاخت [illegible]

[illegible] تعیین نموده فرمان داد که لطفعلی خان کوسه احمدلو [illegible] حرکت [illegible]

[illegible] با خود رفیق ساخته از راه قلعه [illegible] روانه [illegible]

[illegible] جمعه غرهٔ شهر رجب [illegible] لوای ظفر انتساب کرده چون [illegible] استحکام قلعه [illegible] محقق

[illegible] احمد پاشا [illegible]

[illegible] احمد پاشا [illegible] جنگ [illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

که در بسیط خاک بتر دستی ادراک آتش اسلام از آب میکند رایت لشکر نهنگ پیکر را از عبور منع و بقعه نیم
فرسخ پایه تر بمضمون الهام ایزد داور صبری خالی از خطر رسید گرده از دو روایت دوان آفت و مخافت کم دانسته
و در منزل جره توقف به خیام عزت و تمکین بندروه چرخ برین پیوسته نه هزار نفر از بهادران ذاتخف و لبه دسته
مرتب ساخته هر فرقه را بتاخت سمتی تعیین و حضرت شش فوجی را گرفته بجانب کرکوک ایلغار و هنگام طلوع
صبح چپاول بسمت قلعه انداخته سر رسیدند و غنیمت بسیار بدست آوردند افواج مأموره نیز هر یک سمتی
بتاخته سر رسیده و بهیر و مال و اسباب کثیر باردوی همایون ملحق گشته و دو هزار خانوار زنگنه که
در دشت فرسخی کرکوک نشیمن داشتند ایشان را کوچانیده روانه نیشابور ساختند و از همان مکان چهار هزار نفر
از لشکر منصور به محاصره قلعه کرکوک مأمور شده و لوای نصرت انتما بجانب داش کبری نهضت داده
و قراتپه را عانه معبد داشتند و در قراتپه لطفعلی بیک نایب تبریز با شش هزار نفر از عساکر آذربایجان و دو هزار
از کرد و روال در اردوی نصرت نشان گشته چون راه بسیار تنگ بود مقرر شد که لطفعلی بیک با فوجی بر سم
منقلای از داش کبری عبور و محاذات شهروان را جلوه‌گاه خیول سپاه منصور سازد و کوکبه والا نیز روز
دیگر از داش کبری گذشته قراولان جلادت اثر در دو فرسخی اردوی ظفر گستر سپاهی فوجی از رومیه دیده خبر
رسانیدند فی الفور خدیو فیروز جنگ با جمعی از یکه تازان پی از پی ایشان شتافته معلوم گردید که فتاح نام
سرکرده عسکر دیار بکر است که با دوازده هزار نفر از رومیه از جانب احمد پاشا بقراولی آن ناحیه
آمده دلیران مانند گرگ گرسنه که بر فوج غنم تازد بطایفه غنیم تاخته تحت تیغ فتاح استفتاح
کارزار کرده جمعی بهم تاختند همه پیش انداخته باردوی همایون آورده گرفتاران در سلک مرده‌گان
توپخانه انتظام یافتند روز دیگر بعد از ورود بمنزل رباط خان سیزده فرسخی بغداد اردوی همایون را در
ینگیجه مأمور به مکث فرموده خود هنگام شب که افواج نجوم سحابی قطره زنان از جسر لمعات آن تا عبور
و خیل کواکب از شارع مدارات فلکی عزم مرور کردند با جمعی از یلان منصور متوجه جسر گشته که جسر مزبور را
از تصرف مستحفظان برآورند آتش تا حوالی صبح ایلغار کرده ظلمت شب مانع وصول مقصد گردید در نکی
بسمت بغداد چپاول انداخته در یک فرسخی قلعه جمعی از قراولان رومیه معرض قتل و جمعی از ضرب ... و جمعه
نیز که در کار عبور بودند با سر و نهب در آمدند و چون بسر حد یقین پیوست که احمد پاشا در کار ... ل
بغیاب تفرقه و تشویش خاک ریز ساخته بقلعه‌داری پرداخته همت از آنجا بجانب ینگیجه گرد ... گاه از

ظفر نشان بود عطف عنان فرمودند از نوادر اتفاقات اینکه خبر گرفتاری قتاح و سانحهٔ قراولان
به بغداد رسیده بود محمد پاشای حاکم کوی با جمعی از پاشایان و رؤسای روم تیده دو هزار نفر سوار و پیاده
تیره کند از آنجا سیاه محمد پاشا برای استخبار حال جنود ظفر نمود و تحقیق مقرر کوکبهٔ مسعود از راه سمت
بیات جانب سنگیه عزیمت کرده آنحضرت از سمت دیگر بر سر بغداد قدم فرسای شهب توجه شدند و
هیچیک از آمد و رفت یکدیگر واقف نگشته بودند صبح که آنحضرت زمام عزیمت به مستقر دولت انعطاف
دادند سپاه بیگانه مشهود دیدهٔ دلیران قزلباش گشته بر اثر آن روانه و عسکر رومیه نیز گرد و سیاهی
رودی کیبون را در سمت سنگیه دیده سر به سمت بغداد برگشتند که در عرض راه فریقین
دو چار یکدیگر گشته آن لشکر خدیو کامکار با شش هزار نفر بهادران نامدار که پیش تاز و صیدگاه دشمن شکاری
شهبازان تیز پرواز بودند با ایشان در آویخته به شمشیرکشی شیری به ضرب دلیری از پا در آورده تتمه
آهنگ فرار کردند تا چون جنگجویان رزم ساز در میان آن گروه و قلعه فاصله بودند راه گریز نیافته
در عرصهٔ لعب سنی همگی ایشان عرضهٔ تیغ کین و بستهٔ کمند افواج ظفرقرین گشتند و محمد پاشا نیز زنده به سلسلهٔ
گرفتاران پیوست پس رایات جهان گشا با فتح و فیروزی وارد منزل سنگیه گشته یکروز برای تقسیم غنایم
در آن مکان توقف و روز بعد از آنجا حرکت کرده برای تعیین مکان نزول خنگ فلک سیر نظر را در اطراف
قلعه گرم جولان ساخته سران تپه را که در محاذی زاویهٔ مقدسهٔ کاظمین علیهما السلام و در دو فرسخی بغداد
واقع است اختیار و روز غرهٔ شعبان شادروان شوکت و شان را در آن مکان همدوش سپهر دوار
ساختند و از بدایع وقایع اینکه در روز پیش که قراولان رومیه با محمد پاشا صید شیر شکاران گشتند
چند نفر یعنی پاشا یک عثمانلو را از مرکب هستی در انداخته سرش را آویزهٔ فتراک جلادت ساخته سرگرم
تعاقب بود که از رفقا دور افتاده و سررشتهٔ جاده را از دست داده شب در آن صحرا سر کردن به سر برده
و هنگامی که ترک تیغ بند صبح سر بریدهٔ خورشید را از دامن در آورده بند علی خود را در آن قلعهٔ بغداد دیده
مقابل آن چند نفر از قلعگیان به سر وقت او رسیده چون پای گریز نداشت ترویجی کرده سر را در
گوشه پنهان و دیرانه با ایشان ملاقات کرده گفته بود که از خدمت حضرت نادری می آیم و به پاشا پیغام
زبانی دارم پس او را به قلعه نزد پاشا برده با این بهانه از جانب آنحضرت ادای پیام نمود که چند روز است
که این ناحیه جولانگاه دلیران ظفر نشان است یا بیرون آمده جنگ کن یا قلعه را بسپار پاشا در جواب

در جواب عرض شده بود که بحضرت بزرگ و فرمان فرمای ایران دوران دولت صاحب حسب الامر اعتقاد نموده‌اند لیکن از جانب حضرت قیصری از سپردن قلعه ماخوذ نیم و نزدیک ماه محرم پس جمعی از ینگچری همراه کرده وی را بخارج شهر میرسانند بعد از آنکه این مقدمه معروض خدمت اقدس گردید قتال سر کرده دیار بکر بعد خواهش بلکه تبلیغ این پیام با عثمان خدیو خجسته فرجام نموده و صورت واقعه نحو دیگر بود تا نزد پاشا فرستاده شد دو چهارم شعبان جمعی مع وکلاء ایشان برای شرط بهر صورت اتمام یافت و جمعی از جزء پرچیان بصیانت عز ... حرم اعظم ابو حنیفه تعیین گشتند که احدی از عوام مصدر خلاف احترامی نشود و چون قلعه‌گیان ذخیره آن نواحی را پیش از وقت بقلعه کشیده بودند مقرر شد که دواب اهل اردو رفته از خرما تو ذره آب و منه بیچ آذوقه حمل و نقل اردو نمایند و بنابر همه کشتیهای دجله را تا ماردین در آنطرف دجله جمع و ضبط کرده بودند بعد از تفحص بسیار چند کشتی در میان دولابها یافت شده جمعی از قافله را سوار آنها کرده بآنطرف فرستادند که شاید سنگری در آنطرف ساخته توانند شد فوجی از قلعه‌گیان بدفعه ایشان پرداخته سی و چهل نفر را مقتول و تتمه بکشتیها نشسته خود را بساحل نجات کشیدند چون احمد پاشای والی فرزند و قوم مصطفی پاشا از جانب احمد پاشای والی بغداد آب دجله را در میانه مانع دیده فوجی از ... سمت کهنه بغداد آمده در محاذات اردوی معلی در آنطرف آب احداث طرایس نموده جلی کرده با توپخانه و اسباب جنگ در نصب لوای قرار کرده بودند و کنون خاطر اقدس بود که شاید ایشان را نیز در بند آب ریسمان بندی شخص فرنگی پنج چوبی بطریق جسر بر روی آب تعبیه یافت که اسب و شتر آسانی بگذرد تفصیل این اجمال اینکه در خلال آن احوال شخص فرنگی بو باسم سفارت از جانب پادشاه نمسه وارد بود ... مذکور گشته تعلیم داده حکم حکم ظل اللهی فرمان بران جهانگیر است از کتانات آنها جیده تختهای عظیم و چوبهای بزرگ ضخیم بطول سه چهار ذرع قطع و بحمل شتران کوه کوهان در مدت سه چهار روز حاضر کرده که در هفت فرسخی بغداد وقوع داشت حاضر کرده خدیو زمان جناب بعد از نقل اسباب هنگام شام با دوازده هزار نفر سپاه خونخوار آشام رو به آن مکان و هر یک از سواران تخته چوبی پیش زین گرفته صبح آن روز شهروان دو فرسخی بغداد آب نشسته ریسمانهای محکم و طنابهای قوی با یکدیگر پیوسته و چنگکهای بزرگ را برپا کرده و پیل‌تنها چوب بسته جسر بر روی آب کشیده دو طرف آنرا بقایق عمود بزرگ محکم کردند بعد از آنکه خدیو دین با دو هزار و پانصد نفر از پل عبور کردند هنگام شام که غره ماه صیام از کشیدن تیغ هلال بر حضرت خاقان ملک...

اقبال بر عب استدلال کامیبرد چون همیشه آنحضرت را از سپاه و انفال جنود لم تروها
زعیم غیب بشیر و ناصر بیا باشد معتقد بکمی و بسیاری لشکر نگشته با همان فوج قلیل آهنگ راه کرده تعرض
ببقیه لشکر مرقد مشیر شود از پل با کلک از آب گذشته متعاقب موکب فیروزی اثر ملحق کردد و تا ظهر روانه
دیدند مرد و صد نفر هم فرصت عبور یافتند که پل برشته طاقت را از زیر پای آن گروه فرو زان زد بسبب
دوده کیفیت فوج ثانی هم متعاقب موکب اقدس روان گشته تا حضرت ظل اللهی آنشب تا صبح طی مراحل
نموده روز بدو فعله تکبیر رفت پاشایان رومیه که در مقابل اردوی همایون و حضیره امامین همامین
کاظمین علیهما السلام پای اقامت فشرده اند رسید بسبب سستی بلدها و اعوجاج و شکستگی در هنگام طلوع
فجر بحوالی سنکچه شش فرسخی بغداد رسیده قراولان طرفین دو چار یکدیگر گشته دو نفر از قراولان آن
طایفه را دم تیغ دلیران زنده بدر رفته خبر ورود آن سیل جهان آشوب را از آب برومیه رسانیدند
رومیه فی الفور بنه و آغرق را گذاشته سراسیمه بجانب بغداد شتابان گردیدند چون در آنصورت طلب ایشان
بیفایده بود آن روز در آن مکان مکث و طرف شام از آنجا عازم بغداد و حوالی صبح که روز سه شنبه دوم ماه
رمضان بوده باشد بحوالی مسجد براثا رسیدند هر چند که آن مکان مشتمل بر نشیب و فراز بسیار بود لیکن
در مقامی که تائید الهی یار و بازوی اقبال مددکار باشد هر پست و بلندی در نظر همت عالم
نورد سهل و هموار است حضرت ظل اللهی آن جمع اندک را که پروانه بی پروای شمع جهان افروز فیروزی
بودند بهفت قسم منقسم نموده رایت ثبات و قرار افراختند احمد پاشا ملاحظه کرده در سیاهی لشکر
جلادت اثر دیده بقلت ایشان کثرت خود را مستظهر کرده و حصار قلعه را مامن محافظت ساخته سی
هزار نفر مستحفظ از سواره و پیاده رومیه و ینکچری با توپخانه و استعداد تمام بسرکردگی احمد پاشای
والی عرفه و قره مصطفی پاشا بمقابله فرستاد آن طایفه فوج فوج از اطراف شیران بیشه مصاف
بصولت زهره شکاف طرح جنگ افکنده تخت کراد و قراچورلو مامور گشتند که دست شمشیر زنی
فشرده تا زنده در آن مکان پر مغاک که از کثرت چاه و سوراخ حکم خانه زنبور داشت بنیش سنان
لذت شهد زندگی را در کام ایشان تلخ سازند پیادگان رومیه که تفنگ را بر ریشه تفنگ سوار کرده
در کمین گاه انتظار بودند دفعةً شلیک تفنگ آتشین و دلیران شیر فش مانند شیر آتش حرکت کرده
پس در حنیه و کلان را بمقابله مامور ساختند ایشان تیر چین مشوال روی بر تافتند و همچنین

دسته دسته با سروالامر کب جلادت بمیدان تاخته تاب التهاب تواتر تفنگ نیاورده بر گشته
سوی دلاوران افغان که در جای خود شیوه پایداری پیش گرفته هر دفعه که در میان حمله در میگشتند
سینه را هدف تیر بلا آماجگاه سهام قضا ساخته بزبان سنان و دهان تفنگ جواب ایشان میدادند
چون فوج رومیه اکثر پیاده و عدد ایشان از حد زیاده و توپخانه و استعداد ایشان آماده بود و سپاه
ظفر همه سواره و چند روز بود که در سعی و تردد قدم فرسا بوده و حی از کار پیکار نیاسوده بودند
زیبنده افسر شهریاری با هر فرقه در مقام دلداری بر آمده ایشان را بصبر و تحمل امر فرموده بر جمیع
معلوم دلاوران میبود که اگر از دشمن روی بر تابند جمله عدوی خونخوار در قفا است با چنین
معامله کم با بسیار کمتر موافقت می پذیرد و امن بحرف شگرف بر آتش افسرده غازیان بی آتش گشته
نزدیک بود که باصابه عین الکمال گرفتار گردند خدیو بحر حوصله از این واقعه دل دریا شده بی شکیب
اضطراب افتاده لحظه بلحظه در خاک خضوع جبهه سای نیاز و طالب امداد از خدای کارساز بودند که در
خلال این حال گرد سپاهی فوج ثانی که از آب گذشته بودند متعاقب می آمدند از چند میل نمایان
گشته سرمه چشم ظفر و غبار دیده خصم خیره سر گردید پس خدیو عدو قهر کیوان جاه پیش تاخته فی الفور
ایشان را بر گرفته مانند لمعه برق و نعره صرصر از یکسمت و دسته افغان را نیز از سمت دیگر بر جانب
رومیه حمله ور ساخته بتائید الهی و سطوات اقبال لم یزل الهی اساس قرار رومیه منهدم و بجانب قلعه منهزم
گشته تیغ بران تا پای قلعه سرافشان کرده پنجهزار نفر متجاوز از ایشان بآتش بیدریغ سیف و سنان بکرت
زیست بدریابان بمغاک هلاک افتاده توپخانه و اثاثه ایشان با کسه بغداد و سر جسر متصرف آمده هنگام
شام با نیل ظفر و بلوغ مرام بمحاذات اردوی ظفر فرجام که لشکر رومیه بود باز گشته نصب خیام کیوان
مقام فرمودند و در آن روز طایفه افاغنه چون مصدر خدمت شایان و در حقیقت منشای این فتح نمایان
شده بودند بهره یاب جایزه و احسان و مشمول عنایات بیکران گشته و چند نفر از قورچیان که
روی از دشمن تافته بودند عرضه تیغ یاسا ساخته سرکردگان را بطعن سنان زبان تنبیه ...
بر دل و جان زدند و فوجی بضبط سامره و حله و کربلای معلی و نجف اشرف و حله و ... تعیین شده
ملک آن محال بحیطه تصرف در آوردند و بجز قلعه بغداد که در تصرف احمد پاشا باقی ماند ...
و نخبه های سرکوب بسته که هر روزه تزلزل در اساس خاطر پاشا و قلعه گیان می افکند ...

صادر شد که بسباب پل چوبی را از شهروان از روی آب باخشکان آورده در برابر روضهٔ مقدسهٔ
کاظمین ع دوان طریق که مذکور شد از نو بستند که تا بسته شدن جسر افواج ظفر قرین باطراف آب آمد و شد
نمودند پس از سران سپه کوچ کرده در نزدیکی مزار امام اعظم قبهٔ مشاهده وان عز و تمکین را سایه گستر فرق
سپهر برین ساختند و از جانب حله و در ناحیه کشتیهای بسیار فراهم آورده جسری بسیلی ترتیب دادند
بر معابر برخی محکم تر قلعچهٔ محکم در جانب غربی کهنه بغداد و در طرف سفلی و قلعجات دیگر در جانب جنوب
و سمت شرقی و همچنین حصن استواری در کنار دجله صورت اتمام یافته بمحافظت هر یک از قلعه
جات فوجی مأمور شدند و در سمت شمالی قلعه و در کنار دجله قلعچهٔ ساخته جمعی را بمحافظت آنجا مأمور
و کشتیهای فلک رفعت معاهده ترتیب داده تفنگچیان قادر انداز در آنها سوار کرده در وسط شط
لنگر انداختند که جمیع جهت راه سد و آلوده قلعگیان از روی آب بسمت بصره و غیره تردد نتوانند
کرد و در همان اوان شیخ عبد العالی شیخ المشایخ بنی لام که صاحب جمعیت زیاده و همیشه تابع بغداد بود
در دورگاه معلی گشته مقرر شد که با والی حویزه متوجه تسخیر بصره شود از صادرات امور آنکه فضلعلی خان
حاکم جهرم و میرخان بیک افشار نایب فارس آغاز مخالفت کرده از در خودسری برآمده و میرزا باقر
کلانتر لار نیز با جمعی از اعراب قلعهٔ هرمز که مسکن شیخ احمد مدنی بود با خود متفق ساخته بسر علی
محمد خان بیگدلی حاکم لار ریخته او را مقتول و اموال او را غارت کرده بگرمسیرات نزد شیخ احمد
مدنی گریخت لهذا احکام و سرکردگان قشون حویزه و کرمان باتفاق امیرخان بیک به تنبیه آن دو
مفسد مأمور گشته هر دو را بزاویهٔ عدم فرستادند | در بیان وقایع اودئیل مطابق سال
فرخنده فال ۱۱۸۹ | بعد از آنکه سرعسکر کینه خواه دی از جوش و خروش سحاب
اظهار رعد و برق و معارضه با والی خراسان زمین شرق نموده باقتضای تصاریف زمان جنود
گلشن را بی بار و برگ و ترکان فیروز جنگ چمن را بترکتازی عاری از جوشن و ترگ ساخته بود سپهدار
انجم احتشام چرخ چهارم در سیوم شهر شوال ۱۱۸۹ بعزم تجدید اوضاع جهان به منزل حمل تحویل کوکبه
عز و شان کرده ساز و برگ قوای ربیعی نمود گردن فرازان گلستان را از غیرت نمودی خاربن را
شد و خون حمیت در عروق افسردهٔ لاله و شقایق بجوش آمده نیزه داران شاخ بقصد کینه جوئی
شاخ خشم برخواستند و لیاقچیان آذار افواج ریاحین را در ساحت دشت و گلزار بصفها برداشتند

دلیران ستیزه جو بدان نیکو قرقرو دین با عسکر جمعی آغاز مقاتله نموده و در میان تیز مغز سر داده
ثبات و قرار در ضرب تیغ نیکو بیان فتنه انگیز برق و صاعقه ظهور و طلیعه اردوی بهشتی زمره آب کشیده اند
عدم بپیوند جشن نوروزی با صد فر و زیب در خارج بغداد ترتیب یافته ندیمای کامل عیار در جشن
حضرات در طبقهای سیمین صافی تر از اطباق آسمان بر اهل بزم ایثار و مفتخر از دست خلعت
و توپ خورشید شعشعه دلیران لشکر و عظمای عسکر عنایت گشت و در آن اوقات از شدت محاصره
اهل قلعه کیان بغداد و شدت اضطرار انجامیده شعله آتش غلا بالا گرفت که هر روزه جمعی از فرط گرسنگی خود را از
حصار و برج بزیر انداخته وارد معسکر فیروزی اثر میگشتند و از جانب خوان سالار فتوت و احسان قاآنی
سیر چشم موید گوناگون شده مطلق العنان در اردوی همایون میگشتند و در اواخر محرم
قاضی و کدخدای بغداد از جانب احمد پاشا برسم ایلچی وارد و
در باب بیرون قلعه بغداد تا آخر ماه صفر تعهد و استمهال کردند القصه کلید آمده
در میانه احمد پاشا و ایلچی دولت ابد پیوند مفتوح بود در خلال این احوال توپال عثمان پاشای صدر
اعظم سابق که سرعسکری مأمور بود با صد هزار نفر از سپاه کینه خواه روم از جانب موصل در کرکوک
مستعمل این خبر را بقلعه رسانیده احمد پاشا در ایفای عهد سست و در قلعه داری سخت
گردید بعد از سر عسکر مزبور باشاره حضرت ظل اللهی دوازده هزار نفر از جنود قاهره بسرکردگی
که بمحاصره قلعه و محافظت بروج و قلعه ها که در اطراف قلعه ترتیب داده بودند مأمور ساخته
مضبوط کرده که بقلعه کیان منفذ نگردیده که قطره ای از آن بحر بیکران و ذره ای ز خورشید تابان
گذشته پس افواج نصرت فوج فوج گروه گروه قبل از حرکت رایات اژدها پیکر متعاقب و متوالی یکدیگر
منقلای لشکر ساخته روانه و خود در شب یکشنبه ششم ماه صفر با بقیه افواج بحر امواج از ظهر بغداد
برسم ایلغار حرکت کرده و روز دیگر حوالی صبح پیش قدم گردید و در آن طرف نیز سرعسکر
در کنار آب دجله نمودار گشته چون از کرکوک و جمله خود ساخته می آمدند
دو بحر خونخوار دو دریای آتشبار قرین یکدیگر شدند در همان مکان که موضع
در آن نصب خیام قرار و سه طرف دیگر را چال و متاریس استوار ساخته قلعه آهنین
حصار تشکیل داده توپ و بادلیج در اطراف متاریس نهاده قوایم آنها را بزنجیرهای گران بیکدیگر

پیوند و دو مقام اقامت و محل استقرار توپچیان و تفنگچیان کردند پس پیشتازان اینان بمقابله بر درآمده
چرخچیان لشکر جلادت اثر که همیشه مانند ستاره سحر شمشیر و کوکبه خورشید اندوز بیهوشی که ترک بیزه وکه از
مدد سپاه شاهی ظفر را بر ثبت و به حمله ایشان را از پیش برداشته تشنه سیف و سنان برق
هستی جمعی از ایشان کشته شدند بدون اینکه به پناه لوای عساکر گریزند از همان دار الحرب بجانب کوک
شتافتند و بیرون طرح باشاره والا مانند فوج نجوم بامداد و چرخچیان انجم کوکبه بقلب و میمنه سپاه اندر
هجوم گشتند طایفه عثمانی پایداری از دست داده بمطرس خود تحصن جسته از اطراف آن شروع بفروختن
نایره توپ و تفنگ و به پشت گرمی توپخانه آتش افشان آغاز جنگ کردند زمانی ممتد هنگامه گیر و دار گرم
بود تا اینکه حضرت ظل اللهی بضبط توپخانه آن طایفه میان همت بسته پیادگان تفنگچی را نیز بهر طرف
دستور یورش ساخته خود با فوجی از تفنگچیان چالاک و افاغنه بیباک بر سر تحصن آنان حمله ور
گشته چند نفر از رومیه خیره سر را تارک و مغز بضرب شمشیر برق اثر در هم شکافته داخل توپخانه و بعضی از توپخانه
را تصرف کرده از سمت دیگر متوجه مطرس ایشان گشتند مقصود آنکه در بحبوحه کارزار ایشان را بقیص
در بسیار رایات عقاب پیکر نیز که قول بزرگ در سایه جناح آن استقرار داشته بلند پرواز سرکردگان
جلادت گستر هوای ظفر از پرچم زرین نصیبه کاو خصم افکنی بال و پر گشوده بدون امر قدر قدرت از مکان مقرر
پیش آمده سواره و پیاده بیکدیگر آمیخته و هر کس بهمپای خود بی احتیاطی بسمتی به یکجهت
متقصد زبان حرب داد از طعن و ضرب بانچاشکاو تا عصر تنگ امتداد یافت چون موضع جنگ
در سمت شرقی معسکر روم در جانب دشت اتفاق افتاده آب دجله در تصرف رومیه و در اسیر ثبت
شور بود یکطرف لشکر شدید و صولت حرارت گرما و از یکجانب سپاه طلب سوز عطش بحد تقی باز دیر
از اشتعال دکوت در تابه فلک بریان و عین الشمس از تشنگی چون شیران بیشه و تاکریان بیشه نظم
ز خورشید گردون پر سوزش همه / که بود آب چشمه آتش همه
چنان آفتاب آتش افروختی / که ماهی زبان در دهان سوختی
چو مرغی شدی در هوا جلوه گر / ز تاب خورش سوختی بال و پر
دل غاره و آب دعت تاب بود / سر کوه و چشمه آب بود
سمندر گر از آتش افروختی / اگر سوی آب آمدی سوختی
خلاصه چند و
بهمان جسی که با فوج پیادگان در سر مطرس مشغول گیر و دار بود و دو نفر از پیادگان رومیه در زیر دست
و مانی بموجب برین سمت تمام آنحضرت در آمده چرخ سفله جور اشاه اندازی بخاطر رسیده مرکب تازی زرد

خود جدا چون از زیر پای آنحضرت سوار و رایت سکندری یافت پس چابکی کرده بدستگیری تائید و عنایت ربانی
فرس سوار و متوجه کارزار گشتند چون شعشعه طلعت شهریار مهر گستر که در میان آنجهان لشکر بشابه
خورشید انور در برابر افواج اختر ظاهر بود مشهود دیده رومیه گشت دیدند که خدیو بحر و بر مانند سمندر از آتش
و شرر روی برنتافته بدگرم ستیز گشته از اطراف آنحضرت تفنگ پر خالی کردند اما حفظ الهی سپرداری عنایت
بی همتا رسی نموده گزندی بذات مقدس نرسیده و خدیو همایون فر در هنگامی که سفینه عزمش بیاد دریا
قلزم با دپای بحر نورد درنجه آتش و دریای خون شناور بود چند نفر از سواران رومیه از خانه زین چون
سنان بخاک هلاک فکنده و یکنفر را نیزه زدند که مرد و مرکب هردو بصدمه ضرب آنحضرت بسر غلطیده
برش پوشش نیز سرکشی کرده برمرکب او پیکر آتشخصی خورده دوباره بسر در آمد جنیبت کشان از جنیبات
خاص پیش آورده آنحضرت باز قدم بر حلقه چشم رکاب گذاشته سوار گشتند و چون نوبعطش لبهای
تفنگ شیخ و شب و قلب سپاه چون قلب سپاه و جناب بود غلطیدن اسب گردون خرام آنحضرت
نیز علاوه علت گشته دلیران را گمان آن شد که سرو در کشور تاجدار را زخم کاری وکل رقباش در
گلشن دورنگ جهان موسم خاری رسیده زمام اختیار از دست دادند شمقچیان زحل پیکر
و یساقچیان مریخ منظر نیز از ضبط و نظم لشکر عاجز شده دست بازداشتند خدیو گردون توان ناچار
زمام عزیمت بخیال جنگ کنان عطف عنان کرده کس فرستادند که اردوی همایون و اهالی قلعجات
از اطراف بکوچ کرده بموکب همایون ملحق گردند و خود بجانب جسر توجه فرموده و در آن سفر که جمعی از دلیران
از بی آبی دل بدریا کرده خود را بآن دریای آتش زده جرعه نوش فنا گشتند و برخی دیگر از بی تابی با
دهان خشک و زبان تفیده بلب دجله روان گشته دست از آب روان زندگی شستند ملخص سخن آنکه
به جهت دو هزار نفر سواران لشکر و پیادگان تفنگچی عرضه تلف گشته و عقب توپخانه همایون نیز
بتصرف رومیه در آمد جمعی که در سمت شرقی دجله بودند بیمانع آغاز کوچ کرده در جسر بموکب و
پیوستند چون پیش از وقت یکنفر از رومیه که بجانب اخبر را بسغداد برده بود جمعی از قلعه کیان برآمده
جسر دجله را قطع و جمعی که در جانب غربی قلعه و قلعجات آن سمت اقامت داشتند راه عبور بسته
دیده جمعیت و انتظار حکم و حمله با اعانت طایفه بنی لام و بلدی شیخ داود خزاعی خود را بساحت عافیت
رسانیدند سرعسکر بعد از این واقعه وارد بغداد و سه روز مکث کرده و رایت عزیمت را بجانب کرکوک

فرخت و موکب همایون بعد از ورود بسندلیج ابواب مشاوره بر روی سران و سرکردگان لشکر
گشوده فرمودند که این شکست امری بود مقدر در پردهٔ غیب مستتر سرانگشت تقدیر نتوان پیچید
و بحکم قضا نتوان رنجید چنانچه باتفی گفته بمن گر کند بخت و دولت قران بگیرم جهان را گران تا گران
گر او سلک دولت بیفکند بدست من و سرنوشت ازل چاره چیست همگی بالقای هاتف غیب با
عقیدهٔ صافی و اخلاص خالی از ریب عرض کردند که تو آن سایهٔ بر زمین از خدا که دارد دوران سایهٔ پر
هما بشارت ز تو کین گذاری ز ما بشارت ز تو جان سپاری ز ما نداریم اندیشه از روزگار تن
و تقدیر پروردگار پس آنحضرت با اخلاص کیشان باین عزم فاتحه خوانده از خیمه و دواب و اسباب
و براقی ما یحتاج که در این سفر عرضهٔ تلف و تاراج شده بود بولایات حواله گشته فرامین مؤکده در باب
سرانجام آنها باطراف ممالک در قلم آمده و نیز بالکای لرستان فیلی کرمانشاهان و همدان حکام صافی
اندیشه و سپاهیان اخلاص پیشه تعیین گردیده ایالت کهگیلویه را بمحمد خان بلوچ که تا آن زمان بنیابت
باشتغال داشت بعلاوهٔ شوشتر و دزفول کرامت و مقرر فرمودند که باتفاق میرخان بیک تکلو
نایب فارس روانه گشته تا مدت ... تجدید اوضاع سپاه خود کرده بموکب والا ملحق شوند و نیز امر
همایون بنفاذ مقرون شد که طهماسب قلیخان جلایر سردار قندهار با حکام فراه و قاین و تون و غیره
و شهر ... از لشکر فیروزی اثر که تابع فرمان او بوده در موعد مقرر در همدان حاضر شده و پیر محمد خان
بیگلربیگی هرات با شش هزار نفر قشون مقرری خود بصیانت حدود قندهار پرداخته و همچنین جمعی از
جوانان غیرتمند خراسان که تربیت یافته و کار آموختهٔ رکاب ظفر انتساب بودند باستعجال
وارد اردوی نصرت اشتمال گردیده و از سندلیج عازم همدان و در بیست و دوم ماه صفر وارد آن خطهٔ
نزهت بنیان گشتند و چون سابقا ... چاپیدن ایل افشار ارومی و تدارک ایشان صد هزار تومان
زر نزد محصلان موجود بود و بعد از وقوع این سانحه که چاپیدن افشاریه و الوار فیلی و اکراد ... سبب
ایلغار در سمت عراق اتفاق افتاده و تخلیهٔ حدود عراق از ایلات و احشام مقتضای مقام و مصلحت
وقت و استحکام نمود بتعویق انداخته عازم همدان و در بیست و دوم ماه صفر وارد آن خطهٔ نزهت بنیان
گشتند و معادل دویست هزار تومان برای تجدید اوضاع و جبر نقصان سفر و سست بسته وجوه نقد
بجنود مسعود از خزانهٔ احسان مرحمت گشته جیب و دامان آمال از نقود عنایت مالامال و هر کرا که اسب

که اسب و دو تومانی استقاط شده بود اسب بیست تومانی عطا فرمودند و همچنین از شتر و استر و چادر و
شمشیر و سپر و جوشن و مغفر و باقی آلات حرب و اسباب سفر حتی نعل و میخ دواب و جزئیات دیگر که بوفق
فرمان و مددستی قدر انیکه از ممالک محروسه روز بروز وارد میشد فیمابین آنگروه جلادت پژوه بقدر قسمت
نقد و در عرض شصت روز جمیع اموریکه موقوف علیه نهضت رایات ظفر فرجام بود صورت انجام
یافته لشکر فیروزی اثر و افواج حمیت گستر در میعاد مقرر متوالی یکدیگر مانند ابر بهاری و سیلاب کوهساری
که بحر و کنار پیوندد وارد وادی نصرت پرور و داخل معسکر شوکت اثر گشتند از سوانح حیرت انگیز که در ایام
توقف موکب ... در همدان بوقوع پیوست که تیمور پاشای قلی حاکم وان بعد از شنوع واقعه بغداد
از جانب سر عسکر با فوجی از اکراد و جنود رومیه عازم تبریز گشته از سمت قراجه داغ توسن جلادت جلوه
داده شهر تبریزیان با قشون نامسور بمحض شنیدن آوازه حرکت تیمور در صدد تخلیه قلعه و شهر تبریز برآمده آغاز
کوچ کردند هرچند لطفعلی بیک نایب تبریز بممانعت پرداخته بود مفید نیفتاده شهر را خالی واگذاشته
نافرمانی و بدسگالی کرده لطفعلی بیک آخر روز با تمام معدودی از افشاریه و ملازمان خراسان که همراه
داشت در شهر بند حیرت بسر برده چون محافظت قلعه را با این جمع قلیل در خور امکان خویش نیافت ناچار
با اتباع بجانب مراغه شتافت عبدالرزاق خان مقدم که در آنوقت از جانب آنحضرت حاکم آن مملکت
بود در بروی لطفعلی بیک بسته راه بدبختی گشود ناچار لطفعلی بیک عازم خلخال و حقیقت حال بعرض
والا رسانید پس از موقف فرمان بعضی از عساکر منصوره بمحافظت حدود دار المرز مامور بیکتاش
قرقلو عزم آنجانب که در ابیورد ... بود بجانب خانی و سرداری دار المرز و ایالت استرآباد سرافراز و با جمعی
از سپاه خراسان بسرعت روانه گیلان و بسیاری از ملازمان آذربایجان را که بر هم زن هنگامه دولت
گشته از معسکر لطفعلی بیک فراری و در زوایای جنگل دار المرز متواری شده بودند بموجب امر والا بدست
آورده در ازای بی‌هنجاری تیغ سیاست بر ایشان جاری ساخته جمعی هم در اطراف ولایت در دست
شحنه تادیب گشته شدند و نیز طایفه بختیاری که در کوهستانات خود ... نشین مغولانه ...
از استماع حادثه بغداد سر از گریبان جهول بر آورده یکباره ترک اطاعت فرمان ... نمی کردند
چون پیوسته منشهاد همت والا آن بود که بعد از فراغ از مهمات روم باز حضرت شاه طهماسب
مجلس سریر سلطنت ساخته بمفاد ان ارضی واسعة شاهباز بلند پرواز کشورستانی

در هوای فضای اقالیم دیگر بال گشا سازند چند ایام توقف کوکبه ظفر در بغداد که کار با صورت نوعی کسوت
تکمیل ظاهری یافته بود ملا علی اکبر ملاباشی و میرزا کافی خلعتها برای آوردن حضرت شاهی روانه نجف
اقدس ساخته مامورین نیز چند سید پنجم ماه صفر آنحضرت را از مشهد مقدس حرکت داده در عرض راه بودند
که سانحه بغداد حادث و تعویق مطلب باعث شده چون سلطنت او در چنین وقتی که عزم همایون حضرت
ظل اللهی مقصود بانتقام و کین خواهی بود از مصلحت دور و عایق بعضی امور میشود فرمان والا عز صدور
یافت که مامورین از راه دامغان در موکب شاه طهماسب وارد مازندران و مخدرات سراپرده سلطنت نیز
با شاه عباس که در آن وان سکه و خطبه بنام او بود از قزوین حرکت کرده روانه مازندران گشته الحق زینت
شبستان مستقر کوکبه عزوشان سازند و طهماسب قلیخان جلایر را بحکومت اصفهان سربلند و نظام مهام عراق
بقبضه اختیار او تفویض و جمعی از سپاه نصرت پناه را بمتابعت او مامور و روانه ساخته مقرر داشتند
که ده هزار نفر دیگر از ایلات و احشام عراق در سلک ملازمت انتظام داده در مملکت عراق که وسط ممالک
محروسه است حاضر و مستعد بوده از هر طرف که فتنه جوئی بسرکشی گردن افرازد با جمعیت خود به تنبیه او پردازد
و جمعی هم بحدود سلطانیه معین و مقرر فرمود که بیگتاش خان سردار گیلان و لطفعلی بیگ با حکام اف
و متقدم وغیره هر یک از حدود ولایات خود را خبردار بوده در هنگام ضرورت باعانت یکدیگر اقدام نمایند

علم افرازی خامه راست بیانی در مضمار شیوه بیانی بذکر قضایای سفر بغداد در مرتبه ثانی و رفتن موکب والا بر سر کرکوک

بعد از اجتماع سپاه مقصود و انتظام و اتفاق امور چند بیست و دوم شهر ربیع الثانی بمعاونی تایید سبحانی با شوکت اسکندری و فر
سلیمانی بشوق ملاقات عثمان پاشای سرعسکر از بلده همدان رایت افراز لوای کینه جوئی و ملک ستانی
شدند و در ... دو کرمانشاهان پاشای ... بیان خبر رسید که فولاد پاشای ...
و ... پاشا و چند نفر از پاشایان معتبر و بیست هزار نفر از جنود روم و سپاه آن مرز و بوم از جانب سرعسکر
آمده در قلعه کرکوک توقف داشته در کنار آب دیاله هشت فرسخی زهاب در مکانی که بحر شاه ... وارد
نصب خیام اقامت کرده منتظرند که موکب والا کی جانب تبریز نهضت کند ایشان بسمت کرمانشاهان
رایت جلادت افرازند و چنانچه متوجه کرکوک و بغداد شود بمقابله پردازند خدیو فریدون فر بمجرد استماع
این خبر سه و غروق را گذاشته با فوجی از یلان گزین و بهادران ظفر قرین ایلغار و هشت منزل در دو شب ...

اشاره روز سوم طی خیول باد رفتار ساختند هرچند مطمح نظر آن بود که روز دیگر چون بر طلایه نیر و ما
بعلت شکر و تنگی معبر افواج کواکب اختر از جادهٔ مدارات فلکی بیرون نگذشت و ماهچهٔ لوای سپهر
پیش فروغ بیش عبور کوکب فیروز جلوه گر عرصهٔ ظهور و بروز گشت آن نیر جهان افروز سپهر کشورستانی
که همه جا مانند ظفر پیشاپیش لشکر نصرت اثر از آسمان رای آفتاب پیوند بر فراز تپهٔ بلند که در آن نزدیکی واقع
بود صعود و دیدهٔ تحقیق ملاحظه فرموده اند پای لشکر را که در کنار آب دیاله بر اوج سپهر نیلگون
موج میزد و دلعله مضطرب و خیام رفیع قباب حباب وار کنار آن بحر پر انقلاب دیده دانستند که لشکر
همیان غبار گرد که بر چرخ متیز کرد می رسید ارتباط وصول خصم کرده از غلبهٔ اضطراب دست از عنان
و پا از رکاب ناشناخته سراسیمه بر پشت توسن گریز آمده اند دلیران خون آشام اشاره والا جلو ریز با آن
طایفه اسب انداخته بتیغ بیدریغ ایشان را تعاقب و سر و زنده بسیار و اختر مه هنجار بدست آوردند و
جمیع احمال و اثقال و خیام و اسباب آن طایفه جا بجا بحیطهٔ ضبط در آمد دلیرانی که در آن شبانه روز پای
در گنجی مرحله پیمای وادی طلب و قدم فرسای وادی تعب بودند سالک قفار و بحار شده آسایش گزین
خیام راحت و سایه نشین شادروان استراحت گشته بعد از دو روز در همان مکان خبر عبرت افزای
طغیان محمد خان بلوچ و مراجعت او از عرض او بعرض والا رسید تبسیط این مقال آنکه محمد خان مزبور بحکم
در ضمن صادرات افاغنه مجملاً اشارت رفت باتفاق محمود غلجه از قندهار آمده بعد از نکبت سلطنت
مستعار باشرف رسید از جانب او بسفارت روم مامور گشته تا بر کشتن او بخت اشرف منجر گشته بود
محمد خان چون دست خود را از دامان دولت افغان گسیخته یافت لابد وارد اصفهان و از آنجا با نامه و
تحایف و هدایائی که برای اشرف آورده بود باقدام امیدواری بپایهٔ سرکار والا شتافت خدیو فیروزمند
که در عرصهٔ غبرا دولت نادره دانش مهر آسا نور پاش بر نشیب و فراز و پست و بلند هست و
عاجز نوازی بر آمده بایالت کوه گیلویه عز امتیازش دادند و بعد از معاودت موکب والا بخراسان آن
رو سیه که در میان عیان بدولت شاهی باظهار جوهر خود نمائی کار تیغ سیه تاب پیکر کرده کجنهادی خود را
ظاهر ساخته در جنگ بارونق و همدان غبار شکست قزلباشیه و مصدر بیحسابات شده در حصین دورود
مسعود کوکبه والا که حقیقت حال او بعرض همایون رسید اگرچه خبر عزم آنجا چند روزی افول یافت لیکن در
روز حرکت موکب جهانگشا از اصفهان نیر جهانتاب لطف خسروانه که ذره پروری لباب خورشید

عالم فروغ بخش ساحت احوال نیک و بد عالم است دوباره چهره شبستان تیره روزیش گشته و احکام کوکبه
و شوشتر و دزفول کرد و بعد از واقعه بغداد که امیرخان بیک نایب فارس و محمد خان با قشون کوه گیلویه مامور
بر کنار گشتند برای آنکه آن ولایات از وجود شاخصی خالی نباشد از همدان احمد سلطان کهرلوی مروی را
بفارس و قاسم بیک قرقلو را که بر تنبیه جهوداری سرافراز بوده بکوه گیلویه تعیین نموده روانه ساخته درحینی
که محمد خان بغایت با امیرخان بیک بعزم اردوی معلی وارد و جابجا قبلی شدند سرپنجه برگشته بختی گریبان گیر
حال محمد خان و خار خار زیر دم عرضش گشته باتفاق جوانان فارس و شوشتر و ملوح و [illegible] که بمقصد
رد کردن رجوعی فساد بجانب فارس روان و امیرخان بیک با قشون فشاریه و خراسانی که همراه وی
بودند جازم و بامعلی گشتند اگرچه در چنین وقتی که هنگام یاری و زمان خدمتکاری بود چه صدور
حرکت فساد انگیز از ایل آذربایجان و تخلیه تبریز و ظهور این امر حیرت آمیز از فارسیان در موقعیت
محمد خان بایست که در عزم قوی اساس صورت وهن و قصور و موجب خلل و فتور گردد اما چون وقوع
اینگونه حوادث در پیشگاه دل دریا حوصله آنحضرت حلم جنبش خار و خس در برابر لجه زخار طلاطم کبود
در جنب بحر شگرف دارد مطلقا رهنی در عزم و تزلزلی در رای قرار نداده متوکلا علی الله باهمت راسخ
و نیت ثابت بعد از شش روز که بنه و آغروق بموکب همایون ملحق شد بقصد مقابله سرعسکر کوچ کرده
در پانزدهم جمادی الاولی وارد حوالی التیان سه فرسخی کرکوک گشته روز دیگر که سلطان خاوری
ناچخ منجوق برابر جیوق افراخت بتمنای لقای سرعسکر با لشکر جهان و جهان لشکر در حوالی موضع [illegible]
بلبله ان که در محاذات قلعه کرکوک واقع است تسویه صفوف ظفر و تسویه جنود شوکت اثر کرده
عساکر فیروزی آثار آئین روز قتال فوج فوج و گروه گروه نظم بیال داده طنطنه و ناوه ان دولت
رزم گستر کوس رویین و غریو نای زرین غلغله در چرخ برین رسیده کوکبه و آئینی بآن
سلک و نظم و فر شکوهی از آن رای و عزم مشهود دیده ارباب رزم گردید که سهان باهزاران
چشم نظاره آن حیران و زبان دوست و دشمن در عالم انصاف بنادره کاری آن همت بلند آفرین
خوان گشت نظم
سلیمان بدینگونه لشکر نداشت چنین دستگاهی سکندر نداشت
کس این رسم و ترتیب و آئین ندید فریدون در ایام خود این ندید
عثمان پاشای سرعسکر که بعد از
معاودت از بغداد با انواع مباهات و افتخار در قلعه کرکوک و خارج قلعه بکسر صولت لشکر ظفر شعار

حضور شعار منصب خیام قرار و رفع لوای قهرت را و اطراف اردوی خود را بحفر خندق مستحکم کرده بود
صحت ... در آن مارص بوده از معارضت چلوتهی کرده سر به بستر ناتوانی نهاد و جمعی از مردم لشکر رعیت
بفرمان او پشت بقلعه و روی بجنگ آورده دست دلاوری بازیدند از ینطرف نیز دلیران روئین جنگ
بصولت شیر و جرئت پلنگ بدون تأمل و درنگ بسرکوب آهنگ و بیاری تیغ و سنان و انداختن توپ
و تفنگ آتش افروز نایره جنگ شدند جمعی از آنطایفه را سر مانند گوی در خم چوگان قوایم مرکبان غلطان
و جمعی دیگر سر خود برگرفته از همان راه بسمت اندرون روم شتابان گشته بقیه در قلعه تحصن جستند رایت
منصور تا عصر تنگ در معسکر جنگ قامت اقامت افراشته پنجه کوه ... را کمروه را بعین اشارات
میکرد چون شربی عسکر و سر عسکر بقصور رسید در همان مکان نامه کشنده تر از تیر و برنده تر از شمشیر مکتب
دلکوب بجانب سر عسکر بسیاک تحریر در آورده مصحوب یکی از گرفتاران فرستادند مضمون آنکه بشوق ملاقات
انجناب راه دور و دراز را طی کرده آمده ایم اگر از مردی نشان دارند بمعرکه قدم رنجه ساخته ننگ و عار
مشتاق برخود حلال سازند پس با انتظار جواب زمانی درنگ کرده تا آنجا که وقت مانند دل عدا تنگ بوده
عطف عنان بمستقر عز و شان فرموده و روز دیگر بهمین منوال بسر قلعه رفته چون کیفیت عزم توپال پاشا و
در حصار کبیر دار سنگ دیدند معتقد بانجام کار او گشته تسخیر قلعه سور و دلش را که محل وضع در دو دشتی گرکوک
بر فراز کوهی بلند اساس و مقام حصینت اگر چه بدلباس دشمنان بذخیره و غله بیقیاس بود وجهه همت
سپهر اساس ساخته از درواق درهند متوجه آن سمت گشتند که شاید جمعی محرک سلسله جرات سر عسکر شده از
در مقابله در آید در روزیکه موکب جهانگشا سایه وصول آن مکان می افکند قلعه مزبور بحیطه تصرف در آمده
جمعی از اکراد و ایلاتی که از محال بعیده با استظهار متانت حصار از بیم سیلاب شور انگیز سطوت جنود قاهره
پناه بآن قلعه مستور برده بودند معروض تیغ آبدار و بسیاری از ذکور و اناث تقید اسار گرفتار گشته غنایم
موفور بساحت آمال سپاه منصور که بانقضای جهان برابر بود انتقال یافت چون محاصره بغداد پیشنهاد
همت قوی بنیاد بود در این مطالعه ... پیوست که امیرخان بیک با قشون خراسان ...
... در حدود و ... کرمانشاهان مستقر فرمان بود آمده در کنار آب دیاله در جایی که ...
... شاه و حسن اقامت انداخته برج مستحکم در آنمکان ساخته حکام اردلان و کرمانشاهان نیز با جمعیت خود
رفته ملازمت شهرزور و توابع را برای رابطه ایام محاصره بغداد ضبط و از کردستانات و نواحی آن ...

و ذبح کرده بعد مراسم نقل معسکر امیرخان بیک نموده در یوج اسبار نمایند و بعد از سه روز عزم ظفر
طراز آنمکان عالی امتیاز نموده در منزل دوم مجمع کنکاش انعقاد داده در باب عزیمت سمت بغداد و
تسخیر آن مشورت کرده فرمودند که اگرچه اهل خراسان را از صعوبت کوچ و بار گرانیست که بر دوش خویش گرفته
اند تا اهل خراسان سیر سفر به بغداد کامل نکرده و قطره نیسان تا دل دریا نکرده با گوهر شاهوار دریا و در گوهر
همراه نشود و در این حالت که اهل قلعه از معاونت سرعسکر مایوس و به تشویش قحط و غلا مایوس اند هرگاه این
جبل خونخوار بتخریب قلعه بغداد روان و آنمکان محاط محیط لشکر بی امان شود قلعه حکم خانه حباب و بنیان
توانائی قلعه کیان بصورت نقش بر آب خواهد داشت بازی اگرچه اول خامی آید بچشم در عقب رو تماشاهای
رنگین تر دارد پس همگی متفق اللفظ عرض کردند که ما را تا جان در تن است پا از طریق سربازی نخواهیم کشید
و در جانسپاری و فرمانبری خواهیم کوشید بعد ازین مکالمات امر والا بعز صدور پیوست که اهل اردو
و دواب زیاده خود را روانه شهرزور و غله یکماهه همراه کنار دیاله نمایند که بعد از ورود موکب والا بیغداد از
آنجا به تعجیل نقل معسکر نصرت بنیاد شود

در بیان آمدن عثمان پاشای سرعسکر بجانب قراتپه و وقوع محاربه فیمابین و بقتل رسیدن سرعسکر

پس موکب والا وارد
محل موسوم بقراتپه گشته اکراد ملاحظه کردند که سپاه نصرت پناه ذخیره و غله کنار دیاله جمع و بآن نواحی کشش
کرده میروند گمان کردند که ضعف و قصوری بحال اینطرف راه یافته یا امری در جانب ایران حادث شده که بموجب
عطف عنان عزیمت اقدس گشته سرعسکر را ازین خبر آگاهی دادند او نیز بهمین راه قبول بر ضعف حال اینطرف
محمول گشته پاشای شامی که عمده پاشایان بود با دوازده هزار نفر فرستاد که بر جاده دهتری متعاقب اردوی
همایون توپ سن جلادت جولان میداده باشد چون قراتپه معبر کوکبه جلال بود او نیز در آن دربند بجنگ سیمبر
را که مکانی مستحکم و در میان دو کوه واقع و معبر آن منحصر بیک راه بود مامن ساخته خیام اقامت بر افراشت و بمرده
رسیدن پاشا فراوان بعرض خدیو کشورگیر رسیده روز پنجشنبه غره جمادی الاخری ظرف عصر با فوجی گزین بیده
تیجین با سرکرده جاده غیر متعارف بوده و مظنه عبور از آنطرف نمیرفت موکب والا الغار نیز تک ساخته بتقاضا
خواب غفلت دیده بصیرت قراولان رومیه را که در خارج راه بوده در بسته بود از عبور موکب منصور و
گشته هنگام صبح روشنی که جهانداران خاور در بند افق کوکبه وصول افکنده خدیو عالم گشودند در فرحت
ارتش جنوبی تحت جمعی از جزایرچیان شیر صولت پلنگینه پوش و تفنگچیان برق دست رعد خروش زدو

و حرف بر قرار کوه چیاو و دره داخل دربند شدند رومیه سر از سیبه مغلوبه صفوف پرداخته از طرفین نیران
استعمال دست و بازوی دلاوران بجنگ تفنگ و خونریزی اشتغال یافت از اتفاقات نادره اینکه
سرعسکر عثمانیه کروچ حسن پاشا بیجان اینکی چیاو احمد پاشا بحضرت ظل اللهی غالب آید و گوی بیگناهی
جیب من باید دست آن قالش دو تقرب دادا و متعاقب روان گشته در حین گیرودار که بارقه یاد پیچ
و تفنگ چشم مهر و ماه خیره و گرد و غبار عرصه کارزار روی سپهر نیلی چهره را تیره ساخته بود طلیعه رایت سرعسکر نمودار
و سپاهی لشکرش بمحاذات آق دربند رجحان حصه و وقوع اتصال فی النهار گردید هرچند که وصول کوکبه
سرعسکر در رسیدن چنان محج بود و منزلی استحکام و تخیر بیم را گشود و شرایست موجب دلیری رومیه و تفرقه
خاطر دلیران ظفر اثر گردد اما بمدلول اینکه مصرع راحت دلها چو شد مطلب بزرگ گرد کلان تو تیای چشم گرگ
بحضرت ایمنی یامین بدعا و بسته جنود غیبی باعانت آن داور جهان پرور کوکبه دلان تظفر کشته بعد طی قشتین
مسافت به ربع فرسخ رسیده بود که حملات مردانه و صدمات دلیرانه افواج نصرت قرین صفوف رومیه را
زبیش برداشته بقلب سرعسکر رسانیدند از مشاهده این حال در احوال عسکر سرعسکر اضطراب و در سلک
قدرشان انقلاب راه یافته سر بر بال اسب گریز گذاشتند سرعسکر با کمال شوکت و شان در تخت روان
می آمد ناچار بجنیبت برق رفتار سوار و عازم فرار گردید که دلیران سبکعنان و یلان عرصه کین متعاقب رسیده
با ایشان درآویختند و چون حضرت ظل اللهی بعد از ورود بدربند فوجی از دلیران را بالای از جانبین کوه به
منتهای دربند مامور ساخته بودند که بعد از امارات شکست سر راه بر این طایفه بندند مامورین نیز از دو جانب
بجنگ کمکی پرداخته سر در سینه آن طایفه را جولانگاه تیغ و سنان ساخته و قرب ده هزار نفر گرده
عرصه شمشیر و شده هزار تن زنده اسیر سلسله تقدیر گردیده و سرعسکر را در اثنای هزیمت تفنگ یا زده مرکب
هستی افکنده و سرش را بسر دار سنان مفخر یعنی سرداری ساخت و تمامی اردوی عثمانی از شاه و حمال و اثقال
و توپخانه و خزانه سرعسکر یکسر بتصرف لشکر نصرت اثر در آمد و چون اعزاز اسیران بر گردن سرداران لازم بود سر سر
عسکر را بنعش او ملحق و مصحوب عبدالکریم افندی قاضی عسکر عثمانی که از گرفتاران آن معرکه بود بتخت روان روان
ساختند که او را برده در مملکت روم مدفون سازند و از آنجا بانقراتیه که مستقر موکب همایون بود مظفر و
کامران عطف عنان کرده بابا خان چاوشلو بیگلربیگی لرستان را با جمعی تعیین فرمودند که در حوالی سرحد
بسر کلاک بسته از جا عبور و عالم و تحف تصرف و کر ... الحیطه ضبط در آوردند و ذخیره ... بظفر

آسیب بر قلعه گیلان عند او مسدود و ساخته منتظر ورود موکب والا باشد چون اساس خصم قوی بر انداخته و حاجت
جنگ و دشمن چیره دست پرداخته شده بود تیمور پاشا که در میان رومیه بقوت جوهر جلادت مشهور
بود چند نفر با فوجی از بهادران جریده و سبکبار بجانب آذربایجان عازم گشته بعد از ورود رایات
جهانگشا بپایه سریر ساوجبلاغ مکری خبر رسید که تیمور پاشا بمجرد وصول خبر شکست فولاد پاشا که در کنار دیاله
بوقوع پیوست تبریز را خالی کرده بدیار روم روان گشت لطفعلی بیک نایب تبریز که درین اوان در قلعه
مراغه توقف داشت وارد تبریز و قلعه را تصرف کرده چون این خبر صورت تحقیق یافت عنان عزیمت بجانب
تبریز که قرارگاه اردوی همایون بود انعطاف داده و از راه لیلان وارد خرمانو گشته و در آن مکان خبر فتنه
محمد خان بلوچ بعز معروض بندگان والا گردید مفصل این مجمل آنکه چنانچه سبق ذکر یافت بعد از آنکه محمد
خان از اینجا برگشته بعزم فساد رایت استبداد بر افراشت در اول امر انشای خبر اراجیف کرده به قاسم
بیک که در قلعه ادول بود بمقتضای سرشت زشت دروغهای کذب آمیز نوشت قاسم بیک از ناصیه
حال مکاتیب و خطوط او اختلاط آثار نفاق کرده از ادول عازم شوشتر گشت شوشتریان باشاره
محمد او را تمکین نکردند قاسم بیک روانه بهبهان گشت بعد از چند روز محمد بسر او رفته و او را با اتباع
بدست آورده محبوس کرد و ابوالفتح خان حاکم سابق شوشتر خویش محمد علیخان فولاد قاسی را بحکومت
شوشتر فرستاده والی انجا مقدم او را مغتنم شمرده حباب آسا کلاه نشاط بر هوا انداختند غافل از اینکه
آسمان عنقریب این هوا را از سر ایشان بیرون خواهد آورد و بپاداش این خیال خام آتش حسرت بخرمن هستی
ایشان خواهد کرد و اعراب مشایخ حویزه نیز با او سر موافقت پیش آورده دست متابعت دادند و از حویزه
سید عبدالرضی برادر سید علیخان و کوه گیلویه و الشیخ فارس آل کثیر تفویض نموده بجنگ شیراز گردیده
تقی خان شیرازی و احمد سلطان با جمعی از قشون خراسانی وغیره که عدد ایشان سه هزار نفر میرسید بمدافعه برآمده
و مغلوب گشته بقلعه تحصن جسته و بعد از سیزده روز که در قلعه مزبور محصور بود و بعد از فقدان آب و ذخیره
عاجز شده طالب راه نجات گشت محمد قبول کرده احمد سلطان بالضروره با اتباع از قلعه برآمده روز دیگر
او را با رفقا تاراج و در مجلس ناکامی پهلو نشین قاسم بیک ساخت اهالی اعراب بنادر نیز جمیعا با او
موافقت ورزیده و شیخ احمد مدنی و شیخ جبار که رؤسای آن قوم بودند دم از یکرنگی و وفاق زدند
و فتنه رایت قدر ایشان ارتفاع یافته عدد لشکر باغیه به ده هزار رسید بعد از وصول اخبار مزبوره

مزبوره چون محاصرهٔ قلعهٔ بغداد محتاج بجمعیت زیاد نبود لهذا محمد حسین خان بیکلربیکی استرآباد
بسرداری خوزستان وتنبیه متمردین اعراب وتمکین سید علیخان والی حویزه مامور و با افواج
استرآباد وغیره از راه جستان و بادرائی روانه و اسمعیل خان خزیمه حاکم قاین را با ایلات کوه کیلویه
و بهبهان و هر یک از ولایات فارس حاکم جداگانه از رؤسای خراسان تعیین نموده دو هزار
نفر از عساکر فیروزی اثر را برافقت حکام مزبوره روانه فارس ساختند و حکم دادند که طهماسب
قلیخان جلایر که صاحب اختیار عراق بود از سمت اصفهان و اسمعیل خان خزیمه از جانب کوه کیلویه
با حکام و جنود نجم احتشام در دشتستان جمعیت و بیکدیگر ملحق شده بدفع فتنه بپردازند و رایات جهانگشا از
منزل خرماتو عازم سرمن رای گشته شرف اندوز زیارت آستان فیض بنیان شدند و از انجا عریضهٔ لطف
باباخان منظر حجب بارگاه سپهر جناب رسید که بعد از عبور از دجله لشکر بحوالی کهنه بغداد با استظهار
آهنگ یورش سرعسکر رومیه از قلعه عزم مقابله نماید تک کرده چون قلعه کیان را محاربات بتوپ و قدرت
مکان واقع شده بود سکنهٔ بغداد از خوف چنان مدهوش و بی پا و دماغ شده بود که اگر عشر آن لشکر در
سر چشمه آن بوم و بر از باب کینه جوئی حلقه بر در میزد نفس کشیدن جواب باز نمیدادند لهذا روز
دیگر که ترک تیغ بند صبح مرصع کمر حلقه زرنگار مهر انور در بر کرد باباخان بجانب مقصد روان گشته
اهالی حله و اماکن مقدسه تمامی باج گذار و انقیاد شدند و موکب جهانگشا از سرمن رای عازم
بغداد و در ششم جمادی الاخری لشکر قدیم معسکر کوکبهٔ فیروزی بنیاد گشته سرادقات جلال بچابک
دستی فراشان موکب اقبال از ثری سر بثریا افراخته اطراف و جوانب آن منزل محل قرار و مقام استقرار
عساکر ظفر شعار شد احمد پاشا بعد از سه روز معتمدی را از راه عجز بدرگاه فلک مدار فرستاده و اظهار
عجز و خجالت و از دولت عثمانیه در باب استقرار حدود و ثغور قدیم و رد ولایات ادعای کفالت و ابراز
فرمان وکالت نموده بعد از تکرار معاهده که چند روز از این عهد و ملتمس بزبان نیاز معروض خدمت
حدیو عاجز نواز سپهر کرید مکارم خسروانه پذیرای این مسئول و تمنای او در پیشگاه رای مهر قرین قبول
گشته حمد پاشا فرامین موشح بخط شریف بقانون عثمانی بپاشایان گنجه و شیروان و ایروان و تفلیس
در باب تخلیه قلاع نوشته با معتمدان خود همراهی محافظان این دولت روانه کرد و اگر چه در باب
برآمدن از قلعه که منافی قانون دولت عثمانی بود معذرت خواست اما پیشکشهای لایق گذرانید

و کرفق ... سیطرف را که در جنگ همدان از لشکر شاهی و در جنگ عثمان پاشا در کنار شط بتصرف
رومیه در آمده بود مصحوب عبد الله افندی قاضی بغداد روانه ساخته لوازم خدمت بتقدیم رسانید از این
طرف نیز تمامی رؤسا و سرکردگان اوجاق و طبقات رومیه که در محاربه عثمان پاشا و آق دربند گرفتار
سرپنجه ظفر پیوند شده بودند مخلع و مرخص گشتند اگرچه در سفر اول منظور نظر آن بود که بعد از فتح
بغداد توفیق زیارت نجف اشرف و کربلای معلی دریابند آن سعادت میسر گشته بود در این وقت
که این امر صورت یافت بلا فاصله عازم زیارت کاظمین علیهما السلام و از آنجا از راه حله بادراک طواف
مشهدین شریفین عازم گشته عطف عنان فرمودند

در بیان توجه موکب والا بجانب فارس بعزم دفع محمد بلوچ و شکست محمد و وقایع آن اوان

رایات جهانگشا روز یازدهم رجب در عین اشتداد زمستان از ظاهر قلعه بغداد کوچیده و توجه نمودند از
راه خرم آباد و فیلی روانه اصفهان ساخته چون ابوالفتح خان حاکم سابق شوشتر بمحوکه ایلات آن شهر
نیز اسباب بر چیدن و خط بطلان بر صفحه دیار و دین کشیده و از جانب محمد قلعه شوشتر را ضبط کرده
مشایخ حویزه نیز با او بهم داستان و نفاق اندیش این آستان گشته و طایفه کعب بنی تمیم هم حوالی
دزفول اظهار عداوت و افشاء شرارت کرده بودند و کار سردار حویزه نیز معلوم نبود که بکجا منجر شده لهذا از راه
باغبانی لوای گیتی کشائی اهتزاز یافته بعد از ورود بقلعه بیات بنه و آغروق را روانه دزفول و جمعی را
بشوشتر تعیین نموده خود با فوجی از راه بیابان بجانب حویزه شتابان گشته روز دیگر طرف صبح وارد حویزه
گشتند محمد حسین خان سردار که تا آن روز گوشه کلاه جلادت بر شکسته در میان قلعه هیبت با عرب مطیع
ترکتازی سپاه بقیه فارس آل کثیر که در قلعه خود متحصن و در مقام مخالفت تمکین داشت امور را
رتق ... روز نیز در آن مکان بنظم مهمات پرداخته عطف عنان بجانب شوشتر فرمودند و در عرض راه
خبر رسید که اهالی شوشتر از آوازه وصول توجه موکب همایون آشفته حیرت افتاده جز اطاعت
چاره ندیده اند پس خود ... وارد آن قلعه سپهر پیوند گشته و روز دیگر که سلطان ستارگان
در خلوتسرای افق بلباس سرخ شفق جلوه آرا گشته بر مسند لعل فیروزه فام فلک قرار گرفت فرمان
قهرمان بقتل ابوالفتح خان و تاراج شهر صادر گشته بعد از غارت شوشتر و قتل آن ... خبر حاکمی
رؤسای خراسان با آن ولایت تعیین و چون طایفه بختیاری بمحوکه ایلاق آن شده در کوهستان ...

سر خود سری برداشته بودند با خان بیگلربیگی فیلی را با حکام اردلان و همدان و کرمانشاهان و
بیست و چهار هزار نفر ملازم و ایلجاری به تنبیه آن طایفه مأمور ساخته از راه ده دشت که در الکاء کوه
کیلویه است متوجه شیراز گشتند و آغروق را در رامهرمز گذاشته مقرر داشتند که منزل بمنزل متعاقب
موکب منصور روانه شود و در کتیرلی بهبهان خبر رسید که طهماسب قلیخان از اصفهان و اسمعیل خان
خزیمه بیگلربیگی کوه کیلویه از مقر حکومت حرکت کرده اند که بیکدیگر ملحق شده بدفع محمد پردازند و محمد نیز با
جمعیت خود از شیراز بمدافعه ایشان می آید لهذا بتعجیل از بهبهان گذشته وارد خیرآباد و امر والا باحضار
خوانین مزبور و سپاه ایشان اصدار یافته مأمورین نیز در محل سیم به دو گنبدان باردوی ظفرنشان
پیوستند و در انجا معلوم شد که محمد آمده در دربند شولستان توقف و جمعی را مقدمة الجیش خویش ساخته
پیش فرستاده و قراولان سیطرف با ایشان دچار و بازبان نیزه و سنان هر عضوی از اعضای
ایشان شرح درد جدائی را تکرار کرده و جمعی از قراولان تیزعنانی کرده خبر ورود جنود مسعود را بدربند
سامعه محمد رسانیدند محمد چون از توجه موکب اقدس خبر نداشت و سوای دلیران نصرت کیش اشخاص
مانند کفران نعمت ولی نعمت خویش داشت آن فوج را طلیعه سپاه سردار تصور کرده باستحکام
دربند و عدت خود مغرور گشته اطراف کوه را با تفنگچیان پیاده و جمعیت از حد زیاده فرو گرفته راه
عبور بر لشکر منصور بست آن شب خدیو فیروزمند در همین سمت دربند توقف و صبحگاهان بعزم دفع بلا اعلای
لوای جهانگشا کرده با خنجرگذاران مریخ صولت و نیزه داران سماک سطوت در محاذات دربند رایت
سعادت افراختند و بخت جزایرچیان بهرام کین و تفنگچیان صلابت قرین را از جانب شرقی و غربی
کوه بیورش مأمور ساختند فرمان بران بموجب امر والا از دو طرف کوه نایره کین افروخته مانند شعله
آتش که میل بمرکز کند آهنگ صعود کرده هرچند تفنگچیان محمد از فراز کوه ژاله آتشین از غمام تفنگ
فرو ریختند دلیران آنرا قطرات بهاری و رشحات سحاب کوهساری تصور کرده تیزدستی قدم بر تر
گذاشتند و بپای استعلا بران تل بلند که سر بسپهر میزد دست استیلا یافتند و یک ساعت نائره قتال جانبین
از زور شور و شین اشتعال داشت تا اینکه محمد بعزم نظاره لشکر نصرت اثر بالای کوه برآمده همین که چشمه
زهره دشمن گداز همایون مشهود نظر افعی خصال گشت دیده اقبال او کور و چراغ زندگی او بی نور دیده دست
کوتاه بخشش تنی و مرحله عمرش طی شده این المفر گویان شبه ریز گریزپا بهمیز آمیزد ده

دلاورانی که مانده داشتند چون او گشته بودند بحکم والا قوچی از راه قولیان و جمعی از راه تنگ کر
بتعاقبش پرداخته تا دو فرسخ شب دلاوران خان و در زدن و بستن و کشتن و افکندن سپاه
آن سیاه دست از قبضه تیغ و سنان باز نکشیدند چون محمد از بیراهه بدر رفته بود هنگام شام
صرف زمام سفر و مقام کرده سه هزار نفر متجاوز از تفنگچیان محمد که فرصت فرار نیافته در فرارگاه
بحکم اضطرار جنگ ریز میکردند تمامی دستگیر دلاوران و از گروه هستی بمطمورهٔ نیستی روان گشتند
و جمیع اسباب و ما یعرف آن فتنه جو و لشکریانش بمعرض کسب در آمد و از همان مکان طهماسب
قلی خان سردار را با فوجی بتعاقب او مامور ساختند اما او از راه حیله وری با چندتن از اعوان خود را
بکوه کشیده شب بهمه جا بجلات جاده از راه با شرط مسمی اسب تازه وارد شیراز شده زنان خود را
برداشته نزد جهرم عازم لار گشته سردار تیز روز بعد وارد شیراز و چون محمد سابقا احمال و اثقال
خود را با جبا خانه و آذوقه وافر در قلعه شیراز گذاشته جمعی از افغان و بلوچ را بمحافظت آنجا گماشته
بود مستحفظین از باب استیمان در آمده قلعه را تسلیم و قاسم بیک و احمد سلطان را که با آن امرا معتمد
مقید داشته مرخص ساخته بملازمت سلطان گرایبد سردار یکروز باستظهار جمعیت سپاه مکث و باز
بتعاقب و با یکه تازان گزین لارستان عزم را نزین کرده روانه شد لیکن محمد بعد از ورود بحوالی لار یحیی
خان بلوچ را برسم رسالت نزد اهالی آنجا فرستاده کرزال قلعه یحیی را با رفقا او گرفته محمد حسین و محمد
را به پیام تیر و تفنگ از اعانت قلعگیان مایوس نمود و محمد ناچار بجانب گرمسیرات شتافت مقارن آن
سردار که تا خط لار ضبط زمام ایلغار نکرده بود وارد شده گرفتاران را روانهٔ دار البوار ساخت
ورایات نصرت طراز بعد از شکست محمد منزل بمنزل عازم شیراز و در بیست و ششم شعبان وارد شد و ورود
اردوی همایون نیز که از راه مزید اگشته بود در هشتم ماه صیام بموکب والا پیوسته خبر فرار محمد بسمت
گرمسیر بعرض عقدیه گردون سریر رسیده امر همایون بعز نفاذ مقرون شد که طهماسب خان سردار
عساکر نصرت شعار از فسا و جهرم گذشته بیچو بچاپاری عازم درگاه جهان پناه شود سردار نیز در
سیوم ماه وارد و با وامر علیه و سفارشات بهیه ارشاد یافته مامور شد که با استعداد لائق رفته ز
روی انتهاز فرصت بتنبیه محمد و دفع شیخ احمد مدنی و باقی سرکشان اعراب گرمسیر و قلع قلاع
ایشان پرداز و نیز در شیراز عریضه از جانب سردار حویزه رسید مشعر بر سرکشی سرکشان و شیوخ

و مشایخ عرب که در قلعهٔ کعبی سکنی داشتند با فارس آل کثیر طالب امان و متعهد خدمت گشته اند مقرر
شد که مشایخ مذکوره با اولاد فارس کوچانیده و از راه خرم آباد و دروانه استرآباد ساخته خود با عساکر
منصوره از راه شولستان وارد اصفهان شود و در آن اوان شاهزاده رضاقلی میرزا که بر وفق فرمان
از خراسان مامور بحضور شده بود وارد شیراز و بتقبیل بساط گردون نشاط اقدس سرافراز گشت

در بیان وقایع سال فرخنده فال اودئیل ۱۱۴۶

در چهاردهم شوال در هنگامی
که خطهٔ دلگشای شیراز مقدم موکب ظفر طراز بود خسرو فلک اورنگ یعنی مهر سپهر چهر بایوان حمل
تحویل نموده بر تخت حمل سپهر برآمد کوکب سلطان بهار بعزم جهانگیری نهضت نمود و طفل غنچه از مشیمهٔ گلبن قدم
بعرصهٔ ظهور گذاشته در مهد بستان از پستان دایهٔ ابر بهاری شیر نوشین نوشیده و بدیدهٔ عبهر نرگس
شهلا از این مژده چشم روشنی گفت شقایق پیشه کان دری که در رخنهٔ کوه باغ بودند بحکم فرمان قضا از بند سیبی
قلع گشتند و خاقان گیتی گلستان قوای ربیعی بعزم و استان لاله و شقایق بگران لشکر صبا و شمال
جولان داده و قلعهٔ شاخی قلل شاخسار را که آرامگاه جنود و قطاع ولشکر شباط بود بهجوم جنود خود مسخر ساخت
و لشکر بهمن را از عرصهٔ فلک چمن برانداخت جشن نوروزی ترتیب یافته هر یک از سران سپاه و امیران
لشکر بخلاع زرتاری آراسته پیکر و از شعشعهٔ لباس درخشان با زربفت پوشش آفتاب همدوش
و همسر شدند چون از جانب احمد پاشای والی بغداد که بوعدهٔ دو ماه برای آوردن وثیقهٔ صلح از
دولت عثمانی استمهال کرده بودند خبر صحیح و جواب صریح نیامد و بوضوح پیوست که اولیای
آن دولت بسبب اخبار انقلاب فارس در امضای امر صلح و استقرار دستور بدفع الوقت میگذرانند لهذا
قبض و بسط مهام خوزستان و بنادر فارس و کرمان بطهماسب قلیخان سردار مولکی باتمام مهم
محمد و شیخ احمد مدنی با ده محول و میرزا محمد تقی شیرازی که آن زمان باستیفای فارس سرافرازی داشت
بنیابت آن ولایت سربلندی داده و خاطر از انتظام امور آن سمت جمع کرده در چهاردهم ذیقعده
بعزم انتزاع ممالکی که در تصرف رومیه بود رایات نصرت طراز از خطهٔ شیراز بجانب
اصفهان اهتزاز یافت و در منزل آسپاس مژدهٔ حال ایزد خواست چاپار از خراسان
وارد و خبر بهجت اثر ولادت نوباوهٔ بهارستان دولت و جلال شاهرخ میرزای خلف ارجمند شاهزاده
رضاقلی میرزا رسانید که یوم الاحد پانزدهم شوال مطابق ۱۱۴۶ بعد از انقضای سه ساعت و کسری

آن غنچه مطهر مخدره سرادق سلطنت فاطمه سلطان بیگم بنت خاقان شهید شاه سلطان حسین قدم
بعرصه وجود گذاشته از وزیدن نسیم بهجت شمیم این مژده روح پرور گلهای رنگارنگ نشاط و شکوفه‌های
شکفتگی در حدیقه دلها شکفته گشت و مؤلف این تاریخ در حین وصول این نوید دلپذیر در حضور اقدس
مستفسر حال فرخنده مآل آن حضرت بر وجه حدیقه اقبال از قرآن مجید تفأل نموده این آیه آمد که وَكَذَٰلِكَ
مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ وَلِنُعَلِّمَهُ مِن تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَىٰ
أَمْرِهِ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ و حسب الامر همایون بضبط آیه مبارکه مأمور شد
و از منزل مزبور بشمول بهجت و سرور رخصت کرده در بیست و پنجم ذی القعده اصفهان را مقر کوکبه
جهان گشا ساختند و اهالی اصفهان بگرمی هنگامه نشاط پرداخته میدان نقش جهان و رسته بازار
انحصار ارم نشان را از دروازه خواجه الی طوقچی چراغان و آذین بندی بساط گلدوزی کشیدند و اهل
نغمه و رباب طرب فوج فوج در هر جا مشغول رامشگری و رونق شکن بازار زهره و مشتری گردیدند
و در همان اوان عبد الکریم افندی قاضی عسکر روم که در محاربه عثمان پاشای سرعسکر دستگیر و نعش پاشای
مزبور مصحوب او ارسال شده بود از جانب وزیر اعظم دولت عثمانی با نامه اخلاص آمیز برسم سفارت
بدرگاه جهان پناه آمده در اصفهان توقف داشت رخصت تقبیل بساط مقدس یافته چون مضمون
نامه وزیر مشعر بر این بود که عبد الله پاشای کوپرلو اوغلی از دربار قیصری بسرداری نامزد و بصلح و جنگ
مأذون و در دیاربکر توقف دارد مستدعی بود که از این طرف نزد پاشای مزبور رفته امور را که مقرون
بصلح و دوستی باشد طی نماید چون بر ضمیر الهام پذیر والا لایح بود که غرض اولیای دولت عثمانی
تأخیر و دفع الوقت است که شاید رای جهانگشا را از این قصد منحرف ساخته بهانه انجام دوستی شکسته‌ها
را بخود درست نمایند اما چون آنجناب میخواست که ابواب این مطلب بمفتاح کارسازی مفتوح
شده بدون تضییع عساکر و سنگ و ناوک مدعا بحصول پیوندد برای اتمام حجت احمد بیگ باتفاق افندی
از راه بغداد نزد عبد الله پاشا روانه و پیغام دادند که مقصود ما ولایات آنطرف ارس است اگر تصرف
ما دهند فبها و الا مهیا و مهمان پذیر باشند که ما خود ان شاء الله تعالی بملاقات ایشان رسیده بنای کار را
میگذاریم و چون قبل از این که اعیان دولت روسیه گیلانات را بموجب اشاره از آنطرف خالی کرده
سپرده و در باب تخلیه بادکوبه و دربند کما استرداد قلعه ایروان استعجال کرده بودند در اصفهان کسی معتبری

معتبری از جانب پادشاه والاجاه روس بعبارت معهود وارد و در باب صلح مقرر شد که به جای در موکب
همایون باشد

در بیان حرکت موکب همایون از اصفهان بجانب شیروان و وصول خبر گرفتاری شیخ احمد مدنی و محمد بلوچ و وقایع عرض راه

بعد از انتظام امور
اصفهان در روز دوازدهم محرم سنه ۱۱۴۸ لوای عزیمت از راه همدان بجانب مقصد افراشته در عرض راه
خبر رسید که طهماسب قلیخان سردار بعد از رخصت از درگاه جهان پناه تسخیر قلعه خنج و قلعه عوض که ساکن
عرب هندی بود پرداخته بعد از انجام کار ایشان بمحاصره قلعه باغ مشغول شده چون قلعه کشک متعلق
بشیخ احمد مدنی و منتمی الیه رئیس الرئیس مخالفان حق بود و جمعیت کامل از اعراب سعالی و افغان و در
گرمسیری داشت محمد بلوچ که در آن اوان در قلعه شیخ شعیب بود از ورود سردار آگاه گشته بعزم استعانت از
شیخ احمد عازم کشک شده در یکفرسخی آن با جمعیت خود که قریب پانصد نفر میرسید رایت قرار افراخت
سردار از شنیدن این خبر وا رشته جمعی را بمحاصره قلعه و گرفتاری آن طایفه باغی تعیین نموده خود جلوریز با فوجی بر سر
محمد ایلغار و جمعی از اعوان او را قتیل و گرفتار ساخته محمد با معدودی بسمت سواحل فرار کرد و چون شیخ
احمد از مبادی حال همیشه منشأ اختلال امور سواحل و بنادر و مفاسد کلیه از او صادر میشد سردار بتسخیر
قلعه او عازم گشت در اندک روزی سیبه بر قلعه مشرف گشته شیخ احمد با تمامی قلعگیان دستگیر و جمیع قلاع
و مساکن آن جماعت که در بنادر بسیار بود بتصرف جنود مسعود درآمده و سردار لغران را قلعجاتی که ایشان را
فساد بود ویران و اهل قلعه را کوچانیده از راه کرمان روانه خراسان و احمد مدنی را با چند نفر از روسای
اشرار بدربار سپهر اقتدار فرستاد که در سفر ورود بار دولت مسعود لذت سیاست چشیدند و سر بگریبان
نیستی کشیدند اما محمد بعد از فرار از حوالی قلعه کشک که راه چاره را مسدود یافت بجانب سواحل شتافت
و در آنجا بکشتی نشسته بجزیره قیس که مسکن اعراب هوله است گریخت شیخ علاق ولد راشد هوله که کوچ او
در بندر چیلان گرفتار غازیان شده بود محمد را با رفقای او اسیر کند تقدیر و دست آویز نجات گرفتار
خود ساخته در ازای این خدمت بنوازش و احسان و حصول مطلب بهره مند گشت و سردار محمد را با
وثوق فرمان مقید و روانه اصفهان ساخته چون کرد حضرت ظل اللهی از تقصیرات او اغماض عین
فرموده منظور نظر عنایت و صاحب مملکت و ولایت ساخته بودند بعد از آنکه عزیمت بغداد
او را بنیابت کوه گیلویه تعیین کرده و روانه ساخته در آلاتاپو که کابان امرا ایلبیک شمرده فرمودند

گر این دفعه مصدر خیانت و شوربختی شوی چشمهای قوتنک گیر این اوجاق خواهد شد از نیر اقبال گشته
قبول بر دیده نهاده مرخص شد و در وقتی که این فساد فاحش از و بظهور پیوست بعد از ورود او باصفهان
بوشیره همایون در همانجا که این وعده و وعید بعمل آمده بود چشمهای او را عبرة للناظرین
برصد قدر آورده و چون از حق احسان مولای خود چشم پوشیده بود جزای عمل بچشم خود معاینه دید و بعالم
و در سه روز کوری قدم براه عدم گذاشت و در سیزدهم ماه صفر موکب همایون از همدان حرکت و چون
مقرر شده بود که عاشور خان بابالو که در آن اوان حاکم اردوی بود سه هزار خانوار افشار ارومی کوچانیده
در صاین قلعه که محل عبور موکب منصور بهت حاضر نماید مشار الیه بر وفق فرمان عمل کرده رایات جهان گشا
از ره متوجه و ا مکان و خانوارهای مذکور را تدارک دیده روانهٔ خراسان ساختند و از آنجا عازم
مراغه و صاین قلعه گشته چون معتمدان احمد پاشای والی بغداد که با فرامین قیصری برای تخلیه ولایات رفته بودند
پاشایان بحکم مخالفت ایشان را جواب داده در تبریز معطل ساخته بودند در ورود موکب والا بمراغه خوی
نشان نجات سعادت تقبیل عتبه خواقین مطاف و رخصت انصراف یافتند و بیکتاش خان قرقلو
سردار دار المرز را با جمعی از خوانین و حکام مامور به تبریز و حکام قشار و مقدم و دیگر ان نیز مامور به مدد
ساختند که هر یک با جمعیت خود در آن ناحیه توقف کرده منتظر تحقق خبر صلح و جنگ و مترصد صدور
مرحمت و باشند. و چون جمعی از طوالش که در حدود آستارا در جاهای سخت و بیشه های پر درخت مسکن داشتند
از راه نابخردی و بخت بد اوامر خاقان فیروزه بخت کرده مخالفت بظهور میرسانیدند لهذا حکام آستارا و
اردبیل و کیدالات با جمعیت آن نواحی و فوجی از جزایرچیان جلوی ظفر پیرو به تنبیه ایشان معین گشته
نکرده . که در سنقرهای جنگل و کریوه های کوه تحصن و اختفا اختیار کرده بودند بر وجه بلیغ گوشمال دادند
و در نوزدهم ربیع الاول خطهٔ اردبیل مقر کوکبهٔ جلیل گردید

در بیان کیفیت تسخیر شیروان و غارت قموق و تنبیه لکزیه داغستان و فرار سرخای

بعد از ورود موکب جهانگشا باردبیل تاتار و چاپار از جانب عبد الله پاشای سرعسکر وارد و عریضه رسانید مشعر بر اینکه
تا دو سال مطالبه ولایات را موقوف داشته بعد از دو سال ایلچی معتبری بدربار عثمانی فرستاده
ولایات . طلب نماید تا اولیای آن دولت در برابر قزلباش بی نزاع و جنگ وضع منت کرده ولایات
. سپارند و از خارج بوضوح پیوست که فرستادهٔ آنطرف را تا رسیدن جواب حبس نظر کرده و سایر

و سایر پادشاهان هم چنانکه بسبق ذکر یافت بغیر این قیصری اقبالی نکرده فرستادگان احمد پاشا در ره
گفتگو زدند و بدستیاری چابک دستان سعی کنند بر هم این گفتگو و از کنگره دماغ بلند سرعسکر و پاشایان
دیگر جای کبر نیست و قلاع سخت بنیان قلوب ایشان بهجوم جنود نصایح رخنه پذیر و در حیز تسخیر چون
از جمله پادشاهان مزبور که فرمان همایون بخط شریف باسم ایشان موافق قانون دولت عثمانی اصدار
یافته بود سرخای خان لکزی بود که در آن اوان از دولت عثمانی ولایت شیروان و داغستان را در
حوزه اقتدار داشت موسی خان حاکم استارا بموجب حکم همایون آنقره‌خان را مصحوب آدم خود به
سرخای فرستاده و سرخای حامل فرمان را گشته جواب لاطائل که بر دهان حوصله‌اش افزون بود بموسی خان
نوشته بود انجا درج کرده بود که مملکت شیروان را بضرب شمشیر شیران لکزیه تسخیر کرده‌ایم احمد بغدادی و غیر او
چه حد است که زبان بعقود امور دم زده در وادی اظهار هر مطلب قدم در نهند لهذا نخست کوشش آن زیاده
سر مغرور را پیشنهاد ضمیر انور و فتح شیروان را کلید فتح الابواب قلاع دیگر ساخته در بیست و پنجم ربیع الاول
ورود موکب همایون بکنار رود کر واقع گشته سرخای از آوازه توجه آفندهای خونخوار و طنطنه جهان
آشوب آن بحر زخار که رو بدیار شیروان کرده بود رخت بقلل جبال داغستانات کشیده و در بیست
و نهم ماه مزبور رایت جهانگشای پرتو وصول بر ساحت قلعه شماخی انداخته محمد قلیخان سعدلو حاکم
رودبین بایالت آن مملکت سربلندی یافت و چون بعرض رسید که جمعی از لکزیه و اشرار در محل موسوم
ببلغی که در سه منزلی شماخی واقع و صعب مواضع است سلسله جمعیت را انعقاد داده در کمین فسادند
فوجی از آن شجاعان حضرت پناه را بتاخت ایشان تعیین نموده پانصد سر زنده و بسیاری از ایشان
بدست آمد ثانیا عفو خطاپوش شهریاری باطلاق اسیران فرمان داده بیگلربیگی شیروانات بدستوری
خدیو فلک سریر صاحبان را اصل ساخت و چون بعد از گرفتاری محمد شیخ احمد و انجام امور فارس
امر متوکد صادر شده بود که جناب قلیخان سردار فارس بعضی از خوانین بختیاری را روانه دربار سپهر
اقتدار کرده و مشار الیهم در شماخی شرف آستان بوسی اندوختند و در خلال آن احوال خبر رسید که سرخای
خان با فوجی کثیر از لکزیه در قبله جمعیت کرده لوای فساد اعتلا داده پس شهریار کشورگیر بعزم غزو قموق
با شاهزاده مرتضی قلی میرزا در قلعه شماخی گذاشته چون قموق که در پانزده منزلی شماخی واقع و شهری
و معظم است در آن وادی مسکن و مقام سرخای و گریزگاه آن مغرور خودرای بود بیدرنگ می ...

بیجا متوجه و مضطرب بود از تدبیر تسخیر و تدمیر آن مکان را وجهه همت ساخته روز شنبه نوزدهم ربیع الاول
باتوپخانه و جمعی از ده هزار نفر از بهادران رزم آزما جریده و سبکباری بآهنگ قموق کرده متوجه قلیچات
... گشت که سه روز بعد از حرکت موکب فیروز با دوازده هزار نفر از لشکر نصرت اثر بعزم تنبیه سرخای
متوجه گردید و بعد از تسخیر آن امر مقید بمعاودت موکب والا و اذن تجدید گشته از راه قاپیس و سیستان روانه
هرات گشته بدستور سابق سرداری قندهار و سپهداری آن ناحیه را بخصوص خویش ... در یکشنبه قیرک
من عمال عصبان خبر رسید که سرخای در موضع دیوه باش که مابین قبله و شماخی و ... با سردار
جنگ کرده شکست فاحش یافته روانه قموق است تفصیل این اجمال آنکه سرخای بعد از ولایت شماخی جمعیت
خود را از لگزیه و غیره منعقد ساخته از قبله رو به آنجا نیز لگزیه جار و تاله را جمع و از علی پاشا ولی گنجه و اسحق پاشا
ولی تفلیس استمداد نموده اسحق پاشا بنابر مخالفت والی زادهای گرجستان از اعانت پهلوتهی کرده و علی
پاشا ولد خود را با مصطفی پاشا و نور پاشا و محکرای سلطان تاتار و هشت هزار نفر لزگیه و تاتار بمدد
سرخای ارسال داشته بهم جهة بیست هزار کس در معسکر سرخای فراهم آمده سردار نیز با فوج بهادران
روز مقرر از شماخی حرکت کرده و سرخای پیش از وقت جمعی از تفنگچیان خود را در مکان ... و سوم بدره
که از یک سمت بکوه و از یکسمت به بیشه اتصال دارد دلیرانه و جنود منصور تعیین نموده پشت ایشان از وجود
فوجی دیگر استظهار داده و از اینطرف پیشتازان سپاه سردار بجمعیت اول ایشان برخورده چون میان
جنگل بوده نیروی خصم خبر نداشتند منصور نیکه قراوت غلام سرخای است که مقابله پیش آمده دلیرانه با ایشان
ستیز و آویز پرداخته ایشان را مغلوب و منهزم ساخته بفوجی که در پشت آنگروه برای قرار از اخذ بوده
در آویخته لگزیه را مضمون آنکه حضرت ظل اللهی است که باین جرأت بر وقت ایشان رسیده عنان تمکن از
دست داده روی برتافته و از هزیمت آنگروه قلب لشکر سرخای و پاشایان بهم آمده سلک قرارت
از هم گسیخت و جمعی کثیر از ایشان عرضه تیغ بیدریغ گشته و بقیه بسمت گنجه و سرخای با معدودی بجانب
غازی قموق گریخت و تمامی اردو و اسباب ایشان اتخاذ کسب دلیران ظفر نصیب گشت و ...
... قبیه خاچمز ... سرخای و مکان ... را نهب و غارت کرده آتش زده و ... خاکستر
ساخته ... بوصول این خبر جمعی از لشکر را بفراریان فرستاده و سرخای چون از عزیمت موکب
همایون بسمت قموق مطلع بوده بعد از شکست هیچ جا ضبط عنان قرار نکرده و مرکب گریز تیزتک ساخته

ساخته و همان شب از شیبان کوه گذشته بود که دلیران هنگام صبح وارد آن مکان گشته جمعی را گزیده تا تا
که [illegible] وحشت طریق فرار در کمر کرده بسمت قموق افتاده از نشیب و فراز آن راه دور و دراز بتوانائی قدم
فرسا [illegible] حیرانی بودند و چهار لشکر منصور گشته گردن سپیدتن پر زخم شمشیر و حلقه کمند خصم افکن در آمد
منزلهای که [illegible] بلند اختر مهر از خنگ سپهر آهنگ نزول کرد موکب والا وارد آن مکان گشته بعد از لحظه
درنگ با فوجی از بهادران نیزه گذار و جزایرچیان جوهردار بتعاقب سرخای گشته که پیکر دریا لوند در [illegible]
و در عرض راه سپاهی از آن جماعت را که افتان و خیزان طی مسافت میکردند قرین [illegible] ساخته
تمامی ایلخی داغستانی که در کوهستانات سر راه بود بتصرف لشکریان در آمد القصه در عرض دو روز پانزده فرسخ
[illegible] کوهستانات سخت با توپخانه طی کرده در اکثر منازل توپ و آلات [illegible]
پیاده کان [illegible] جبال [illegible] بتحویل شد در بین نهج وارد قریه خسرک منزلی قموق گشته روز دیگر جواد
رفتارترین ستام بجانب قموق آغاز خرام کرده در عرض راه عریضه سرخای مشعر بر [illegible] های عفو
تقصیر و صدور منشور امان و تاخیر حرکت موکب نصرت توامان رسید چون [illegible] دار الضرب طبع همایون
نقد [illegible] و حرف [illegible] قابل سکه قبول نبود حکم والا صادر شد که [illegible] خواهی بود
که جبین سای پیشگاه حضور شود والا باد این سیل پر آشوب را بکار و خس [illegible] حیل نتوان بست
و بافسون [illegible] از دم این فوج اژدر مهابت افعی [illegible] نتوان رست اما سرخای به تمامی لزگیه و [illegible]
تجدید جمعیت نموده در کنار رودخانه [illegible] قموق [illegible] که [illegible] در آن بود [illegible]
[illegible] آن رودخانه [illegible] میان دره [illegible] جاری [illegible]
[illegible] خواص اندیشه در [illegible] که شعله [illegible]
و [illegible] از طرفین هنگامه جنگ را گرم کرده [illegible] خان حاکم [illegible] معبور گشته [illegible]
بار [illegible] از مژگان دیده [illegible] کرده چون نور بصر [illegible] از رودخانه گذشته سرخای و لشکر [illegible]
ملاحظه [illegible] از [illegible] رفته روی [illegible] و کوکبه ظفر قرین متعاقب فوج [illegible]
کرده تا رسیدن لشکریان گروه ایشان خود را [illegible] رسانیده [illegible] که جمعی انبوه [illegible]
[illegible] کرده رخت بدیار عدم کشیدند [illegible] سرخای که سر [illegible] بود [illegible] کوچ و [illegible]
و [illegible] از قموق برداشته بدیار [illegible] آواره شد [illegible] لشکر [illegible] در [illegible] دست

وفضای قموق مروج زنان وقصور وبیوت عالیه را اساس افگن گشته بگنج کاوی خنجر سعی دلیران زمین
ازدوی مهر را بنهفته وستر ستر بسته که در درون پنهان داشت آشکار کرده وخزینه ودفینه وگنجینه سرخای
و اهل انجا را انچه در ظاهر و باطن موجود بود در بسته بر طبق عرض گذاشت و خاص فولاد خان ولد عادل
کری خان شمخال که بزرگ داغستان بود در آن سرزمین شرف اندوز تقبیل عتبه سعادت قرین گشته بمنصب
عال شمخال وخلعت فاخره سرپلندی یافت و متعهد خدمت و مستدعی عفو تقصیر اهالی آنسرزمین گردید چون
جنود دهمن ودوی بارها به وصول بود و تنگنای جبال طرق مانع عبور و نزول بود و کار سرخای نیز قابل آن
نبود که خود را معطل او سازند بعد از یکهفته که مال آزادی اندوخته و بنیاد اعادی بر انداخته شد جمعی از لگزیه
که در قید اسیر گرفتار بودند ذکوراً و اناثاً بشمخال بخشیده و رقم عفو بر جریده آثام اهل قموق کشیده معطوف عنان
کردند و بعد از ورود بمنزل آنجی باره واغستان معلوم شد که لگزیه انجا سر طغیان پیش آورده [illegible] خانه
[illegible] که معبر کوکبه منصوره است شکسته علاقه و راه استفاق کرده اند موکب [illegible] در آن سمت
رود فرود آمده بجمع کردن چوب و اسباب پل فرمان داده تا وقت غروب پلی در کمال استواری بر آن
بسته افواج منصوره را فوج فوج مامور بعبور ساختند هنگامیکه خور زرین لوا از رود نیل فلک گذشت رایات
جهانگشا نیز با سپاه انجم کوکبه عبور و در دامنه کوه نزول نموده روز دیگر بهنگام صبح که آفتاب جهان آرا رایت
از کوه افق تیغ برکشید بعزم تسخیر بستاق انگروه وصعود در جبال انکوه فلک شکوه برفراز کوهسار زرین قمر
گرفته جمعی را هم در دامنه کوه بموضعی که زنان و طفلان آن طایفه تحصن داشتند روانه ساختند انجماعت
پای تحمل [illegible] غافل گریز گردند آنحضرت با جمعی از دلاوران بتعاقب فراریان پرداخته و آنروز را
[illegible] تا شام در طی پست و بلند آنوادی جولانگر بوده بسیاری از آنطایفه را از شعاب جبال بمغاک
هلاک فگنده جمعی کثیر را اسیر کردند تتمه لگزیه اطفال شیرخواره و هیچ شش ساله را از فرط دهشت در میان
دره ها و آبها انداخته نیم جانی برای خود مغتنم شمرده خویش را بقله قاف نجات کشیدند [illegible] که خسرو سیر [illegible]
خورشید از این قله بلند رخت بسر منزل غرب کشید خدیو کشورگیر بعزم آسایش از بالای کوه بزیر [illegible]
منزل گزیده و چون بسبب کوهستانات آمدن اردوی همایون از آن راه تعذر داشت امر [illegible] مقصد
پیوست که بنه و آغروق از راه شکی و شاه داغی البرز روانه قبله شود و روز دیگر آنحضرت [illegible]
متوجه قبله گشتند و آن راهی بود غیر مسلوک که سرخای در بعضی مواضع گر کوه را از سنگ و خشت و [illegible]

وصعود بر آن کوه و حدوث راهی کرده که پیاده و پلنگ در مجال وحشت و خطر از آن میلغزیدند دو فرسخ

تقاع و پهنا بر فرسخ مسافت آن راه بهت آنحضرت با ملتزمان رکاب تمام آن کوه را پیاده طی کرده سیم

دستی ناخن همت گره از رشته سر درگم آن راه پرپیچ و خم گشوده در شانزدهم جمادی الاول محل مزبور

بقدم نقاشین جبین اجلال قبله را بمحراب نقش قدم قبله گاه عالم ساختند و بعد از سه روز بقیه لشکر فیروزی که

از شماخی محل مزبور با ... بزرگ و بنه و آغروق که در شماخی بصیر ... وفق فرمان بموکب فیروزی نشان

پیوستند و چون طهماسقلی خان که بسرداری قندهار اختصاص داشت بعد از شکست سرخای بحکم ... از شماخی

عازم هرات شده بود محمد غنی خان حاکم ابدالی تیز با فوجی از ابدالی روانه ساختند که به حوالی ... در هرات

بطهماسقلی خان ملحق شوند و در منزل مزبور عریضه از طهمورث میرزای ولد نظرعلی خان والی سابق ... علی

میرزای برادرزاده و بعنوان سریر گردون مسیر رسید مشعر بر اینکه در حینی که سرخای بسبب جنگ قبله

از پاشایان گنجه و تفلیس استعانت کرده بود اسحق پاشای والی تفلیس با جمعی از عسکر عثمانی حرکت کرده

بامداد سرخای می آمده والی زادهای مزبور با فوجی از گرجیه جمعیت نموده عرض راه گرفته بر سر ایشان تاخته

پانصد نفر از رومیه قتیل شمشیر و ... جمعیت ایشان تفرقه پذیر گشته پاشا فرصت خودسازی نیافته

بقلعه تفلیس فرار نمایند والی زادگان مزبور از ازای خدمت بخلاع مهر شعاع و انواع نوازش و اصطناع بهره

مند می گشتند بعد از هفت روز از آنجا بعزم تسخیر گنجه لوای عزیمت افراختند

در بیان حرکت موکب والا از شیروان بصوب قلعه گنجه

چون از انتظام امور شیروان و تنبیه لکزیه و داغستان فراغ حاصل شد در بیست و چهارم جمادی الاولی اعلام ظفر فرجام بصوب قلعه گنجه پرچم گشا گشوده

... در محاذات ارس جسر متین ترتیب یافته ... با انواع ظفر قریب ... و چهارده

شهر جمادی الاخری بسمت کلیسا کندی گنجه قباب بارگاه عز و جاه بنیاد ... فرسخ شد ...

که در آن اوان از دولت عثمانی بایالت گنجه منصوب و با ... سلطان تا ... جمعی ...

محافظت قلعه مامور بود شهر را خالی نموده و بنا بر تحصن و قلعه داری گذاشته ... تمام ...

... بمحاصره ... آنجانب قلعه سبک ... ساخته مکان سیبه و اطراف قلعه ... دیده ... دیگر

... جنوب از میان میدان شهر که تا پای حصار تخمینا صد و بیست گز فاصله بود طرح سیبه بندی بحسب

... چیان خون آشام را بسته بدستور سیبه تعیین و از طرف دیگر ... جابجا ... مقرر شده ...

جمعی بسر برده و مکافات اقتصاص یافت و جمعی از جزایرچیان قادر انداز منارهای مسجد خارج قلعه
که مشرف بقلعه بود بر سر آن حصن متین واقع بود حواله کار ساخته در سر منارها آغاز نگاهداری نمودند
تخت توپچیان رومیه منارهای مزبور را هدف گلوله آتشبار و با آتش دستی مهارت در عرض سه روز
با سطح زمین هموار کردند پس توپچیان بهطرف منارهای میان قلعه را که رومیه سرکوب سیبه داران
ساخته بودند نشانه توپهای صاعقه بار نموده در اندک روزی رایت سرافرازی آنها را نگون ساخته برات
حیات مالکشیت آن بزم جاری را حواله قابض ارواح کردند و آن فوارهای آتشین را که در جو جبا[illegible]
خونخواری سر بر فلک کشیده بود از جوشش صاعقه باری تسکین دادند بعد از آن حوالیهای بلند سپهر پیوند
که نازل منزل [illegible] بهاری بود در خارج شهر از چوبهای قوی ترتیب داده شبها بپای قلعه کشیده
سرکوب قلعگیان میساختند تا هنگامی که آن قلعهای چوبین قامت استعلام علم میکردند از برج
قلعه اساس سربلندی آنها را بصدمه توپ گران سنگ از پای در آورده چنان هیئات عظیم را منهدم
[illegible] میساختند پس منجنیقهای گردون توان مرتب گشته از دهان منجنیق خمپاره آیات
وامطرنا علیهم حجارة بر قلعگیان قرائت میشد و فرمان پذیران کوهکن پیشه بیرون جزو سیبه
کوشیده از طرفین بکندن نقب داد فرهاد دستی میدادند و دو سه دفعه از جانب سیبه داران
نقبهای بپای حصار رسیده آتش زدند و خاک بنیاد حصار و جمعی از مستحفظان بباد فنا رفت یکدفعه
هفت نقب بنقبهای مختلف بنا گذاشته نقابان رومیه بهانحائی یکی پی برده باطل نمودند الا از
شش نقب دیگر که سه هزار و پانصد من باروت بکار رفته بود غافل شدند حوالی فجر که مستحفظان [illegible]
دستبار بر فراز برج قلعه [illegible] با فروختن مشعل [illegible] صبح گرم کار بودند [illegible] بیکبار و لایکنفت آتش
در ده [illegible] قلعه و [illegible] دیوارش [illegible] کاخ فیروزه گون فلک را از زلزله شورش افکنده قلعگیان [illegible]
اینک همان یک نقب بود که تا به شر از آتش تسکین پذیرفت از خوف یورش بر روی برج و حصار [illegible]
و جمعی [illegible] که [illegible] قلعه استوار مقام [illegible] مردان کار [illegible]
نقبهای دیگر [illegible] و در بنیاد قلعه افتاده [illegible] حیات [illegible]
عمر [illegible] پاشای والی گنجه احتراق یافت از آنطرف نیز رومیه دو دفعه نقبهای سیبه آورده یکی را
سیبه داران مطلع شده باطل کردند نقب دیگر [illegible] از آتش [illegible] خانمان [illegible]

تا چهل قدم بر میان سیبه دار کرده و چند دفعه نقبهای طرفین بیکدیگر رسیده در همان تنگنای
نقب دلاوران در خنجر و طپانچه دست بگریبان شدند و یکدفعه نیز هنگام عصر در وقتیکه مستحفظان در پشت
سیبه مشغول حراست بودند رومیه با خمپاره‌های دستی و تیغهای آخته غفلتاً از قلعه بیرون دویده خمپاره‌ها
را آتش داده بجانب سیبه‌داران انداخته با تیر و سنگ و تیغ و تفنگ هجوم آور شده اهل سیبه تا متهای
میدان دوانیده ناگاه از یکطرف سرداران اکراد و دلیران جلادت‌نهاد با تیغهای کشیده بر رومیه در آویخته جمعی
در خاک و خون کشیده و بقیه را از سر سیبه دور کردند چون شهریار تاج‌بخش کشورگیر هر روز بر سر سیبه‌ها توجه
کرده بکار هر یک از کارگذاران و فرمان‌پذیران میپرداختند اهل قلعه جمعی را یافته در آنوقت بجهت پاره
توپ و تفنگ مشتعل میساختند که اگر حرم خدیو اولوالعزم دستی از دور بر شعلهٔ آن فکر شود شررش
خرمن عمر بسیاری از ایرانیان طریق جان‌سپاری بان آتش جانسوز در میگرفت و دو دفعه چنان اتفاق
افتاده که در وقتی که سرور گردن‌فراز در پشت سیبه روی توجه آورده بود بهدستی اقبال الهی از سر رشتهٔ کار
بدست کاربینان هوشیار رسیده دو گلولهٔ توپ سر شخصی را پرانیده مغز و خون آن شخص بسر و صورت و
لباس آنحضرت پاشیده که در همانجا تجدید جامه کردند و یکدفعه نیز در مسجد بیرون قلعه که آنحضرت از سر سیبه
برون‌ها بانجا آمده آسایش میکردند گلولهٔ خمپاره از قلعه بمیان مسجد افتاده یکنفر از غلامان را از پا
درآورد در همین نهج مدتی نیران جنگ التهاب داشت و از جمیع طرف تقصیری نمیرفت و خود رنجیده و اگرچه
رومیه و اهل قلعه را بگلولهٔ توپ و تفنگ و خمپاره اساس هستی فرو ریخت از جمله قوچعلی پاشا حاکم کرمانشاهان
بود که در سر حصار بضرب گلولهٔ توپ از پای درآمد دیگر ولد علی پاشا بود که با آتش نقب سوخته چون کباب گردید
از اینطرف نیز عیسی‌خان بیک توپچی‌باشی که در سر سیبه بود بگلولهٔ خمپارهٔ قلعه‌گیان راه فنا پیش گرفت و تا
غرهٔ رمضان و فات شبانه‌روزی بحرف بیرون سیبه گشته خندق قلعه را بچوبهای ضخیم و سنگهای عظیم
انباشته سیبه را از خندق گذرانیده بپای برج حاجی رسانیدند چون بسبب کثرت برف و باران تمام روی
سیبه متلاشی شده و تودهٔ خاک شده دست از پیروی سیبه باز داشته رنگ تدبیر دیگر ریختند. مجملاً در
هر قسمت مابین مشرق و جنوب قلعه را که آب میگرفت سدهای متعدد ترتیب داده آب بستند و برج
حاجی با حصار و بروج آن سمت انهدام یافته نصف قلعه را آب فرو گرفت و ابنیه و عمارات درون
شهر خانه خراب شد اما محصورین باستظهار امداد و عید احمد پاشا گوی را در قلعه کندند و بامید عسکری

منصوب و آوازه آمدنش روز بروز می آمد پشت بدیوار امیدواری داده دست از دو من قلعه دار
برنمیداشتند و درین چند ماه آنچه لازمهٔ کوشش و تمهید بود در باب تسخیر قلعه بعمل آمده از آنجا که قلعه
گشایش امور در دست کارفرمای قضا و مفتاح ابواب مقاصد در کف تقدیر ایزد بیهمتا است
تسخیر صورت تیسیر نیافت چون یورش پیشگاه ازین رسم خدیو کشورگشا نبوده فوجی از دلیران جوان
آشام و عساکر بهرام انتقام را بسرکردگی چند نفر از خوانین کرام و رؤسای انجم احتشام باطراف قلعه مامور
و حصار بدستور در کمال شدت محصور ساخته جمعی را نیز بسرداری صفی خان بختیاری روانه تفلیس فرمودند
که باتفاق ولادان و تاوران گرجیه مشغول محاصرهٔ قلعه تفلیس باشند چون تسخیر قلاع مزبوره بزور سرپنجه
اقبال بیزوال خسرو دوران در سال بعد میسر گردید مجاری حالات آن دبستان انشاءالله العزیز در ضمن
وقایع سنوات نگاشتهٔ قلم صدق مقال خواهد شد سأتلوا علیکم منه ذکرا از نتایج قدرت
توپ سنگ در ایام محاصرهٔ گنجه چون اردوی همایون در برابر توپ واقع شده بود دست بدی در
بر خیمهٔ خسروی کشیده بودند که تیر مراد توپچیان به نشانه سنگ می آمده باشد از اتفاقات در خیمهٔ حرم محترم روزی در
بستر آسایش نشسته بودند عزم دیوان سرای همایون کرده همینکه از جا برخاسته راهی شدند بدستور
در ایام محاصرهٔ هرات اتفاق افتاد فی الفور قلعه توپی انداخته که گلوله در پهلوی مسند مبارک بزمین آمد

و چنانات الهی نگهبانی حفظ الهی از ذات بیهمال گذشت و باقی صادرات امور ایام توقف گنجه	در بیان تنبیه سرکشان لگزیه جار و تله و حرکت رایات جاه و جلال از خارج گنجه

داشت جمعی از رؤسای لگزیه جار و تله وارد دربار شوکت مدار گشته جبهت متعهد گردیدند که جمعی ملازم بهم
رسانیده در رکاب خورشید اشراق حاضر سازند چون در آن وعده تراخی ورزیده و قلعه رسید جمعی از
خوانین و حکام سپاه نصرت پناه که در حدود آن حدود بودند مستعد و منتظر فرمان بودند تنبیهاً علی خان
فوجی از عسکر فیروزی اثر بمعاونت ایشان نامزد و جمعی از گرجیه کاخت نیز بسرکردگی میرزا بودند مامور
قلیچ خان به تنبیه رو در خانه از این امر مأمور گشتند و مأمورین بعد از انعقاد جمعیت متوجه مسکن آن جماعه
گشته آنطایفه نیز از قلاع و مساکن خود دست تحصن بقلعهٔ کوهی که معین قریهٔ البرز که بود در آن
نقش بر کشیده ماننده بعزم جنات بسته دست تحیر و سرگشتگی شده علی الفصل با سواره و پیاده
خود بعسکر لشکر فیروزی اثر هجوم آور شده اردوی انجم حشم را آماجگاه گلوله تفنگ ساختند و خود

تا خود را نشانهٔ تیر ملامت کرده جمعی کثیر از ایشان بمعرض تلف درآمده روی براه نهادند و سقناق خود
را گرفتند پس سرکردگان بقصد پنجاه تن از آن طایفه که در دست داشتند پای در آورده بلندکوب رفت
و در آن ناحیه پرداخته شد و تمامی قری و مساکن ایشان را آتش زده اموال و اسباب ایشان را غارت
و نهب و خسارت در دو کوه دادند آن طایفه را که فرصت فرار نیافته بودند مورد قتل و اسارت ساختند چون موسم
زمستان رسیده و خیل سرما که جهت ییلاق گرمسیر شده به ییلاق آشکان رخت نزول کشیده و در آن نیز
منحصر بیک ممر بود که آن را گذر به درختهای عظیم و چوبهای قوی مسدود نموده آب بسته بودند هرچند که از
یخ بندی تینه صیقلی گشته بود اما یورش صورت امکان نمی‌نمود لهذا بحکم والا قاجاریان برگشته
جمعی هم از رؤسای آن گروه که در اردوی نصرت پژوه بودند بسلسلهٔ حبس و قید گرفتار آمده بانجام کار
ایشان همه بوقت دیگر گردید و نیز بعرض رسید که جمعی از طوایف بختیاری که مامور بخراسان بودند
بعرض راه فرار نموده در کوهستانات بختیاری با اظهار سرکشی و بستگی بار کرده و از موقف علی بابا خان چاروشلو
بیگلربیگی فیلی به تنبیه آن طایفه خیره سر مامور گشته در محل موسوم به [illegible] در قله کوهی که سقناق آن جماعت بود پیاده
را طرف کرده یورش برده بعد از کشش و کوشش بسیار آن طایفه مغلوب جمعی از ایشان در سر دو خاک آن
ناحیه فریق بر بخی هم به آب زده شمشیر صاعقه بار دلیران حریق گشتند و بقیه با عیال و اطفال دستگیر شده باشارهٔ
والا و اهتمام سرکردگان با الواد ساکنه خلیل آباد کوچیده روانه خراسان و در حدود جام بهلوی نشین
بیت رفقا کردند و همچنین حکام کرمان و سیستان را بافوجی به تنبیه بلوچ و دیگر مامور ساخته بودند
و به عرایض حکام مزبور معروض حضرت علیا شد که بپای مردی بخت چیره دست قاآنی سرکشان آن ناحیه
را قرین خذلان و هوان و جمعی را پیلای تیغ کج پرداخته و بهت عدم روان ساختند و قلعه دیگر که استخر نموده

در بیان وقایع توشقان ئیل مطابق سنه و انعقاد مصالحه با دولت روسیه و استرداد قلعه بادکوبه و دربند بتایید خداوند متعال و ما تبعه

چون وقت آن شد که دیگر
بار تیغ و قلعه‌های شکوه ور باچین که در تصرف لشکر بیگانه در آمده بود به هجوم سپاه از داری و قلعه
گشائی نسیم بهاری گشوده گشت و در بار قوة ناصیه آب رفته بیاد عروق اشجار آید و بهنی [illegible] صغر
چمن که نماز نگارکهای ابیض و احمر کاشت است راه و بار ناکامی بپایه سلطان سپاه کلان روز شنبه
بیست و پنجم شوال سنه عالم افروز از حمل گشته باب الابواب الا و کل را گشتی بعد انتقل

وتحویل دلو دادباحتزاز نسیم شمیم ریاحین بهیج بر روی باغ و بستان گشاد و طنطنهٔ کوس نوروزی و غلغلهٔ
تهنیت فیروزی مژدهٔ بهجت و عالم افروزی بدور و نزدیک در داد و مجلس خسروانی که گلزار بهار استعارهٔ
آب و رنگ از آن گلشن رنگین و باغ ارم اکتساب نزهت از آن حدیقهٔ خلد آیین میکرد و درخشان
لاله و شقایق داغ رشک از آن بر دل میسوخت و سرخابی گل سرخ از خجلت صفای آن نقاب بناخن خار
میخارید و بنفشه از غیرت کبود گشته در بوتهٔ حسرت میگداخت مشحون بانواع خواسته و بر دوش
زر نثار و سر زن سپاه و از اثواب گلگون و خلاع زرتاری گوناگون آراسته گشته بهارستانی دیگر در نظر
آمد و بعد از انقضای جشن نوروزی نوبت آرایش گلزار پر رنگ و بوی دولت ابد پیوند رسیده در آرزوی
تدبیر و تمشیت استفتاح قلعهٔ کبری باسترداد ولایت دربند و بادکوبه کردند مفصل این مجمل آنکه سابقاً
ذکر یافت که کناس ایلچی که از جانب پادشاه روسیه بسفارت در صفهان بهره یاب تقبیل عتبهٔ علیا
و ادراک ملتزمان رکاب همایون میبود و چون بعد از تسخیر قلعهٔ شماخی خیال انتزاع قلعهٔ دربند و غیره که در تصرف
روسیه بود از ضمیر انور میگذشت ایلچی مزبور از عزیمت خاطر اقدس آگاهی یافته در باب انجام آن مرام
نامهٔ استمهال بدولت روسیه بیان حقیقت حال کرد پادشاه خورشید کلاه نیز چون دانست که اهمال
و تعلل در آسودگی و عاقبت کار راه بهبودی نیست در باب تخلیهٔ ولایات فرمان فرستاده کناس را بدادن
ولایات ماذون ساخت لهذا در آن روز همت اندر عقد مصالحه فیمابین دولتین بوقوع پیوست
از بعطرف تا بن اشرف حکام ولایات دربند و بادکوبه و رسالیان تعیین و روانه و مقرر کردند که اسرائی
که در تصرف روسیه باشد جمیعاً باز یافت و ولایات را تا قلعهٔ سولاق که راس الحد ممالک جانبین است
تصرف کرده سرداران روسیه را بدون مزاحمت روانهٔ روس نمایند و مامورین بنحو مقرر فرمان پذیر گشته
ولایات را بحوزهٔ ضبط در آوردند و بعد از طی مرحلهٔ امیدها چون اصل بنای شهر و قلعهٔ شماخی در عهدی که مناسب
تعلق افتاده دست تسلط لشکر بیگانه سرکوب حصار آن عیوب اللبت شده بجهت والا تغییر مکان تعلق یافته
بوقوف و بلدی دیده وران صایب نظر در چهار فرسخی محل موسوم بآقسو که مابین رود کر و شهر قدیم واقع
و بحسب مکان اهمیتی داشت مستحق و مقرر گشته بدستور والا بنایان بمهارت پیشه و هنرمندان در دست
اندیشه با تمام آن بنای خیر فرجام دست اهتمام بازیده در اندک روزی بنیان آن حصن حصین بهمه وش
قلعهٔ ذات البروج چرخ برین ساخته و سکنه و اهالی قلعهٔ قدیم را کوچانیده در آن مکان نزهت نشان مسکن

مسکن و مقر خود را دار الملک حکام شیروان قرار داده بودند و نیز از آنجا بهجت پرور اینکه ایلبارس خان خوارزم
حسین وکیل موت را با شش هزار نفر از ترکمان بتاخت حدود خراسان فرستاده آن جماعت دو فرقه گشته
گروهی بجانب نسا و فوجی بسمت آلاداغ و سملقان که مسکن اکراد چمشگزک است شتافته در حینی که آن جماعت
مشغول کارزار و سرگرم دست درازی بودند حکام آن ناحیه با جمعیت کامل بسر وقت ایشان رسیده جمعی
کثیر را عرضه تیغ سیاست و درازی اینجماعت بنوازشات خدیوانه اختصاص یافتند   در بیان حرکت

موکب والا بجانب قارص بعزم محاربه عبد الله پاشای سر عسکر و بقتل رسیدن سر عسکر در خارج قلعه ایروان

چون مدتی بود که عبد الله پاشای سر عسکر روم با فوج قضا
هجوم آن مرز و بوم از روان بقارص آمده هر چند آوازه آمد آمد شاهنشاهی و سیل کثرت سپاهی ساعت بساعت در و بام میدید
ماکو [illegible] بر جای نهضت موکب کرامتکان بسمت [illegible] و بعد از نوروز سلطانی که ایام محاصره گنجه امتداد
یافت سرعسکر سر از گریبان خمول بر نیاورده فوجی را اولا بتاخت نواحی قارص تعیین فرمودند که شاید سلسله
جنبان عرق حمیت سرعسکر گشته از قارص متوجه گنجه شود سرعسکر بتجاهل بر ذمت خود از معارضه عرق حمیت و [illegible]
عزیمت توجه بآن سمت در خاطر والا تصمیم یافته جمعی از دلیران کیوان جهات و شیرگیران مریخ صلابت
لبرگردی چند نفر از خوانین بر سد طرق و ضبط ضابطه محاصره گنجه مأمور ساخت و فوجی را بسم مقرر داشتند
که رفته در آغدامش توقف کرده هر گاه لکزیه جار و تله یا داغستان که همیشه در کمین بی حالی اند تکرار قبایح
نمایند با بیگلربیگی شیروان و حکام آن ناحیه بتنبیه ایشان پرداخته و گروهی دیگر برای محافظت و صیانت
ایروان بجانب نخجوان تعیین فرمودند بعد از اتفاق این امور و انتظام کارها در روز [illegible]
سیزدهم ذی حجه طرف عصر از حوالی گنجه کوچ فرموده اردوی همایون در جوش آمدن دریای لشکر بیکران در گروش
آمده در منزل [illegible] بمحال شمس الدینلو بعرض اقدس رسید که تیمور پاشای [illegible] حاکم وان با ششهزار تن از
عسکر روم و اکراد وان بقصد تفلیس [illegible] خدیو جهان پرور باستماع این خبر بهجت اثر با فوجی از مردان
رزم آزما بعزم ایشان که شاید که سر راهی بر آن خیره سر گرفته پا گیر شد عازم تفلیس گشته اردوی همایون را مقرر
داشته که کوچ بکوچ رفته در قلعه لوری بار اقامت گشاده منتظر التفات موکب والا باشند بعد از ورود
جهانگشا به فرسخی تفلیس معلوم شد که تیمور پاشا برای محصورین ذخیره و خیره رسانیده کار را انجام داده و مراجعت
کرده آنحضرت فرمودند که از میان کوه مشهور بقیالی از بیراهه عقلانه سر قلعه قارص که در قوچ قارص

واقع و محل توقف جمعی از رومیه است رفته آن طایفه را تنبیه نمایند با جمعیت پیشگی که در آن زمان یکه تاز عرصه ...
درجات نوکر گرم کوتازی بود میان کوهسار و تند با مجدی پامال برف بود که کوه و دشت و جاده ...
تسخیر ... سیاف حضرت پیادگان را در آن کوهستان بکوبیدن برف مامور ساخته ده شبانه روز آن
فوج فیروز قدم فرسای آن گشته سپاه کینه خواه دی را که در آن وادی هولناک کوه بکوه بر روی هم متراکم بود
پامال نمودند که شاید سررشته عبور بدست جنود منصور افتد میسر شد و چند مرکب ... لورود زورق سا
سبار بادی توام تیز کرده آبهای بیکران انداخته چنان غرق شد که تخته پاره آن ستون بندی پیکر ...
یکبار ... پس عطف عنان کرده به قلعه لوری باردوی همایون پیوسته و از آنجا عزیمت ضمیر مقدس
معطوف یکی از گرفتاران رومیه بر عسکر آن نشسته او را از توجه موکب منصور بآن سمت آگاهی داده باد وار دو
هزار نفر از عساکر نامدار و یکه تازان عرصه گیر و دار عازم مقصد گشته در غره ماه محرم شب یکشنبه که فارس
مضمار ... روی انجم چشم ساخته سحرگاهان که از چرخ ملوک ... ترین کوس رحلت شب آوای
های و غریو کرنای ... در چرخ برین انداخت و اعلام ظفر اثر و رایات ... پیکر ... سماک و قبه
افلاک فراخت بضابطه و آئینی که شایست و فرشکوهی که شایست در برابر قلعه تسویه صفوف کرده
پرچم اعلام ... کشودند چون سرعسکر پیش از وقت با اعلام خدیو جهانگیر از نهضت کوکبه ظفر واقف
گشته حصار قلعه داری را اساس عافیت ساخته و باستحکام درون و بیرون شهر پرداخته خود در قلعه توقف
و عسکر رومیه را که شمار آن فوج بیشمار بیکصد و بیست هزار میرسید با تیمور پاشای ... بجانب حصار ارشاد کرده
بود که از روی حزم پشت بدیوار رزم نمایند تا عنصر غضب ... رزم سازان و شور انگیزی جان بازان
سعی نمودند شد که شاید آن طایفه از حصار بند قلعه دور و به آورد لشکر منصور گردند مفید نیفتاد و چون
وسعت قلعه گنجایش توقف آن عسکر پرشور و شر را نداشت جمعی از ایشان در فراز تلی رفیع که مشرف بقلعه
بود نصب خیام قرار و اطراف آنرا بمطریس و خندق استوار کرده بودند لاجرم توپخانه جلو را بامر همایون
بجای قلعه کشیده متعلق عسکر بیرونی ایشان بستند و بعد از آتش افشانی آن اژدرهای شعله دهان نوبت
کارزار بسر چشم تیغهای افعی پیکر رسیده سواران و پیادگان با سیف و سنان صاعقه ... [illegible]
حمله ور گشته بمحض تهاجم ایشان رومیه روی برتافته فوجی دیگر از همان خارج قلعه ... بجانب ... [illegible]
از رومیه کشته تتمه خود را بقلعه کشیده و بار تحصن گشودند و چون شب سیاه خیمه اطلس مشک فام

قائم ظلمت را بنوای آسایش خشاب در کشید خدیو فیروز روز عطف عنان بجانب اردوی سپهر بنیان
کرده سه روز دیگر آمشکان را مستقر کوکب گردون احتشام و تمامی نواحی عارض را ایل سم ستور جنود ظفر و جام ساختند
و مکتوب مشتاقانه بحضرت سرعسکر نوشته مصحوب یکی از گرفتاران رومیه فرستاده در میدان جنگ
دعوت و ترغیب کردند جوابی نیامد و معلوم شد که بنای کار سرعسکر بر تغافل است چون قلعه گنجه و تخلیص محمود بیاه
منصور و همت والا بمحاصره قلعه ایروان مقصود بود صرف زمام توجه بجانب ایروان کردند تا سرعسکر
برسم امداد و کمک از حصار های محصوره جلوه گر میدان ظهور شود و کوچ بر کوچ جنب اوج کلیسا را با فراختن
قبه بارگاه پهلو نشین اوج مهر و ماه ساختند و بعد از چند روز بیگلربیگی ایروان نزول کوکبه جلال فرموده
عشش پاشای والی ایروان بقلعه داری پرداخته و فوجی از دلیران منهدم ساز بموجب حکم سرور گردون فر
قلعه بایزید بعرض تاخت و تاز ساخته عثمان آقای حاکم آمشکان را دستگیر و با سر زنده بسیار بساحت
گردون نظیر رسانیدند عبدالله پاشای سرعسکر از کار سرعسکر بانی تحیر ماندند نگشته بعد اذا جاء
القدر عمی البصر انصراف موکب نصرت اثر را بر ضعف حال دلیران و شیوع حادثه وبا در ایران
محمول داشته بجمعیت آن لشکر شکسته را درست کرده با کثرت و عدت تمام که موافق ثبت دفتر
رومیه و تقریر محمد آقای ذخیره‌چی که در محاربه بدست آمد هفتاد هزار سواره و پنجاه هزار پیاده و ینگچری بوده عازم
ایروان شد و بعد از عبور عسکر روم از آرپه چای این نوید دلپسند و مژده بهجت پیوند معروض خدمت خدیو
زمین گشته برای سبکباری غازیان سنه و آغروق را باردوی همایون روانه و تکبیر ساخته موکب والا
که عددش ده هزار پیشه بقصد استقبال حرکت کرده سرعسکر که با هزاران کوکبه و فر می آمد در محل موسوم
بباغ دره در حوالی ایروان گشته چون دست از دامن عزم کشیده و غیبه داشت آن شب را مکرر وانموده
داشت که فرود آمده کوکبه والا نیز شب را که در دو فرسخی اکوه در جنب قریه اخی کندی ایروان و قوع دیدن بعسکر
میدان مسطح بود برای نزول اختیار نموده سرعسکر که طایر خیالش بیشتر در هوای خیال محاربه بنشر با عاشر
میپرید بمجامعین یا دبدبه در قله قاف بلند پروازی قرار گرفته شب هر یک از شیر شکاران را صید حرکت
دیرینه گرفتار کمند لوندیان تصور میکرد اما حضرت ظل اللهی که او به پایه جهان‌بینی و لشکر کشی در باب
ورود آمدن ایشان از دلیل آمد کار و از عطایای حضرت کردگار دانسته با دل قوی و حوصله شریف ... تا
و همت شریف تا نصف شب بانتظام امور لشکر پرداخته منتظر ظهور صبح سروری بودند که آفتاب عالم

و قصه نموده‌اند که جانور مهیب که بکاوش جثه با شتر پلنگ شباهت دارد و در میان خیمه رشیدی که مخصوص آن
حضرت در منزل نزده میشد رو بآنحضرت کرده خود را بشیر صولت تیز با حمله ور گشته قفای گردن او را گرفتند
آن جانور هم شروع بتلاش کرده دو او را محکم کشیده بزانو در آوردند تا پای جانور قایم بود آنحضرت با او در آویخته
شکر یزدانی که در آنجا حاضر بودند باو اشاره کردند هنوز از ایشان اعانتی بظهور نرسیده بود که آنحضرت بقوت
بازوی شیرافکن او را از پای در آوردند صبحگاهان سران و سرخیلان سپاه را احضار کرده ولاجام گوش
و ساغر هوش ایشان را از باده تلخ این بیان ساختند که دشمن سرمست می غرور و باده جمعیتش بی سست
که در پیش رو دشت و دو طرف او رود و نیز بقلعه ایروان و زنگی چائی پیوسته اگر قصوری در عزم و قصوری
در رزم واقع شود راه نجات از همه جهت بسته خواهد بود و بعد از آن خواب شبانه را بیان کرده دلیران
را مژده خصم فکنی و دلداری الفتح و الظفر امیدواری دادند مقارن آن رومیه از قلعه بر آمده پشت بسر
موردی همایون کنار زنگی چائی را فرو گرفتند که هر گاه موکب والا از بالای تپه بمقابله پردازد ایشان بمعسکر
نصرت اثر در آویزند و ورود موکب نیز از پیش رو آغاز کوچ نموده همین که با کوکبه والا ازدحام بر راه افتادند
خدیو بلند اقبال که با افواج خونخوار هیکل و آراسته مهیای کین در کمین ایستاده بودند از فراز تپه مانند
رعد بهاری خروشان و چون سیل کهساری جوشان آهنگ نشیب کرده رو بلشکر رومیه آوردند سر
عسکر روم توپخانه خود را دو دسته کرده یکدسته را بجانب یسار و دسته دیگر را بر سر تلی که در فضای میدان
واقع بود قرار داده خود در پناه تل ایستاده از دو طرف ابر خروشنده جنگ یعنی توپ و تفنگ را صاعقه
بار ساخت شهریار کشورگیر نیز با فوجی از جزایرچیان بهرام صولت بر سر توپخانه بالای تل که سر عسکر آنرا پناه
خود ساخته بود یورش برده جمعی را نیز بر سر توپخانه جانب چپ مامور ساخته قول همایون نیز بر قلب لشکر
رومیه در حرکت آورده توپخانه‌های جلو را بر ایشان بستند تحت جزایرچیان بهرام کین به پشت گرمی
اقبال ظفر قرین متهاجم گشته توپخانه روی تل را تصرف کردند و قبیان را بیاری قلب سر عسکر نیز رسیده
توپهای گران در هم شکسته رو بوادی انهزام آوردند که تازان جلادت آئین و تیره کندان ظفر قرین
که در طرح و کمین مهیای کین بودند باشاره سرور روی همت از یسار و یمین بتعاقب سواران پرداخته
فوجی نیز به پیش روی پیادگان در آمده آن صیدهای بدام افتاده را چون که دارا احاطه کرده بسرافشانی دست
بر نیزه‌ها کار بجائی رسید که یکنفر چریک ده تن ینگچری را بسته تیر زنده پیش انداخته می‌آورد و سواران

سواران لشکر تا کنار آب چپاول از عقب ایشان شتافته در آن روز پنجاه هزار متجاوز از آنگروه عرضه تیغ
هلاک و بهره زخم و فتراک شدند عبد الله پاشای سرعسکر را رستم نام قراچورلوی عادیزی عنان گیر گشته بدست
می آورد و جمعی از دست آن ساختند چنانکه عادت اوباش سپاه است باو در آویختند پاشای تا توان هجوم کشاکش
ایشان از اسب در غلطید و سر بر گوشه سنگ آمده نیمجان گشت قراچورلو چون صید خود را نیم بسمل دید او را
ذبح کرده سرش را بنظر رسانید و چون بالعرض در محافظت آن بزرگ ناسازکاری کرده بود بنوازش کامل
سرافرازی یافت و ساری مصطفی پاشای والی دیار بکر که بمصاهرت سلطان محمود خان پادشاه
دیار روم اختصاص داشت جلیل بیک پیش دست خراسانی از اسب انداخته چون زخم کاری یافته بود در
عرض راه ودیعت حیات سپرده نعش او را باردوی ظفر قرین آوردند و ده دوازده هزار نفر دیگر از پاشایان و میر
میران بهمین نهج سر بر سر این ستیزه روانی گذاشتند و تمامی توپخانه و خزانه و احمال اثقال و خیام و دواب
و آلات و اسباب سرعسکر و لشکر پاشاش فزون از حیطه حساب بعرض الکتاب در آمد و این فتح روز یکشنبه بیست
و ششم شهر محرم سنه ۱۲۳۷ اتفاق افتاد و اکثیر پاشای ملی در آغاز اشتعال آتش جنگ با اکراد و ابسقت
هزیمت جسته از جانب اوچ کلیسای و فوجی از راه کرپی و اشترک عازم فرار شدند اسنیه و نات دره
حوالی اشترک سر راه بر ایشان گرفته دامنه از پیش رو بچوب و سنگ و دلیران از عقب با تیر و تفنگ سهم جستی ایشان
با رم داده سه چهار هزار از ایشان را نیم جان بآن دره ولی پایان انداخته مرده و مرکب بجا ماند و در ...
الحاصل دو روز برای ضبط و تقسیم غنایم و اعطای جوایز و عطایای مردان میدان فیروزی نشان مکث و
آنگاه تپه موسوم به نعش سرعسکر را مبرا ساخته مصحوب محمد آقای ذخیره‌چی بقاصن نعش
ساری مصطفی پاشا داماد را بقلعه ایروان روان کردند و جمیع گرفتاران رومیه را خرجی راه و بدرقه همراه
نموده روانه اوطان فرمودند و چند نفر از گرفتاران رومیه را برای نقل این سرگذشت بجانب گنجه و تفلیس
ایروان فرستادند پس بهمان فتح و ظفر و همرکابی تائید ایزد داور که جمع روزی از جانب سیلاق بیروت
نهضت یافته تپه تحاق جان را مقر کوکب نصرت پژوه و شوکت آسمان فرسا کرده البرز شکوه ساختند و
ما با خان چاپشلو بیگلربیگی قبلی را که بعد از واقعه فتح بموجب امر والا باردوی معلی پیوسته بود با شش هزار
نفر از بهادران رزم گستر بمحاصره قلعه ایروان مأمور و مقرر فرموده بودند و آنگاه شاهزاده رضا علی میرزا
که با حرم محترم نزار حضرت اقدس مأمور بدرگاه معلی شده بود وارد و بشرف تقبیل بساط اقدس فایز گشت

در بیان تسخیر قلاع گنجه و تفلیس و ایروان و مجملی وقایع آن اوان

چون مشیت ایزد داور که بست و گشاد حصن حصین جهان و بسط و نظام قلعه متین چهار ارکان در
دست قدرت اوست بحصول امری تعلق گیرد بدون سعی و طلب کلید دار الملک مطلب بدست می آید
و رخنهای گشوده از شوخ چشمی بسته گشته درهای بسته از هر باب بگشایش می گراید بمصداق این مقال مقدمات
قلاع مزبوره است که در این چند سال نهال ادبار جای طایفه رومیه در آن مرز و بوم ریشه تصرف دوانیده بجدی
شاخ و برگ سرکشی فرابسته بود که بگشاکش ارّه آمد و رفت ایلچیان و دهره حرف و صوت سفرا هیچ وجه از پا
در نمی آمد و در این چند وقت نیز که این جمع از سرکشان رومیه پا بمردی جلادت سر در پای قلعه گذاشته دست
از قلعه داری برنداشته در هر وقت که خبر قضیه سر عسکر بگنجه رسید اوغلی پاشا والی آنجا میرزا پاشائی را با
چند نفر از رؤسای اوجاق بدرگاه کیوان رواق فرستاده طالب امان گشت این مسئول بحضرت ظل
اللهی موقع قبول یافته عبد الباقی خان زنگنه را همراهی ایشان با فرمان امان روانه ساخته بعد از وصول فرستادگان
مزبوره پاشای مشار الیه در هفدهم صفر قلعه را تخلیه و در رجب اشاره اقدس [illegible] و جمیع امرای ایران
تسلیم نموده [illegible] می شد که با فتح گرای والی زاده تاتار کام دل از تقبیل عتبه علیا دریابد و بعد از حصول سربلندی
بجانب مقصد شتابد مقرر شد که پاشا و فتح گرای سلطان باتفاق عبد الباقی خان روانه دیار سپهر بنیان
و جمعی از غازیان نیز رومیه قلعه را سالماً از آن رهگذر که ابتدای سرحد است گذرانیده معاودت نمایند
پاشا و فتح گرای سلطان بعد از ادراک سعادت کورنش و تسلیم و شرف پابوس و تقدیم پیشکشهای لایق گزیده
بنوازشات خاص قرین اختصاص یافته علی پاشا متعاقب لشکریان خود از راه قارص و فتح گرای بسمت تاتار
که در تیش دار ملک قرم بود از راه تفلیس طریق مقصد پیموده بعد از تخلیه گنجه اسحق پاشای والی تفلیس
با سبب استیمان در آمده او نیز بهمین نهج مورد امان گشته در بیست و دوم ربیع الاول قلعه را خالی و کلید
قلعه را با سرای ایران و گرجی و توپخانه و قورخانه بتصرف سرداران این طرف داده خود با رومیه قلعه عازم
آخسقه گردید تا حسین پاشای والی ایروان هم سپردن قلعه ایروان چهل روزه استمهال کرد چون این تعهد
از پاشا محصول بعید بود لهذا تسخیر قلعه را بعهده مأمورین نموده در دوم ربیع الثانی از ییلاق [illegible] عنان
بجانب قارص لوای کشورگشائی افراخته و در دهم ماه مزبور بجانب غربی قارص که معبر ایشان از روم است تخییم
[illegible] کیهان پوی گشته تیمور پاشای [illegible] حاکم وان که از معرکه پر آشوب جنگ ایروان بپای مردی سعی

سعی تمام در بستن کرده و سر بسلامت بدر برده و در قارص سپرده با حاکم قارص و پاشایان قلعه داری پرداخته (خلیفه)
و زنگ آسیه چالی ای ارزن الروم تا حق آسیه قوری و مزارع و توابع آن مرز و بوم عرصهٔ غارت شده و چون بعد
از مقدمهٔ قتل سر عسکر ثانی میان دولتین عثمانی احمد پاشای والی بغداد را که بتهمت تقصیر منسوب ساخته از
پاشالیق بغداد معزول کرده بود بتدبیر عسکری منصوب و بجنگ و صلح ماذون ساخته او نیز در آن اوقات در
ارزن الروم توقف داشت عریضه فرستاده مسعود انجام این لشکر شد و پاشایان و اهالی قارص و ارزن الروم (الروم)
عریضهٔ ضراعت آمیز بدربار معلی فرستاده و تعهد کردند که کار ایروان را صورت دهند مشروط بر اینکه خدیو
جهانگیر فسخ عزیمت انصراف کرده و پیرامون ایذا و اضرار ایشان نگردد و چون همت انصاف گزین آنحضرت که از علو
همت طبع خطا بخش بر خاقان چین تکبر و سخن با حضرت قیصری و زیر دستان رومیه داشت نه با رعایای عاجز
و زیر دستان مسئلت ایشان را پذیرفته نقیب الاشراف قاضی ارزن الروم نیز با چند نفر از روسای اوجاق
وارد قارص باتفاق علمای معتبرین انجا کامیاب تقبیل آستان سپهر نشان و با فرمان امان روانه بیرون گشته (گشته)
حسین پاشا اگر چه رفتن ایشان را وقعی نگذاشت اما چون قلعه داری مسدود شد بدیهٔ آن منشور عاطفت و
احسان را حجت نجات خود ساخته شروع بتخلیهٔ قلعه کرده در بیست و دوم جمادی الاول آن حصن سپهر مانند را با
توپخانه و ذخایر بچاکران این دولت ابد پیوند سپرده خود با اتباع و مستحفظان قلعه روانهٔ دیار روم گردید و
حکم والا بنفاذ پیوست که بابا خان بیگلربیگی ارسباران و سرکردگانی که مامور بمحاصرهٔ قلعه بودند آمده در
شمس الدینلو توقف و منتظر صدور امر جدید باشند و از وقایع آن ایام اینکه جمعی از لگزیهٔ داغستان در هوس فساد و
انگیزی سر از گریبان ضمیر بدر کرده و با شرارت اتفاق و [illegible] قلعهٔ قبه را محصور ساخته بودند [illegible]
شماخی از آن طرف و حاکم دربند از این سمت بمدافعهٔ ایشان شتافته سعید سر چند از ایشان بدست
بقیة السیف راه هزیمت پیش گرفتند و شمخال و جمعی که متصدی خدمت شده بودند بعد از شکست خاص و عام سربلندی
یافتند و هم در آن اوقات شمخال آمده در دربند خیوه و اوسمی اوار با فوجی از لگزیه بر سر قلعهٔ زخوکه مسکن
شمخال است آمده با اتباع شمخال جدال کرده اوسمی مزبور با جمعی بمعرض قتل در آمده تتمه بار فرار ساختند
و از سوانحات قبان اینکه بند سلطان مرو که بنا بر مصلحت ملکی در دورهٔ طغیان سیل آشوب تاتار و شورش
مرو بموجب حکم والا انهدام یافته بود بعد از آن چند دفعه به بستن آن بند امر فرمودند که بی بردی کار
ظهیر آمده و ابراهیم خان که مامور به بستن آن بند گشته بود بند البته و آب را بقاعده جاری ساخته کار

مرز و بوم ولایت تبریز زمین از ورود آن رود سیرابی و کامیابی اندوختند و نیز کنیاس ایلچی روس چنانچه که
سبق ذکر یافت در اصفهان بشرف اندوز خدمت اقدس گشته در موکب همایون میبود در حینی که رایات
نصرت آیات از ییلاق ایروان عازم قارص میشد او را رخصت انصراف داده میرزا کافی نصیری خلعت
بسفارت تعیین و یک زنجیر فیل و بعضی تحف را با مشارالیه همراه او روانه فرمودند

در بیان حرکت موکب همایون از قارص بجانب تفلیس و دربند و انتظام مهام گرجستان

بعد از تقرر و تمهید جات ثلث چون انتظام امور گرجستان پیشنهاد خاطر اقدس بود در سیزدهم جمادی الاولی
از قارص عطف عنان بجانب تفلیس کرده مقرر داشتند که سرداران تفلیس با طهمورث میرزا و علی میرزا و
سیصد تن از نامداران و دلاوران کارتیل و کاخت برای بنای کار گرجستان روانه دربار فلک بنیان شوند و
در عرض راه او را که خاکبوسی آستان عز و جاه مسرور و هرچند طهمورث میرزا بتفویض والیگری اولی و حق بود و مملکت
دارای الیق آنا چون علی میرزا از مدتی گرجیه شرف اسلام مستسعد و برادرش محمد میرزا در جنگ عثمان پاشای سرعسکر
بقتل رسیده بود والیگری کارتیل را بعلاوه کاخت بعلی میرزا عنایت و او را بخطاب خانی سرافراز و با جمعی
ساخته مقرر فرمودند که طهمورث میرزا با نامداران از ملازمان رکاب بوده در ظل جناح همای عاطفت خسروانه
بسر برند و در دو منزلی تفلیس از مکان براتیلی طهمورث میرزا را مرخص ساختند که رفته کوچ خود را از کاخت به
تفلیس بیاورد و طهمورث میرزا که توقع والیگری را باسم خود داشت و در مقدمات احمد پاشا خدمت کرده صاحب
شمشیر و تدبیر بود و خمیر او از قوه بفعل نیامده مایوس و با نوکرهای گرجیه تواطیه کرده بدون اینکه به تفلیس شود
بسیاه خود ساخته و جمعی از نامداران نیز از جان حسرت فرار و کوچهای خود را برگرفته بسمت قزاقان و روس و
چرکس که امکنه صعب المسلک است بدر رفتند قدری سیه حال بعد از ورود میرزا علی طوق سپه نصرت پناه در کوچ
تزوج ساخته هر فرقه را جمعی برای منع و استمالت طوایف گرجیه تعیین و در بیست و نهم ماه مزبور شعشعه چتر
آفتاب شعشعه پرتو وصول بجانب تفلیس فکنده و از جماعت جمعی که در مقام اطاعت بودند مورد
الطاف گشته سرکشان بعرض مؤاخذه درآمدند و جمعی از ایشان را کوچانیده روانه خراسان
ساختند و بیست روز تفلیس مقر موکب نصرت قرین گشته از انجا بعزم تنبیه والی قدیم رایت نهضت بجانب
دربند فراختند تبیین این اینکه عالی تکیه حینی که عبدالله پاشای کوپریلی اوغلی از دولت عثمانیه بسرعسکری
منصوب و عازم حدود ایران گردید فرمان ذیشان قیصری بعاقلان اقران یافته بود که همه دین قدیم سالک

جمعیت از فرقه تاتاریه منعقد ساخته از راه سوادان و دربند متوجه ایران شود خدیو بیهمال بعد از استماع
تحقیر علی قلیخان سارو اوغلو بیگلربیگی شیروان را با حاکم قشون استرآباد و فوجی از جنود مسعود پیش از وقت
بدربند مامور ساختند که اگر از خان قدیم اثری ظاهر شود و در آن نواحی مشغول خود داری بوده معارضه جنگ
را بر ورود موقوف داشته مترصد طلوع طلیعه رایات اقبال بیزوال متطوع بوده تا بچه رایات ظفر شعار اشاعه
در تفلیس معروض بندگان والا شد که خان مزبور با عساکر غیر محصور بحدود سوادان که سنور مملکت ایران و روس است
و در دیگر دید آنجا پادشاه سکندر جاه روم بعد از آنکه مطلع شد عساکر و ولایات خواهی نخواهی از تصرف آن دولت
بیرون رفت و بدین دفعه نوبت جزای روم خواهد بود علی پاشای والی گنجه را که از خدمت اقدس مرخص گشته بود بدربار
عثمانی رفته بود بوکالت آن دولت علیه روانه ساخت که با اطلاع سرعسکر عهد دستور را بدستور قدیم بین الدولتین
استقرار دهد و فرمانی هم بخان قدیم بخط شریف نوشته مصحوب اسلام گرای سلطان برادرزاده خان مزبور که
در دربار قیصری بسر برده بچاپاری فرستاده اعلام داشتند که چون حال در میان این دو دولت بنای صلح است
آمدن خود را بجانب ایران موقوف دارد و اسلام گرای سلطان در عرض راه سرعسکر را ملاقات و سرعسکر معتمدی
را رفیق او ساخته با عریضه اخلاص آمیز بدرگاه معلی روانه کرد و کیفیت حال و مقدمه آمدن علی پاشا را
از دربار قیصری بطلب صلح معروض بندگان جلال ساخت سلطان فرستاده سرعسکر در تفلیس شرف اندوز
تقبیل درگاه سپهر منظر گشته سلطان مزبور برای ایصال فرمان اعلیحضرت پادشاه والا جاه روم از خدمت
همایون رخصت طلب داشت چون قصد و این جسارت از خان قدیم آتش افروز مزاج مقدس گشته بود مانع رفتن سلطان
مزبور شده فرمودند که بحیثیت آب شمشیر آتش فتنه را فرو نشانیده ایم خصمان شور انگیز را شکر لبی که در
میان ساخته اند شربت فنا چشانیده ایم برای کشتن خان قدیم شفاعت فرمان قیصری بکار نیست و این
حکم را چون تقویم پارینه اعتبار نه پس سلطان مزبور را روانه گنجه و عقب اتباقی خان نکنند تا مدتی
که در تفلیس توقف کرده علی پاشا را که برای مصالحه از دولت عثمانیه آمده بگنجه برده منتظر فرمان مجدد باشد
و رایات جهانگشا روز شنبه غره دهم جمادی الاخری از تفلیس حرکت و از راه جار و تله عازم مقصد شد.
بعد از عبور از آب قانیق چون الکای جار و تله را اکثر کشاله کار بود اردوی همایون را در حوالی آب گذاشته
عازم تنبیه الجماعت شدند و ایشان پیش از وقت مساکن خود را خالی کرده بر فراز کوه البرز که در رفعت و
صعوبت مشهور عالم است استغاثه نموده بودند باشاره والا تفنگچیان و جزایرچیان از اطراف کوه بیورش

پرداخته با شکوه فلک شکوه صعود و با آتش افروزی تا پره جوزا و تفنگ قلعه ز معبری جبین اگر تا بود
کمیت سبقتاق تصرف کردند لکزیه چون آتش قبح این ادعا را با خود دست و گریبان و بر هدف حادث
بلا را از زمین صاعد آسمان دیدند لشوامخ و زوایای جبال متفرق گشتند و خود را بکام آب و آتش کشیدند
و جمعی کثیر از ایشان قتیل و اسیر و بیوتات منازل ایشان احراق شده از انجا عازم اردوی نصرت
شعار و از راه شکی و ایلیسو به قوره و وادی ایلغار گشتند بعد از ورود موکب همایون لشماخی خبر رسید که خان
قدیم که بتاج در بند رسیده بود آوازه توجه موکب جلال را شنیده عنان عزیمت بر تافته و در منزل اکی گرده
و بجانب قبه شتافته لهذا حکم والا بنفاذ پیوست که اسلام گرامی سلطان که در گنجه توقف داشت ز همان
راه معاودت فرمان قیصری را برده و با منسای آن دولت والا ابلاغ و چون خان مزبور بعد از ورود
بحوالی دربند بلده نامی از شمخال اولادهای سابق الشمخالی داغستان منصوب و ایالت شیروان الیسر خان
و حکومت دربند را باحمد خان اوسمی تفویض و دو هزار و پانصد تومان با شمشیر و ترکش و کورک و طوغ
داده سرخای نیز ولد خود را با پانصد نفر لکزی همراهی خان مذکور تعیین و بعضی از اشرار آن طایفه هم حرف
خالی دیده با خان دم از وفاق زده بودند هر چند که ابتدای زمستان و جبال و افغان را تمام برف
فرو گرفته عبور از معابر آن با آسانی متعذر بود اما حضرت ظل اللهی که پست و بلند جهان را مانند آفتاب
تابان در نظر انور یکسان می‌شمارند بعزم بلند همت ارجمند مشقت این راه و شدت دشت نگشته تنبیه آن طایفه
را کم فرصت پیش نهاد خاطر اقدس ساخته از راه آلتی آغاج روانه و بعد از ورود بمنزل دره کشدی فرمان
همایون بعز نفاذ مقرون شد که سردار داغستان از دربند آمده در منزل دره من اعمال طبرسران مکث و
مشغول جمع غلات باشد و بهبود آقا قورچی باشی در موکب شاهزاده رضاقلی میرزا از راه شابران روانه و خود با
فوجی از لشکر نصرت اثر اولا عازم تنبیه سردار بدروق و غالوق گشته شهریار نقول از افواج منصوره را نیز بسمت
دو گنوز پاره و آلتی پاره و داختی پاره تعیین و جمعی را هم مامور ساختند که در سمت قبر سر رود به فرامین ببلند
و بعد از آنکه لوازم قتل و نهب و تنبیه و تادیب درباره آن طایفه بعمل آمد عطف عنان کرده در منزل جلبارخته
باردوی ظفر قرین پیوستند و در پنجم رجب بسمت شمالی قلعه دربند مضرب خیام سپهر پیوند گشته چون
عرض رسید که ولد شمخال جدید و اوسمی سرخای در محل غازی الشی سلسله جمعیت را منتظم ساخته اراده
دارند که سرخا صفوه الدوله خان شمخال بروند لهذا رایات جهانگشا از دربند شبگیر کرده وارد مجالس

محاسن کرفته محمد ولد ادهمی بقصد آنجا توقف داشت گشته محمد بیگ با لگزیه سر دره مجالس ایغر گرفته عازم ستیزه و
جمعی از جنبانیده به قتیل و اسیر گشته بقیه راه گریز پیش گرفتند و تمامی آن محال پامال و ذخایر و از مصرف لشکر فیروزی
[illegible] دیگر از آنجا حرکت و منزل بمنزل بهمین نهج قتل و نهب و اسیر و احراق قری و محال آنجا
[illegible] قریه کیدن که متعلق بحاجی صفولاد خان شمخال بود گردیدند لیکن سرخای از ادهمی و الیه [illegible]
کوه که منصور آنجا گشته هر یک سر خویش گرفته جمعی فرار کردند و حاجی صفولاد خان با اتباع خود در کیدن بموکب
همایون ملحق و بشرف جبهه سائی آستان مرحمت نشان سرافراز گشت از آنجا اعلام ظفر فرجام قاآنی بعزم تنبیه
سرخای بجانب قموق اهتزاز یافته در هفدهم شعبان بجوار [illegible] فرسخی قموق وارد و سرخای نیز جمعیت موفور فراهم
آورده و قلل جبال را سنگر کرده در دره که سر چشمه بود با غرور فرود گرفته بعقیده خود سر راه بر سیل بلا
بست خدیو جهان تفنگچیان را از چهار طرف مامور بیورش ساخته اولا دسته افغان فراز کوه را از دست
لگزیه گرفته آتش جنگ تیز و اعادی سنگر را متصرف گردیدند و سایر افواج دیگر از دو جانب کوه در کار صعود بودند که لگزیه
تاب مقاومت نیافته فراری و یکتا از آن گریز در کمین لیکن بتعاقب پرداخته تیغ تیز را بر ایشان جاری
ساخته و سر و زنده بسیار بدست آمد چون باعتبار تنگی وقت و ضیق معبر تعاقب عسکر فیروزی در آن زمان از آن مکان
میسر نبود و جزایرچیان زحل تمثال الصیانت قلل جبال مامور و همان مکان را محل نزول موکب منصور فرمودند
و در آن شب ایلغار از لگزیه و داغستان و آوار جمعیت بسیار منعقد ساخته از سمت دیگر بمعاونت سرخای
آمده چون از شکست سرخای واقف نبود و جزایرچیان سر کوه را لگزیه سرخای تصور کرده بدان محال اطمینان بدل
شب بعد [illegible] آمده خود را با اجل دست و گریبان یافت ناچار آغاز زد و خورد کرده با اندک کرده
فری را [illegible] پیش گرفته جمعی کثیر ایشان [illegible] و گردن زیر تیغ نهاده [illegible]
روز دیگر رایات جهانگشا بجانب قموق [illegible] شده که مقارن آن رؤسا و معتبرین قموق [illegible]
همایون و طالب امان گشته بعرض رسانیدند که سرخای کوچ خود را قبل از [illegible] بجانب آوار فرستاده خود
نیز با اولاد [illegible] مقدمه شکست [illegible] آوار و چرکس گریخته [illegible] سال گذشته [illegible]
دهنده احسان خدیو جهانیم و چون فرار سرخای بسر حد یقین پیوست داخل قموق [illegible]
ساخته بودند [illegible] ایشان [illegible] احمد خان [illegible] بجانب قلعه قریش [illegible]
و چون در وقت توجه موکب همایون بجانب غازی قموق قاضی آق قوشه والی ایکا در سر راه [illegible]

آمده چند رکدشتن کوکبه منصوره در مقام مخالفت در آمده جمعی را خفیة با عانت سرخابی فرستاده بود
بعضی پیرو جنبا شاره و غضب قاآنی گشته جمعی بتنبیه قاضی و جماعت قوشه مامور و قاضی با جمعیت خود در صدد
جدال برآمده شکست فاحش یافته و منصوره و تمامی اهل آق قوشه غارت زده و مامور شدند روز دیگر قاضی بعد خواهی
با هم قاضی شمشیر ندامت آویزه گردن بنمکی ساخته وارد اردوی معلی گشته بالتماس او اسرای آق قوشه که
تصرف سپاه ورود با عفا بعفو رسید گرد علیخان الی قلعه قریش بضرب سپاه اوقات جلال گشته او نیز جمعی را در خبر خود به
لشبستان و وات و چند نفر از معتبرین را بدربار معلی فرستاده مستدعی عفو و بخشایش و متعهد قتال حکم و فرمان
گردیده لهذا از تقصیر او بعفو مقرون گشته بنا بر پیشکش رسید و قعه پاره نیز هزار اسب بعنوان پیشکش و چاپار
های معتبر رسم کرده داده و همچنین کدخدایان طبرسران هم خانوارهای قریش را بحصه خان بهر سپرده مستقبل
خدمت و نقیب گشته بودند و امور واحمستان بهر جهت صورت انجام یافته بود خاصه علی خان شمخی ب
دوباقی سران داغستان که بموکب والا پیوسته بودند بنوازشات شاهانه بهره مند ساخته رخصت انصراف
داده و خانوارهای داغستان و طبرسران را مامور بدربند و شعب عزم را از راه شیروان بجانب صحرای ولکای
مغان منعطف ساختند

در بیان ورود موکب مسعود بمغان و طرح بنای سلطنت در موضع میمنت نشان

چون کاینگی سر ابهستان تربیت نشان بهار با ستیلای
خزان حوادث رو بافسردگی گذاشته از هر طرف سرکشی نوی شاخ مانند شجر سرو رفیع اخته بهجوم سبزه بیگانه
ریاحین پیرنگ و بوی گلستان روزیسان گشته باغبان بی اندیشه بستان برای [illegible] بیشه زبر پیش
باغ بنوای زغن و زاغ و [illegible] با بانگ کلاغ مشغول گشت اگرچه حضرت گردون فرازاد که سرش تاج سلطنت صوری
فرود می ورد چشیدند [illegible] و لاکن بود که ابداً اکثر وارد ولایات مخصوصه این باغ را آن باغبان رزق [illegible]
و ملکای [illegible] انواع مقصوده [illegible] بصاحب ملک سپارد و خود و در ولایت ابیورد که مسکن و ماوف انحصرت
برادر یک تن [illegible] پادشاهی عالم معنی پردازد و در این اوان که بقوت [illegible] تائید الهی نیروی بازوی
و غیرت این خدیو عالم آگاهی کلید فتح تمامی ممالک از دست رفته بدست آمده بزور اقبال [illegible] فال
برتابان از زیر بار گران این ننگ در آورده دوست سرکشی و تیغ جبابره را بشمشیر تدبیر هم بلند [illegible]
نموده راست کش گرده کرده برای کشاکش آن امر خطیر چون حوصله و متکده [illegible] با هم بازوی توقف
موکب گردون بسطت را بر یتاق [illegible] جولانگاهی مغان که عرصه دلپذیر و نهر و وفور آب و علف و وسعت صحرا

صحرا و نزهت مکان بی نظیر بود بقشلامشی مقرر گشته فرامین مطاعه بجمیع ممالک محروسه شرف صدور یافت
که حکام و رؤسا و قضات و علما و اشراف و اعیان هر ولایت در پانزدهم جدی در صحرای مغان در پایه
سریر فلک مسیر بفور نشان حاضر شوند و نیز حکم همایون بنفاذ مقرون شد که نزدیک بمحلی که دو رود کر
و ارس بهم می پیوندد دوازده هزار رواق و منظر و سرای نزهت پرور از چوب و نی برای خاص و عام و سکنه
لشکر با انضمام حمامات دلگشا و مساجد روح بخشا و رباطات باصفا و بیوتات دلنشین و بازار وسیع الفضا ترتیب داده
و عمارت عالیه نیز مشتمل بر حرم سرا و بیوتات که شایسته چنان خدیو کیوان ایوان باشد برای نزول آنحضرت با
چوب و ستون ... قبه ستون برافرازند در همین وقت که از تنبیه سرکشان و انتظام امور داغستان فراغت روی
داده عطف عنان فرمودند بعد از ورود بمحل قلعه سی ساعد و دی از خواص نامزد اردوی همایون پیش قراولش
منزل بصعب ... در یکشبانه روز طی کرده وارد قلعه آقسو شدند از آنجا در شب نهم شهر فرخنده رجب بمقام
صحرای مغان مقر رایات جهانگشا ساخته و ملا ... ایلچی والی موصل که از دولت عثمانیه بطلب صلح آمده بود همراه
عبدالباقی خان که در گنجه توقف میداشت مقارن آن وارد گشته شرف جبهه سایی آستان سپهر بنیان را
یافت و مامورین ولایات هم آغاز آمدن کرده هر روزه فوج فوج سرافرازی از تقبیل سده سمان ارج برج
آسمان میبودند در روز میعاد مقرر حسب الحکم آنطایفه که عدت ایشان بعد هزار میرسید در درگاه سپهر اشتباه
منتظم شده پس آنطایفه را بدرگاه جهان پناه احضار و بوساطت معتمدان مکنون خاطر اقدس
بایشان اظهار کرده فرمودند که شاه طهماسب و شاه عباس هر دو پادشاه و پادشاه زاده ایشان در صدد دیگر
موجودند ایشان را یا هر کس را که بزرگ و لایق سروری دانند بریاست سلطنت بردارند ما بخدمتی که کوشش
بود در این چند سال بجا آوردیم و ولایات ایشان را با سرای ایشان از دست افغان و عثمانی و روس و رومی جدا
کردیم حالا مصلحت وقت در آن میدانیم که گوشه بخت بیگانه و بخلوت نشینیم بعد از استماع این سخنان همگی
بالاتفاق دست بدامن عجز و ابرام زده عرض کردند که تا بیگانه روی تا بدوشان خراب بوده سعی و قدم همه ما
خواهد بود امروز بنیاد شاهی حق آنحضرت است که بآب شمشیر آتشبار خاک ایران را از دشمن باهیچ پرداخته و برق
تیغ صاعقه بار آتش در خرمن هستی اعدا انداخته هرگاه حضرتش بیعت از خاکساران برگیرد ما دیده ... کارگاه
دینی کیمیا ... از آستان معدلت سر بر نکشیم دولت ... ایشان ... حضرت ...
که ما ... تاج و تخت ... سروری در سر ... موقوف دارند که ... رضای خاطر ...

دو دو … زمان ایشان بطون وظاهر است تا کمال و گرسیدن این مطلب که اکثر مسئول گفتگو میبوده چون مطلب عمده رعد … نسبت

حضرت ظل اللهی قیصر نموده اند که از زمان رحلت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله چهار خلیفه جید رشید متکفل امر خلافت شده اند که هند و روم و ترکستان حکم بخلافت ایشان قایلند و در ایران هم سابقا همین مذهب رایج بوده اول از دودمان خاقان گیتی ستان شاه اسمعیل صفوی در مبادی حال بنا بر صلاح دولت خود این مذهب متروک و مذهب تشیع را شایع و مسلوک داشته بعلاوه آن سب و رفض را که فعل بیهوده و مایه فساد است در السنه و افواه عوام و اوباش دایر و جاری کرده شرر شرارت بچقماق دو بر هم زنی برانگیخت و خاک ایران را بخون فتنه و فساد آمیخت و مادام که این فعل مذموم انتشار داشته باشد این مفسده از میان اهل اسلام مرتفع نخواهد شد چون همگی اهالی ایران بسلطنت ما راغب و آسایش خود را طالب باشند باید این ملت را که مخالف مذهب اسلاف کرام و روح عظام نواب همایون ماست تارک و بمذهب اهل سنت و جماعت سالک شوند لیکن چون حضرت امام جعفر صادق ذریه رسول اکرم و ممدوح امم و طریقه اهل ایران بمذهب آنحضرت آشنا است و راسا مذهب خود ساخته اند در فروعات مقلد طریقه و اجتهاد آنحضرت باشند ایشان نیز متفق الآرا همگی لیسمع ازمان … متفق شده رکن جعفری این مذهب حنیف آرایش گستاده و ذکا رساختند و دقیقه توکید و استقرار این مطلب مرقوم و مهر پاک متفق الآرای محتوم ساخته بخزانه عامره سپردند آنحضرت نیز مسئول ایشان را پذیرای … گلشن آرزوی ایشان را بار و میوه حصول ساخته فرمودند که چون پادشاه آسمان جاه روم خادم حرمین شریفین است چنانچه که از جانب شما ایلچی آمده من هم بحضرت پادشاه ایلچی فرستادم شرط قبول این پنج مطلب بنای مصالحه میگذارم که رفع اختلاف صوری و معنوی از میانه امت محمدیه گشته من بعد سبیله لعنت ابدی … در ایران مسلوک باشد اول آنکه چون شما ایرانیان عقاید سالفه عدول و طریق اهل سنت و جماعت و تقلید امام جعفر صادق که از ائمه حق است پسند ساخته قبول کرده اید قضاة و علما و افندیان و پیشوایان اعلام صحت آن کرده آنرا خامس مذاهب شمارند دویم آنکه چون در کعبه معظمه ارکان اربعه مسجد الحرام بمذاهب اربعه تعلق دارد ائمه این مذهب نیز در رکن دیگر با ایشان شریک بوده بآیین جعفری نماز بکنند سیوم آنکه همه ساله از اطراف ایران میرحاج تعیین شود که بطریق امیر حاج مصر و شام در محمل عراق و حجاز و حجاج ایران را بکعبه مقصود رسانیده در دولت علیه عثمانیه با امیر حاج ایران نیز بدستور میرحاج مصر و شام مسلوک شود چهارم آنکه هر اسیری در دو دولت نزد هر کس بوده باشد مطلق العنان و آزاد و بیع

بیع و شری پریشان. و اما باشد پنجم آنکه وکیلی از دولتین در پای تخت یکدیگر بوده مورد مکاتبین
رونق مصلحت و فیصل مهام باشد. اهالی ایران نیز و رعایای این مواهب خاص مرز و بوم به عبودیت بحقوق
مبین کامرانان با صمیمین شکرگذاری ساخته بدعای بیغایت دولت بیزوال پرداختند

در انجمن سازی و محفل آرائی و شرح جلوس میمنت مأنوس خدیو عالم و نشر روایح وقایع آن اوان بنحو فتیله عنبر قلم و مجمره گردانی دوات مشکین رقم

ساقی بیا که یار ز رخ پرده برگرفت   کار چراغ خلوتیان باز درگرفت
بار غمی که خاطر ما خسته کرده بود   عیسی دمی خدا بفرستاد و برگرفت

رصد بندان رقیقه یاب و اختر شناسان بطلمیوس انتساب روز پنجشنبه بیست
و چهارم شوال مطابق توشقان ئیل ۱۲۶۴ که دوازده روز بنوروز فیروز مانده بود برای جلوس همایون
معین گشته کارکنان قوای بنائی در صحن چمن مسند زمرد فام سبزه گسترده رنگین قبایان ریاحین روش
پوشش بزم نکهت جمیع آراگشتند و کرون فراوان اشجار از غنچه و از بار تاج و طومار بر سر گذاشته و
بس مشجر بوته دار در حاشیه مجلس گلزار از زانو بزانو نشستند بزرگان چنار دستهای نیاز بر کمر زده در پیشگاه
چمن جهانبانی کورنش گشته و یساولان سرو آزاد کتک بدست بندگی بسر پا ایستادند و بنفشه کشیکان
کلهای بنفشه بهار بر لب جویبار صف کشیدند و جارچیان بلند آواز مرغ و صنوبر و نو نوروز و شمشیرزن باد خوش
بر روش گرفتند ریحانیان بید مجنون بکلاه قورتقی شلال دار و قبای کوتاه دامن شاخ سرو بر آراستند
سقایان ابر آذاری بمیز رستی همه صحن چمن را تازه و تر ساختند و فراشان باد بهاری ساحت گلزار را
بسبک روحی از خار و خس وی پرداختند پس فراشان با فرو شان بافراشتن بارگاه انجم نو دمجمره وطنابا
آراستن بزم فلک شکوه و خورشید قباب دست و بازوی کارنمائی از آستین بر آورده او رنگ
گوهرنگار شهریار جهان را در صدر انجمن بمه روش فرقدان ساختند سران سپاه و خیلهای ارباب رجال و خدمه
گذاران جان سپاه و حجاب و خدمت پیشکاران دربار رخصت باریافته مانند انجم هاله در آن دایره گشتند
در آن روز فیروز بعد از انقضای هشت ساعت بیست و یک دقیقه طالع اشرف در جه اسد خدیو گردون وقار فرق
فرقد ساراباافسر گوهرنگار آراسته با فر فریدونی و شکوه سلیمانی قدم بر فراز تخت فیروز بخت جهانبانی
گذاشتند بیان حال با سمع قال یا فرمودند   نوبت بمن افتاد که بنیشد دوران   آرایشی از نو کند مسند
جم را   غریو تهنیت از نقارخانه و ولوله صبا کباد از کوس و گورگه شادیانه بر خواست و چنان طی که در ایران

رخ خواسته بود فرو نشست بمددستی تایید الهی دست بازوی قدرت گشود و دست آشوب زمانه را
بر پشت بست قمری سلطان گل پدید اشد از طرف چمن معدلت یا رب مبارک باد بر سرو سمن خوش بجای
خویشتن بود این نشست خسروی تا نشیند هر کسی اکنون بجای خویشتن رؤس منابر و وجوه دنانیر
بنام نامی و القاب گرامی آن خسرو دادگر زیب و زینت یافت و انوار آفتاب جهانداریش بر در و دیوار
شبستان معموره جهان تافت و میرزا قوام الدین محمد قزوینی الخیر فیما وقع تاریخ جلوس یافته
و بعضی نکته سنجان الخیر فیما وقع خواندند و تاریخ قوامی اسکندر دارالضرب کرده بر روی دیگر آن السلطان
نادر نقش کردند چون عزیز قلی بیک دادخواه از خود من اعمال بلخ که از افشاریه انجا بود در ابتدا
حال بارض اقدس آمده و از سعادت لوای جهانگشا گردیده بود بعلیمردان افشار حاکم اندخود حکم
والا نفاذ شده بود که در عالم ایلی کوچ و ایل او را روانه ارض اقدس سازد علیمردان خان از قبول این
حرکت سرباز زده تیمنی بر طبع جباران گران آمده تنبیه او نصب العین ضمیر انور گشت در بیوقت که ایام
بهار سنبلستان دولت بر رسید هنگام پیرایش باغ و گلزار سلطنت والا از شوکت سرکشان
افشار و هیون بود زمام قبض و بسط امور خراسان را بسرپنجه اقتدار شاهزاده رضاقلی میرزا تفویض و اختیار
مهمات آن سرکار را بالطهماسب قلیخان جلایر که از معتمدان این دولت ابد بنیان بود عنایت و با فوجی از
جنود ظفر نمود روانه و مقرر فرمودند که در ارض اقدس تهیه استعداد و تدارک احتشام کرده از راه بادغیس و
ماروچاق بعزم تنبیه علیمردان متوجه اندخود شود و سپهسالاری و اختیار کل ممالک آذربایجان را بظهیر الدوله
ابراهیم خان برادر دیگر عنایت و مقرر داشتند که تمامی بیگلربیگیان و حکام آذربایجان از حد قپلان
کوه الی آب چاپی و سرحدهای داغستان و گرجستان تابع امر و نهی او باشند و ایالت هرات به تغییر
پیر محمد خان ببابا خان چاوشلو مرحمت گشته و میرزا محمد تقی شیرازی بایالت فارس و مهدی بیک
خرسالی یوزباشی زنبورکچی بایالت شیروان فایز و بخطاب خانی و میر الامرائی سرافرازی یافته پس علی
پاشای والی موصل که بطلب صلح آمده بود مشمول مراحم خاقانی گشته رخصت انصراف ارزانی داشتند
عبدالباقی خان زنگنه که از امرای معتبر بود بسفارت تعیین و باتفاق میرزا ابوالقاسم کاشانی صدر و
ملا علی اکبر ملاباشی با نامه همایون و یک زنجیر فیل و هدایای نفیسه روانه دربار عثمانی و خبر جلوس میمنت
مانوس همایون را بصورت اجرا با علیحضرت پادشاه سکندر جاه روم اعلام و انجام امر مصالحه

متعلق بشهریار خجسته مذکوره فرموده والیچی تبریز رای تبلیغ خبر بچاپاری تبرو پادشاه خورشید کلاه روانه فرستاده و رضا قلی میرزا و ابراهیم خان را مرخص و روانه مستقر حکمرانی ساختند و همگی حکام و قضات و اشرف و اعیان ممالک محروسه هر کدام بشرف تقبیل سده والا یافته بوده بخلاع و انعامات فایض گشته رخصت انصراف یافتند

در بهار آرائی قلم خجسته رقم باظهار از بهار دوریا صین و وقایع جمعیت قرین لوی ئیل مطابق سال سعادت اشتمال ۱۲۴۱ هجریه

ذکرباره

جهان از بخت فیروز طراوت یافت چون ایام نوروز بهار دلگشا از کامرانی نشاط افروز چون روز جوانی خسرو گردون سریر اعظم بتاریخ روز سه شنبه هشتم ذی القعده بعد از انقضای هفت ساعت و پنجاه و هفت دقیقه از حوت بتختگاه حمل خرامیده و با اورنگ جهان آرائی نشست و گلهای نوروزی بتاثیر قوه نامیه نشاط بر خواست سلطنه کوس نوروزی و دبدبه جهان افروزی و آوازه فتح فیروزی فلک اثیر پیوست بحکم جهاندار مجلس خسروانی آراسته گشته قوایم سریر فلک سیر شکوه و علمت خدیو ثریا منزلت سر بر سپهر برین سوده صنادید ملوک و اعاظم امرا و سران سپاه و مقربان بارگاه و طبقات خلایق مانند گلهای بهاری سر و بر را با اثواب رنگارنگ و خلاع زرتاری آراسته چون غنچه جیب و بغل از نثارهای سرخ و سفید آن انجمن پرزر ساختند و بعد از انقضای مجلس که هنگام شکفتن گلهای اردی بهشت دولت والا و آرایشگری بوستان تربیت بنیان سلطنت علیا بود هنگام استفتاح کار و افتتاح سخن سند بیر فتح و تسخیر قلعه قندهار فرموده افاغنه را که بلدیت و استحضار داشتند احضار و مکنون خاطر قدس را اظهار و کیفیت منازل و آب و آذوقه و معابر راه استفسار و رؤسای لشکر را مامور بتهیه و تدارک آن سفر خیر آثار ساختند و چند روز که از اشتغال جهانبانی فراغ روی نموده بارگاه فلک مماس سلطانی که آتش باربیع طبع تهنیت قرین بود چهل و شش خیمه زرنگار گردون فلک ساخته آسمانی دیگر بر روی زمین افراختند و چرخ اعظم را که حاوی این نیلگون قباب بود محوی آن خیمه کهکشان طناب ساخته و رصدبندان اختر شناس را از تعدد فلک اطلس دستخوش شبهه حیرت انداختند چند روز بر روزه بزم سپهر سطوت بتجرع اقداح رواح بجانی پرداختند در سرای مغان رفته بست و آب زده نشسته پیر و صدائی شیخ و شاب زده صفیوکشان همه بند کیش بسته کمر ولی ز چتر کله چتر بر سحاب زده شعاع جام و قدح نور ماه پوشیده غده مغبچگان راه آفتاب زده صحرای مغان چون سرای مغان فتنه خیز گشته و طبع جوانان چون

دوم هیر بیجان نشان انگیز و در دوم ماه ذی حجه آن سال فرخنده فال رایات نصرت اشتمال بعزم تسخیر دار
القرار قندهار . از چمن گاه مغان در اهتزاز آمده از راه کرمرود و خوشرود و اردبیل که بوفور آب و علف
شهرت داشت روانه قزوین و فرمان همایون بعز نفاذ قرین شد که ظهیر الدوله ابراهیم خان در منزل
قرچمن که از محال گرمرود است با سپاه آذربایجان بموکب فیروزی نشان ملحق شود و بعد از ورود بگنبد
مسعود بفراهین ظهیر الدوله نیز بسعادت اندوز خدمت گشته چون طایفه قزوین از قیاس تلیس که متعلق
بساک درمیست مصدر بعضی حرکات زشت اساس شده بودند فوجی از حکام کرام و سپاه انجم
احتشام با سرکردگی نصرالله میرزا با جناب ظهیر الدوله از راه ساوجبلاغ مکری برسم یتاقی بتاخت
جماعت مأمور ساخته مأمورین در عرض دو شبانه روز چهل فرسخ راه را طی کرده وارد مسکن آنجماعت
گشته هزار خانوار آنها بیدار که فرصت فرار نیافته بودند تاخت بلیغ کرده بر احدی ابقا نکردند و بقیه
ایشان در موضع مشهور به ترکش دوز اعمال مکری سرکوه را استحکام کرده دست بر ترکش جلادت برده مهیای
مدافعه گشتند دلیران نصرت قرین از اطراف کوه یورش برده سنقاق ایشان را که مکانی بس صعب بود بتائید
یزدانی در کمال آسانی بحیطه تصرف درآورده هزار نفر مسجاوز از ایشان با دو نفر سرکرده طعمه شمشیر تیز
گشته تتمه خود را بقلل جبال کشیده فرار کردند و موکب شاهزاده با فتح و ظفر گشته و ابراهیم خان با عساکر
آذربایجان روانه تبریز و شاهزاده با قشون رکابی در روز ورود موکب همایون بقزوین باردوی ظفر
قرین پیوست . از اخبار مسرت فزا که در خلال این احوال معروض بنده سپهر اشتمال شد فتح بحرین بود
مآل این بیان آنکه در حینی که محمد تقی خان بیگلربیگی فارس که در چمن گاه مغان از درگاه عالم مطاع
رخصت انصراف حاصل نموده بود حضرت ظل اللهی در باب استخلاص و انتزاع بحرین که چند سال بود که در تصرف
شیخ جباره هوله بود بلفظ مبارک تأکیدات بلیغه فرمودند محمد تقی خان بعد از ورود بشیراز فوجی از
قشون فارس را بعزم تسخیر بحرین بقلعه مبارکه نادریه فرستاده خود نیز در عقب حرکت نمود چون
قبل از ورود بیگلربیگی مشار الیه شیخ جباره عازم کعبه معظمه گشته و قلعه را بنایب خود سپرده بود نایب
بعد از مجادلات متواتره طاقت قلعه داری را از خود مسلوب یافته فرار و بیگلربیگی قلعه را متصرف گردید
کلید قلعه را بدرگاه معلی ارسال داشت و در ازای آن عیسی بخلاع خاص عز اختصاص یافته ولایت بحرین
ضمیمه باقی ولایات او گردید و نیز در اثنای این حال عریضه از جانب [illegible] مشعر بر اظهار ندامت

ذمت و همت عالی مجمع فضر پایهٔ سریر گردون سپهر رسیده قوچ ضیع اینقال [illegible]
لا یام با یل تا یمنی در محال ایجا چهار قسمت اعمال زمین داور سکنی داشت بعد ایام استیلای افاغنه ابدالی بار دیگر
سری بسر اطاعت ایشان فرو نیاورده خودداری پیکر و تا اینکه بعد از ورود موکب ظفر آیات بنحوی که
مذکور شد موسی ایسه در منزل اکمان با جمعی عسکر ظفر اثر پیوسته بحکومت او به شاقلان سرفراز گشت
و بعد از تسخیر هرات که رؤسای اکراد و بیات قیه بنابر ضابطهٔ ملکی امور بیگلربیگی هرات شدند در بارهٔ او نیز همین
فرمان جهانبان نفاذ یافت و بنابر الستیره رای گذاشته طهماسب قلیخان سردار و پیر محمدخان بیگلربیگی تغییر
با و بعد از عمل کرده چون دانستند که بنا حق کافر نعمتی سر زیاده سری خاردو تا بدیشان بی اقبال پادار
در کوهستان هندپا برای او نگذارد اورا با هشتصد نفر از کسان او گرفته محبوس کردند و لدان
دلاور که در او به شاقلان سپرده بودند بمجرد استماع این خبر کوچ و بنه او را با ایل و اتباع خود برگرفته بسمت
غرجستان فرار کردند حینی که موکب والا مشغول محاصرهٔ بغداد بود دلاور را بحکم والا بدرگاه معلی
ایل دولت که هزار خانوار بیشتر در دست بود بدیشان روانه ساختند بعد از ورود مشار الیه موکب
همایون بر واقعه حقیقتی که در آمدن سفر هرات بر کاب استطاب داشت او را مورد بخشایش و
مشمول نوازش ساخته تشریف خاص و اسب مکمل بازین و یراق طلا با او عنایت کرده رخصت مراجعت
دادند مشارالیه متعهد شد که به ازای این موهبت بعد از ورود هرات کس فرستاده کوچ خود را
خود را آورده در هرات سکنی دهد هر چند که از خط جبین او نقش تسویلات درونش معلوم خواتان بود لیکن
بر بینش که بر ظاهر بینان عالم صورت که از کنه معانی بیخبرند حالت آن تیره درون روشن گشته وقوع آن
نوع سلوک را محل نقض مروت نشناخته اورا روانهٔ هرات ساخته بسردار و بیگلربیگی مقرر فرمودند که هرگاه از
ال او و ایل و بمعرض تلف در آمده باشد در کرده اورا با تمامی ایل او که در هرات و حبوشان می باشند مرخص
سازند که روانهٔ غرجستان شده مشار الیها بموجب فرمان عمل کرده دلاور نیز بمصاحبت ایل و اعوان کوچ را
روانهٔ غرجستان شده در آنجا دست از آستین جرأت و سر از گریبان خودسری برآورده و تخت با فوجی برسر او
آمده تاب و به با شصت هفتاد نفر از متعلقین آنجا علی الفصل بقتل رسانیده دلاور [illegible]
بجانب [illegible] گشته بود حاکم هرات با فوجی از غازیان تعاقب او برخاسته دلاور را از غرجستان بسمت کوهستان
[illegible] گریخت حاکم هرات حاصل و ضیاع و عقار آن طایفه را بمعرض تضییع درآورده مراجعت نمود

دلاور بار دیگر بمکان خود عود نموده مقارن آن سردار نیز از اتمام امور فارس فارغ شده بود زیره و کرمان
و اراده هرات نموده و جمعی را مقرر کرده روانه ساخت که با حاکم ساخر بمحافظت آن ناحیه پردازند دلاور
بجهه ذکر بر سر ساخر تاخته در کمین فرصت نشسته آمده و تقرر کرده با حاکم مزبور با کلانتر از قلعه برآمده بجهة
گرد دست بشان زده این قلعه کیفیت دلاور سپاه از کمین گاه بیرون تاخته هر سه تقرر کرده و با جمعی از
مستحفظان از شمشیر گذرانید و از آنجا بجانب غرجستان رفت سردار نیز بتعاقب او پرداخته دلاور پای
ثبات بند نکرده بسمت بلوچ بهزاره گریخت سردار چون تعاقب او را سودی ندید برگشته احشامات
غرجستان که همیشه بسرکشی کردن عصیان را افراخته کوشمالی بلیغ داده و از آنجا بجانب میمنه و چخلتوی بلخ
رفته تحویل نمودن خدمت و هزار خانوار از سکنه آنجا را کوچانیده روانه هرات ساخت بعد از آن که دلاور
بلوچ بهزاره گریخت کافته قندهار باعانت او آمده او را در محل موسوم بقراجنگل که در دشت فرحی
زمین داور واقعست سکنا دادند چون با حسین غلجه در موافقت میرزا حسین تزویج دختر او را پیشنهاد
خود ساخته دلاور نیز بطریق مبادله قبول امتثال کرد حسین از خواب بر آشفته جمعی را بتاخت او تعیین نمود
او چون روی توقف ندید باز فرار کرده بغرجستان آمده در آنجا شاهزاده رضا قلی میرزا را شفیع گناهان
ساخته عریضه عذر آمیز بدرگاه معلی فرستاد و بنا بر اینکه رایات جهانگشا عازم قندهار بود گناه او حواله
بوقت دیگر گشته جوابی از موقف اعلی صادر نیافت در بیان توجه فرازنده لوای شهریاری
بجانب کوهستان بختیاری برهنمائی تائید حضرت باری سابقا کیفیت
احوال طایفه بختیاری نگاشته کلک وقایع نگار شد که بعد از تنبیهات مکرر محال چهار لنگ را سکنای آن
جماعت مقرر کردید مجدد جمعی از جسته گریخته های آن طایفه که در درهای جبال و مکامن حصون مستوری بودند
جمعیتی منعقد ساخته در آن زمان نکابی ایشان نیز جمعی برو درایام با ایشان پیوسته علی مرادی نام میهود
قاید راه بد سپاهی و پیش آهنگ طریق گمراهی ایشان گردید نخست از دور باز عسکری جمعی را تنبیه ایشان
مامور گشته در محال بزاز آن جماعت مغلوب شدند و ثانیا بابا خان چاوشلو با جمعی از خوانین
حکام به تعقیب ایشان مامور گشته با ایشان محاربه و غالب آمده علی مرادی با معدودی مسلک طریق فرار
گردید بعد از آنکه بابا خان حسب الامر مطاع امور بختیاری ارتفاع شد علی باز فرصت جسته سالک
جمعیتی ترتیب داده در سمت کوهستان دست بدزدی و افساد برگشاده و بعد از آن سلطان دیگ

بیک بیوردی و محمد علی بیک شیرباشیران با فوجی باتفاق حاکم شوشتر و نایب کوه گیلویه بامر والا عازم
گوشمال ایشان گشته در پای کوه مشهور بسالم تزول چون بسرحد و ضیح میرسد که علی قلعه کوه را که سر بسپهر
برین میزد بعنساق خویش ساخته و در آنجا تحصن پرداخته قشون شوشتر و کوه گیلویه در پای کوه توقف و سلطان
علی بیک و محمد علی بیک بپای همت پیمای آهنگ فراز کوه کرده بعد از آنکه آن سنگلاخ صعب را بقدم سختی
طی کرده بنیمه راه رسیدند آن طایفه جمعی از جانب قلعه و فوجی از کمر کوه ایشان را گرفته بانداختن تفنگ
و غلطانیدن سنگ مشغول گشته چهار دو سر کرده را با جمعی از غازیان مقتول ساخته بقیه سپاه که در پای کوه بودند
سر خود گرفته روانه ولایت خود شدند چون در آن اوان موکب جهانگشا مشغول تسخیر قلعه ایروان بود دفع
ایشان را بدفع الوقت انداخته در هنگامی که کوکب همایون از قزوین حرکت کرده وارد محال چاپلق و بروجرد
گردید علی مرادی سرآسیمه روی براوی نامرادی گذاشته با جمعیت خود که نصابش بچهار پنجهزار خانوار بود از کف
پیلتن میرسید در محل موسوم بلیروک که صعب ترک بختیاریست سعناق کرده تحصن گزید پس همت والا
عازم تنبیه آن سرگشتگان بادیه ضلالت گشته فوجی از غازیان رکاب با قشون فیلی وارد دون و بهبهان
از جانب لالای که متصل کوهستان فیلی است و جمعی از جزایرچیان که همه را با سپاه شوشتر و کرانشاهان
از طرف دشت کرد کلان و بنات تازه و فرقه عظیم از افواج قاهره را از صدمارت و کروهی انبوه
با حاکم کوه گیلویه از سمت کمبستان و جمعی کثیر از راه اصفهان بجانب جزایرچی بختیاری مأمور و مقرر
داشتند که هر فوجی از سمت خود زوایای جبال و بیغولهای کوه را بپای سعی در نوردند و جسته گریخته آنچه از
اکثر از آسا در میان سنگ باشند برآرند و بنه و آغروق را باتفاق شاهزاده نصرالله میرزا در منزل
چهارپاس بروجرد گذاشته خود بسعادت و ظفر در بیست و هشتم ربیع الثانی سنه ۱۱۴۹ از منزل مزبور عازم کوهستان
گشتند و هماندو روز بحوالی کوهی که جمعی از آن طایفه سنگر ساخته پای قرار استوار کرده بودند وارد گشته جمعی از اکراد
و افاغنه را بدفع ایشان مأمور ساخته آن طایفه بمتانت مکان مغرور شده و بمدافعه پیش آمده مغلوب و
مقهور شدند و شب در آن موضع بسنگر لیروک که قلعه و سعناق اصلی ایشان بود شتافته بنه جمعیت
خود را برگرفته از آب لیروک که بیدر غول جریان دارد عبور کرده پل را شکستند و چون جمعی از لشکر منصور
مأمور بودند که از راه جزایرچیم از آن طرف رودخانه آمده بضبط پل پردازند مأمورین اگرچه تند و بشتاب خود را
آن طایفه از آب گذشته بودند بسر وقت ایشان رسیدند اما باز بمجادله پرداخته ششصد نفر از آن گروه را

به معرض قتل و اسر در آوردند روز دیگر کوکب مسعود وارد سرپل گشته فرمان پذیران باشاره والا بساختن پل
پرداخته عبور و فراز کوه غار پناه را مقر موکب منصور ساختند و در آنجا عساکر فیروزی قرین را منشعب
ساخته دسته دسته بجستجوی احوال آن طایفه بقلل جبال آسمان تمثال تعیین فرمودند و مامورین جمعی از
ایشان را در کوه و کنار در آورده و مغاک بخاک هلاک افکنده و قریب سه هزار خانوار بقید اسار گرفتار نمودند
و آن مکان بچل مرسوم بدارند استوجه گشته فوجی را بکوه های آنجا لحاظات از آنجا بکنند کاه و غلات روی بوجه
آوردند و از آن مکان فوجی را با قشون الوار بجبال سمت زند و میوند تا حدود لرستان مامور ساخته باز
عطف عنان بجانب کوه سالم فرموده بمنزل وارد محل کرویشه شدند و با انتظام ضابطه مامورین آن
حدود پرداخته بنوازش اسطلاع با چتر رایت خورشید انوار ساخته از آنجا بمنزل وارد لیکر گشته از موهبت
اقبال و حسن اتفاق اینکه علیمراد که در سمت کورکش با الکای فیلی پیوسته است در مغوله کوهی پنهان
گشته چند تن از رفقای او بطلب آب بهر سو قطره زن و عرق ریز شتاب بوده اند که بجای انکوه گذار
جمعی از غازیان که تشنه کام جستجوی او بودند دچار گشته او را با کوچ و عیال جمعی دیگر گرفته بخدمت
اقدس آوردند پس فرمان قهرمان بقطع دست و پا و کندن چشم او صادر گشته دو روز در صحرای حسنی
بیدست و پا دست و پا میزد و ناجان بقابض ارواح سپرد و قلیلی از ایشان که در دامهای کوه زمین
خطا کاری سر بر سنگ میزدند با التماس باستدعای رؤسای بختیاری که در رکاب همایون مقلد قلاده
جانسپاری بودند مورد عفو خدیو دارا احتشام و بدستور سایر طوایف خود مامور بسکنای جام
گشتند و بهر جهت بجاهای کوهستانات آسمان پیوند بختیاری سیر اشهب خورشید خرام خدیو گردون
سیر گردیده و از آنجا وارد منزل چشمه زنده رود و باردوی مسعود پیوسته رایت نصرت آیات را بجانب
اصفهان نهضت داده در پنجم جمادی الاخری خاک صفاهان را بتاثیر مقدم اقدس سرمه دیده مهر
و ماه کردند و چون تنبیه و تدمیر سرکشان بلوچستان منظور نظر انور بود پیر محمد خان بیگلربیگی
سابق هرات و اسلمس خان بیگلربیگی سابق تفلیس را بسرداری بلوچستان تعیین و با توپخانه و استعداد
کامل روانه ساختند و در هفدهم ماه رجب از اصفهان از راه ابرقوه و کرمان و بیابان کرک لوای گیتی
ستان بجانب قندهار افراخته شد و در حوالی سیستان مراد سلطان بیستاجلو حاکم ندبند را بسبب
ارتکاب قتل محمدی خان بیگلربیگی شیروان مقید بدربار فلک اقتدار آوردند که بیاسا رسید تفصیل

تفصیل این اجمال آنکه در حینی که موکب همایون از کوهستان بختیاری منصرف و در دسترشیر کرد
بعرض رسید که محمدیخان برای انتظام بعضی امور بجانب دربند رفته بود مراد سلطان استاجلو که در آن
اوان بحکومت آن ولایت سرافرازی داشت بنابر سابقه نقاری که فیمابین او و محمدیخان بود امر سیاه
روست و ریز فساد ساخته مردم آن ولایت را که بسبب مجاورت لکزیه بهرزه درائی و بادپیمائی معتاد بودند
در حین تحریک بشورش کرده محمدیخان را بقتل رسانیده اند و در این اثنا اهالی دربند دامن زن
آتش غضب خدیو فیروزمند گشته سردار بیگ قرقلو توپچی باشی جلوی ظفرشیر و را بایالت شیروان تعیین
و با فوجی زجنود پرچیان بهرام کین روانه و حکومت دربند را بنجف سلطان قراچورلو عنایت و مقرر فرمودند
که سردار بیگ مفسدین را بدست آورده تادیب و گوشمال کامل داده نجف سلطان را متمکن ساخته و در
اصفهان چند نفر از رؤسای دربند وارد و بکلام معلی معروض بندگان والا ساختند که بعد از آنکه سیاه
عمر محمدیخان در دست اهالی دربند برگشته بود آنان که ساقی این بزم و مجلس آرای این قصد و عزم بودند
از مستی غفلت هشیار گشته و دانسته بودند که عاقبت کاسه سر ایشان خراب شکست و غضب شحنه
بزخورست خدیو جهان دست مراد ایشان را بر قفا خواهد بست فرار کرده با محمدخان و جمعی قیطاق توسل
جسته بعضی هم گریخته بارک قلعه دربند متحصن گشته جمعی از اهل دربند که درین امر سر از متابعت ایشان پیچیده
بودند ایشان را از ارک بیرون قلعه عدم روانه و مراد سلطان را نیز که سرمایه فتنه بود گرفته در بند داشته
فرمان همایون خطاب بآن جمعی عز ورود از موقف اعلی عز صدور یافت که جمعی را که با او توسل جسته اند مقید ساخته
نزد سردار بیگ روانه نمایند و ایشان موافق فرمان عمل کرده و سردار بیگ ایشان را با بقیه شریرانی که در صدد گرد
شورستان فساد بوده بر سر بازار سیاست بپای در آورده اجساد ایشان را طعمه کلاب ساخت
و جمعی که شایسته سیاست نبودند بحکم والا کوچانیده در قلعه جدید شیروان فرستاد و طایفه صوفی را
از شیروان بجای آن طایفه آورده در قلعه دربند سکنا و نجف سلطان را در امر حکومت تمکن داده مراد
سلطان را مقید بدربار سپهر مدار فرستاد که مشارالیه در ورود ... تیغ سیاست تسلیم گشت
بعد از ورود کوکبه گیتی ستان بسیستان حرم محترم و بنه و آغروق اردوی همایون را ایلبرس کوکی ...
بیک قرقلو که در آن اوقات بشغل نظارت بیوتات سرافرازی داشت با جمعی از تفنگچیان در رکاب
ظفر انتساب در سیستان گذاشته در دوم ماه شوال بفیروزی و اقبال از سیستان رایت افراز روانه

همایون فال گشته از راه دلتک و دولاتام روانه و در هیجدهم ماه مزبور خارج قلعه گرشک را مضرب
خیام سپهر احتشام ساختند افاغنه آن مکان از در قلعه داری برآمده و توپچیان فرنگی نژاد آتش دست
باشاره همایون توپهای کوه توان را از توپخانهای والا باطراف قلعه کشیده رعدآسا و صاعقه بار ساختند
زلزله در بنیان قرار برج و حصار انداختند قلعگیان از بیم جان بر دامن استیمان آویخته قلعه را سپردند
و از انجا کلبعلی خان افشار ولد باباعلی بیک بسرداری هزارجات و زمین داور سرافراز و با فوجی بتسخیر قلعه
زمینه دور مامور و جمعی از لشکریان را بتسخیر قلعه بست تعیین و با توپخانه و استعداد تمام روانه و در بیست و یکم
ماه مزبور کوکبه منصور از آب هیرمند عبور نموده چون بسبب دو سه زمستان صحراها خالی از علف و بیکی
علفات را حسین پیش از وقت بقلعه کشیده و بقیه را آتش زده و تلف کرده بود لهذا از گرشک عازم شاه مقصود
گشته که دواب اردو از هزارجات علف حمل و نقل معسکر فیروزی اثر نمایند شاید درین تقریب حسین
نیز جلوه گر میدان جلادت گردد دوازده روز آن مکان مقر کوکبه عز و شان گشته از انجا کنار ارغنداب
محاذی مزار بابا ولی مضرب خیام دلیران عرصه یلی گردید در آنشب حسین با فوجی گزین شیرانک جد دست
بعزم شبیخون زبده گروه از گذرگاه آب بتردستی سیل بهاری بر سر اردوی ظفر شعار آمده در حوالی معسکر
فیروزی اثر شور و شر هجوم در انداخت طلایه داران خنجر گذار که مانند مژگان از جبین بیداری در اطراف
اردو نیزه و سنان بر کف خود بصف پیوسته و بسان دیده انجم و اختر طرفة العینی از نگهبانی نظر نبسته
بودند با ایشان در آویخته جمعی را بخاک هلاک افگندند و بقیه خایب و خاسر بجانب قندهار فرار کردند اگرچه آن
شب در حوالی اردوی کیهان پوی های و هوی بلند تا صبحگاهان که بیجه خورشید پرده از روی کار برداشت
معلوم شد که حسین بوده و بقصد شبیخون آمده پس رایات نصرت آیات از آن مکان در حرکت آمده چون
آخر سال ابجد و آبها طغیان داشت سرور بلند اختر بطلب معبر شبرنگ گردون خرام را در پویه سعی شبرو
ساخته برهنمائی حدس و فراست از برابر قلعه کوکران دو فرسخی قندهار گذری پیدا کرده آن لشکر انجم
حساب با بنه و اسباب سالما از آب گذشته از جنب کوه لکی که بجانب قلعه بر فراز آن واقع است
آغاز عبور کرده گرچه توپ قلعه بعقب لشکر نصرت اثر میرسید اما قدیوترا جناب عدو برق و بها
صدای ذباب انگاشته بدون اینکه چینی در جبین صفوف فوج خونخوار و یا موجی در آن بحر جهان
آشوب زخار پیدا شود در کمال شوکت و وقار گذشته در سمت شرقی قلعه با فراشتن بارگاه عز و شان

ن شان پایه زمین را بر آسمان رسانیده در بیان وقایع سیچقان ئیل مطابق سال

سنه ۱۱۶۹ هجری

شب پنجشنبه نوزدهم ذی القعدة الحرام بعد از انقضای پنجاه و هفت دقیقه
داور خاور مقام مشرق انتساب اعنی آفتاب عالم تاب بر تخت زمرد شاه فلک قرار گرفته جنود قوای
ربیعی بمحاصره و استقرار چمن و احاطهٔ قلعهٔ گلشن پرداخت و از سنه و ساعات چمن وادی را نوبت لیست
رسیده افواج سبکروح نسیم فروردین فاتح قلاع غنچه و مستولی شکوفه گشته عرصهٔ جهان را از هجوم لاله
و ریاحین شهر صفا ساخت بحکم خدیو زمین داور مجلس خلد آیین برای جشن نوروزی در کمال تزئین و فیروزی
تزئین یافته آن بزم مینو مثال از طبقهای زر سرخ و سفید گلزار اشعون بلاله عباسی گشته سران و
سرکردگان لشکر از جامه خانهٔ همت سرشار بخلعتهای گرانمایه آراسته پیکر شدند در روز دیگر فتحعلی
خان افشار را که یکچرچی باشی گری لشکر فیروزی اثر سرافرازی داشت با فوجی از جانگسوزان جنگجو
بتاخت قلات مأمور ساخته شب سیوم اسیری از قلعه فرار و خبر آورد که حسین اندقن غازیان بجانب
قلات خبردار گشته هنگام شب سیدال را با چهار هزار نفر از جوانان نامی افغان بتعاقب ایشان روان
کرده خدیو بیهمال فی الفور پای فلک فرسا را بجلت چشم رکاب آشنا ساخته سوار و با جمعی از دلیران
کینه خواه عازم ایلغار گشته از شهر صفا عبور و از اتفاقات امور اینکه فتحعلی خان تاخت کامل کرده ولی
پاسبان و قراول و نگهبان و چنداول بهم داشته که بی پا و زوال گشوده سیدال نیز متعاقب وارد چون غازیان
را از اندیشه عزم عاری و خواب غفلت بر ایشان طاری دیده و بود بقصد اینکه علی الغفله بر ایشان تازد
و نظم جمعیت ایشان از هم اندازد در کمین کین بجود سازی پرداخت مقارن آن طلیعهٔ رایت ظفر آیت
آشکار گشته افاغنه آهنگ فرار کردند و دلیران متعاقب ایشان مراکب خاک نورد آتشین سم را باد رفتار
و بسیاری از آن گروه را طعمهٔ تیغ آبدار ساخته جمعی از افاغنه با اینکه کوه متفرق و بقیه با سیدال خود را بقلات
رسانیده تحصن جستند بسیار شدند خدیو نامدار مظفر و کامکار عطف عنان بمقر اقتدار گرده اسیر مزبور را که این
خبر آورده بود موسوم برسول و امین آمال او را البریز نقود حصول فرمودند در هشتم ذی الحجة الحرام زمکان
مزبور بچرخ کلای منصور کرده در مکان موسوم بسرخ شیر که بالفعل بنادر آباد اشتهار دارد بشکون [illegible]
رشان را بر اوج آسمان افراختند در آنمکان فرحت نشان بمعماری برای تزئین و چند سی طبع سعادت
قرین قلعهٔ وسیعه مشتمل بر عمارات رفیعه و بازار و چار سو و آب انبار و حمامات و رباطات و مساجد

و قهوه‌ها نموده طرح افکندند و آب ترنک را که در لطافت آبروی کوثر و تسنیم برده بآن جاری ساختند و
بنایان چابکدست که از اطراف ممالک محروسه در معسکر ظفر اثر جمع آمده بودند دست کارسازی باهتمام
باز نهاده آغاز کار کردند و در اندک روزی قلعه مزبور در کمال متانت و استحکام صورت تمام و بنیه
و عمارات آن در وضع نشیمن سمت انجام یافته شهر معمور خلد تمثال که سواد آن طعنه بر غرّه بیضای شهر
شوال میزد در عرصه ظهور آمده مانند ماه نو بجلوه طاق و انگشت نمای آفاق گشت و بنادرآباد موسوم گردید
و در شب بیست و هم ماه مزبور بشرف سلطان غلجه که در عهد سلاطین سلف حکومت غلجه به پدران او مخصوص
و هفت از قلعه فرار و بدربار سپهر اقتدار شتافته منظور نظر عنایت شد و متعاقب آن معروض شده و الا
گشت که فوجی از غلجه بعزم شبیخون از قلعه برآمده اند جمعی از دلیران بدفع ایشان نامزد گشته طومار حیات
بسیاری از ایشان را بزلال سیف آبدار آب مالیدند چون چند روزه مهلتی بایشان داده شده بود که
شاید قدم جرأت از قلعه بیرون گذارند بعد از وقوع این شکست دیگر سر از گریبان خمول بیرون نیاورده و بخیره‌وار
متانت حصار بحصارداری پرداختند پس همت والا بمحاصره قلعه قندهار مقصور گشته در اطراف آن قلعه سپهر
مانند بفاصله یک فرسخ قلعجات محکم که دایره محیط آنها شش هفت فرسخ میشد ترتیب داده بهر قلعه فوجی
مأمور و در هر صد قدم برجی استوار احداث کرده و در هر برجی جمعی تفنگچی بحراست مأمور گشت ثانی الحال
چون پیادگان افغان در ظلمت شب بعنوان دزدی از میان برجها میگذشتند بین هر برج و برج
دیگر دیوار کشیده راه را بالکلیه بر قلعگیان مسدود ساختند و هر یک از ایشان که بتحصیل علف و آذوقه
سر بیرون میکردند مستحفظان بروج ایشان را بدم شمشیر چون خوشه از پا در می‌آوردند در سیزدهم ماه
محرم سنه ۱۱۵۰ عریضه از جانب سرکردگان که مأمور بتسخیر قلعه قلات بودند رسید که توپ و خمپاره بقلعه رسیده
قاعه آنجا زر و بیستان درآمده قلعه را مسخر و اسیر نموده اند از موقف اعلی حاکم برای ضبط قلعه تعیین گشته انکه
تعمیر و بازی آن فاتحه قلعه را برگرفته وارد دربار سپهر اقتدار شوند چون در حینی که متعاقب بعد از جشن
شهر صفر عبور موکب منصور واقع میشد توپخانه همراه نبود بکار آن نپرداخته بعد از مراجعت فوجی توپخانه
را مستعد تسخیر شهر صفا معین گشته در چهارم ماه مذکور معروض واقفان عتبه علیا شد که مأمورین توپخانه
نیز توپهای کوه توان و خمپاره‌های آتش افشان را برق خرمن جان قلعگیان ساخته در عرض یک روز
قلعه را مسخر و فاتحه آنجا را اسیر و قربان ساخته اند جمعی از دلیران بضبط قلعه مذکوره و بقیه لشکر بالاردو

بانصراف مامور شدند و در آخر ماه مزبور حرم محترم و بیت الله که در ماه شوال از موکب نصرت انتساب جا
مانده چندی در سیستان و از آنجا آمده در فراه توقف نموده بودند بحکم والا وارد اردوی معلی شدند چون سید آل که
قبل برین قندهار برآمده و از صدمه دلیران ظفرشعار فرار و در قلات تحصن اختیار کرده بود با محمد ولد حسین
و جمعی از رؤسای افغان در قلات محصور بودند فوجی از بهادران عرصه و غبار لشکر را از آن امام وردی بیک قرخلو
با عده جمعیت به تسخیر قلعه مزبور ماموره ساخته امام وردی بیک بعد از چند روز یورش برده برجی که در سمت
شرقی قلعه بود تصرف در آمد و ارک تحصن جسته مدت دو ماه بقلعه داری پرداختند چون دیدند که سیلاب
امواج مردان کوه البرز شکوه قرار دلیران را از جا در می آورد از باب استیمان در آمده قلعه را تسلیم نمودند امام
وردی بیک باشاره اقدس جمعی از تفنگچیان را بمحافظت قلعه تعیین کرده محمد ولد حسین را با سید آل
و رؤسای افغان که در قلعه محصور بودند باردوی معلی فرستاد چون سید آل بنحوی که در تلو صادرات احوال
اصفهان و هرات ذکر یافت مصدر فساد و پیشه هنگامه طلب بود باشاره والا دیده جهان بینش از حدقه برآورده
بتصدیقات حال ولد حسین از روی اعزاز پرداختند

در بیان احوال بلوچستان و تمامی کار سرداران و سرکردگان آن

سبق ذکر یافت که از اصفهان پیر محمد خان و اسلمس خان را
بسرداری بلوچستان تعیین و با توپخانه و حشمت موفور به تنبیه اشرار خاطر ان مامور ساختند بعد از آنکه ساحت
قندهار مقر اردوی عرش قرار گردید محمد علی بیک سالار بلوچ تابین ایشک آقاسی باشی را در نهم ذی الحجه
با جمعی به تنبیه طایفه شیرخان بلوچ و بلوچیه شوراوک که در مقام شوراوک اند تعیین نموده مامورین
بعد از فرسخی شوراوک رسیده طایفه بلوچ از ورود لشکر مطلع و جمعیت کرده با عساکر فیروزی مآثر بجنگ
در آویزه و منقصد نفر ایشان عرضه شمشیر تیز گشته اسیر و اشتر بسیار بحیطه ضبط و کسب در آمد و بعد از استیصال
آن طایفه عازم تنبیه طایفه شیرخان که مابین جاکی و شکی سکنی دارند گشته ایلغار و طرف صبح بر سر ایشان
ریخته فوجی از ایشان را با شیرخان سرکرده آن جماعت از تیغ گذرانیده و تمامی مساکن و اماکن ایشان
بمعرض نهب و اسر در آورده بحکم والا عز نفاذ پیوست که محمد علی بیک با مامورین رفته در جاه سرداران
سرداران بلوچ ملحق و بعد از انجام کار عازم شوراوک و تسخیر قلعه جات آن نواحی پردازند در سیوم
ماه محرم شده امیر محبت خان و امیر الیاس ولدان عبدالله خان که حقیقت اخلاص و نیکخواهی
و نسبت بان دولت ابد پیوند سابقا نگاشته کلک اجمال شد که وارد دربار سپهر مدار گردیدند

و اسب و شمشیر و نوازشات دیگر قرین افتخار گشته مجدداً امیر محبت خان برتبهٔ ایالت بلوچستان سرافرازی
و حکومت شورابک بمحراب سلطان بابی که بقدمت و خدمت اتصاف داشت عنایت گشته با جمعی از غازیان
مامور گردید که محافظت قلعه و ضبط غلات قوشنج پردازند و دو سه هزار نفر از فرقهٔ کاکری و تریبی جمعیت کرده
آمده قلعه قوشنج را محصور و از این طرف نیز فوجی بمعاونت محراب سلطان بدفع شر ایشان مامور گشته جماعت شریره
فرار پیمودند گرچه سرداران مصدر کاری که در ایام سرداری شدند این بود که قلعه چاپق که بمتانت حصار
اشتهار داشت یورش برده بجبر و قهر تصرف در آوردند اما چون پیر محمد خان که سردار بزرگ بود مردم کم عقل
زیاده سر و بهانه سازی و تیره رایی محرر بود و بعض لجاج از اسلمس خان جدا گشته در سرقاران ز رفتن غازیان
پیشدستی و گوهر برده بمهالک خطیر انداخت جمعی از لشکریان را از تشنگی و بی آذوقگی تلف و دواب بسیار
ایشان را برطرف ساخته لهذا اسمعیل خان چرچی باشی و محمد علی بیگ قزلباش قاسی باشی بحکم والا بانجا
رفته پیر محمد خان را گردن زده سر او را با شوربهای خربوزه بدربار معلی آوردند

ورود ذکر تسخیر ولایت بلخ و وصول عمر بدخواهان از غره به بلخ

لما بنا صورت تحریر پذیرفت که شاهزادهٔ کامکار
رضا قلی میرزا از موقف اعلی مامور بتنبیه علیمردان حاکم اندخود که در دادن کوچ عزیز قلی بیگ دادخواه در
باقی افشاریه آنجا از باب مسلح در آمده بود گردید بعد از تکلم ساحت قندهار مستقر الویهٔ نصرت شعار شده
شاهزاده نیز در خراسان تدارک توپخانه و استعداد و سرانجام چشاو کرده از راه بادغیس متوجه اندخود گشت
چون ولایت اندخود که معظم ممالک بلخ بود دلبستگی ایل افشار اختصاص داشت بر دو کوکبه مسعود شاهزاده
با دو سه منزلی افشاریه آنجا علیمردان حاکم خود را دست آویز اعتذار ساخته باستقبال موکب شاهزاده
پرداخته کلید قلعه را سپردند و سکنه شبرغان نیز چون طایفه جلایر بودند در عالم یکی از باب اطاعت در آمده
رسم انقیاد بجای آوردند شاهزاده بعد از انتظام امور آقچه و ولایت علیمردان را با چند نفر از روسای نظامی
روانه دربار فلک مدار ساخته و خود متوجه آقچه شده اهالی آنجا نیز شرط خدمت بتقدیم رسانیدند در غره
ربیع الاول سنه و آغروق را با فوجی از تفنگچیان در شش فرسخی بلخ گذاشته خود در سه فرسخی نزول و صبح روز
سیوم که خسرو خاوری علم بر طارم چهارم زد با کوکبه و احتشام و استعداد تمام رایت توجه بجانب بلخ افراشت
طایفه سید ابو الحسن والی بلخ نیز در یک فرسخی شهر در میان باغات تحصن گرفتند چون جمعیت شاهزاده موفور
و نهرهای عمیق در سر راه مانع عبور شاهزادهٔ کامکار افواج منصوره را دسته دسته پیاده کرده در میان

در میان آن شهرهای شکسته و باغات شتر الم النشیز واوزبیه مشغول ساخت مخالفین روی بر تافته بالای
برج و حصار بر آمده بمدافعه پرداختند دلیران سپر جلادت بر رو کشیده بتعاقب ایشان قدم بر فراز حصار
گذاشته دست و تیغ خصم افکن باز دیده بسیاری از اوزبکیه را از شهربند هستی در در و دروازه را تصرف
کردند ابو محسن در رؤسای الخیه بارک تحصن جسته بجلوداری پرداختند ازینطرف نیز فرمان پذیران بحکم
شاهزاده دلو بهای قلعه کوب و چپارها بارک بسته شبانه روز رخنه افکن بنیان حصار و آتش افروز
خرمن ثبات و قرار سکنه می بودند تا اینکه قلعه گیان را بالکلیه سلب صبر و توان گشته باب امان گشوده
والی و تمامی سادات و قضات و اکابر و اهالی از روی عجز ناصیه سای درگاه شاهزاده والاتبار گشته
قرین عفو و بخشایش و همگی سران و سرکردگان اوزبکیه و طوایف بلخ و توابع نیز فوج فوج بموکب عالی پیوسته
مشمول نوازش گردیدند و جمعی از خوانین که بعد از شکست والی بچاول تاخت سقفا فیها مأمور گشته
بودند اکثر محال آن نهب و اسر ساخته حصار شادمان و قلعه مارو مورد را بحیطه تسخیر در آورده بودند والی قندز نیز
گردن بسته بتسخیر بلخ واقعست مدد و بدخشان از انتشار آوازه غلبه و قهر سپاه ظفر دستگاه و قدم در جاده
انقیاد در آمده آن ولایت ضمیمه ممالک محروسه گردید و در روز هشتم ربیع الثانی آن سال خجسته مآل چاپار از جانب
شاهزاده کامکار وارد و خبر فتح بلخ را مسرت بخش حق آگاهان سدهٔ جلال ساخت اگرچه شاهزاده خزانه و خلایع
و اسبابی که چنان سرکار عظیم القدر را لایق و سزا باشد همراه داشت لیکن بجلدوی این فتح نمایان دو الف
و چهل هزار نادری که باصطلاح متعارف دوازده هزار تومان باشد با سیصد دست خلعت و چند راس
اسب مکلل با زین و براق طلا نزد شاهزاده عالی لوای ارسال داشتند که فراخور خدمت بهریک از سران و
سرکردگان سپاه عطا نماید اما درباب عبور از آب آمویه امری از کمین فرمان صادر نشده مقرر گردید که
در ضابع بلخ را انتظام و آذوقه وافر سرانجام کرده و تدارکات لایقه بعمل آورده چگونگی را عرض نماید شاهزاده
بانتظار جواب نپرداخته و بلخ را فی الجمله انتظامی داده از آب آمویه گذشته از راه قرشی عازم بخارا گشت
از آنطرف نیز ابوالفیض خان پادشاه بخارا از ایلبارس خان والی خوارزم استمداد و چهل و چهار هزار نفر از
اوزبکیه و ایلات ترکستان را در سلک جمعیت انعقاد داده در کمال استعداد وارد قرشی گردید هر چند کم
تعداد جمعیت لشکر نصرت اثر زیاده از دوازده هزار نبود لیکن بمؤدای الشبل تخبر عن الاسد
شاهزاده عدت خصم را در برابر الفوج نصرت اشتمال اند فوج غراب در جنب شهباز تیز چنگال انگاشته

رشید و به یورش پرداخته پادشاه بخارا مغلوب و جمعی کثیر از لشکر او مقتول گشته در قلعهٔ قرشی متحصن
شد و لشکر خوارزم نیز بدون تلاش و رزم بسمت هزیمت عزیمت نمودند پس شاهزاده بعزم تسخیر شاه بوداق که
در نزدیکی قرشی واقع و در سر راه سپاه نصرت پناه بود رایت نهضت افراخته چهار جانب طرح یورش
انداخته بقهر و غلبه بر قلعه مستولی شده اهالی انجا را عرضهٔ شمشیر و آتش و زمین را بحیطهٔ تسخیر در آورد و لیکن بابا خان
چاوشلو که از روسای لشکر بود در اثنای یورش بضرب گلوله وداع هستی نمود و از اتفاقات در همان اوان
که ابالقا قرشی فراغت روی داده بود شخصی از اشقیای فتنه جوی او ازبک از جوی روان جان دست
شسته خود را غفلةً بپادشاه او رسانیده او را بزخم کارد از پای درآورده حاضران نیز فی الفور با او در
او را در همانجا پاره پاره و بتیغ خونخوار از دیار هستی آواره کردند چون این خبر بعرض موالی داد خواه یعنی خدیو
داور کسیه رسید فرمان همایون خطاب بشاه وارث اسباب جاه بخارا و بزرگان ترکستان عز صدور یافت
مشعر بر اینکه چون آن سلطنت آب سلسبیل سلسلهٔ چنگیز خان و دوحهٔ خاندان ترکمانست مقرر شد که
شاهزاده بخارا نیز روانه از آنجا که در عالم ایل ترکمن او برادر تک سلطنت موروثی منظور نظر اقدس
میباشد چند نفر از روسای آنجا را برای بنای کار و استقرار امور آن مملکت روانه دربار سپهر اقتدار
نماید و نیز حکم همایون بشاهزاده مرقوم شد که منشور عاطفت را برای شاه والاجاه ارسال داشته و خود
معاودت به بلخ نموده بانتظام و اتساق امور آن مملکت پردازد و هرگاه توران را فرمان با قدم امتثال
پیموده فبها و الا جنایند الی از دست جنود فتح مآل گوشمال خواهند یافت پس شاهزاده حکم همایون را
ابلاغ برای شاه والاجاه ارسال و ترک محاصرهٔ قرشی کرده از رود آمویه عبور و ساحت بلخ را معسکر کوکبه
منصور ساخت اما حقیقت حال هیمند و را اینکه قبل ازین مرقوم کلک وقایع نگار شد که در حین ورود
کوکبهٔ مسعود بسرداری زمین داور و هزارجات بکلبعلی خان کوسه احمدلو حکایت گشته بانو بخاند و
استعداد تمام روانه ساختند و مشار الیه مدت نه ماه بمحاصرهٔ آن قلعه پرداخت و ساخت
در آخر کار یکدفعه بنای یورش گذاشته بعضی از افاغنه نفاق اندیش را که در عسکر او بودند نزد خویش طلب
داشته با ایشان معهد و معهود نموده بود که رفقا افاغنه را که مستحفظ برج بودند با خود همداستان سازند
که در حین یورش برج و دروازه را بتصرف دهند انجماعت باین بهانه رفتند و قلعگیان را خبردار
ساختند و را در وقت موعود آمادهٔ کار ساخته بعد از آنکه غازیان در شب معین بعزم قلعه گیری و امن جلادت

دامن جلادت بر میان زده و سپر بیباکی بر رو کشیده باقدام تهور بجانب قلعه دویدند و هر یک خود را
هدف چندین گلولهٔ جانسوز دیده تدبیر را مخالف تقدیر یافتند و جمعی از قشون و هر یک لکزیه غره تا بحرکت
بیهنگام بقتل رسیده واله اسر را بدر ازای این نقص و قصور عزم معزول و بدرگاه معلی طلب فرموده جا
تا بهی که در جلتش حکم چوب چینی داشت برا و جاری ساختند و دیوان قلی بیگ افشار علمدار باشی را
باتفاق پیر بیک سلطان توپچی باشی بآن خدمت نامزد و با اسباب نقب و کندکوب و آلات یورش
روانه کرده مامورین از روی جد و جهد بکندن نقب و بردن سیبه پرداخته در دهم شوال آن سال خجسته
مآل بداحمان افغان که از جانب حسین بحکومت زمیندار منصوب بود ندای امان بگوش غریبان رسانیده
ولد خود را بعزم استیمان بپایه سریر فلک نشان فرستاده و قلعه را بتسلیم سرکردگان نموده بموجب
حکم همایون با افاغنه که مستحفظ آن حصار بودند باتفاق پیر بیک سلطان بدرگاه معلی شتافت و از
جان و مال بخشش یافت و چون افاغنه قندهار چند سال بود که در جمع ذخیره و تهیه اسباب قلعه داری
میکوشیدند بکثرت آذوقه و عدت خود و متانت مکان مستظهر گشته پشت جلادت باطمینان داده
در بند و حصار قلعه داری تحصن جسته بمدت ده ماه امتداد یافت در نهم شوال عزیمت یورش ارد
فیروزی تصمیم یافته تولا جمعی از سربازان معارک جلادت تسخیر برجهای خارج قلعه که در حیطه تصرف طیبوه
مامور گشته یکباره بحوزهٔ ضبط و تصرف در آوردند و از انجمله برج عظیمی که در فراز تپهٔ رفیع واقع و قورچی
از افاغنه با چند توپ مستحفظ آن برج بودند آنرا تیر بتائید الهی مسخر کرده تمامی مستحفظان را زنده بدست
آوردند و بعد از آن تسخیر برج سنگین پرداختند و آن برج در جانب شمالی قلعه در سمت چهل زینه در قلعهٔ
کوه بسیار بلندی واقعست و بقلعهٔ قندهار اشراف دارد و دلیران بحکم همایون دامن جلادت بر میان
زده بپای مردی عزم تسخیر آن برج را با چهار دو برج دیگر که از برج قلاع اغزول و بدر از آن مکوده سپهر
نمون حصنه از آن برج سیاکوان بود و سیصد نفر از افاغنه کار در اندازه بمحافظت آنها اقدام داشته یورش
برده تصرف و بجز اقتدار بر شرفات تسخیر آن قرار گرفتند و افاغنه بروج تمامی معرض قتل و اسر در آمدند و
حصه های تیمان زبان و توپهای کوه توان را که گلوله هر یک بوزن هفت من بود از جبال
صعب پیاده را عبور از آن بسهولت ممکن نبود بجر ثقیل بالا کشیده بر قلعه گیان و برج و دو جا
عرض قلعه قد باشد بستند و الحق عقل محال اندیش از این امر غریب در وادی حیرانی و شگفتی

سرکرده نیست و هر کس آنراه تنگ فضای پر پیچ و خم آنکوه پر شکوه آسمان توام را بعین یقین دیده
باشد یقین خواهد دانست که بالا بردن توپهای کوه مانند از چنان مکانی که عقبای فلک سیر و هم زعقب
آن قلعه‌شکن بر سر زند منوط بتقدیر پادشاهی و چنین کاری بسته تائید الهی خواهد بود القصه از برج
سنگین توپ و خمپاره را بر حال قلعگیان بمضمون فحوای وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ ساخته پیکر
بیسود ای برج و دور را از صورت جسمی انداختند و بعد از آنکه خیابان قراز برج تزلزل پذیرفت چون جماعت
بختیاری که باستحفاظ آن شب اقدام داشتند مکرر داوطلب و مستدعی اذن یورش بودند از صد پنجاه نفر و زیاده
جنگجوی و الوات ایلات ایلی از هر کدام سیصد نفر در شب پنجشنبه بیست و دوم ذی القعده بامر همایون مهیای
کارزار گشته هنگام طلوع فجر بجانب آن برج یورش بردند چون از قلعه پیش از وقت مطلع گشته مهیای دفاع بودند
قریب دویست نفر از داوطلبان مقتول و مجروح گشته و بر شرفات قصر مقصود دست نکرده پس دو دیده
بعزم یورش مصمم گشتند

ذکر وقایع لوی ئیل مطابق سال سعادت اشتمال شصه

هنگامیکه شهسواران سیاه و سفید لیالی و ایام شهور ذی قعده الحرام را ماه طالع الغره سلخ پیوست
نوروز کامران در رسید یعنی در شب جمعه سلخ ماه مزبور بعد از انقضای شش ساعت و کسری و دو دقیقه
افسر جهانگیر سپهر نشین عزم دار القرار جهان کرده به برج حمل نزول آمد و افواج عساکر ریاحین صبا و شمال بمصاحبت
دلجوئی لعبت صنوبر روایت افرازی بساط چهره دست چنار مهیای یورش گشته بجانب دار الملک
گلشن روی آوردند نیلوفر با صوت قیستر قدم بر فراز کنگره شاخ بلند گذاشت و زنبق بر سر چهار برج
چمن بیرق منقش بر چرم برافراشت فغان غراب و کلاغ بنغمه قمری و عندلیب تبدیل یافت و طوطیان شکرخا
که از شور نکیری دی تلخ مذاق بودند در قندهار شیرین بیانی شکر افشان شدند و افواج زاغ و زغن که در برج
چمن مسکن گرفته بودند بیاد وطن مانند فاخته کوکو زنان گشته رو بجهت کهستان قتاب منه نکهت
مشکبو دار الخلافه جهان را بنور وجود خود مشکبو ساخته جنود هندی انجم و کواکب از مدارات برج راه اورنگ
گردیدند ممالک محروسه بهار نوروز و قلعه ظفر بر روی جهانیان گشاده گشت و از دیوان قضا منشور بهار
و بلاد سنبل و حصار غیره و سبزه و قلعه چهارده گلشن بیکار نفس نباتی مقرر گردید فراشان باد فروشان
بافرشتن بارگاه سلطانی و نصب اورنگ جهانبانی پایهء زمین را بر آسمان افراختند و مجلس آیین محفل
ارم نگارنده بکمال فر و زینت تنظیم و ترتیب بزم نوروزی پرداختند رؤسای لشکر و کبرای عسکر و امرای

و مهری نامه و عظمای کامکار از حجاب خانهٔ همت سرشار مانند زرین کلاهان انجم و اختر و انوار ابی سا
نوبت دست سیم بکلیتهای طلاباف الحسنه زرتاری بر دوش آن بسته در حواشی آن محفل مینوش افراختند
رتبه و شان نشستند و الیشان کان طبقهای اشرفی چون اطباق چرخ پشتین نثار آن بزم بهشت قرین ساختند
و عده نقیب کشایش باغ و گلزار نوبت فتح کشایی اقبال به عدل گشته در جهان روز فیروز شهنه حباب
پوشش پوشیدند و چون طایفهٔ بختیاری در اول بلد و ولایت گشته کاری نساخته بودند باز ایشان این امر
و مورد سه چهار هزار نفر از دلیران خونخوار و بسیار بازان عرصهٔ گیرودار انتخاب کرده در شب دوم ذی حجه
همراه برده در اطراف قلعه در پیغولهای سنگ و زوایای کوه و حفرهای حصار در کمین گذاشتند و خود نیز آن
شب در جانب برج جبل زینه در پناه کوه در جایی که از نظر قلعگیان مستور بود بانتظار صبح فیروز که غیرت روز
نوروز و رشک شب وصل مهوشان دل افروز بود توقف فرمودند روز بعد که دوم ماه مزبور باشد در اول
ظهور که هنگامی عصر دولت بیزوال ایام سیمین بود نماز ظهر را ادا و استعانت از ایزد منت کرده بتخت برج
برج دوده سوران انداختند و شورش حشر برپا گشته و چون بسبب آن سمت طایفهٔ بختیاری تعلق داشت آنگروه را
بعضی گروه قدم بر فرق سلم مقصود گذاشته برج را تصرف کردند و از آنجا بجانب برج مشهور بکیها برج
هجوم آور گشته تا مستحفظان آنجا که خود میر پیر بخت بندند و رقیب ادای آنمکان افراختند اتفاق مرتبه بهباب
بجوهری جانب چهار برج منهاج گشته خبر و نیک بتقدیم رسانیدند تا چون فوج فوج از جزر جات
تفنگچیان آتش دم و تیرداران خنجر گذار برج توأم بود بسم کرکک دلیران قلعه گیر رسیدند هر دفعه آن
طایفه زنجیر درستی جنود قاهره و سرکوب طبقی یافته رو به فنا نهند بهادران نصرت قرین نیز که در کمین بودند
از اطراف قلعه در آورده بپامردی تلاش از زردبانهایی که ترتیب یافته بود بحصار قلعه صعود و هر برج
ضبط دروازه و برج کرده قلعه را بحیطهٔ تسخیر در آوردند حسین خان که او چاره را در بسته و دست تدبیر شکسته
دید با قلیلی از اتباع فرصت جسته بعضی از زنان خود را برگرفته بقلعه که در جانب جنوبی قلعه بر فراز کوه واقع
بود گریخت و بقیهٔ آن طایفه مذکور را تا عرصهٔ شمشیر کرکند تقدیر گشته پس با شاهزاده که در
بالای کوه در برج و حصار قلعه بود بقلعه لیشه ازان آوازهای انهدام اساس دولت و قصور
قصر شوکت او را بواخبار از خواب گران غفلتش خوابی بخوابی بیدار کردند و دیگر که شمس جهان سپید
از شبستان لیل از زیر پردهٔ احتجاب در آمد زینب نام خواهر بزرگ خود را که عاقله او بود با چند نفر

سرکردگان غلجه برسم ننوات که باصطلاح افغان عبارت از دخیل باشد بخدمت اقدس فرستاده
فرمان دل نمود و عفو و احسان بعد از آن حاصل کرده روز بعد با ولدان محمود و اقوام و اتباع و
تمامی رؤسای قلعه آن فتوح نجات را تاج تارک افتخار و سرمایه اطمینان و استظهار ساخته در بارگاه
قدرین قبیل که در خارج دروازه بابا ولی مخصوص تخییم آنحضرت بود دفعه عبوق افراشته بودند بشرف پای
بوس سربلند و نوید جان بخش مرحمت بهره مند گشت و همت بحسب خاصیت و لا نظر قبول بحال
همایم قلعه کیان که از تعداد اندیشه محاسبان بیرون بود منعکس گردید و همگی آنها را جلیلان جان سپار حضرت
و حسین ... و افغان ... انعام و مالی که مالک بودند و ... مازندران و سکنای ایشان را در آنولایت
مقرر ساختند و چون ذوالفقار خان ابدالی را با احمد خان برادرش که سابقاً از هرات فرار کرده آمده بود
حسین گرفته در قندهار محبوس میداشت در روز فتح قلعه ایشان نیز از حبس نجات داده بالامان عن یمن ظل
اللهی توسل جستند لهذا مرحمت بیکران خاقانی ایشان را نیز مأمور بمازندران و از مالیات دیوانی وجه معیشت
بقدر کفاف ... در وجه هر یک معین فرمودند و طایفه غلجه مشتمل بر دو گروه میباشد یک گروه موسوم بهوتکی
از متعلق محبین و فرقه دیگر توخی منسوب باشرف سلطان بودند چون اشرف تنبیهی که مستحق گردیده یافت و در جزاء کوی
سعادت سبقت جسته در یورش ... موکب والا بقندهار شرف اندوز خدمت کامکار شده بود حکومت
ایل توخی بعد از فتح قلات با و تفویض یافته قندهار را که سمت غربی آن قرار گرفته ولی واقع و در حقیقه در نحوست
... و شیب بنا کرده خراب و بار و احصار بود بحکم والا ویران و با خاک تیره یکسان ساختند و بعد از ان
نادرآباد را ... ملک و مقر حکومت حکام ساختند و چون عهد کرده بودند که من بعد از اهل اسلام عددی
گرفته رقیه ... نسازند امر والا بفک رقاب تمامی اسرای قلعه و ایصال آنها بصاحبان اصدار یافت
و ایالت ... را بعبدالغنی خان حاکم ابدالی که سالک طریق اخلاص و بندگی و خدمت کامکار بود
مرحمت ... و چند نفر از رؤسای ابدالی حکام تعیین و جمعی از جوانان کارآمد غلجه را
دیده و انتخاب و ملازم رکاب ساخته نادرآباد و توابع را بالسکنای ایل ابدالی که در نیشابور بودند ... محال
توطن داشتند اختصاص داده مقرر داشتند که ابدالی که چند آمده در آن مکان توقف و غلجه هوتکی بجای ایشان
رفته در نیشابور سکنی نمایند و بجماعت ... و چهار ماه مزبور از قندهار کوچ کرده ... مکان مقرر
ساختند ۞ در بیان ورود ایلچیان پادشاه سکندرجاه روم باتفاق سفرای آن

آن دولت ابد پیوند به دربار معلی | سابقا سمت تحریر پذیرفت که بعد از وقعه شورش
کبرای صحرای مغان عبدالباقی خان زنگنه باتفاق میرزا ابوالقاسم صدر و ملا علی اکبر ملاباشی از دربار آسمان
قدر همراهی علی پاشا بسفارت روانه دولت علیه عثمانیه شده بودند از طرف قرین الشرف پادشاه سکندر
دستگاه روم لوازم اعزاز و احترام نسبت بایشان مرعی و بعد از آن مصطفی پاشای والی موصل که از
وزرای معتبر آن دولت بود باتفاق عبدالله افندی صدر الاطول و خلیل افندی قاضی دربند بایلچیگری تعیین
و معیت سفرای این دولت از راه بغداد وارد اصفهان گشته از سمت کرمان مسرور به بار فلک مدار شده در
نوزدهم محرم شده که پنجاه روز از نوروز گذشته بود سفرای دولتین وارد نادرآباد و بعد از دو روز بار
یافته بپیشگاه حضور اقدس گشته بسان گروه قوان تازی نژاد مشکل بساخت منقلی و هدایای نفیسه که پادشاه
روم جاه در رسم تهنیت جلوس همایون مصحوب پاشا فرستاده بود از نظر انور گذشته و تبلیغ پیغامات
لسانی و سفارشات زبانی گشته با عطای کورک سمور و اسب با زین و یراق طلا سرافرازی حاصل نموده و بآیین
معمول سلف مشمول عاطفت و احسان شدند چون در نامه پادشاه والاجاه روم در باب مذهب حضرت
امام جعفر علیه السلام اذعان صریح نکرده و در خصوص خصوص رکنی از ارکان مسجدالحرام ائمه این مذهب متمسک بعذر
گشته اعلام نموده بودند که هر رکنی از ارکان اربعه از سوابق ازمنه بیکی از ائمه مذاهب اربعه مخصوص است
تغییر آن مؤدی بمفاسد بسیار گردد و در تعیین امیرحاج ایران از راه شام متضمن وقوع فتنه است خواهش
کرده بودند که عذر دو ماده اولی بشرف قبول پیوسته مقرر گردد که امیرحاج ایران از راه نجف اشرف هر سال
حجاج را بکعبه مقصود رساند حضرت ظل اللهی رفع تعیین امیرحاج ایرانی را از راه نجف اشرف پذیرفته شرط
کردند که متعینین بغداد زاد و راحله و مایحتاج حجاج را هر سال حاضر و آماده سازند و ملحوظ بآنکه این مطالب
مسموع افتاده ذکر ساخته بوساطت بندگان درگاه این امور را بایشان گفته و بوجوه شرعیه اتمام
دلایل مبین کرده از نقد و جنس و نفایس اسباب اضافه بر آنچه بر سوالف زمان بایلچیان روم عطا شد
بایشان مرحمت و چون منعقد ساختن عهدنامه تعیین رکن که از دولت عثمانیه بعذر شرعیه نزد علمای مذکور
موکول شده بود رکن اعظم بنیان مصالحه بود لهذا برای مذاکره آنها علیمردان خان بیگلربیگی بمعیت
تعیین و رفیق مصطفی پاشا و افندیان ساخته در غره ماه رخصت انصراف ارزانی و روانه دربار دولت
علیه عثمانی فرمودند

در ذکر بواعث توجه موکب منصور بجانب هندوستان

و فتح و تسخیر غزنین و کابل | قبل ازین بنهجی که نگارش یافت علیمردان خان شاملو را روانه
هندوستان بحضرت پادشاه والاجاه اعلام فرموده بودند که چون بقیه افاغنه قندهار مطمح نظر همت
به خصوص صوبه کابل و آن نواحی مقرر کرده که سد راه فرار اشرار نمایند پادشاه نیز در جواب نوشته بود
که در خصوص بصوبه‌داران تاکید و خزانه و فوج ارسال گردید که در سد راه و منع مفسدین قندهار بنمایند
بعد از مراجعت علیمردان خان برای تجدید یادآوری محمد علیخان قوللر آقاسی ولد اصلان خان را که عمده
امرای ایران بود بسفارت مأمور و پادشاه والاجاه همان جواب سابق را اعاده و مذکور ساخته بودند
درین ولا رفته رفته که افاغنه آنجا بسمت کابل آغاز فرار کرده بودند فوجی از غازیان برای تسدید راه
و تنبیه آنها به صوب قلات و غزنین نامزد گشتند انا تاکیدات بعمل آمد که نظر بدوستی قدیم که فیما بین
هند و ایران تحقق دارد از حد مملکت تجاوز نکرده سامان جمعیت را از دست ندهند و فتن محفوظ
و مراعات جانب رعایا و اهالی آن دولت ابد پیوند را مرعی و ملحوظ دارند سرکردگان لشکر منصور مسیر تا یک
چهار فرسخی قلات را تا انتهای کوهستان آن تاخت ساخته و از آنجا با ولنگ مرام چپاول انداخته قریب
هزار نفر از افاغنه غلجه را که در آن نواحی بودند معروض تیغ هلاک ساخته و مال و اسیر بسیار از ایشان
بدست آورده بسمت غزنین و کابل فرار جستند و در خلال اینحال اعلام بسیار شد که از دولت علیه
گورکانیه کسی بسرحد مأمور و مانع عبور و مرور آن فوج مقهور نیست چون غازیان بنا بر اینکه اذن
نبود که از مقام مقرر قدم فراتر گذارند در انجا مکث و چگونگی را بعرض عاکفان عتبه والا رسانیدند
بعد از وصول اینخبر محمد خان ترکمان را برسم سفارت برای استفسار علت خلف وعده و تعیین ورد
یازدهم محرم سال قوی ئیل سنه چاپاری از اردو [illegible] روانه دیار هند فرمودند و حقیقت اشارتی در باب
ولایت کابل و غزنین بکار رفت انا امر شد که بعد از پیوست که زیاده از چهل روز در آنجا توقف
نکرده در جواب و خبر چاپاران تعجیل و بروضه بهشت کشور رسانند محمد خان وارد شد و امیر نامه [illegible]
کرده پادشاه والاجاه از جواب تجاهل و از مرخص ساختن ایلچی تغافل نموده او را رخصت انصراف نداد
چون یکسال از رفتن محمد خان منقضی شد در اوایل محرم سنه ۱۱۵۱ بعد از فتح قندهار فرمان مؤکد خطاب
محمد خان عز صدور یافت که بوصول حکم اشرف مرخص و برگشته هر نحو جوابی که از دولت علیه گورکانیه
صادر شده باشد بعرض رساند و حکم جهانمطاع اصحاب نصرت جلو وارد بچاپاری از اردو صادر شده تا

ساخته پس عزیمت حرکت بسمت کوهستانات غزنین و کابل در خاطر اقدس تصمیم یافته در غرهٔ ماه صفر که
ییلاق رومیه امر خصوص و روانهٔ آنمرز و بوم فرمودند پرچم الویهٔ ظفرطراز بجانب غزنین اهتزاز یافته
پنجشنبه سلخ که حد مملکت ایران و هندوستان است عبور و منزل قراباغ شش فرسخی غزنین را مقر کوکبهٔ
منصور ساختند از آنجا شاهزادهٔ نصرت لوا نصرالله میرزا را بتنبیه افاغنهٔ غوربند و بامیان مأمور فرمودند
باقرخان نامی که حاکم غزنین بود از طنطنهٔ آمد آمد موکب همایون مغلوب وحشت گشته فرار و قضات
و علما و رؤسای غزنین بیلدی قافله‌سالار عجز و نیاز با پیشکشهای لایق بدوی امیدواری بعد بار
عجز نو آورده مشمول عنایات خدیو گردون فراز شدند کوکبهٔ والا از منزل قراباغ رایت توجه
بجانب غزنین بافراخته در بیست و دوم ماه ماهچهٔ اعلام جهانگشا را آفتاب اقتباس نورانی میکرد
ضیا بخش ساحت ملک غزنین ساختند و در حین حرکت موکب نصرت شعار از قندهار فوجی از افواج ظفر
قرین بتنبیه هزاره‌های کندی و رای زنگی و باقی هزارجات که در تقدیم خدمات دیوانی سالک طریق نافرمانی
شده بودند مأمور گشته غازیان تمامی مساکن و اوطان ایشان را پامال ستم ستور و بسیاری از رجال
مقتول و نسوان را اسیر ساخته اخبار آنرا بعرض والا رسانیدند حکم محکم بعز صدور پیوست که سر اطلق
العفو ساخته فوجی را بجماعت برای ملازمت رکاب نصرت انتساب حاضر نمایند و همچنین افاغنه و
هزارجات کوهستان غزنین هر یک که سرکشی کردن فراختند بنیروی بازوی شوکت قاهره از پای در آمده
و هر یک که پا بجادهٔ انقیاد گذاشتند سر فراز عفو خدیو بنده‌نواز و پیشکش آنجا لوای توجه بجانب دار
الملک کابل برافراختند اعزه و اهالی کابل در دو منزلی طریق استقبال پیموده ادراک تقبیل عتبهٔ سعادت
پرورده بتشریفات فاخره پیرایهٔ شرف در بر کرده رخصت انصراف یافتند بعد از مراجعت ایشان جمعی از
افاغنه سپاهیان کابل از جادهٔ انقیاد نکول و شیرزه خان و حیدرداد خان کوتوال را ... قلعه و پناه
حصار نادانی در آمده بقلعه داری پرداختند روز شنبه سیوم ربیع الاول که عشیته ... موکب همایون
بپیشخانهٔ والا بحوالی قلعه رسانیدند جمعی از قلعگیان از در ستیزهای جلادت بیرون آمده آغاز معارضه
کردند جاهلان پیشخانه چون مأمور بجنگ نبودند مجال ایشان نپرداختند و نصب سرادقات گردون شکوه
در وضع احسان ابدوی انجم گروه دادند و لشکر ظفر ... بسمت شرقی شهر نموده کوکبهٔ جهانگشا نیز روز بعد
وارد آن مکان گشته روز شنبه پنجم ماه مزبور بعزم سیر سواد شهر و ارک بجانب کوه سیاه سنگ آهنگ

و تحفه یغما بهوس روز پیش از دو جام تمام از قلعه برآمده مبادرت بجنگ و شروع بانداختن توپ و
تفنگ کردند این معنی مهیج مادهٔ غضب خاقانی گشته جمعی را که در آن وقت در رکاب اقدس حاضر بودند
به تنبیه آن جماعت اشاره فرمودند مامورین بیکجانب بکجاعت اسب برانگیخته و با شمشیرهای آخته
ایشان را از آنجه تا پای قلعه سرافشانی کردند همان روز عزم بلند خدیو هفت کشور بتسخیر قلعه کمر بسته
اطراف شهر را محصور جنود منصور ساختند و از یکطرف بحکم همایون توپهای قلعه کوب را بر فراز کوه کشیده
برج مشهور بعقابین را که همر پرواز نسر طایر و هم آشیان عقاب زرین چنگ چرخ دوار است هدف
توپهای برق آثار نمودند و از یکجانب نیز بطریق خمپاره در حوالی قلعه کیان صاعقه بار نموده زلزله در بنیان ثبات
برج و حصار و اساس قلعه کیان انداختند چند روز اهل قلعه مانند موی آتش دیده مبتلا بشعله شور و پیچ
بر خویش پیچیده چون تاب و توان را از خود مسلوب دیدند روز دوشنبه دوازدهم ماه بهمراهی کاردانان
عجز و ناتوانی وارد دربار سپهر مبانی گردیده بزبان ناتوانی بادای اتهلکنا بما فعل السفهاء منا عذر
تقصیر را در والی گرده قلعه را سپردند و پیشکشهای لایق پیشگاه نظر گذرانیدند و خزانه و جبه خانه و فیلهای
پادشاهی که در ارک فلک تمثال آمده بود بضبط سرکار خاصه تعلق پذیرفت پس چهل روز در کابل مضرب خیام
عساکر انجم احتشام گشته همت کشورکشای قاآن با انتظام و انضباط مهام کابل و توابع پرداختند
و شاهزاده نصرالله میرزا که سابقا از منزل [illegible] بتنبیه سرکشان ضحاک و بامیان و غوربند مامور گشته
بود متمردین را تنبیه و قلعجات ایشان را تصرف و آن جماعت را بجاده اطاعت در آورده در بیست و
چهارم ماه مذکور از راه چهاریکار شرف اندوز تقبیل بساط خدیو کامکار گشت مقارن آن [illegible]
محمد خان بوساطت قاصد ملحوظ نظر فرخنده مقاصد شد مضمون آنکه از دولت گورکانیه او را نه
جواب میدهند و نه رخصت ایاب لهذا احدی از یساولان دیوان بچاپاری تعیین و نامه همایون به
پادشاه والاجاه نگارش یافت مشعر بر این مضمون که قبل از این علیمردان خان و بعد از آن محمد علیخان به
سفارت روانه دربار سپهر اقتدار شاهی شده در خصوص سد راه و قرار استحضار آن شاه و دفع اشرار
در جانب آنحضرت نیز تعهد از استقلال بعمل آمده بود و بنا بر وعدهٔ آن پادشاه ویگانه کوکبه عز و جاه وارد
قندهار گشته بعد از آنکه خلف وعده ظاهر شد ایلچی دیگر برای تجدید امر مذکور روانه ساختیم یک سال
متمادی شد که او را نگه داشته و بجواب نامه نیز نپرداخته اند اولا در آن باب عهده کردن و ثانیا خلاف وعده

وعده بعمل آوردن و علاوه آن ایلچی را برخلاف قانون سلف نگهداشتن و جواب مکتوب همایون نیز
در عقدهٔ تعویق گذاشتن همه آثاری از مخالفت و بیگانگی و منافی آثار دوستی و یگانگی خواهد بود و بعد از
فتح و تسخیر قندهار چون وهن و قصوری که از افاغنه با ایران صدور یافته بود زیاده بر آن بر ممالک
هندوستان واقع شده مظنون آن بود که البته تنبیه آن طایفه مرضی طبع اقدس شاهی خواهد شد
و این دو دولت را هواخواه یکدیگر دانسته متوجه تنبیه آن جماعت گشتیم مردم غزنین از باب آداب
در آمده مشمول نوازشات گشتند اما اهالی کابل قطع نظر از آنکه بابت مدد و عطایات نصرت آیات مقیم
شمرده در عالم اتحاد دولتین علیتین لوازم خدمتگذاری و اعانت پردازند در سعادت بر روی خویش
بسته با افاغنه اتفاق و اظهار مراسم نفاق کردند چون این حرکت منافی طریقهٔ ادب و باعث بی حرمتی موکب
ظفر کوکب بود از راه یگانگی که بین الحضرتین تحقق داشت در مقام تادیب آن طایفه در آمدیم ثانی الحال
که براهنمائی قاید نیاز روی امید به عتبهٔ معدلت طراز آوردند ایشان را بنابر خاطر آن پادشاه ذیجاه
مورد عفو و مشمول احسان ساخته مقرر فرمودیم که احدی متعرض حال و مال ایشان نگردد و ما را از مبادی
حال الی الآن سوای تنبیه افاغنه منظوری نبود و باز بهمان دستور منظور نظر میباشد و چاپار
را با چند نفر از اعیان دار الملک کابل در بیست و ششم ماه مزبور روانه شاه جهان آباد ساخته که
بیاورن بوساطت نامهٔ همایون قلم کابلیان بزبان مقال حقیقت حال معروض و مفهوم شاه سلیمان
اتصال سازند بعد از ورود کابلیان بجلال آباد حاکم آن مملکت ایشان را مانع و به پیشاور راجع ساخته
بیاورن که بچاپاری میرفت ولد میر عباس نام افغان در عرض راه بقتل رسانید و چون غله و محصولات
آن ولایت کفایت باحوال سپاه نصرت پناه نمیکرد واحدی از افواج منصوره بمحافظت قلعهٔ
ارک مامور ساخته در دوازدهم ربیع الثانی بعزم ابیکی تنبیه بزوانی عازم کوهستانات چهاریکار
مذکور و صافی که موضع حاصل خیز و مکان معمور آب و علف مساکن طایفهٔ افغان بود شد به
هم که شمال کرستان آن ناحیه جبل آید و هم توسعه در غله و ذخیره بهم رسد افاغنه آن سمت بقلل جبال
تحصن جسته دلیران رزم آزما بکلم و الاکوه و دشت پیمای سقاق و مساکن ایشان را پایمرد
جلادت لکد کوب و سرکشان مقهور و منکوب ساخته آن طایفه بعد از آنکه خود را گرفتار مهالک
بیکران صدمات آن فوج و مقاتلات خویش مستغرق لطمات آن دریای آهنین موج دیدند بجود

چون وجود خدیو بحر و بر که قرار بکاه لنگر امان کشتی شکستگان طوفان حوادث است توسل جسته بکنار عافیت
و ساحل امنیت پیوستند و جملگی سرگروهان و رؤسای آن طایفه یا سعدالله و ملا محمد ولد میر جیبو
تو به درگاه معلی شتافتند و خدمت رکاب اقدس را حلقه گوش غلامی و اولاد خود ساخته
جمعی را بتقریب بندگی این آستان بشاهراه آزادی رسانیدند و بیست و دو روز در آن مکان پایه
سریر سپهر نظیر مرکز بزم سپهر و بعد کوشش ایوان ماه و بعد گذشته در بیستم جمادی الاولی لوای توجه
بسمت باجور کشیدند که در خوبی آب و هوا و وفور نزهت و صفا طعنه بر سر بهستان جنت مینو و افراخته شد
اغاغنه آنسرزمین بجز جمعیت کرده در قلل کوه باستحکام اساس خود داری پرداختند دلیران نصرت
نشان بامر اقدس بر سر سنقاق ایشان عازم شده آن طایفه چون دشت و کوه را در زیر پای گردن
تهور غازیان یکسان دیدند طالب امان گشته رؤسای ایشان وارد دربار فلک مدار شده ایشان
بشمول عفو خدیو جهان شدند و افواج بحر امواج که مامور بتنبیه هزارجات بودند خدمات مرجوعه
را انجام و جمعی از اولاد آن طایفه را در سلک غلامان انتظام داده در بیست و ششم ماه مزبور وارد دربار
عزت و جاه گشتند و از آنمکان جمعی بضبط قلعه جلال آباد و تادیب ولد میر عباس افغان که مرتکب قتل
پیادهای ایلچی شده بود مامور گشته حاکم جلال آباد که مانع رفتن ایلچیان شده بود فرار و باقی اهالی آنجا
طریق اطاعت پیموده روز پنجشنبه سیم جمادی الاخری بقدوم استقبال پیش آمده قلعه را بتصرف دادند
و چون اولاد میر عباس پیش از وقت در فراز کوه احداث سنقاقهای محکم کرده و جمعیت عظیم از مردان
کار و دلیران کارزار فراهم آورده و اساس آنها بلوازم اسباب خود داری استحکام داده بود غازیان
دست بسته سنقاقهای و پیوسته آن بناهای قوی اساس را بدستیاری سرپنجه شوکت قاهره در هم
شکسته تصرف و رجال ایشان را عرضه تیغ هلاک و زنان ایشان را با عشیره و منسوبان میر عباس
اسیر فتراک ساخته بدرگاه معلی آوردند و بعد از ضبط و ربط امور آن نواحی بهار سفلی که بهجت بخش جلال آباد
و قیمت بخش آن از اثر قدوم فرخ فروردین اثر رشک بهار و مرغزار تمیس از آزادی را زیب گوشه دستار
روزگار ساختند

در بیان ورود شاهزاده رضاقلی میرزا در منزل بهار سفلی و سرافرازی با فسر نیابت و دارائی ممالک ایران

چون در این اوقات رایات نصرت آیات عازم هندوستان و سفر بعید المسافت پیشنهاد همت خاقان گیتی ستان بود

بود خیال نصب و تعیین یکی از فرزندان فرزانهٔ کامکار و شاهزادگان آزادهٔ نامدار بایالت فرمان
روائی ممالک ایران از خاطر اقدس میگذشت لهذا از کابل امیر همایون بعز نفاذ پیوست که رضا
علی میرزا که کبیر و ارشد اولاد و در آن اوقات بر سریر حکمرانی بلخ تمکن داشت ولایت بلخ را بعبد خان
قشار بیگلربیگی هرات و حسن خان بیات حاکم نیشابور سپرده و فوجی از غازیان بمحافظت سمت
گذشته رضا بعد آن مملکت را مضبوط ساخته از راه ضحاک و بامیان وارد اردوی نصرت نشان شود
و چون بعد از وصول خبر فتح بلخ که هنوز موکب همایون از نادرآباد توقف داشت شاهزاده امر والا
نافذ شده بود که در ایامی که افواج ظفر شعار از کار رزم و پیکار بیکار باشند متوجه قندهار گشته امور آن ناحیه
را منتظم ساخته مضبوط نماید شاهزاده برونق فرمان رایت اقبال از توجه بآن ولایت گشته یوسف نام قاقا خان
که تا آن زمان در مقام مخالفت اقامت داشت با سایر سرکشان آن ناحیه تاب توقف نیاورده و سالک
طریق هزیمت شده شاهزاده آن ولایت را خالی از اضداد و عاری از فتنه و فساد در حوزهٔ قبضهٔ استبداد
در آورد و در اثنای اشتغال امر همایون بشاهزاده واصل گشته چگونگی را معروض قوایم سریر سپهر مدار نمود
حکم مبارک باحضار او عز اصدار یافت شاهزاده را و نیز در طریق امتثال فرمان گشته بعد از ورود
بکابل بنده آن عز وقوع در کابل که گشته بود بیست و چهارم رجب وارد خدمت خدیو کامکار گشت
روز دیگر حضرت ظل اللهی بملاحظهٔ عساکر بلخ که در موکب شاهزاده آمده بودند پرداخته تا چند روز آنجا
برسم سان از نظر آفتاب سان گذشتند و چون بسیاری از ایشان در سفر بلخ بمعرض مساعد
در آمده بودند همگی باسبهای تازی نژاد و اسلحه عنایت و بنیابت دارائی ایران خجسته ایالت عز نصب
بیگلربیگیان و فرمان دهان را بشاهزادهٔ کامکار تفویض و روز جمعه شعبان بعد از ظهر بدست مبارک
تارک او را شاهزاده نصر الله میرزا از جیب افسر سربلندی داده مقرر فرمودند که در عهد شاهزاده جیقه
بسمت چپ زده بعد از آن پادشاهی هر یک از اولاد بحکم قضا تعلق گیرد جیقه بدستور ملوک طرف
راست زنند و روز یکشنبه سیوم ماه رضا قلی میرزا مرخص و با فر شوکت و شان روانهٔ ایران ساختند
روز دیگر لوای جهانگشا بجانب جلال آباد نهضت یافته در دهم ماه از جلال آباد گذشته بجانب شرقی
ربع ماصد نیفر سنج قباب بارگاه عز و جاه براوج مهر و ماه افراشته شد و در آنجا دوازده هزار تن از سلاطین
فلک برسم منقلای مقرر گردید که دو منزل پیشتر رایت افراز شوکت و فر باشند و شوخ کس

نیز به پیشخانهٔ کشتی موکب همایون اختصاص یافتند | در بیان توجه موکب والا بعزم تنبیه
ناصرخان و تسخیر پیشاور | چون از دولت علیهٔ گورکانیه صوبه داری کابل

و پیشاور با ناصرخان متعلق بود و بعد از تسخیر غزنین و کابل که آن ممالک از حوزهٔ تصرف گورکانیه بدر رفت ناصرخان در حدود پیشاور سلک جمعیت افاغنه منسلک ساخته مشغول خودداری شد و در حینی که ایلچیان کابل باذن همایون عازم شاهجهان آباد شدند منشور عنایت از موقف اقبال در باب روانه کردن ایشان باسم ناصرخان عز صدور یافته بود ناصرخان بملاحظهٔ پاس حقوق آن دولت بپیوند او قتال بر فرزند همایون بسته در حضرت سلطنت گورکانی بهر وجه جنبانی دامن تحریک بتیز کردن آتش جنگ برافروخت بعلاوهٔ خیمی بیست هزار نفر از افاغنهٔ خیبر و پیشاور در ناحیهٔ جمرود اجتماع داده بمحافظت دربند خیبر اشتغال ورزید روز دوازدهم که منزل موسوم به باریکاب مضرب خیام سپهر اقتدار اردو مجرّه طناب گشت بنه و آغروق در موکب نصرالله میرزا در آن مکان گذاشته خود وقت عصر از راه سوی بتچوه که کوه بسیار بلند و راه بس صعب و دشوار بود با فوجی از غازیان جرّار و دلیران نیزه گذار ستیزه و جریده بعزم تنبیه ناصرخان ایلغار و صبح روز دیگر دو ساعت از روز گذشته سی فرسخ راه را طی کرده زبیر ارجمند بر وقت آن جماعت رسیدند ناصرخان از آمدن طلیعهٔ همایون خبردار گشته تهیهٔ جنگ برخواست و صفوف لشکر آراست پیشتازان سپاه جلوریز بر قلب ایشان ریخته در طرفة العینی سلک جمعیت ایشان را پراکنده ساخته جمع کثیری طعمهٔ شمشیر و ناصرخان با جمعی از رؤسای هند به ید دستگیر شدند و بقیه راه فرار پیش گرفته تمامی اردو و اسباب ناصرخان و لشکریانش بحیز ضبط دلیران انتقال یافت و بعد از سه روز که آن مکان مقر کوکبهٔ فیروز بود بنه و آغروق نیز بموکب والا پیوسته و متوجه پیشاور شده در ... ممالک دلگشا و عرصهٔ نزهت پرور از پرتو ماهچهٔ الویهٔ ظفر رشک باغ ارم گردید و ساحت منزل فرکده پیشاور معروض سمع والا گردید که چون جماعت لکزیهٔ جار و تله که در دامن کوه سکنی دارند بنابر آنکه مساکن ایشان مشتمل بر کوهستان و جنگل پر درخت و راههای بسیار سخت است باستظهار آن جا و مکان بعضی اوقات از در نافرمانی بیرون می آمدند ظهیرالدوله ابراهیم خان سپهسالار آذربایجان بحکم والا عازم تنبیه ایشان گشته اول آتش سیف در خرمن عناد ایشان پرداز هستی اهل سغناق و مساکن ایشان از اخگر شور و شر دلیران احراق گشته مغلوب شدند

تمامی الحاج جمعی از ایشان که فراز کوه را کمین‌گاه کین و قرارگاه تفنگچیان گزین ساخته بودند از
طرف غازیان جنگ‌جو و صف‌شکن رزم‌جو دلیران کارزار را تنگ کرده ابراهیم خان بحکم قضا هدف
گلوله تفنگ شده پس از آن چون قصوری از آن قضیه بر شوربختیان حزم ملوکانه راه نداده و امیر اصلان
خان قرخلو بیگلربیگی آذربایجان و صفی خان بغایری را که سردار گرجستان بود بسرداری آذربایجان
تعیین و روانه مقرر فرمودند که با عساکر آن سمت بقدر امکان بتادیب طایفه و محافظت آن
نواحی پرداخته منتظر انصراف موکب مسعود باشند و در بیست و نهم ماه فرخنده فرجام صیام رایت نصرت
انجام صاحب شاه جهان آباد اهتزاز یافته امر همایون بجز صدور مقرون شد که رود اتک را جسر متین
بسته فوج قاهره چند روز فوج فوج مانند خیل نجوم از رود مجره وار از آن جسر کهکشان نشان گذشته موکب
منصور نیز متعاقب عبور کرد اگرچه تا حال معلوم نزدیک و دور نگشته که در بیست و سیم از رودخانه‌های
پنجاب بدون سفینه و کشتی عبور میسر باشد اما کسی را که تایید الهی یار و مددکار باشد [illegible] بکار
سخت و صعب برو آسان میباشد بر [illegible] اقبال خسروی در هر یک از این رودخانه‌ها که نمونه بحر
ذخار و شعبه [illegible] بود معبر و گذر پیدا شده سواره و پیاده و اسباب از آب گذشتند و پنج‌شش هزار کس
سپاه لاهور که در آنطرف آب وزیرآباد بسرکردگی قلندر خان قلعه‌دار [illegible] عافیت ساخته رایت
خود را برافراخته بودند قراولان موکب همایون بمدافعه ایشان پرداخته و بنیاد اساس قرار آن جمعیت
خاشاک کار سیل بی امان کرده کوکبه والا متعاقب از آب گذشته در آن سمت رود نصب سرادق
سپهر نمودند مقارن آن فوجی کثیر از جنود هندیه بسرکردگی زبده [illegible] آدینه که سلسله جمعیت بعضا
داده با مدد زکریا خان ناظم صوبه لاهور [illegible] یورش کرده [illegible] لاهور [illegible] قراولان گشته
فیما بین کار بستیزه و آویز انجامید ایشان نیز بیاران گذشته پیوستند که معدودی که بوقت [illegible]
حلقه دام کشند دیگران راه جستند بعد از ورود موکب همایون بحوالی لاهور که [illegible]
وجاه گردیده زکریا خان چون معارضه خود را با فوج منصور از قبیل معارضه ظلمت با نور دید کیفیت حال
رکیک جهات خود را بطلب امان بعید از عز و شأن فرستاده خود نیز روز دیگر بمساعی آستان فلک
بنیان فایز گشته هیبت لک روپیه و چند زنجیر فیل کوه پیکر با نفایس هدایای دیگر برسم پیشکش بنظر
حضور انور گذرانیده و لوازم خدمت و انقیاد بتقدیم رسانیده خلاع فاخره خسروانی در باب [illegible]

با ساخت و زین زرین و کمر خنجر و شمشیر مرصع باو عنایت و نوازشات دیگر درباره او مبذول و
ایالت لاهور بدستور باو محول و موکول گشت فخر الدوله خان ناظم صوبه کشمیر که مردم کشمیر از حکومت
او کناره کرده وادی اطاعت پوییدند بی سر و سامان در لاهور توقف داشت باز بایالت آن ملک
سرفراز ساخته روانه آن ولایت و ناصرخان صوبه دار را که از جمله گرفتاران وورود کابل بنصرت اقتران
سپه و محمد و الصوبه داری کابل و پشاور سربلند و فوجی را تعیین فرمودند که بمحافظت معبر و ضبط کشتیهای پنجاب
پرداخته مترددین را روانه اردوی ظفر قرین نمایند

در بیان وقوع جنگ سلطانی فیما بین اعلیحضرت خدیو گیتی ستان و حضرت محمد شاه پادشاه هندوستان و کیفیت تسخیر شاه جهان آباد و وقایع آن ایام بهجت بنیاد

بعد از آنکه دار السلطنه لاهور بحیطه تسخیر درآمد بعرض بندگان پادشاه گردون نظیر رسید که حضرت محمد شاه
پادشاه والاجاه هندوستان از اطراف ممالک مشغول جمع آوری سپاه و عازم مقابله موکب نصرت
پناه است شرحی نگارش یافت مشتمل بر این مضمون که چون از باب جلایون ما از لحاظ شریف والاحضرت نیز از دو جانب
ترکمانیه و سلسله جلیله گورکانیه سوای دوستی امری مرکوز خاطر نبوده بنابر آنکه از طایفه نسبت به
هندوستان بیشتر از ایران بل اهانت الی واقع شده بود مظنون خاطر ما اینکه البته نتیجه آن طایفه مرغوب
جمیع مهام آن دولت خواهد بود باین عقیده ایلچیان فرستادیم در باب ستر راه فرار آن طایفه اظهار نمودیم
متعهد گشتند بار ایلچی دیگر یادآوری کرده جواب نشنیدیم و ثالث الحال که خلافت آن محمد خان
روانه کردیم مشار الیه را نگاهداشته بجواب نپرداختند از قراری که معلوم میشود جمعی در سر زمین آن دولت بی‌شبهه
تصرف فرموده پادشاه والاجاه را در این امور مکلف میسازند و الا آنحضرت را مقتضای بزرگی بایستی که
اولیای دولت بقدر حدود آن دولت را درباره خود راسخ بوده جمعیت خود را دست یافته و آن والا
جاه نیز از خزانه لشکر عقوبت ماده ایشان کرده در بستر اولیای ایشان کوشد انشاء الله تعالی بعد که خود از آن
کرده خوب ضرب دست جنود مسعود را دیده بیند آنچه از سر کرده سلامت پیش گیرند بار اگر عضوی درباره
ایشان عمل نیاید باز خواهش و التماس آنحضرت خواهد بود و بعد از روانه کردن آن نوشته موکب جهان
گشا روز جمعه بیست و ششم شوال از لاهور نهضت و از رودخانهای شرف عبور و روز دوشنبه هفتم
ذی القعده بسرهند رسیدند و در آنجا بر صدق تحقیق پیوست که محمد شاه با سیصد هزار مرد ناجی و دو هزار

دو هزار زنجیر فیل جنگی و سه هزار عراده توپ اژدها دهان برق آهنگ و اسباب و اثاثه مردم و آلات
جنگ وارد محل موسوم بکرنال میشد و بچشم حقیقی شاه و جهان آباد گشته و چون رود خانهٔ فیض که علیمردان
خان آرایش ده جهان آباد جاری ساخته در جنب کرنال روان و اطراف دیگرش بجنگل پیوسته است
در آنمکان حصن حصین و قورخانهٔ متین ترتیب داده توپخانه را محیط اردوی خود ساخته بعزم مقابله
توقف دارد و عقد پیمان شش هزار نفر از سپاه خون آشام را بقراولی تعیین فرمودند که تا حوالی اردوی
محمد شاه دستبردی زده و تحقیق احوال او نموده چگونگی را بعرض رسانند و بعد از روانه ساختن ایشان
موکب ذیشان روز سه شنبه هشتم آنماه از سرهند حرکت و وارد منزل راجه سرای دوازده کروهی و چهارشنبه
نهم وارد قصبه انباله هشت کروهی که تا کرنال سی کروه مسافت داشت گشته همه محترم و بنده آغروف ابی
کردی منصب ملی خدمت افشار چرچی باشی و جمعی از سرکردگان در آنجا گذاشته روز پنجشنبه دهم از انباله حرکت
و پانزده کروه راهی کرده شاه آباد را محل نزول اردوی ظفر بنیاد ساختند و قراولان در همان شب پنجشنبه
بحوالی اردوی محمد شاه رسیده موافق کیش سپاهگری دستبرد نمایان بکین زده گروه انبوهی را اسیر
توپخانه و جمعی را قتیل و چند نفر را زنده دستگیر کرده بسرای عظیم آباد هشت کروهی تهانیسر رسیده توقف
و شب جمعه یازدهم دو ساعت از شب گذشته چند نفر از قراولان وارد و گرفتاران را بحضور آوردند و از
تحقیقات زبانی از ایشان بعمل آمد پس معتمدی را روانه سرای عظیم آباد و بقراولان اعلام فرمودند که بسه
جانسرای توقف و جمعی از ایشان تا زمان ملازمت نشان در حوالی اردوی خصم و ثبات عزم عقروی پرداختند
و چون از سرای مزبور تا کرنال شش کروه مسافت و چهار کروه آن تا جنگل و مشتمل بر یک راه باریک دو کروه
دیگرش بجلگاه خالی از بیشه و درختش همواره بود دسر گردکان شرباشران را دو دسته کرده در جنب
شرقی و غربی اردوی محمد شاه فرستادند که هر یک سمت خود را ملاحظه و چاره مکان ترددی و همواری
زمین و کیفیت جنگل و میدان جنگ را تشخیص داده در سرای عظیم آباد خبر به موکب والا رسانند و روز
دوشنبه دوازدهم رایت جهانگشا از شاه آباد روانه تهانیسر دو کروهی گشته و روز سه شنبه سیزدهم هنگام
صبح از منزل مزبور لوای آسمان سا نهضت یافته قول همایون بشاهزاده نصرالله میرزا تفویض و جمعی از
خوانین را سایه گزین جناح همای لوای همایون فال شاهزاده ساخته خود با فوجی زده و [illegible] یک
ساعت و نیم از روز گذشته وارد سرای عظیم آباد شدند چون محل مزبور مشتمل بر رباط عظیمی بود که

بسنگ و آجر بر آورده بودند حاکم انباله و اهالی آن مکان باستحکام قلعه و رباط مغرور گشته لبسرکشی پرداخته
بحکم والا توپ بحصن آن جماعت بسته همگی ایشان از بیم جان طالب امان گشته بپابوس همایون سربلند شدند
و در آنجا سرکرده قراولان اردوی دولت قرین با شیران بروفق فرمان حاضر گشته چهار نفر یکسر و زنده که از اردوی
محمد شاه بدست آورده بودند بنظر اقدس رسانیدند و از گرفتاران بنا بر لوازم استخبار تحقیق آمد و بوضوح
پیوست که محمد شاه با تمامی لشکر و قراولان با دامن حصن کرنال کشیده و همان مکان را که جای محکمی است
دامن معیت ساخته نهر پانی پت را که ملاحظه سمت شرقی و غربی اردوی او کرده بودند بعرض رسانیدند که
هر دو طرف بیشه است و زمین مسطح که شایسته نزول کوکبه نصرت آهنگ و قابل میدان جنگ باشد نیست
چون راهی که باردوی محمد شاه میرفت منتهی بجنگل صعب میشد مرضی طبع اقدس نبود بحضرت اراده
کردند که بسمت شرقی اردوی او متوجه گشته در طرف پانی پت که مابین کرنال و شاه جهان آباد و در سمت
در میدان وسیع و عرصه هموار دو سه روز نصب کوکبه نموده و رفع رایات عالم فروز نموده اگر محمد شاه
بمقابله آمده بجنگ پردازد و الا از همان راه رایات توجه بسمت شاه جهان آباد افرازد موکب همایون
در روز دوشنبه چهاردهم قبل از طلوع فجر از منزل مزبور حرکت و از رودخانه فیض گذشته در دو فرسنگی
اردوی محمد شاه در مکان هموار مسطح و سیع خیام فلک احتشام را در آن مکان افراشته خود با چند نفر از
دلاوران ظفر قرین تا نزدیکی عسکر محمد شاه جائی که علم و سپر مهار توپخانه ایشان نموده بود با دیدبانی
جهان نورد صیت انبار ساخته و بلشکر و لشکرگاه ایشان نظر تحقیق انداخته معتمد دولت بازگشته
هنگام شام بعرض رسید که برهان الملک سعادت خان که صوبه دار چند محالات و معظم امرای هندوستان
بود و سی هزار نفر قشون و توپخانه و دستهای تمام بعزم امداد محمد شاه وارد پانی پت شده فی الفور جمعی از
سپاه ظفر پناه بمقابله او مامور شدند اگر چه همه جا ابتا حد یک فرسخ بجایش اطراف اردوی محمد شاه
چون لشکرگاه سپاه نصرت کیش بود که از گوشه و کنار سر و زنده گرفته می آوردند از فوجی همان شب
بسر عسکر در فرستاده صبح روز سه شنبه پانزدهم از آن منزل حرکت و چون رودخانه فیض که تا شاه جهان
آباد جاری است تا اردوی جمون یک فرسخ و نیم فاصله دارد و کوچه جهانگیری آنجا بخدمت کرده قشون ظفر
نمون را سه قشون قرار داده شاهزاده نصرالله میرزا تعیین فرمودند که از جانب شمالی رود جمون
حوالی کرنال آمده رایت قرار افرازد و شهریار کشورگیر مابین رودخانه فیض و جمون امیر کمین گردون

گردون نظیر ساخته با جمعی برای ملاحظهٔ جای یورت و موضع جنگ عازم اردوی محمدشاه شده در عرض
راه قراولانی که شب بر سر راه برهان الملک سعادت خان مأمور شده بودند وارد و خبر آوردند که سعادت
خان در نیم شب از بیراهه خود را به اردوی محمدشاه رسانید و قراولان تعقیب او رسیده بسیاری از
کسان و اسباب او را اسیر و غارت نموده اند پس آنحضرت نیز از محاذات معسکر محمدشاه گذشته
سمت شرقی اردوی او را بفاصلهٔ یک فرسخ که میدان مسطحی بود برای نزول اختیار و بر وفق مراد نفس
النصر مند سپهر به قول همایون ملحق و آن موضع نصب لوای قرار کردند در اثنای آنحال سعادتخان آگاه میشود
که پیشتازان جنود منصوره بنه او را تاراج کرده اند حوصلهٔ غیرتش تنگی بر تافته از راه غرور آماده جنگ گشته
خان دوران سپهسالار هندوستان با اصحابنان سردار قشون خاص پادشاهی جمعی از خوانین عمده
با عانت او از جا بر آمده قشونهای خود را بسته گروه و توپخانهای سنگین با اهتمام رنگین آهنگ
میدان جنگ نمودند همچنین بحکم عرق حمیت محمدشاه کشته وزیر با نظام الملک که صاحب هفت صوبه ممالک
دکن و امرای معظم آن دولت بود و قمر الدین خان وزیر الممالک و بقیهٔ خوانین و صوبه داران با جمعیت از حد
افزون و فیلان مست و با آتش توپخانه و اسباب آتشبار به نیم فرسخی میدان جنگ بیرون آمده با تقدم خانه
خود پشت به پشت قشونها صف صف و ترتیب ارباب سیوف کردند از ازدحام جمعیت ایشان بحدی بود
که از نیم فرسخی که میدان جنگ بود تا معسکر ایشان پشت به پشت صف بسته و همچنین طول سپاه آنگروه نیز نیم
فرسخ منظور میشد از آنطرف بهادران فیروزی که آرزومند چنین روزی بودند فی الفور جمعی از جیبات اردوی همایون
مقرر به سر و ته آراسته میمنه و میسره ساخته پیشتر گروه تخت سوار و قول همایون مستقر صولت النصر الله
سپرده جمعی از خوانین با مدارک توپهای کوه توان را که میدان جنگ متحمل آن نشاید پیش آهنگ نموده
تحت لوای شاهزاده والاتبار گذاشتند و رایت آیت یَوْمَئِذٍ یَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ بِنَصْرِ اللّٰه
در عرصهٔ رزمگاه فرستاده و خود با افواج نصرت قرین و مبارزان عرصهٔ کین و توپخانهٔ جلو متوجه میدان
نبرد و عازم معرکهٔ رزم و آورد گشتند   ز بس تعداد لشکر بیکران بود   سر انگشت کواکب خون چکان بود
برون رفت از هجوم صف کشیده   غرور بر هم زدن از جنگ دیده   شد از آمد شد مرد سپاهی   غبار چرخ
ماه و ماهی   فلک چند انکه دامن بر کشیدی   سر انجم بنوک نیزه دیدی   ز غوغا چرخ روشن ز اولیوج
شتابان نداخت و بر چرخ را با آن نگون پرند ساخت   سپهر از شفق گون ساخت تخت چرخ جهان

طرفین مانند چرخ و فتنه جو شور انگیزی بر وجهت مبارزان جرار و بهادران خونخوار دست باستعمال
آلات حرب گشوده سرهای دلیران مانند گوی در خم چوگان قوایم اسبان غلطان شد و رؤس سرکشان
مانند حباب در دریای خون سرگردان هر فیله که سوار بانه تفنگ شده با یک سواری از مرکب
پیاده مباغت و هر اژدها قوی که دهان آتش فشان می گشاد زبانه شرر برق بستی خشک زمین گردید
القصه از ابتدای ظهر تا انقضای چهار پنج ساعت نایره حرب و آتش طعن و ضرب باشتعال و سیف
سنان دلیران بر رفسای خصم دلگی اشتعال داشت و از زبانه تارها بیه وصف حال میکرد
و زمین زیر سم سوار و پیاده بتفسیر اذا زلزلت الارض زلزالها سبکلفت صفیر صدا
فاتبعه شهاب ثاقب در گرفتن جان می انداخت برق سنان جان ستان بصورت یکاد
البرق یخطف ابصارهم در دیده دل جلوه میداد گلوله تفنگ مرگ آهنگ تفسیر وجعلناها
رجوما للشیاطین بزبان حال میسرود و زبان تیغ مسحا بالسوق والاعناق
بهره ان قاطع باد رسانید از اقمه شد افروخته آتش رزم و کین ز خون گشت گلگون سرای
زمین گرفته ز گرد سپه مهر و ماه فضای جهان گشته چون شب سیاه ز دود سنانهای خارا کند
شده چشم چشمه ز ره سر بسیر ز غلطیدن کشتگان در مصاف شده پشته پشته چون کوه قاف
گشته دشتها در آن عرصه خالی نبد جای پا تا آنکه سعادت از لشکر هندیان روی برتافته سبکبار و بجانب
انهزام شتافتند و برهان الملک و نثار محمد خان برادرزاده او که در هودج فیل قرار داشتند بهمان نحو با اقربا
و اتباع خود زنده گرفتار و خان دوران که سپهسالار و مدار الیه سلطنت هندوستان بود زخمدار گشته
پسر و مظفر خان برادرش مقتول و یادگار عاشور خان ولد دیگرش بقید اسارت آمده خود هم روز
دیگر بعلت آن زخم که کاری افتاده بود در گذشت و اصلی خان سردار قشون خاص پادشاهی شهید و خان
افغان و ... و میرحسن خان کوکه و اشرف خان و عسکر خان و عاقل بیگ خان و علی احمد خان
که از امرای معتبر بودند با قریب صد نفر از خوانین و عظمای دیگر و سی هزار تن از لشکریان ایشان عرصه
شمشیر زهر آلود گشتند و جمعی کثیر زنده بسلسله گرفتاری پیوستند و محمد شاه با نظام الملک و قمرالدین
خان وزیر اعظم چون قریب باردوی خود تسویه صفوف و اعلاء اعلام صولت نموده بودند بمعسکر
خود باز گشته دست بر ذیل تحصن زدند و خزاین بی حد و مرز فیلان کوه پیکر و توپخانه پادشاهی را هم

و امرائی که بعد معرکهٔ جنگ آمده بودند با غنایم بسیار و اسباب و اثاثه فزون از شمار بحیطهٔ تصرف درآمده
و تا عرصهٔ تنگ عرصهٔ میدان از وجود سپاه هند خالی و از اجساد کشتگان مشحون گردید بعد از وقوع این فتح
نمایان چون محمدشاه اطراف اردوی خود را بچپر و خندق و توپخانه استحکام داده بود خسرو گردون
شکوه سپاه انجم گروه را از یورش منع داده از چهار طرف بمحاصرهٔ اردوی او مامور ساخته بتحدید راه
فراز و نشیب پرداختند چون کار محمدشاه باضطرار انجامید دانسته که از الطاف آن پادشاه ذیجاه
نگارستان رفته بود که چون فیمابین حضرتین نسبت ترکمانی اتحاد و سلسلهٔ نسبت تحقق دارد بعد از جنگ
و خودآزمائی هرگاه عفوی درباره اعیان آن دولت بعمل آید باز بالتماس آن جناب خواهد بود بهمان نوشته
و شفیعهٔ آشنائی و وسیلهٔ جمعیت را ساخته روز سیوم خلع سلطنت از خود کرده و شهر سروری از سر برگرفته
با خوانین و امرا باستظهار تمام وارد درگاه سپهر احتشام گردید و چنینی که پادشاه ذیجاه و عالمدار
نادار ان حضور قدس و مراعات نسبت ایلی که فیمابین حضرتین تحقق داشت از جانب ظل اللهی شاهزاده
نصرالله میرزا خارج اردوی همایون باستقبال آن پادشاه فرخنده خصال شتافته هنگام ورود
بپیشگاه مسعود آنحضرت نیز تا بیرون خیمهٔ مبارک راه رسم اعزاز بعمل آورده از آنجا که دستگیری در چنین
مقامی شایستهٔ آئین سروری است دست آنحضرت را از روی لطف گرفته در مسند همایون همنشین
خود ساختند و در حقیقت کلید فتح کل ممالک هندوستان بدست تصرف دولت نادریه درآمد
و محمدشاه چاشت از روز در خیمهٔ مقدس مهمان آنحضرت بوده اکرامی که از جانب چنین میزبان
در خور چنین مهمان بود بعمل آمده باز محمدشاه بعد از ظهر بمعسکر خود مراجعت کرده افواج منصوره
بهمان نهج دست از ضابطهٔ محاصره برنداشتند محمدشاه روز ثانی با امرائی که داشت از اردوی خود
کوچ کرده بعزم اردوی ظفرشعار و بلاحظهٔ پاسداری حرمت آنخاندان والاتبار خیمه نشین پادشاه
و اسباب و سراپردهٔ حرم محترم او در حوالی معسکر نصرت اثر قرار یافته عبدالباقی خان کرد ... ضمیر ابد
با جمعی مامور گردید که همه جا همراهی رکاب آن پادشاه والاجاه نموده باشد و بلوازم مهمانداری و شرایط
خدمتگذاری پردازد و از آنجا روز پنجشنبه غرهٔ ذی الحجه رایت جهانگیری بجانب دهلی که شاهجهان آباد
است نهضت کرده روز چهارشنبه هشتم ماه باغ شعله ماه مستقر کوکبهٔ عز و جاه گشته روز دیگر در آنجا
توقف و حضرت محمدشاه برای تدارک لوازم مهمانی مرخص شده پیشتر روانهٔ شهر گردید و روز جمعه

دهم از باغ مزبور سوار و از خیابان از ابتدای باغ تا درب دولتسرای خاص پادشاهی بسان بسته
چند زنجیر فیلهای تنومند بصفهای گران بها و آنچه بقبضه از سرکار پادشاهی انداختند و قلعه که از مستحدثات
طبع پادشاه و مقدس بنیان شاهجهان و دار الخلافه سلاطین دادآئین هندوستان بود مقر کوکبه
دولت ساخته محمدشاه را نیز در میان همان قلعه جای داده و در روز ورود موکب مقدس جناب
محمدشاه سفره اتحادی در بزم ضیافت گسترده و هدیه بجا آورده بعد از انقضای مجلس تحویل آنحضرت
پرداخته فرمودند که موافق عهدی که روز اول قرار یافته سلطنت هندوستان از جانب پادشاه
تعلق به او دارد و آنچه شرط نموده و رسم و راه است بمقتضای رابطه یگانگی در باره دولت گورکانی بعمل خواهد
آمد محمدشاه مراسم تکریم و تعظیم و تسلیم بتقدیم رسانیده بشکرانه این عاطفت که تاجبخشی اعاده جان
بخشی یافت تمامی جواهر و خزاین و اثاثه پادشاهی و ذخایر سلاطین سلف را که در دستگاه سلطنت
موجود بود مفصل بمعرض عرض در آورده برسم نثار و ایثار گذرانید که همت کان صفت
بحر نوال خدیو بی همال نظر بتصدق آن کنوز و خزاین که جمیع مخازن سلاطین روی زمین با عشری از عشار
آن برابری نکردی نیفکنده و دامان بی نیازمندی از آنها در چیدند آنها را بحاله پادشاه وا جا
آئینه پر مسئول نقش پذیر قبول گشته معتمدان را بضبط خزاین و بیوتات تعیین فرمودند

در ذکر وقایع قوی ئیل مطابق سال فرخنده فال سنه ۱۱۵۱ هجری

چون افواج خشنک روی دی شتا و سپاه سرد مهر زمستان ساکن بیابان عرصه جهان شده بهواداری آیت
اسفند سموم قدم در یاسمین که مهد دار الخلافه گلزار و بطرف جویبار رایت نزول گشوده بودند دست یافته شاخ
بشاخه اشجار را بشاجره و در هم شکسته و مرغ و واو پاش جمعی از محلات خیابان چمن دست تطاول
افراخته سینه گل را از زخمهای کاری چاک چاک و گلگون قبایان چمن را از لباس لاله و برگ عریان و هلاک
ساخته از جیب غنچه همیان زر در آورده در شب شنبه دهم ذی الحجه که عید نوروز و ضحی مقارن افتاده بود
خسرو زرین افسر مهر بقصد دفع تحت شتا از خلوتسرای حوت بسرای خاص حمل خرامیده و خواستگان قوی
بازوی قوی به پیچی بنیاکر از صبا و شمال از جنوب آن شهر غارتگر یعنی دی را بفرمان داده ثابت قدم ان
اشجار بهاری را از غنچه و سبزه که عمود بر گرفتند و صاحب کلاهان لاله و گل از تاب غیرت چهره بر افروخته
ز جای جستند و تیغ بندان درختان از شاخهای تیز نیزه و بستان پیوسته میان شمشیر حیث بستند قوی

قوی دستان چنار بلو شمال قوچ پرخاشجوی زمستان ساز و برگ خویش کردند و بدین صاحب
شوکت گلستان دولاوران صنوبر لوای گلگون پرند در عرصهٔ گلشن افراختند بهار سوی باز از فصول
روی آورده غارتگیاه که جنود سلطان دی بودند از غلبه و هجوم لشکر بهار حیرت زده برجای خویش
خشک ماندند حریف زمستان چنار آسا با آتشی که خود افروخته در گرفت یعنی گلهای آتشین دود از
نهاد سرد دی برآورده روز سه شنبه طرف عصر خدیو عصر منزل محمد شاه را بقصد دو سه ساعت
شکیب شرف آفتاب ساختند و شام آن روز دو پهر دو گهری گذشته عجب ریخت و نقش مخرب ریخت
تفصیل این اجمال آنکه در شب یکشنبه یازدهم چه بود چون بیشکار از جانب محمد شاه پادشاه دریا ظرف
معارف تحریکی واقع شود ولولهٔ فتنه و غلغلهٔ آشوب بلند گشته جمعی از عوام و اوباش در میان شهر
با اهل اردو پرخاش کرده و بعضی از جنهٔ منصور که در اصل شهر نزول نموده بودند در اثنای سر راه
دست درازی کوتاهی نکردند و چند نفر از لشکر ایران از تیغ نافرمانی و خنجر نادانی ذبیحهٔ قربانی ساخته
خون ایشان را حنای شب عید و خضاب دست عید نمودند و سرپنجهٔ دلیری بدهان کشی رنگین کردند
و آن مجاب پی تهور بر سر فیلهای شاهی و فیلبانان را متصرف گشته حکم والا صادر شد که جمعی از دلیران
در سر دروب محلات مانند خیل نجوم که پاسبان محلات مدارات فلک تا صبحگاهان دیده از خواب
بسته بر روی ثابت قدم باشند و نگذارند که احدی از نغازیان پا از منزل خود دامی بیرون کند روز دیگر
بدانچه مقرر کرده عمل نمایند هنگام طلوع آفتاب که قهرمان قهر آتش صبح مهر از دل بدر کرده و بقصد انتقام
تیغ زنیام برکشید و خدیو خورشید شتاب از سر کین سر و بر را بلباس سرخ شفق آراسته با چهرهٔ
برافروخته و عارض تابناک بر پشت خنگ فلک برآمد خسرو جهان با سپاه انجم سپاه و صورت تمکین
سوار دلیران جهان پیما و خنجرگذاران ستیزه‌جو و بهرام صولتان کیوان آثار بالاروی آب
گشت مسجد سبحان بازار را بقدوم اقدس مسجد خاص و عام ساختند و در آنجا بعد از تحقیق
حرکات دوشینه که از کدام محله و چه جماعت صادر شده دلیران افواج فوج بترتیب لشکر و تعیین مرتبه
عام آن محلات فرمودند شور محشر و آشوب فزع اکبر در میان شهر پدید آمد فی القصور روز بود که عمارات رفیعه
نقش عالیها سافلها گرفت و مساکن اصحابشان صفت خانهٔ زنبور پذیرفت بناهای دلکش
بزور شاه تیزاب نادانی عوام مست خراب افتاده ذکور و اناث سلسلها مانند زر باده بجز ... بودند

بسرابهائی که صفحه رقعه جنت میزد و چه صدمه گنج کاوی یلان قصور یافت حوضهائی که از چشمه لطافت
کوثر آب میخوردند فواره جوشش خون شده و بانار جواهر یمانی و حمرا ... بسته بانار دود کاکین بیچاره ...
صنعت و دمی سوانح شهر بحیطه بیضا در آمد عاقبت آن گروه باغی چنار آسا با آتش خود سوختند و این دیوانگی
دانستند که بعد مجنون آویخته و از سیاست کشته شدند و شراره این شرارت دود و از دودمانها بر آمد و پیوند
و آه و ناله می‌فرخت چون شعله وجود خشک و تر سر بفلک کشید الحاصل از دروازه جیلی تا مسجد
جامع و چند محله دیگر صغیر و کبیر آماج شمشیر شدند از هنگام طلوع نیر اعظم تا زمان غروب در بازار این شعله
پرشور و شهر پناه رسید و در کوب و رفت و روب و قتل و نهب و اسیری تقصیری نشد هنگام
شام که نصف معموره ملک کوب جنود قهر و آتش جبل عوام برق خرمن زندگانی سی هزار تن از خورد و بزرگ
شهر شده بود نهانی آنجا در مقام استیمان و پادشاه والا جاه بوساطت نظام الملک و قمر الدین
خان در صدد شفاعت بر آمده التهاب آتش جهانسوز غضب پادشاهی بزلال عفو و بخشش فرو نشست
وفرمان روای فتوت راه بر یغماگران لشکر شور و شر بست و اسیرانی که در تصرف لشکریان بود تمامی
بشهر و باد بهای ایشان تسلیم شد گویا زمانه بدین عبرت چشم بد از سرای و مساکن آن فایقه سپند سوخت
و چون در شب شورش سید نیاز خان داماد قمر الدین خان و شاه نواز خان که از ناظم هند بودند
بر سر فیلخانه رفته مرتکب قتل فیلبان باشی و بردن فیلان شده در خارج حصار شهر در جائی متحصن
گشته بودند عظیم الله خان و فولاد خان که از اعیان دولت گورکانیه بودند بحکم والا مامور بگرفتن ایشان
گشته مردی ایشان را با چهار صد و هفتاد نفر گرفته بدربار دولت حاضر کردند که همگی عرضه تیغ سیاست شدند
در روز ... بهجت افزا ... مخدره سراپرده گورکانیه را بجهت شاهزاده نصرالله میرزا خطبه کرده و بتهیه اسباب
سور و آرایش بزم پرداخته تا در رو و بیرون محاذی ایوان دیوان خاص را هر شب چراغان
مطلع صد هزار ... تا ... ایام و لیالی عشرت را رشک روز نوروز و غیرت شب قدر ساخته بودند
میدان کوه پیکر و گاوهای فیل منظر و شیران اژدها مهابت و درنده‌های صاحب صدمت بجنگ
انداختند روز یکشنبه بیست و پنجم ماه مزبور شاهزاده بدیدن شاه والا جاه رفته ... تقدیم
... آن ... سلسله علیه خاقان مروارید و در تزیین بجواهر شاهوار ...
... مرکلف ... زنجیر فیل پنج راس اسب با ساخت مرصع ...

برای سواری سته هزار و دویست بپیشگاه جلوه گر شدند و شب دوشنبه بیست و ششم ماه مزبور مقارنه سعدین
واقع شد آن حضرت در عرض چند روز که ضابطان خزاین و بیوتات از انجام شغل مزبور فارغ شدند حاصل
بحر و کان و ظروف زرین و سیمین و اوانی و اسباب مرصع بجواهر ثمین و اجناس نفیسه چندان بعرض رسانیدند
که محاسبان اوهام و دفترنویسان افهام از حصر و احصای آن عاجز آمدند از آنجمله تخت طاوسی بود
که نمونه کیکاوسی و خزانه قباد و خسرو در آن پای جواهر شاهوار و لآلی شایسته و در ایام سلاطین سابقه هندوستان
دو کرور جواهر باصطلاح اهل هند هر کروری صد لک و هر لک عبارت از صد هزار روپیه است
صرف ترصیع آن شده بود و همچنین لآلی غلطان و الماسهای درخشان که نظیر آن در خزاین هیچیک از ملوک
سلف و سلاطین عهد وجود نداشته بخزانه دولت نادریه منتقل شد و امرا و خوانین دولت و اعیان
دار الخلافه و راجهان عمده و صوبه داران ممالک از کروری و بزرگان و غیرهم از نقود و جواهر و مرصع آلات
و نفایس اسباب برسم پیشکش ببارگاه حضور رسانیدند و بعد از فوت سعادتخان محصل بصوبه اوده
و لکهنو فرستاده یک کرور که باصطلاح ایران پانصد هزار تومان باشد با فیلان کوه توان و اسبان
پیکر ... از صوبه مزبور که متعلق بسعادتخان بود بخزانه عامره رسانیده و در ایام توقف در خزاین سلطنت
و پیشکش امرا و صوبه داران و زر و غیره یک مساوی پانزده کرور که بسرکار همایون انتقال یافت و از
جواهر و ظروف و اسباب کارخانجات و اثاثه سلطنت بمقداری خطیر که افزون از حد و حصر ... روپیه است
سرکار خاصه پادشاهی نظیر گردون سپهر باشد بسرکار پادشاهی داخل گشته بان وسیله ...
منت بر روی جوانب عامه ... و لشکر ... از عهده ... شده بود
انعامات شاهانه عنایت و مبلغ ... ملازمان ظفر قرین مساوی مواجب ... داشته
و بخدمت کاران اردوی همایون نیز بفراز نفری ... روپیه برسم انعام مرحمت
گردید و از خواص و عوام اردوی سپهر احتشام و خورد و بزرگ موکب نصرت فرجام هر کس ...
... از خزینه جود و گنجینه احسان خدیو جهان ... جزیل و وافر یافت نصیبی نمود و حسب
... آنان را از زر و سیم حصول ... ساخت و ... حکم ...
... ایران ... تخفیف ...
دولت ... خره و ... گرد ... و ... عنایت و ...

محمد شاه را خلعت و بدست مبارک تارک او را با افسر سلطنت سربلند و جقهات خاص جواهر منضود حقه و شمشیر مرصع
ربیب میان و خرمهره بر دوش او را بجواهر گران بها چنانچه شعار سلاطین هندوستان زینت داده و تاج
و نگین پادشاهی هندوستان را که کان بحضرتش تشریف کرده محمد شاه بعد از انکه سر با افسر سروری افراشت
بسته عاکر که چون بالطاف جناب نادری دوباره صاحب تاج و تخت و در میان سلاطین جهان
فیروز بخت شده خم ممالک آن طرف آب اتک از دریای سند از حد تبت و کشمیر تا عالی که آب
دریای مذکور بدریای محیط اتصال می یابد بعلاوه ولایات تته و بنادر و قلعجات تابعه رسم پیشکش
ضبط و بممالک محروسه شاهی انضمام یابد چون اکثر ممالک سمت شمالی و غربی آب اتک نفس
غزنین و کابل همیشه داخل ممالک خراسان شمرده میشد آنحضرت ملتمس او را بقبول و ضمیمه قسیم و قدرت
فرموده و در همان مجلس مسلکی امراء و اعیان دولت گورکانیه را نیز بخدمتگزاری و رضاجوئی خاطر مقدس
والا جاه ترغیب و لالی شاهوار نصایح سودمند که بکار ملک و دولت آید در رسم سلطنت را شاید آویزه
گوش هوش پادشاه و اعیان آن دولت ساخته مقرر داشتند که در سرابستان هندوستان
بنازکی گلهای محمدی فرامین محمد شاه را گل دستار اطاعت نموده سکه و خطبه که تا آن زمان در ممالک
هندوستان بنام نامی شاهنشاهی جاری بود باز باسم سامی محمد شاه رایج سازند و احکام معادله مشعر بر خدمت
و انقیاد بحضرت خطاب بصوبه داران اطراف و راجهای اکناف از موقف علا عز صدور در رسال
یافته محمد شاه را براه ملک داری تمکین داده و جمعی از بهرویدان والا به سمت هندوستان از ملازمت
رکاب همایون مقرر ساختند و در روز سه شنبه هفتم ماه صفر با فتح و ظفر از شاه جهان آباد بعزیمت
مراجعت فرخنده باغ شعله ماه را مخیم قوایم سریر عز و جاه فرموده و بجهت پنجاه و هفت روز توقف
رایت جهانگشا در شاه جهان آباد اتفاق افتاد و بعد از وصول کوکبه همایون بسرهند از سمت معروف
ساخته بهر جا رود خانهای پنجاب و اتک را جسر بستند و از دامنه کوهستان از بسیاری بارندگی سیلابها
داشت متوجه مقصود و در بیست و یکم ماه صفر کنار رود خانه جناب مشهور بوزیر آباد مضرب خیام سپهر
فرسا گشته بعد از انکه نصف سپاه از آب گذشت چون موسم برسات و شدت طغیان آب رود
و وصول جسر اتصالات آن بحر زخار را برهم شکست و بجز ما لا اشیا از اطراف جمعه و افواج قاهره
بکشتی دیگر هم آغاز عبور کرده چهل روز موکب ظفر در آن طرف آب رود و با انتظار کشتی جمود

جنود مسعود لشکر توقف انداخته در هفتم ماه ربیع الثانی باعانت الطاف خداوندی خود نیز بکشتی نشسته
از آب گذشتند با وصف اینکه همه جا عبور موکب انجم شکوه از دامنه کوه واقع میشد باز گرمی هوا بحدی
شدید بود که از شدت آن مرغ نفس از طیران باز میماند و جوشن آهن در بر دلیران تفتیده
میشد زکریا خان صوبه‌دار لاهور و ملتان تا سر رود چناب در رکاب فیروزی انتساب بلوازم خدمت
پرداخته از آنجا رخصت انصراف یافت و چون پیشنهاد خاطر اقدس آن بود که بعد از فتح و تسخیر هندوستان
بآنجا مراجعت ترکستان و خوارزم که منبع فتنه و آشوب خراسان بود بپردازند لهذا از شاه جهان آباد بنگاه
ومی بهر کشتی سازهای صاحب وقوف روانه بلخ و مقرر فرمودند که کشتیهای منظور در سه حمل رود
آمویه مرتب و مهیا سازند تا رایات جهانگشا وارد آنحدود شود ابوالفیض خان پادشاه بخارا از شنیدن
این خبر در بحر تحیر غوطه‌ور گشته بتقریب استخبار حالات موکب همایون حاجی توقاشتی معتمد
خود را برسم سفارت با عریضه اخلاص نشان بدربار معدلت نشان روان ساخت و فرستاده او
در بیستم جمادی الاخری وارد پیشگاه سپهر مدار و فرمان همایون در جواب استدعا مقرون گشته
صادر و حاجی مذکور را با رفیق ساخته نزد پادشاه مرقوم روانه و اعلام فرمودند که چون نهضت
آب زخمه رانده و انتقام آن و ولادت دودمان چنگیز خان نسبت بکان او و خرابیت محالات منظور نظر اقدس
و توجه جانب ترکستان مقصود ضمیر مقدس میباشد هرگاه با خاطر توران بتقدیم فرمان بری پیش آمد
نهاد او آنچه در مشیت الهی گذشته باشد از قوه بفعل خواهد آمد و بعد از ورود بمنزل حسن ابدال
حسن عباس که مکنون خاطر دریا ذخایر آن بود که برای ایصال خبر فتح هندوستان و انصراف
موکب گیتی ستان ایلچی روانه ممالک روم و روس نموده در عالم قرب جوار از حوادث نوبت
رسیده بجهت پادشاهان ذیشان فرستند مقارن آن چاپار روم و عریضه اخلاص اشعار از جانب حمد پاشای
والی بغداد مشعر بر وفات علیمردان خان شاملو ایلچی روم در اسلامبول و توقف بقدری در رسیدن حکم
مجدد منتظر و التماس در رکاه عالم پناه رسید لهذا حاجی خان چمشکزک چرچی باشی را بسفارت روم و
بیک قرقلو توپچی باشی جلو نصرت پیشرو ایالت روس تعیین و مساوی دوازده هزار تومان که بحساب
تبریزیان دو لک و چهل هزار نادری باشد جواهر و مرصع آلات با چهار ده زنجیر فیل رسم تحفه و ارمغان
بجهت اعلیحضرت پادشاه سکندر جاه روم و معادل آن برای پادشاه خورشید کلاه روس ارسال

و در بیستم رجب همچنین عازم مقصد گشتند خبر از اخبار جهت آنکه بیگ داد و خبرهای ده
ولایت شامر و در همین تاریخ بمسامع اقدس پیوست که ایلبارس خان والی خوارزم از حرکت موکب بجانب
هندوستان آگاهی یافته میدان را خالی تصور کرده با جمعیت موفور از اوزبکیه و ترکمانیه خوارزم
بهجرت و عزم تاخت سرحدات خراسان وارد قرین و جمعی که شاهزاده از خدمت الیاس خان
آنجا بوده مشهد مقدس و هرات تحریر اشتیه با فوجی از تاتاریان بعزم مقابله داده و در حین
طی راه ... خبر سر خبر آمده بود قراولان طرفین بیکدیگر برخورده دو تن از لشکریان ایلبارس
دستگیر و اوزبکیه شده بعد از تقریر گرفتاران ورود موکب شاهزاده بر خبر معلوم ایلبارس گشته دیگر پای
جرأت پیش نگذاشته بسمت ابیورد روانه و قلعه موسوم به قاطلان را که ابیورد واقع است محصور
و مسخر ساخته و از آن سو رسیدن اساس آن قلعه محکم بنا که گرفتار بجز شور و شعور ساخته اگرچه اهالی آنجا قلعه
داری میکوشیدند اما اجوا وقت داده تحمل شور ابیورد بجهت برای خبرگیری حال قلعگیان با جمعی
عزیمت سمت قلعه نموده از اتفاقات در اثنای کمر و جمعیت داروغه منتظر ایلبارس آمده مقصود
اینکه کرد و موکب شاهزاده رسیده کسب وقت از رسید و برق در آتش غبار او با عی بعد رسیده ترک
قلعه گیری کرده مانند بخت خود برگشته بخوارزم رفت و جمعی کثیر از اوزبکیه که آن نواحی دست تعدی گشوده
فرصت نیافته بودند که بجمعیت خود ملحق شوند کشته و کنار عرصه شمشیر آبدار گشته پس رایات جهانگشا بجانب
مقصد نهضت یافته بحکم همایون رود اتک را بر جسر بسته جنود مسعود و ظفر مند فوج فوج عبور دیگر
کردند و چون کوهستانات آن ناحیه بسکنای طایفه یوسف زئی اختصاص داشت و طایفه جمعیت موفور
و شدت غیر محصور و در عهود سابقه همیشه مصدر انواع فتن و شرور و پادشاهان سلف در تنبیه ایشان
معترف بقصور بودند و در این جهان آرا زینت خیب الجمع و بد سرشت وحشی خصال که در حوزه ممالک محروسه
مسکن داشتند تعلق یافته افواج قاهره گروه گروه بمساکن ایشان و جبال آسمان بنیان تعیین نموده
اکثر طایفه با بست سلسله باد دست حمل و کردن عمران سرکشان بهم آغوش تیغ اجل گشته بقیه السیف
و سرخیل ایشان با بزه انقیاد گذاشته و فوجی عظیم از آن طایفه بملازمت رکاب ظفر نصاب منتهی
یافته موکب همایون از راه پیشاور و خیبر و جلال آباد در غره ماه مبارک رمضان ورود مسعود
کابل و در آنجا تمامی سرکردگان و سرخیلان افاغنه آن ولایت شرف اندوز حضور رکاب و تمام تاریخ

مورد عنایات بیکران گشته و بجهت از ولایات سمت غربی اتک که بدولت علیه تا ... ند
اختصاص یافت چهل هزار از طوایف افغان پشاور و کابل و جماعت هزاره و باقی ایلات کوهنشین در سلک
ملازمت انتظام داده روانه هرات گردیدند تعیین فرمودند که در آنجا مشغول بانجام ضروریات و ما یحتاج مستعد
بجماعت باشند و رایات نصرت آیات وارد هرات شود و ششم روز کابل مضرب سرادقات خلافت گشته
بانتظام مهمات نوحی پرداخته و جواهرخانه و خزاین و دواب و اسباب سرکار خاصه و حمال و دوبی
و بعضی از توپخانه های بزرگ روانه هرات ساختند صوبه داری کابل و پشاور و مضافات آن در باره ناصرخان برقرار
و ورا با جمعی از خوانین نامدار و عساکر ظفر شعار مأمور بانتظام و اتساق مهام آن دیار ساخته عازم سمت
سند شدند

در بیان حرکت موکب همایون بجانب سند و گرفتاری خدایار خان عباسی و وقایع ان سمت

خدایارخان عباسی حاکم سند در ایام توقف
موکب همایون در آذربایجان و همچنین در نادرآباد که طنطنه جهانگیری و دبدبه گیتی ستانی آنحضرت
در اطراف آفاق اشتهار یافت همیشه عرایض بدربار معلی فرستاده و در ازدیاد نقوداتی میبرد و در این اوان
که هندوستان مسخر گردیده و ملک سند بعلاوه بعضی ولایات این دولت روز افزون متعلق شده تا
گرد سنگ کفران را از دامن باطن فرو ریخته روی خدمت بقبله جهان آورد اما از غلبه خوف و هراس
بهجوم تشویش و وسوسه خیالات سست اساس بخاطر راه داده از جبهه سائی درگاه سپهر اساس سر باز زد
چون محال بود که رایات کشورستانی ضمیمه ممالک خدیو کشور گیر گشته و همت ...
بنمود و فصل تابستان سفر گرمسیر بجزیب آن سمت شایسته بخاطر خطیر رسید و فرمان همایون بنفاذ پیوست
که محمدتقی خان بیگلربیگی فارس با قشون فارس و کرمان و کوه گیلویه و بنادر و حکام انجا که مهیای سفر مسقط
بودند از راه خشکی و توپخانه روانه و قشون با عرابات و کشتیهای ... از راه دریا بسند و ته
پیش آیند جهانگشای بیست و هفتم ماه مبارک رمضان از کابل حرکت و توپخانه را جلو از راه بنگش روانه
و بنگش و کیپال و ... ضبط مداخل ایلات صوبه ناصرخان ... لازم و ماخذ سال قشون ...
و باتفاق ناصرخان روانه پشاور فرمودند و موکب همایون کوچ بر کوچ بر سبیل استعجال ... متوجه مقصد
گشت با وصف آنکه تمامی آن سمت مشتمل بر جنگل و کوهستانات صعب بود بعنایت الهی ...
... توپخانه را در کمال سهولت از آن موضع گذرانیده در پنجم ماه شوال وارد ...

گشته اگرچه اسمعیل خان اوّل به قلعه‌داری پرداخت امّا چون ثبات و قرار خود را در برابر خدیو فرید وحید
ندید بی معاونت بخت با تیرباران توپخانه آتش‌بار نیاورده تا کی به علوفه و خس تیغ آتش‌بار یافت با دو پسر
دیره به درگاه طاعت درآمد هر چند که در کنار دریای اتک که عزیمت سمت سند مقصود ضمیر جهانگشا بود
صف کشتی به بنا بر محافظه از معاصل شکافته حمل قبایل کوه و توان کرده همراه آورده بود تا که در صبح روز
یکدیگر عسرا امیدند امّا چون دیره اسمعیل خان نزدیک به دریای اتک بود و کشتیهای بسیار جمع و مغاین همراهی
رایت بهم پیوسته توپخانه همایون و علف و مستحفظان توپخانه را با کشتیها از روی دریا روانه و از معبر
مزبور موکب جهانگشا از آنجانب دیره غازیخان نهضت داده جریان نزدهم ماه مذکور دیره مزبوره را مرکز
دایره دولت ساختند غازیخان به سرکشان آمده بر روی نیاز به درگاه فلک اقتدار آورده که محل قطعات
آن نواحی و عرض نمود که از سوابق ایام به سرکشی معتاد و در مقام خود سری تابید و بوده مستقر قلاده
انقیاد گشته مورد عفو و امان و اسمعیل خان و غازیخان هر یک به دستور سابق به منداری به درجات خود فایز شده
مشمول عواطف احسان شدند امّا از آنجا که خدیو بیهمال از مبادی حال شیمه کریمه آن بود که سالکان طریق
ضلالت را تا به منهج اطاعت دلالت ننموده بعد از اتمام حجت تنبیه و تادیب را در عهده نداشت و سرکشی
آن کار و سازند فرمانی خطاب به خدایار خان صادر گشت که در هر باب خود را در عهده دعایا گرفته روانه شده
اثر ساخته حکم مبارک را تعویذ بازوی نیاز مندی و سبیل کردن حسب واری و سربلندی ساخته به درگاه
معلی شتابد در چهاردهم ذی‌القعده در محل موسوم به ... مخیم سرادقات سلطنت گشته چون در آنجا
به عرض رسید که آن ایلجیان در کوتاهی خدایار از معاودت ایشان به ... خبر داده و با خود کی شوید
تلف نیست عزت و چند صورت روی قرار نداده و چند از ... گشته و چند آن عروق و شاهزاده
نصرالله میرزا را در آن مکان گذاشتند و خود با فوجی از غازیان جریده و سبکپای در شب شنبه بیست و یکم ماه
مزبور به تعاقب نهضت و کشتیها از دریای سند عبور کرده با ایلغار مشی پرداختند به جهت آنکه
آنطرف دریای سند تمام جزیره و بیشه و صعوبت طریق خارج از حیطه اندیشه بود در بیست روز مسافت
آن را با شتاب بعید در طی کرده و وارد شهداد پور و دور آنجا عرایضه و پیشکش از جانب خدیار به درگاه معلی رسید
به وضوح پیوست که از شیمه مدون واصلاح پذیر نیست و به کوت ... که در دشت بی آب و ذو قه
واقع و تحصنات مشهور و سی فرسخ از آب و آبادانی دوریست متحصن است ... موکب جهانگشا از ... به روز دوشنبه

بیچشان سرزمین ماجرخواه بود وازراه دیگر که آبادی داشت بمکان نزدیک رفته آنقلعه را پناه عافیت خود
ساخته خدیو جهان پناه در روز شنبه هشتم اثنا سپاه منصور دلیر و بستن آب و آذوقه امر کرده هنگام
صبح بیلداری لطف الهی از مشهد او بود روانه و آخر روز و آن شب الیغار نموده روز یکشنبه نهم سه ساعت از روز
گذشته بمکان مزبور کوت رسیده نزد او صف اینکه خدا یار بدنی بود که بحرمت قلعه مذکور کشیده تمامی
جواهر و نقد و خزاین خود را در جاهای بسیار عمیق که بخاک و ... آن مشکل رسید مدفون ساخته وهیبت
فر بود و حالت مستعظر و برای او باقی نبود چون همیشه سرپنجه تائید رب قدیر ممد اعلان دولت اگرچه
آنچه سبب ساخته خود بحوادث پیوسته بود خدا یار را قلعه ... بحیرت مجلس مقید گشته بعد از آنکه گرد موکب
افلاک کوکب ... پیوسته باحتیاط در دروازه ... قلعه ... مانند مرغ کنده دهها پر گشته
از قفس قلعه بر گوشه بام فرو جسته آغاز پریشانی نموده که شاید باوج خیمه شکاری که پیشتازان لشکر جلادت
اثر بوده در خارج قلعه باو رسیدند و مانند صعوه در چنگ شهباز اسیر و بسته دید خود را بقلعه پس آورده بعد از
لحظه نظیر اینکه ... در مشکل شاهین حوادث آشیان عنقای جاه گزیده بود ... جای برای خود دکان نگرد و در سر
قلعه و آن نظایر دست بر دامن شیشیان زده و بپا بوس اقدس سرافرازی جست و تمام جواهر اینکه در روز
گذشت نزد وکوه که در زوایای زمین پنهان داشت بحیطه ضبط در آمده هرچند یک کرور مثقال و تحویل گنج ران
گنجور مرده استقلال یافت پس موکب همایون روز پنجم ذی القعده از آنجا کوت عطف عنان کرده خدایار خان
برسم حبس همراهی رکاب نصرت انتساب مامور گشته و پیشتر روانه و مرور تائید خدای یگانه با فتح و فیروزی
وارد و دار سلطنه شدند

در بیان وقایع تخاقوی ئیل مطابق سنه ۱۱۶۳ هجری نبوی صلعم

سلطان زرین افسر ... روز جمعه بیست و یکم ذی الحجه سنه ۱۱۶۲ مرغ شاهین تحویل ... گشته عندلیبان گلشن
که از خدا با ... مانند مرغ آشیان گم کرده سرگردان کوه و جوه ... بود و باز بهوای از نو اعتصاب ... بلند طراوت
باغ بلند آوازه ساخت و فاخته زار که در حسرت ذوالفقار گلشن کوکوزنان میگشت بطوق بندگی سرو و سروان
گلشن برافراخت بسوال نسیم بهار با بدیه شمیم ... از جانب شاهی فریدون فرخ فر دین بار و صعود هوای تحت
گلزار گشوده و سلطان یاقوت قهر گل بر تخت زمرد فام گلبن تکیه زده و بزم حقوق شگفته طبعی بروی هر گونه بیان
گلشن آن سست ملک دنیا غنچه قلعه خود را بر روی لشکر ربیع گشوده و از خورده قشاقی مستقبل او خرج کرده و
ساحت گلزار از رستن گلهای جبلاسی بنبد عباسی شده و قوران زمین چمن از کتان جنود قوی نامیه متصرف

فر بهاش جلال برآمده خود سزد بیانات دری که عافیت نگران صبح جبین و عاقبت بینان دارالملک کشمیر بودند سرپیچ تمکین
کشیده بودند و بهکنار تنگ چشم شکوه دولت بیچارگی کوشیده کلماتی که افواه فرمان بری خیر شعار کردند و
از کسی صحرا تمکن را بچمن بسته بسته روی اطاعت جدید بار سلطان بهار آوردند چون از ابتدای کار که شعل
عالم فروزی دولت نادره را پرتو انوار تایید الهی روشن و بر ساحت حال جهانیان ضیا فکن گشته طریقه مرضیه
سخن است که هر یک از گردن فرازان که با این دولت خداداد سر گرفتی پیش آورده عاقبت بزور بازوی اقبال شاهنشاهی
ره بوادی مسکنت نهاده پشیمان شده از عین مروت دستگیری کرده و بر مسند کامیابی جا میدهند در ینوقت که خدیو دادگر
و جهانبان ایشه تقصیر رتبه نادر لطف خسروانه که در کام بخشی دوست و دشمن یکسر بهانه جست ایالت را از دو راه عنایت
در آمده بحکم تفویض ولایت سند و توابع آن را بقسیم انقسام داده قسمتها را به بعضی از عمال سند مجددا به مرحمت و ارا
شاه قلیخان مخاطب به سرافرازی ساختند و قسمت سند را که با بلوچستان اتصال داشت بمحبت خان حاکم بلوچستان
عنایت و شکارپور را با بعضی از مواضع سند که در جانب پنجاب واقع شده بخوانین داودپوتره تفویض و قامت ایشان
را بخلاع نوازش و اصطناع آراستند چون حیات الله خان ولد زکریا خان ناظم صوبه لاهور و ملتان در سفر شاه
جهان آباد از مقربان رکاب اقدس و بنیابت از پدر خود بصوبه داری ملتان فایز و روانه ملتان گشته بود درین
اوقات بموجب امر همایون مجددا به ادراک سعادت خدمت والا پیوسته در سفر عمرکوت بشرف طریق ملازمت نموده و در
حینی که موکب والا از لارکانه بعزم عمرکوت شد فرمان همایون باحضار زکریا خان اصدار یافته درین اوان
که انصراف کوکبه والا از عمرکوت اتفاق افتاد زکریا خان بموجب حکم بشرف اندوزی لثم عتبه سعادت شمول
و مطلب و مسئول ایشان در حضرت خسروی بعز انجاح موصول گشته درباب خدمت و جمعیت و حضرت محمد شاه
پادشاه تاکیدات شد که و بشارات بلیغه و حیات الله خان که استدعای نگارش نموده بود و مخاطب بشاه
نوازخان گردیده رخصت انصراف یافتند و در آنمکان عریضه از طرف محمد تقی خان بیگلربیگی فارس متضمن آمدن جمعیت
سند صورت تسخیر پذیرفته و از کیچ و مکران و در آنجا ملک دینار حاکم آنجا در مقام قلعه گیری آمده بعد الیه الوجی ر
بر سر قلعه او تعیین نموده برو مسلط شد و در آنجا قلعه اطاعت در آورده بنا بر احتیاط از القصف که موسم دریا عمان
را از راه دریا بجنگ عباسی روانه نموده خود در کیچ و مکران توقف دارد و حکم والا نفاذ یافت که چون کار بسعد رود
نمود والحمل فیصل یافته توقف را مرخص و باستعجال از راه رکاب بسیر قشلاق شود و چند روز منتظر جهت آن سرزمین را
بنجاه متحد تنظیم که سپهر تزئین پرداخته هرچند که کامیابان میوه کام بسر جهانبانی که کلید باغ کامرانی بدست

عرصهٔ جهان بدست باغبانان اقتدار ایشانست هیچگاه از لذت ... میوه‌های بنگاله که ... [illegible] ... و سیر

ابنای ... شهوات نفسانی ... جسته اند و چیز بیشتر از سایر چیزها محظوظ و مرغوب طبع این خدیو کامکار بوده

جنس ... خربوزه است که آن رغبت تمام دارند چنانکه در ایام توقف در بلده ... [illegible] ... هرات که خربزه ...

اعلی میرسانیدند ... [illegible] ... آورده ... از ولایات ... ممالک هندوستان ... و از بلخ و هرات ...

این قافله ... در راه ... [illegible] ... خربزه ... آن ... بود ... چاشنی ... نزدیک بندگان

درگاه ... اسب ... است که پیوسته ... شاهنشاه ... [illegible] ... و چون ...

... [illegible] ... پیشکشهای خوب ...

ساخته ... [illegible] ... توقف موکب ...

فرستادهٔ پادشاه والاجاه محمدشاه ... [illegible] ... درگاه جهان پناه گشته چون شاهزاده رضاقلی میرزا

نیز در خلال آن حال اسبان ... و الی بلخ ... خربوزه ... بلخ ... خدمت خدیو ... فرموده

بود چند سر اسب ... پادشاه والاجاه هندوستان ... فرستاده ...

دوست را ... ساخته رخصت انصراف دادند

در بیان انصراف موکب همایون بجانب ایران و عزیمت سمت بخارا و ترکستان و تسخیر آن ممالک برهمت بنیان

بعد از انجام کار هند و فراغ از نظم مهمات سند ... تسخیر ممالک توران لشکر ... [illegible] ...

... [illegible] ... ترکستان ...

ترکستان ... حاضر ... و چون شاهزاده رضاقلی میرزا نیابت سلطنت ایران ... آن ...

... [illegible] ... توقف ... [illegible] ...

... [illegible] ... شاهزاده ... [illegible] ...

... [illegible] ... محرم سنه ۱۱۵۳ ... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ... صفر ... [illegible] ...

... غرهٔ صفر سنه ۱۱۵۳ ... [illegible] ...

... [illegible] ... یکسال کامل اتفاق افتاد و چون ... [illegible] ...

نصرت آیات بجانب هندوستان در پیشاور خبر طغیان لکزیه چار و تله و ساخته مرحوم ابراهیم خان بعرض
اقدس رسیده آن وقت عزم تنبیه آن طایفه مرکوز خاطر مقدس بود و بعد از ورود موکب والا بنادرآباد
تعیین بیگلربیگی نادرآباد و از آنجا سفر ترکستان معاف مقرر فرمودند که در ابتدای میزان با قشون ابدالی
نادرآباد و مرخص بشیروان و در موسم زمستان که کوه البرز از برف فرو گرفته راه فرار آن طایفه مسدود گردد
به تنبیه ایشان پردازند و همچنین فتحعلی خان کوسه احمدلوی افشار چرچی باشی و محمد علی خان قرقلو سردار آذربایجان را
با جمعی بخوانین و حکام و پانزده هزار نفر از لشکر نصرت اثر خراسان بایلغار نامزد و حکام گرجستان و آذربایجان
را نیز برفاقت معزی الیهما مامور ساختند پس بعد از دوهم صفر موکب مظفر از نادرآباد رایت افراز ظفر گشته
روز دوشنبه دهم ربیع الاول وارد هرات و جولانگاه کهستان که غرض عمده شهر مقر اولیای گیتی ستان گردید چون
بسبب مشاغل ترکستان تاخیری در ورود شاهزاده رضاقلی میرزا در موعد مقرر بوقوع پیوست حکم والا نافذ شد که شاهزاده
گان نامدار شاهرخ میرزا و امامقلی میرزا با علیقلی خان ولد ابراهیم خان که بایالت ارض اقدس سرفرازی
گشته مقید بودند رضاقلی میرزا گشته روز وارد هرات شوند و رضاقلی میرزا از راه نادرآباد و در قرابتیه باد
غیس بموکب همایون ملحق گردید و شاهزادگان نیز با علیقلی خان در بیست و چهارم ماه وارد و در خدمت خدیو ارجمند
و بشرف تقبیل بساط مقدس سربلند گشتند چون تخت طاوسی که در ایام سلاطین سالفه هندوستان صورت
اتمام پذیرفته بتصرف شهریار جهان آمد و دیگر جواهر خانه همایون بتمثال آن اقدس رفته بود و همت بلند شاهنشاهی که در رنگ نه پایه فلک
پست ترین پایه درجات شان خود میدانند بدان تعلق یافت که در برابر آن سریری دیگر با خیمه که لایق آن شایسته
چنین شاهنشاهی فرخنده بخت باشد مکلل بجواهر آبدار و لآلی شاهوار ترتیب دهند لهذا بعد از حضرت شاه جهان بالا
تحکم بامر استادان صنایع کار و مهارت پیشگان جواهر نگار هندی و ایرانی بسر انجام آن تخت و خیمه گوهرآگین
پرداخته در مدت یکسال کمال آن با نجاح رسیده و بوجه حسنت خسروی از لآلی غلطان و گوهرهای درخشان که هر یک با خراج
اقلیمی برابر بود و در جه با گوهر شب چراغ همدوش و لعل رخشان آفتاب همسر بود و بکمال زیب و فر ترتیب داده خیمه نیز درون
آن مکلل بمروارید آبدار و گوهرهای شاهوار نقش پذیر انجام ساختند و تخت نادری موسوم گردید و درون
آن خیمه تخت با تخت طاوسی نصب کرده چندروز مجلس نشاط پیوسته شاهزادگان آراسته حمایلهای
بهادار و بندهای مرصع بجواهر ثمین که فزون از حوصله قیاس و تخمین بود بشاهزادگان و علیقلی خان عطا و دار
السلطنه هرات را چون تختگاه خاقان مغفور شاهرخ میرزا ولد امیر تیمور گورکان بود و لسبب دمنای قره العین

بقره عین خلافت وجهانداری شاهرخ میرزا که عین فرزند شاهزاده رضاقلی میرزا بود حمایت و سلک
در حضرت هرات به نیابت نامی آنجناب فرمودند و بعد از طی این مقدمات شاهزاده گرامی نصرالله میرزا
مرخص و بتقریب یافتند که سه ماه در هرات مکث کرده در ابتدای میزان که هوا اعتدال پذیرد روانه ارض اقدس شوند
پس رایات نصرت آیات در بیست و پنجم ماه مذکور با صولت بهمنی و سطوت تهمتنی از جولانگاه هندوستان
حرکت و در کابل که از متنزهات مشهوره آن ولایت است نزول و روز یکشنبه غره ربیع الثانی وارد قراتپه
و قپچاق گشتند و در روز ورود موکب جهانگشا رضاقلی میرزا با سپاه آراسته بدهمریه با آیین شایسته از سعادت
تقبیل رکاب قدسی بهره ور گشته آن لشکر قیامت اثر که دسته بدسته و جوق بجوق در کمال رنگینی کشیده صف
بسته بودند یکایک از نظر آفتاب اثر گذشته خدمت شاهزاده کامکار موقع قبول و استحسان و بافسر و
بازوبند گوهر نگار بسرافرازی یافته چراغ رتبه والای شاهزاده را آن یگانه گوهر صدف سلطنت عنایت
کرده و سه روز برای سرانجام مهام سپاه در آن سرزمین مکث و از راه دره چاقچی چکتو و اندخود عازم بلخ شده
در هفتم جمادی الاولی موضع مشهور بقبو شکان بکمر سیحی بلخ مضرب سرادقات اقبال گشته چون عزیز قلی بیک
وادخواه که سبق اخلاص خدمت درآستان دولت داشته شاهزاده کشته که با اخلاص کیشی بقدر مجاز باخته بود لهذا
بنیابت محمد قوش بیکی برادر او و والیگری بلخ سرافراز و بخطاب خانی بهره مند گشته حکومت اندخود بکمر سلطان
وادخواه عنایت کرده و حکام و عمال بولایات ابعد تعیین ده دوازده هزار خروار تسییر بلخ و ...نی که از مستعدات
صنع رویین شاهزاده ملحق بود تشریف برده چون سابقا هزار و پانصد فروند کشتی که هر یک دو سه هزار من بار بر میداشت
سر و سرانجام فرموده بودند ترتیب داده در روی آب آمویه آماده کرده بود مقرر شد که کشتیها را از غله و ذخیره پر کرده
توپخانه و اثقال را نیز نقل کشتیها نموده آنها را با کشتیها با غله و ذخایر بچه و قیاس از روی آب روانه ساختند و رایات
نصرت آیات در بیستم ماه مزبور حرکت کرده و عازم کلیف و کشتیها نیز از روی آب بمعبر کلیف رسیده و فوجی
غازیان کشتیها را آب عبور نموده مامور شدند که بهر جا از آنسمت آب محاذی اردوی همایون رو فرود آمده
منتظر باشند و در بیست و هشتم ماه نزول اردوی کیهان پوی بمنزل کرکی که معبر جیحون است اتفاق افتاده وزرای حکیم
بی آتالیق که سابق بر آن از عمده امرای توران بود با حاکم حصار و حکام قرشی و کشی و آنحدود سعی
آنطرف آمده وارد اردوی معلی و بشرف آستان بوسی فائز و مستقبل خدمت گردیده بخلع فاخره و نوازشات
اختصاص یافته و بمنزل مذکور رضاقلی میرزا با هشت هزار نفر از لشکر فیروزی اثر تعیین فرمودند که به رسم

سفلای همه جا و منزل پیشتر رفته در چارجو توقف نمایند تا موکب همایون وارد شود و حمل تحفیات به سمت
شرقی آمویه امور ساخته مقرر داشتند که همه جا از عسکر شاهزاده مرحله پیما گشته از ایلات و الوس آن سمت هر کس در مقام
یاغی‌گری باشد تنبیهات مقرر واقعیه نماید بعد از عبور علیقلی خان از آب جمعی ایلات کردن به قلاده تقلید
نهاده موجی که از جیده صواب منحرف و عازم فرار شدند به معرض قتل و نهب در آمده آن فوج منصور با اسیر و غنایم موفور
[illegible] معاودت کشتند و رضاقلی میرزا که به سمت چارجو مأمور بود چون آن جا حیثیت از وقت به سمت خوارزم
و بخارا که جیده غیب بود به صیدی از آن طایفه دو بدام آن شیرشکاران عسکر شاهزاده در پیاده در چهارشنبه
هشتم [illegible] خبر چارجو مقرر اردوی کیهان پوی شده به حکم والا در عرض سه روز جسر متین بر آب آمویه مرتب
و افواج قاهره عازم عبور گروه فوجی به محافظت چارجو و حسابات سرجسر و جمع و ضبط محصولات آن نواحی مأمور
شدند و در چهاردهم آن ماه آن حضرت با غلامان و خاصان به کشتیهایی که از نجاران هنرمند هند و ایران مشتمل بر
نشیمن و عمارات در کمال زینت و مهارت ساخته و مخصوص کوب مقدس همایونی طرحی پرداخته بودند
سوار گشته از آب عبور و حکیم بی اتالیق که وزیر و مدار علیه سلطنت توران بود با جمعی از نقبا و اعیان بخارا
آمده در روز ورود به عز و شرف تقبیل عتبه علیا مشرف به تحف فاخره و نوازشات خسروانه بهره‌مند گشته یک روز
اقامت و روز دیگر حکیم بی را مرخص ساخت که ابوالفیض خان را مستظهر به اشفاق شاهنشاهی ساخته به درگاه
معلی آورد و موکب همایون از راه قراکول کوچ بر کوچ عازم بخارا و یکشنبه نوزدهم ماه چهار فرسخی بخارا مضرب
سرادقات جلال گردید و چون ابوالفیض خان قوت معارضه از خود مسلوب و سپاه ترکمانیه و اوزبکیه
که در مدت از اقصی ممالک خود فراهم آورده بود در جنب سیل دستی شوکت شاهنشاهی مغلوب یافت [illegible]
انقیاد چیده دیده با حکیم اتالیق و تمامی خواجه زادگان و نقبا و اشراف و قضات و امرا و اعیان خود به جمعیت
تمام از باب اطاعت و خدمت پذیری به دوی تاییده به درگاه سپهر احتشام آورده به یک فرسخی اردوی معلی آمده
و در روز دوشنبه بیستم ظرف عصر از فیض کورنش یافته به تقبیل عتبه علیه فایز و تمکین و افتخار یافت و بعد چون
از خاندان چنگیزی و دودمان ترکمانیه بود رخصت جلوس در مجلس بهشت نشان یافته به تفقدات
خدیوانه از زنگ ادای تفرقه و تشویش خاطر او گردید و بعد از تحفه جمیع رؤسا و نقبا را به مراتب پیشکش حضور
قدسی و جبهه‌سایی آستان گردون نشان مقدس گشته رخصت انصراف یافته به خیمه و منزلی که به جهت جلال
و اتباع او مرتب گشته بود معاودت کردند و روز چهارشنبه بیست و دوم ماه موکب عز و جاه [illegible] مراحل

کوچ کرده بمنزل [illegible] بخارا مخیم حشمت و اردوی محتشم گشته ابوالفیض خان بخلاع خاص و بالاپوش طلاباف و کمر خنجر
مرصع و اسب تازی نژاد با ساخت و زین طلا سربلند و امرا و اعیان او نیز بجامهای خاص و خلعت و شمشیر و خنجر و انعامات
شایسته بهره‌مند گشتند و در ایام توقف موکب جهانگشا ابوالفیض خان با جمله از مراسم خدمت و فرمانبری بود بتقدیم
رسانیده جمیع کشور ولایات ترکمانیه و اوزبکیه بخارا و سایر ممالک توران را سواد و مسلم آورده و در نظر [illegible] بنده
هر طایفه با سر [illegible] خود در سلک ملازمان رکاب نصرت انتساب انتظام یافتند و امرا الاقدر شد که ایشان پیشتر
در توجه رایات نصرت آیات همایون بر وجه [illegible] بخراسان رسانیده و چند نفر دیگر از بیگلربیگیان عظام و خوانین با
فوجی بر سر سمرقند مأمور شدند که از ترکمانیه آن نواحی جمعی را بملازمت رکاب اقدس اختصاص داده و چهارجو
روانه خراسان شوند و اصدق [illegible] خدمت شد که کرون از سلسله قبچاق [illegible] و بجهت هیبت [illegible] از ترکمانیه
و اوزبکیه بخارا و سمرقند و باقی ممالک توران از کامیابان خدمت رکاب بشرف اندوزان ملازمت [illegible] دولتی
منتساب گشته بسمت خراسان مأمور شدند و در یازدهم جمادی [illegible] ابوالفیض خان بخلعت آفتاب
زینت [illegible] افتخار و فرق [illegible] الحاصل [illegible] یافته [illegible] ممالک سمت شمالی رود آمویه
در [illegible] و مرحمت [illegible] چارجو و باقی محال جنوبی آمویه را ضمیمه ممالک محروسه فرمودند که پیوسته با ولایات تابعه
آن بدولت علیه نادریه متعلق باشد و چون سلاطین سابقه توران با عنوان خطاب خانی مخصوص بودند از فرط مکرمت
تارک نامی ابوالفیض خان را بافسر خطاب شاهی سربلند ساخته و حکام تمامی ولایات ترکستان تعیین و جمعی که [illegible]
[illegible] رکاب [illegible] آمده و متعهد خدمات شده بودند [illegible] عنایات [illegible] حکومت [illegible] دادند
چون [illegible] که بشرف [illegible] آنحضرت سربلندی می‌افزوشت در آن سفر سعادت اندوزان خدمت [illegible]
بود در خاطر اقدس خطور کرد که دره از صدف دودمان خانی در سلک ازدواج او در آید ابوالفیض خان این
معنی را [illegible] مباهات دانسته [illegible] و قانون سلطنت [illegible] و رسم [illegible] دوشیزه [illegible]
پیوسته و دختر دیگرش که در حجله عفاف بود بخدمت حریم حرم حرمت سراپرده عصمت مقرر [illegible]
[illegible] محذره خاندان چنگیز خانی در سلک پردگیان حرم انتظام یافت چون معروض [illegible]
بود که [illegible] با بعضی از طایفه [illegible] صواب بیرون گذاشته [illegible] سلطان قلی خان [illegible]
تقدیم [illegible] دولت [illegible] تعیین و [illegible] سپار [illegible] ممالک سمت شمال آب [illegible]
[illegible] از [illegible] دستان [illegible] دولت خداداد مستقل گشته بود [illegible] جمعی از بیگلربیگیان

و حکام و فوجی از غازیان بهرام انتقام را با او مأمور ساخته روانه فرمودند که از راه حصار رفته تنبیه ترکمانیه و ازبکیه حصار و قبادیان را که هر یک از سرکردگان آن طایفه متعهد انجام آن شده بودند منزم کرده روانه خراسان و از آنجا عازم مقصد گشته بتنبیه سرکشان آن نواحی پردازند و بصوبه داران کابل و پشاور و سند و حکام آن حدود فرمان همایون صادر شد که بدستور سابق در شغل خود مستقر بوده تابع امر و نهی سردار باشند و مقرر شد که صوبه داران [illegible] لاهور و ملتان از آنطرف آب اتک و سردار مزبور از اینطرف با هم رسم معاونت طریق مرافقت مسلوک داشته آنچه مقتضی خیریت دولتین باشد بعمل آورند

در بیان توجه موکب اقدس بسمت خوارزم و تسخیر آن دیار بقوت بازوی عزم

چون در ازمنه سابقه سرحد نشینهای اکثر ولایات دست فرسود تطاول و پایمال تصاول جنود اوزبکیه و ترکمانیه خوارزم شده آن ولایت خراب کرده آن گروه و قصد قصاص آن جماعت همواره ضمیر خدیو دارا شکوه بود خصوص در این اوان که ایلبارس والی آنجا در غیبت موکب همایون سر از گریبان زیاده سری بر آورده بجرم دست درازی قدم بحدود خراسان گذاشته بود همت والانهمت بتنبیه و تدمیر آن کلک بکمال تعلق داشت بعد از انتظام ترکستان در شانزدهم [illegible] موکب فیروزی حسب از ظاهر بخارا کوچ کرده منزل بمنزل عازم خوارزم و بعد از ورود بچهارجوی قلعه‌ای که تا سر جسر دوازده فرسخ مسافت داشت بهنای مستحفظان خبر بسامع علیه رسید که تمامی ترکمانیه خوارزم بسرکردگی محمد علی اوشاغ با اوزبکیه آنجا اتفاق کرده با جمعیت و استعداد تمام وارد شش فرسخی چارجوی شده‌اند خدیو بلند اختر بمجرد شنیدن این خبر بنه و آغروق را مأمور ساختند که کوچ بر کوچ متعاقب روانه شوند و خود با فوجی منصور هنگام شب سواره و ره نورد وادی ایلغار گشته یک ساعت از روز گذشته از جسر عبور و آن روز با انتظار گذشتن افواج قاهره در ناحیه چارجو توقف و روز دیگر که پنجشنبه بیست و یکم ماه مزبور باشد عزم تنبیه آن جماعت علای لوای خورشید ضیا کرده بعد از ظهر آن روز که علامت گرد و سیاهی لشکر و جمعیت خوارزم معلوم افواج [illegible] گشته خبر رسانیدند مقرر شد که غازیان شیر باشر آن که مقدمة الجیش عسکر نصرت اثر و پیشرو لشکر فتح و ظفر بودند با آن جماعت در آویخته ایشان از روی صرفه و جرئت به تیربازی مشغول سازند تا آنحضرت [illegible] رسیده و [illegible] سربازی آن گروه را [illegible] ایلغاری با آنجماعت پس خدیو بیهمال از قول همایون جدا گشته با فوجی از یکه تازان [illegible] و جوانان خنجر [illegible] بمقابله آنجماعت در آن عرصه [illegible] شدند [illegible] که حصار ثبات و قرار آن طایفه مانند دیوار شکسته که بهوای لطمه سیل از پای در آید بر دو صدمه توجه آن سیل [illegible] شکست یافته روی

روی زمین شده و بیرون جزا به تأیید الهی و فرمان شاهنشاهی به تعاقب ایشان پرداخته جمعی از ایشان را به قتل رسانیده

حسب الحکم ... گرفت فوجی را حلقه کرده دلیران بهم آغوشی در بر گرفته و بر زمین انداخته به پیشگاه عرش بنیاد بعد

از آنکه تیغ تیز ... طایفه گردنکشی از سر واکرد در روز دیگر ... ترک چارجو ... هفت فرسخ مسافت داشت برای ...

مسرت ... توقف و روز سیوم عطف عنان کرده وارد اردوی همایون گشته و چون ... میرزا شوق دیدن نصرالله میرزا

بر ... خود که ... کوهستان آمده ... توقف داشت غالب ملاقات او طالب بود ... گشته

با علیقلی خان ... مشهد مقدس ... جهانگشا با انتظار عبور بقیه افواج منصوره ... آقروق که در عقب ... بود

... توقف ... هزار و صد ... کشتی که قبل از این بحکم والا برای سفر خوارزم ترتیب یافته بود ... همایون

و ذخیره ... کرده ... از ... شمس ... دست ... بود ... گشته ... آب آمویه ... حدود خوارزم ... بود

روز پنجشنبه بیست و ... از کنار آمویه کوچ ... عازم مقصد گردید ... شعبان ... موضع

مشهور ... دولت گشته چون ایلبارس والی خوارزم ... از وقت ... تکیه ...

خوارزم ... جمع ... قلعه هزار اسپ که ... بود ... فرسخ مسافت داشت ... جنگ ...

بود ... واقع شد که شاید ایلبارس قلعه ... خان ...

... آقروق ... هزار اسب ... قلعه ... رود ...

... معلوم شد که ... قلعه کشتی پیش آورده چون قلعه مذکور ... محکم ...

استوار ... آب آمویه اطراف آن را احاطه داشت ... قلعه ... عزم ...

... قلعه ... جهانگشا ... خیوه که ... ولایت خوارزم

و وسط معموره ... بود ... دادند که شاید ... ایلبارس ...

... مسعود ... منزل حرکت کرده ایلبارس نیز از هزار اسب آمده از کنار آمویه عازم ... شد ...

... خوف ... آمویه دور گشته جرأت ... عساکر ...

... که از کم خردی ... بازی ... جرأت پیش ...

... میمنه و میسره و قلب ... ترتیبی که داشته ... سعادت ...

... دست ... انجاحت گرفته ...

گرفت ... از ضرب دست و بازوی دلیران گردن ... خود ...

ایلبارس نیز مدتی بی کمک و درنگ بخود بقلعه خانقاه که از قلاع محکمه خوارزم و مابین هزار اسب و خیوه و دو منزلی
از سپاه رسیده لشکر خود را در خارج قلعه فرود آورده و بنصب خیام اقامت کرده موکب همایون آن روز در سمت
جنگ گاه مکث و روز دیگر صبح بر سر قلعه خانقاه حرکت کرده سه ساعت از روز گذشته حوالی قلعه جلوه گاه شبه رکاب
دلیر گشته جیبه پوشان دریا تموج باده از جعبه و جمیع تفنگچی و زنبورکچی و توپخانه که داشت ما جادر زده شیبتو آورده سه
عنان بربساط موکب اقدس با اشاره اقدس جلو ریز بجانب آن گروه تکاور انگیخته بعنایت ربانی و اقبال بیزوال
جماعه ... شکست ... بر ایشان گشته جمعی از ایشان را بتیغ بی دریغ شمشیر تیز روانه دیار فنا کرده و بقیه آن جماعت که در حول
ایشان جیری بوده داخل قلعه گشته از میان راه فرار و قشون نصرت نمون ایشان را تعاقب نموده جمعی را بتیر و تفنگ
از پا در آورده جمعی کثیر سر و زنده بسیار باسیر گرفته و آن جماعت در زیر شمشیر ... ساختند و ایلبارس با ...
بقلعه متحصن گردید سپاه ظفر کلاه و کاب همایون از چهار طرف بیورش مشغول گشته فی الحال تمامی خیام و توپخانه و اموال
و غنائم و جمعی از سپاه و جنیت ایشان که در شیرحاجی خارج آن قلعه نشیمن و توقف بوده بدست ورده
شیرحاجی را تصرف کرده پس چون کمان آسمان فیصت ترتیب یافته توپهای رعد آوای اژدر دهان و خمپاره های
ستاره ریز آتش فشان را شبانه روز بر فرق حصار و قوان و خانمان سوز حال قلعگیان ساخته و نقابان
جابکدست از چند جا شکاف زمین و حفر نقب پرداخته دیوار قلعه بضرب توپ قلعه کوب ویران و نقبها با
برج و حصار دست و گریبان گشته غازیان جلادت قرین و دلیران بهرام کین جهت یورش کردن آمادگی
قلعه چون خود را از کشش جنگ ... ملاحظه نمودند با اکثری از ازبکیه از باب استیمان در آمده در بیست و چهارم ماه
در درگاه جهان پناه و ایلبارس با وصف اینکه کشتی خود را تباه و روز دولت را سیاه دید با عوان خود
بر جادهٔ ضلالت باقی بوده آمدن ... میسر ندید روز دیگر باشارهٔ اقدس حیته او را با رؤسای ازبکیه که باو
اتفاق داشتند خواهی نخواهی از قلعه برآورده در موقف سیاست حاضر ساختند هر چند که از سمت ... نفس
خود بجا ... کرده اجرای تیغ سیاست را بر دشمن دون ... نشستند اما چون در حین توقف موکب همایون در کنار
شاد ... بعضی ... از سپاه ... و توران ... بالاجیندی از معتبرین ... والی مذکور فرستاده و در ...
اطاعت دعوت در حین عزیمت موکب اقدس بجانب خوارزم ... و تقرار خواجگان ...
... مزبور رفته بود ... ساخته بود ... فرمان شاهنشاهی بحکم عدل داد
... او را با بیست نفر از رؤسای اشرار که جمیع مواد ... مایهٔ فساد بوده بسیاسه رسانید

رسانیده در دولتخواهی کوشید بطاهرخان برادرزاده ولی محمد خان چنگیزی که با سلاطین توران بنی عم است و از خدمتگاران این
دولت ابد پیوند امیدوار عنایت بود تالیقان و اندخود و ابناقان بموافق معمول با آن حکومت تعیین فرمودند و از سوانح اینکه چون
حکم نصب قلعه در میان اردو منتشر گشته فوجی از رجاله و سایر الناس اردوی همایون خودسر بجانب قلعه شتافته آهنگ
تاراج حافظه کردند بنابر ترتیب معلومه خانی جهان آرا که سی نفر از ... بیکشیکچیان همایون بحکم والا کرده بودند
و چون سابق بر این بلباس ... و اراکین ... استمداد کرده ابوالخیر خان و الی قزلباش فوجی از قزلباشیه و
ازبکیه ... جیوه و گردان الملک ولایت خوارزم مهیا شده وارد گشته چون ... مدتی منزل دیده بود و بعضی
از علامات ... بر جماعت ... چندی از معتبرین بدرگاه معلی روانه و بعد از ارسال ... دم
از مصالحت ... بجانب ... سپه ... این خبر بسمع اقدس رسید رایات جهانگشا بجانب جیوه نهضت
یافته چون قلعه مزبور بمسافت شهر دوران قلعه ازبکیه ذخیره و جمعیت موفور بود و ازبکیه ... پیش از وقت
... کرده اطراف قلعه را آب بسته با عتماد خود راه خاکیان جلادت پرورد که از دریای آتش ... آب
... آب ... ساکنین ... سد ... کرده بود لهذا ابواب مخالفت گشودند پس خارج قلعه مضرب خیام سپهر
احتشام گشته اطراف قلعه محصور و مقرر شد که نهرها حفر کرده آب را از گرد قلعه بصحرا جاری سازند مامورین بانجام
این مرام همت بر ... عرض ... اطراف خندق ... کام مرام قلعه گیران خشک ساختند و خواهان
گرد ... بانجام یافته ... گوله توپ و خمپاره ... از چهار سمت بقلعه فرو ریختند و ... قلعه گیران
بر ... چون نقب ... آب ... عرض ... هنگام عصر طالب امان و ... کلید قلعه را
بدرگاه سپهر ... معفو و جان ... گشتند و حضرت ظل اللهی چهار هزار نفر از ازبکیه کاری و جوانان ...
قلماق ... رزم ... بهره ... انتخاب ملازم رکاب نصرت انتساب ساخته بخراسان مامور و محصور شده بهم
... تعیین ... امرا را که در عهد سلف از ولایت خراسان برده بودند ... بانا جمع کرده
هر یک از خویشان و اقربای ایشان که حاضر بودند سپردند و همچنین ... جمعی از طایفه ... قید ...
ازبکیه شده بودند ... مستخلص و آزاد ... کرده روانه مقصد ساختند و عدد اسرای ...
سی هزار نفر ... که از آنجمله چهار هزار نفر ... قلعه جیوه ... نگاه ...
... و ... ولایات خراسان ساخته در قلعه که در چهار فرسخی
... در موضع موسوم ... قلعه ... سرکاری ... احداث شده بود

سکنهٔ دو قلعهٔ مزبور را بخیوه آباد موسوم کردند و چند روز باستظهار امور خوارزم و انجام مهام نوبت
پرداختند چون نداشتن لشکر زیاده تردد والی باعث تحصیل سکنه والی شد لهذا ارتوق اینی خود را که از مدام
خود مستوجب عقیدهٔ خدمت آن ولایت مستقبل داری لوازم ایلی و اطاعت گشته خدیو سپهر اقبال پیروزی با مسعود و
از مملکت گذاشته در بیستم ماه مبارک صیام از خیوه صرف عنان نصرت فرجام بوده در چهارم
شوال بچهارجو رسیدند و بعد از ورود الویهٔ منصوره بچهارجو حکیم اتالیق که مشارالیه معتمد دولت و ابوالفیض
خان بود از جانب شاه والاجاه بدربار با عرایض و پیشکش وارد و شرف اندوز تقبیل عتبهٔ علیه و تابش بهی نحات
خدیو مسبب بی گشته رخصت انصراف یافت و از آنجا رایت جهانگشا بجانب مرو نهضت نموده در مرو
نیاز محمد خان والی بلخ با حاکم اندخود و اکابر ترکمانان آمده و حسب الاشارهٔ اقدس چنین ... نیاز
ورود بصحبت و ربط امور ملکی را اوامر علیه و ارشادات بهیه از موقف والا القا گشته مرخص گردیده موکب
فیروزی نقاب از راه کلات و میاب و ... بکاب که مسکن قدیمی آنحضرت است متوجه مشهد مقدس بعد ورود
بکلات حسب سابقاً تمام بنیان عمارات عالیه و ابنیهٔ رفیعه در آنجا ترتیب یافته بود مجدد طرح بنای
چهارسو و حمام و مسجد و رباط در آن مکان ریخته حکم معلی نافذ شد که کارکنان در اتمام آنها سعی جمیل بظهور رسانند
و از آنجا ... یکی از عمال بخیوه آباد تعیین و برای هر یک از سکنهٔ آنجا که بیشتر اسرای خیوه بودند سررشتهٔ
معیشت معین و امور آن ولایت را منتظم فرموده ... بعشرت آباد خبوشان وارد و در آن مکان چند روز
بسیر و نزهت سرای آن مکان پرداخته در اواخر شهر شوال بارض اقدس مشرف شده بطواف آستان ملائک
گشتند چون بعد از فتح هندوستان قندیل مرصع بها که در قبهٔ مینای سپهر با شاه دین ... جلای ماه و مهر شعشعه می‌داد
و همچنین بعد از تسخیر ترکستان قفل طلای که بر آلتین مرصع بجواهر ثمین ترتیب یافته بود ... ضریح روضهٔ مقدسه
گشته بود و جمع هر یک در مکان موضوع خود فرمودند و از وقایع ایام توقف ... که قبل از ورود موکب ...
فرستاده از جانب پادشاه والاجاه هندوستان با اخلاص نامه و تحف هدایا و چند زنجیر فیل آمده
بارض اقدس توقف داشت بعد از چند روز باریاب پیشگاه حضور و بدیدار انظار اقدس که رسیده نوشته
تفویض ... کتات و محال متعلقهٔ بصوبهٔ تهتهه و مضافات صوبهٔ کابل را که در سمت جنوبی و شرقی دریای اتک
واقع و موافق عهدنامهٔ بین الدولتین که بپادشاه والاجاه هند تعلق داشت رسانیده ... تا بیان ...
متوال که بعضی از ... کتات واقعه در سمت شرقی دریای اتک در ازمنهٔ سالفه بمصارف اخراجات ...

کابل مقرر بود و چون سرحد ولایات طرفین رود اتک فیمابین دولتین محدود و معین شد پرگنات
مزبوره چون در سمت شرقی اتک و در صوبهٔ لاهور واقع بود همه ساله باین دولت روز افزون حواله که
با دولت علیهٔ گورکانیه متعلق باشد و همچنین بعضی پرگنات اطراف آب متعلق بصوبهٔ تهته و سند میبود
ناصرخان ناظم صوبهٔ کابل در حین انصراف موکب همایون از هندوستان عرض رسانیده بود که پرگنات
متعلق بمصارف کابل بطریق اول در دولت علیهٔ نادریه قرار گیرد و مسئول او در حضرت شاهنشاهی موقع
قبول یافته بدین معنی پادشاهی معتمدان بعرض حضرت پادشاه والاجاه محمد شاه رسیده بود از آنجا که آنحضرت
نقد روز ورود دولت بزرگی و حق شناسی بودند از ادای حقوق عنایاتی که از اعلیحضرت شاهنشاهی بدولت
پیوند گورکانیه بعمل آمده بود و همیشه اهتمام داشتند برای مزید اهتمام بصوبه دار لاهور و تهته و سند
فرامین نوشته مقرر داشته بودند که پرگنات مزبوره که صد و بیست هزار تومان حاصل است در دولت ابد مدت
بیشه ز ممالک هندوستان بوضع و علاوه و تهته و سند و غیره داخل ممالک محروسهٔ شاهنشاهی و ضمیمه
حوزهٔ مملکت فضل اللهی است بحسب آن از جانب قمرالدین خان وزیر اعظم و امرای هندوستان و صوبه
داران لاهور و ملتان پیشکشهای شایان سه بار فلک شان آمده فرستاده کالای ایشان بمنظور شاهنشاهی
خدیو بفره سرفراز و رخصت انصراف حاصل کردند و نیز از جانب ظهیر الجناب قلیخان سردار کابل که مامور بگرفتن
بقیهٔ قشون او بود عریضه بملاحظهٔ انور رسید که افغان بحسب جدال گرویدند و از زکیه قاسم خان سکنهٔ کوهات لاهیجان
اطاعت کلیه سبب تزویر ساخته از در حیله درآمده بودند سردار بخیالات باطلهٔ ایشان پی برده بمجازات
تنبیه بلیغ و جمعی را عرضهٔ تیغ بیدریغ ساخته طلاز زمان بکابل رسید لقد العبد انظم بقصاص داده روانه رکاب خود

از راه ملتان روانه کابل گردید

در بیان نهضت رایات گیتی‌ستان از ارض اقدس بسمت داغستان

چون بعرض حضور سپهر ظهور ابراهیم خان ظهیر الدوله که بجهة چاره
داغستان معمور نظر آفتاب نشان بود و همچنین که سمت نگارش یافت از آذربایجان عازم بدان بلاد شد
ابجا با قاعدهٔ ابدی مامور به تنبیه لکزیه چاروتله ساخته در بین اوقات بیرک استخر خوارزم فرصت روی داد
بوجهی که تغییر با سردار و خوانین مامور گشته که قبل از موکب همایون روانه شیروان و در بند گشته با شرح حقیقت با برده بهره دوام
مسکن ساخته کاره آرام سازند تا موکب والا وارد شود و لشکر اوزبکیه توران و خوارزم حتی از توجه موکب گیتی‌ستان
بحکم والا فوج فوج بهمراهی امرای آمیشن موج روانه آن سمت شده و در ماه ذیحجه قرین مقرون ظفر بوکبه متوجه گلین

گشته بعد از انجام مراسم عیش و نظم جیش اختیار امور ممالک خراسان بشاهزاده نصرالله میرزا تفویض و
روز چهارشنبه بیست و ششم ذیحجه هنگام غروب با بیرق رایات جهانگشا از ارض اقدس طلوع نموده چون
بسبب عبور و مرور سپاه نصرت پناه و اردوی کیوان شکوه و خوارزمی غلات راه بیش بر روبحر و ارباب صرف
رسیده و اتفاقات آن سال غلا در اکثر ولایات شیوع داشت و غله در ولایات سرحد کمیاب بود بویژه فلک
فرسا از راه خبوشان و اسفراین و دامغان عازم مقصد گشت و در دوم ماه محرم سنه ۱۱۵۲ منزل علیاباد
خبوشان مضرب الویه ظفر نشان گردید

در بیان وقایع تخاقوی ئیل مطابق سنه ۱۱۵۲

شب سه شنبه سیوم محرم بعد از انقضای سه ساعت که خازنان گنجینهٔ تقدیر بحکم مالک الملک قدیر
مجلس تحویل خسرو گردون سریر مهر منیر از برج حوت بعید انجم و خزان طبقهای سیمین افلاک چیدند و فراش
قضا از نمایش ریاحین و ازهار بساط گلدوزی در صدر ایوان کشیدند سلطان سیارگان [illegible] ربیع
نشین در رنگ حمل گشته بیرق برافراشت آرایش و دستی اسباب تجمل گل را بالال سیل طراوت ساخت
و جواح نسیم بهاری خورش کلبرگ وجود و تخت نشین زمرد فام چمن یعنی لاله را که از بنفشه زاد دید با خسته
بود پیام داده و غنچه نوبهار بعزم [illegible] رودخانه شستان لاله و شقایق مرکب صرصر نژاد صبا را از برگ شکوفه
زین کرده دیباج بیمی غبار اندوده وی که در دلها نمونه کوه دیر گشته بود قند ایل شد و جشن نوروزی ترتیب
گشته شمال سهی که بزرگ داغستان چمن بود بیکرنگی قد برافراشت و سرهای گل سرخ خار خار از
خاطر برافشاند و داغهای سیاه اندرون لاله را که در دل بود گل گردانید در روی ظفرشعار مانند کوکبه
سلطان بهار خیمه بر دامن دشت و کهسار زده عازم مقصد شدند و بعد از ورود سمنان انقلاب در
مزاج هوا راه یافته شروع بباریدن و آنچه در این خم سر بسته بود آغاز تراوش کرده و فقدان ذخیره و علیق
نیز علاوه شده علت باران و ناسازی هوا گشته چون سبزه و علف پا از دامن صحرا کشیده مراتع بری جنود
سلیمانی از خانه مور دانه و دام [illegible] گرد ناشهرک گرایلی که پنج شش منزل بود بیست و دوازده روز طی (جابجا نیز)
بسیاری از فرط گرسنگی از رفتار باز مانده پی شد و بسیاری از اسباب ثقل از [illegible] در حین عبور از
آنها بباد فنا رفت از آنجا که بر شدت راه رحمانی قرین و مهر خزانی را بهاری در آستین میباشد بعد از
ورود بشهرک گرایلی که دامن صحرا چون دامن گلچین لبریز سبزه و ریاحین بود از دوری همایون فایده
حاصل و ایام عسرت و تعب زایل گشته بر روزه قصد بعضی اقلیم بنابر حرکت را با یک فرسخ رفتم که نشانه ماکی

بتاریخ طی مسافت کرده چند روزی در جانب شمالی رود گرگان سمت دشت نصب خیام ظفر احتشام
گشت تا دواب از کار رفته بحال آمدند و در آن مکان عریضه خوانین سه گردکان که مأمور بجاروتله بودند
بحضور اقدس رسید مشعر براینکه سرپنجه اقبال و بازوی قوی نیروی بخت بیزوال خدیو بیهمال آنطایفه را گوشمال
بلیغ داده و ابواب دمار و هلاک بر روی ایشان گشاده الحق صحیح اجمال آنکه لکزیه جاروتله به
تقلب بهتور معروف و بلغار انگیزی موصوف و نشیمن ایشان در سمت جنوبی کوه البرز واقع گشته و آن کوه
از جبال مشهوره جهان و در بلندی و رفعت سرکوب چرخ گردانست و خوانین سه گردکان بعد از آنکه
از موقف علی مرخص گشته بودند در یازدهم ذیحجه وارد کنار رودخانه قانیق شدند و آنطایفه سه موضع را
که موسوم بجارو و جالیچ و آغری پر باشد استحکام داده و در هر یک سر راه بر غازیان گرفته بجنگ پرداختند
در سنگر اول که جارو بود غازیان زور آور گشته و جمعی از آنطایفه را چاره بجز فرار نماند گشتند سمت شرقی کوه را
تصرف لکزیه بود آنطایفه تاب مقاومت نیاورده جارو را خالی و بجالیچ رفته بنای پرخاش گذاشتند بعد از
چند روز که در جالیچ محاربات عظیم و جنگهای متوالی بوقوع پیوسته جمعی از ایشان بقتل رسیده خود را
بسنگر سیوم که در فراز کوه واقع و صعب مواضع بود کشیده مشغول جنگ شدند و آنمکان بغایت سخت
و مشتمل بر بیشه و درخت که در قله کوه اتفاق افتاده و دیگر راه انحصار دارد که مشهور است بدهنه آغری پر که
پیاده گرم رو خورشید بر فرازش آهنگ صعود کند از بیم قدم سازد و اگر یک سر سلسله گیسو باد بر قله اش
غازه بالا روی کند خود را از دره جهش باز اندازد دلاوران ابدالی داوطلب گشته سعی کردند که پیش جنگ
لشکر ظفر اثر باشند هنگام روز طرح جنگ افکنده تا شام از طرفین جمعی بمعرض قتل در آمدند و شب باشند و جای
مستجاب که آهنگ عالم بالا کند بپایمردی جلادت آغاز صعود کرده هر چند لکزیه بغلطانیدن سنگ و بدرختن
تفنگ بمدافعه پرداختند دلیران روی باز پس نکرده پای جرأت پیش گذاشتند اگر چه صدتن از ابدالیان مقتول
در جنگ گردیده اما بتأیید الهی سنگر را تصرف و چون از سمت شمالی کوه راه مسدود و طریق فرار بر ایشان بسته
شده بود جمعی از آنطایفه از غلبه هراس سراسیمه از کوه پریده بمغاک نیستی افتادند و بقیه ایشان اسیر و دستگیر
گردیدند و معدودی از ایشان که از میانه بدر رفتند و تمامی اماکن و مساکن آنطایفه از صدمه جنود مسعود
عالیها سافلها گشته اثری از آبادانی در آن نواحی نمانده و در ازای این فتح نمایان دویست هزار
روپیه نصب انعام و خلعت بهابسر گردکان و غازیان عنایت و فرمان عاطفت مشتمل بر وعده عطایا

مجدداً موقف عتاب و خطاب لشکر لزگی از قصد دریافت و مقاتله دو سه روز مرتبه مجدد از سر گرد کار برده

رسیده که با لشکر جرّار و توپ مجادله و در آن طایفه مسلط و ایشان را تا کنار آب سمور و محل موسوم بقصور تعاقب

و جمعی از ایشان را به قتل رسانیده عیال و اطفال ایشان را مقید اسیر در آورده و عرصه جان و مال که سکنه آن

حدود بوده از کلیه وجود آن طایفه پرداخته اند آنگاه در حین مراجعت بحکم قضا بعرض رسید و در حدود عقد [illegible]

قریب به دولت نفر از غازیان در میان برف تلف شده اند پس موکب جهانگشا از کنار دکان حرکت

نموده بسمت خراسان عبور کرده و وارد و اشرف سعود آستان دولت پناه بر بسیط عزّ و شرف گردیده از آنجا از راه سوادکوه

عازم مقصد گشته و از سوانح حیرت افزا اینکه چون در الایات مازندران تمام جنگل و بیشه و در زمان سلاطین سلف

جنگل بریده خیابان احداث کرده اند که شارع حضرت جهان خیابانست اعلیحضرت شاهنشاهی در والی

که جنگل دکان [illegible] با حرم طی منازل فرموده جمعی از خواجه سرایان و غلامان و جمعی کشیکان بقوشچی گری

ملتزم واقف [illegible] بطریق معهود طی کرده و در محال سوادکوه و از پل سفید گذشته از میان زیراب و محال [illegible] یک

فرسخ [illegible] که بموضع قدیم و در شاه [illegible] بیست و هشتم صفر که مقدمه [illegible] شمس [illegible]

واقع [illegible] اتفاق افتاده بود در [illegible] درخت [illegible] کمین نشسته

در حین عبور آن قدسی [illegible] هدف گلوله تفنگ ساخت از جائی که [illegible] قدم مسافت داشت تفنگ

کشاده و از آنجا که حفظ الهی در همه جا حافظ و نگهبان وجود [illegible] گلوله [illegible] بازوی راست

بقدر یک انگشت خراشیده و بر شست دست چپ و از آنجا بر گردن اسب آمده و اسب غلطیده رضاقلی میرزا در آن روز

در [illegible] همراه بود و خواجه سرایان و غلامان قوشچی و جمعی کشیکان رکاب اخبار و ایشان [illegible] رسیده و بشتاب بر گرد

و گرد بیشه و جنگل [illegible] پیاده [illegible] گشته تا خبردار گشتن [illegible] رکاب [illegible] در میان جنگل [illegible]

[illegible] چون [illegible] کوه و جنگل بسیار انبوه بود [illegible] رسید از آنجا که [illegible] خانه

خدا [illegible] یگانه است [illegible] سهام حوادث از شست تیر اندازان قضا [illegible]

ایزدی آنحضرت [illegible] حمایت سبحانی [illegible] شمع جهان

فروز ذات مقدس نشاند یریدون لیطفئوا نور الله بافواههم والله متم نوره

القصه بعد از ورود بطهران رضاقلی میرزا [illegible] از رکاب اقدس [illegible] مرخص [illegible] بطهران

گشت [illegible] طهران باخراجات سرکار شاهزاده مقرر گردید پس موکب همایون در اواسط ربیع الاول وارد

وارد قزوین و بعد از پانزده روز از راه فراهان و بروجرد و قبله وارد و از آنجا بدار الخلافه متوجه مقصد شد
و در عرض راه تمامی رؤسا و سرکردگان طوایف الکای که در شوامخ جبال البرز اماکن صعب المسالک دهستان ها می داشتند
شرف پای بوس سرافراز گشتند و در صدد اطاعت فرمان برآمده هر یک بسر انجام ملازمت و بود دل
بصد شوق و بر خسته شدند و در غره جمادی الاخری عمارات قمرق که قرقهای داغستان بود مقر موکب همایون گردید و
قضایای بینه که در آن مکان بعرض حضور والا گذارش یافته مقدمه انقلاب خوارزم و قتل [illegible] خان والی آنجا بود
کیفیت این واقعه که سابقاً در حین توقف رایات جهانگشا در خراسان جمعی از اشرار اوزبکیه و طوایف یموت که در
سمت شمالی خوارزم متصل بقزاق می نشستند از صدمات جیوش ظفر شعار فرار اختیار نموده بودند در همین اوقات
نور علی بیک بن قطب خان والی قزاق با آن طایفه اتفاق کرده آمده قلعه خیوه را محصور و بعد از چندی بقهر و غلبه
طاهر خان را با بعضی از رؤسا که در هوا خواهی این دودمان بودند مقتول و متغلبانه قدم در مسند سروری گذاشته
بعد از استماع این خبر نصر الله میرزا را با جمعی از سرکردگان و افواج قاهره خراسان بتنبیه اشرار خوارزم و استرداد
تسخیر آن مملکت مأمور و محمد علیخان قرقلو و حاجی سیف الدین خان بیات را از دربار معلی صاحب اختیار بیوتات
سرکار شاهزاده ساخته دستور العمل مفصل که قانون کشورگشائی سلاطین آفاق ستان است بود با نیابت داده
و الله خراسان فرمودند که بتهیه تدارک آن سفر پرداخته در روز نوروز رایت [illegible] دستگاه شاهزاده با جمیع [illegible] عازم
سفر خوارزم شوند و موکب همایون یکباره در عمارات قمرق [illegible] و حاجی صفی الله خان شمخال و سرخای خان و احمد
خان اوسمی قراقیطاق با جمیع عظما و اهالی داغستان وارد اردوی معلی شرف اندوز تقبیل عتبه علیا گشته بهره یاب
عنایات شاهنشاهی و خلاع فاخره و عطایای اسب با زین و اسباب طلا مباهی گشتند و در ابتدای ماه رجب بعزم
تنبیه سرکشان [illegible] که مساکن ایشان در دشتهای داغستان سمت [illegible] و بجنورد و چرکس اتصال داشت کرد و بند و
صعوبت راه و سختی اماکن [illegible] بحدیست که پایمردی [illegible] قلم طی وادی توصیف آن نتواند شد تمام
[illegible] و بوم که [illegible] دوازده روز راه است قطعه زمین مسطح پیدا نشده در اینجا [illegible] و چهار ماه
سر توان رفت بصعوبت پیمایند و قطع نظر از آن بجدی ییلاقیت دارد که در تابستان تحمل حرارت آن هیچگاه
[illegible] خان نیست و اکثر اوقات تابستان آن [illegible] مساوات [illegible] پانزده [illegible] دیگر [illegible]
[illegible] بتنبیه سرکشان اشرار پرداختند و از سوانح اتفاقیه اینکه جمعی از [illegible] را بتنبیه [illegible] مکرر به
مأمور ساخته بودند چون [illegible] را [illegible] بدرقه راه بود در مقام [illegible] گویا [illegible]

رده جمعی از طرفین فریق فی الجنة و فریق فی السعیر بعرض هلاکت درآمده چون موسم
عقرب و فصل خریف بود و نزول برف و باران و شدت سرما مانع شد که تنبیه طایفه او بر وجهی که باید بعمل آید و چند
تتمه حرکت عطف عنان فرمودند سرحای [illegible] و بنه خود را از [illegible] حرکت در موکب همایون بودند در چند
کروه [illegible] در حین توجه موکب همایون بجانب [illegible] جمعی از غازیان مامور بکوچانیدن خانه
[illegible] ساخته روانه فرموده بودند امر همایون صادر شد که غازیان مزبوره نیز حرکت کرده
در چند منزل بموکب همایون ملحق گردند در عرض راه در حوالی [illegible] من اعمال افغانستان بعرض رسید که در جنگل
غازیان [illegible] که بیشه جنگل انبوه بود حرکت کرده بودند فوجی از اشرار [illegible] بتحریک [illegible]
میان جنگل [illegible] غازیان در تنگنای جنگل چون خود را جمع نتوانستند کرد بهم
برآمده بعضی از اسباب و دواب ایشان بتصرف [illegible] درآمده جمعی هم بقتل رسیده و صدور این خبر موجب
جنبش آتش غضب [illegible] تصمیم یافت که در صدد [illegible]
توقف [illegible] احکام همایون [illegible]
یافته [illegible] از خالصجات دیوانی ذخیره غله جهت
سیورسات [illegible] افراد و دواب [illegible] نقل اردوی معلی [illegible] رایات نصرت آیات در پنجم
شعبان [illegible] روز چهارم آغروق اردوی معلی را گذاشته با فوجی متوجه محال [illegible] ایلغار گشته از
در بند تا حدود ولایت [illegible] همه جا بفاصله [illegible] فرسخ [illegible] آنجا تعیین فرمودند که
تمامی محال [illegible] تصرف غازیان بوده [illegible] ایشان [illegible] دهم رمضان
[illegible] که جای پرآب و علف بود [illegible]
[illegible] آغروق [illegible]
از [illegible] زمستان [illegible] توقف موکب جاه
و جلال [illegible] بود که در جنگل [illegible]
[illegible] جماعت [illegible] اوقات [illegible]
[illegible] معلوم شد که [illegible]
[illegible] حرکت شده بود [illegible]

بصوب حسب سیاست در آمد و چون با اینکه قدم اقرار جان بخشی شده بود از هر دو جانب گوش گردیده بود در آن
اوقات آصف وزیر محمد شاه پادشاه والاجاه هندوستان با تحف و هدایا جهت تهنیت فتح توران و خوارزم آمده بود
بعنایت خاقانی سربلند گشته رخصت انصراف حاصل نمود و همچنین لطیف افندی و حنیف نام افندی از دولت
علیه عثمانیه بسفارت مأمور و باتفاق حاجی خان ایلچی روم که از دربار عثمانی رخصت انصراف حاصل کرده بود وارد
اردوی معلی شده بودند و در رکاب معلی و نامه پادشاه والاجاه روم را که مشعر بر عدم قبول تصدیق مذهب جعفری و عوض
رکن بود رسانیدند جواب آنحضرت به پادشاه سابق الذکر مرقوم شد که قبل ازین که پادشاهی ایران بسلاطین
ترکمان اختصاص داشت بعضی از ممالک روم و هند و ترکستان داخل حوزه ممالک آن طبقه بود و چنانکه بعد از انتقال
تقدیر سلطنت ایران بسلسله صفویه انتقال یافت در عهد آن سلسله بلخ با توابع متصرف ازبکیه و کابل و
توابع آن بتصرف هند و عراق عرب و دیاربکر و بعضی از آذربایجان بتصرف دولت عثمانیه در آمد چنانکه تفاصیل
سیر آن مشحون است و حدود سنوری هم که فیما بین خاقان جنت مکان امیر تیمور و اجداد و خلف آن پادشاه سلیمان
تمکین قرار یافته معلوم [illegible] باشد و در زمان که بتائید الهی جلوس ما در اورنگ سلطنت ایران واقع شد منظوی
مسعود و ضمیر گشت که ان شاء الله تعالی ممالک موروثی که در تصرف سلاطین اطراف است انتزاع [illegible] و سوای
ممالک متصرفه روم که از آنجا که آنحضرت را بقبول تکالیف خمسه تصدیع دهیم هرگاه صورت حصول یابد [illegible]
و چون غرض اصلی نظم رشته ملت [illegible] بواقی مواد متنازع فیه [illegible] خواهد بود و ممالک فیما بین جدائی
نخواهد داشت و هرگاه مقرون بقبول نگردد کنون [illegible] اعلان سازیم و در عالم دوستی و برادری
توقع داشتیم که امری که متضمن صلاح حال مسلمین بود آنحضرت نیز خلیفه اسلام بودند بر وجه اتم و اکمل
تفصیل یابد آن خود در عقده امتناع نمودند چون [illegible] گفته ایم طلب حرف خود عازم روم میباشیم
[illegible] که ان شاء الله [illegible] عالم جهان نوازی [illegible] آمد الت [illegible]
مسعود [illegible] و چون در خلال این احوال [illegible] خود [illegible] بیم [illegible] باتفاق
چند نفر [illegible] در سلک [illegible] فرستاده و کار [illegible] قریب باتمام بود افندیان [illegible] حضرت
جواب [illegible] فرموده و اجناس عطایای خاص جناب مالک الملک [illegible] مال [illegible] رسید
موسم زمستان که برف و باران [illegible] نزول [illegible] بیشتر بود و [illegible] بعد و لی
[illegible] ممالک محروسه [illegible] اردوی معلی [illegible] زیاده [illegible]

وکوکب در موکب آسمان شکوه در رکاب نصرت پژوه موجود نه کفایت نمود هر چند که در صحرای صفین نحو یله

ست نقد ذکر به وقت شناعت سب و رفض و تعصیر و حالی اهالی ایران کرده ایشان نیز عن صمیم القلب جریده الجنان کار می

منهیانه شده بودند امرین باوقات انزوای مزید تاکید و تجدید حکم موکد و فرمان شدید خطاب به جمیع اهل ایران صد

ور یافت قاطبه اهالی و ایشان و مایی مضمون صادر گردید که بیگلربیگیان عظام و حکام کرام و سادات عالیمقام

و علما و قضات گرام و اهالی احتشام و اهالی شرع مبین و واقفان مسالک حق و یقین و کلانتران و کدخدایان

ارزوسا و سرکردهای قاطبه قاطنین و جمهور سکنه و متوطنین ممالک محروسه شاهنشاهی مستظل ظل قصر حقیقت صور

دولت ابد مدت ظل اللهی بمکارم بدیع خاقانی و عنایات از حد افزون نامتناهی امیدوار بوده بدانند که چون

شاه اسمعیل صفوی که در سال نهصد و شش خروج کرد جمعی از عوام کالانعام را با خود متفق ساخت با عثبه

غرض های نفسانی و ریاست دنیای فانی در میان اهل اسلام قدح نا ورده بی جهتی کرده بنای سب و رفض

گذشته را بر بنیاد احداث بدعتی عظیم بر بنیان مسلمین کرده لوای نفاق و ترویج فرشته گذاری که کفره و

عهد را آن سبب گزین شده فروع دو روی سلطین بمرض حنیف در آمدند شورای کرای صحرای صفین بی دینی

که جمهور انام و کافه خاص و عام ایران از نواب همایون ما استدعای قبول امر پادشاهی میکردند باید تکلیف

فرمودیم که اقصور بی مسئول ایشان مقرون بقبول آید سبب که ایشان نیز از عقاید فاسده و اقوال کاسده که از

بدو ظهور شاه اسمعیل در میان اهل ایران تشیع یافته نکول و حقیت خلفای راشدین رضوان الله علیهم اجمعین

که مذهب آبای همایون و اسلاف میمون ما بوده بالجنان و اللسان اذعان و قبول کرده از رفض و تبرا تبر د

بوده ایشان ثوابنمایند و برای تاکید جمعی از علمای اخیار و فضلای دیندار که در رکاب ظفر شعار ره بو

ند و ناز حضور موفور بوده تحقیق استفسار فرمودیم همگی بعرض اقدس رسانیدند که بعد از بعثت حضرت

خیر المرسلین صلی الله علیه و آله الطاهرین هر یک از صحابه راشدین در ترویج دین مبین بذل نفوس و اموال و

هجرت از اهل و عیال و اعمام و اخوال اختیار و لوم لوام لئام و طعن و تعییر خاص و عام را بر خود قرار داده و بان

جهت شرف صحبت خاص جناب رسالت مآب اختصاص یافته پیرایه پوشش تشریف نزول آیه وافی هدایه

وَالسَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ

بنای خلافت اجماع صحابه کبار که اهل حل و عقد بودند بر خلیفه اول ثَانِيَ اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ

صدر نشین مسند خلافت ابی بکر صدیق رضی الله عنه و بعد از آن بحق و نصب اصحاب بر فاروق اعظم مرتب

حضرتین المفخم و جناب عمر بن الخطاب رضی الله عنه و بعد از آن بجناب ذی النورین عثمان بن عفان رضی الله
عنه و بعد از آن بحضرت اسد الله الغالب و مظهر العجائب علی بن ابیطالب علیه السلام قرار یافت و هر یک
از خلفای اربعه در مدت خلافت خود با هم سالک طریق وفاق و معرا از شوایب خلاف و نفاق بوده رسم
اخوت بایکدیگر مرعی و ملحوظ و حوزه دین مبین را از تطرق شرک و کین مشرکین مصون و محفوظ میداشته اند
و بعد از خلافت خلفای اربعه رضی الله عنهم اهل اسلام در اصول عقاید متفق بوده اند اگرچه بمرور دهور و
تصاریف عوام مشهور باعتبار اختلاف علمای اسلام در بعضی از فروعات از قبیل ادای صوم و صلوة و
حج و غیره اختلاف راه یافت لیکن در اصول مذهب محبت و اخلاص بجناب رسالت پناهی و اولاد و صحابه
از نقص و قصور و خلل و فتور راه نیافته تا زمان ظهور شاه اسمعیل چنین دستور مستمر بوده ایشان بنا بر اغراض نفسانی
حکم مقدس ارشاد امر مقدس ترک آثار متعدده سب و رفض نموده و بنای محبت و ولای آنها را که رکن رکین دین
مبین منشعب گردیده فیما بین ایشان با شریر سپرده و در مجلس بهشت مانوس اقدس تزیین داده و اتحاد فرموده
که جمهور جهت معهوده با اعلیحضرت فلک رفعت خاقان البرین و سلطان البحرین خادم الحرمین الشریفین ثانی اسکندر
ذی القرنین پادشاه اسلام برادر والا احتشام یعنی سلطان ممالک روم اعلام و آن مطلب را بر وفق مسئول سنیه ما
اقتضا مرتب نماییم که مقدمات مزبوره بمثابه آید قریب الحصول و در شرف انجاح و حصول است در این وقت که ساحت
دارالسلطنه نجف اشرف برایات فیروزی نشان و معسکر کوکب آسمان پیوند بود و تجدید مزید التاکید از برای استحکام آن کار را طوبی
خاطر حق نیت ما از علامة العلمائی ملا علی اکبر ملاباشی و باقی علمای کرام که در رکاب ظفر انتساب حاضر و مقتبس
انوار فیض منظر ما بوده در مجالس و خلوات استعلام فرمودیم همان مراتب سابق را معروض داشته و در جهت
حجابت شبهه و ابهام از پیشگاه ضمیر اقدس مرتفع و ماده تشکیک را تردید منقطع گردیده بحد یقین پیوست که هیچ
رفض و سب و خلاف ناشی از فتنه انگیزی شاه اسمعیل بوده و از صدر اول الی بدو ظهور وی اهل اسلام
در مناهج اصول بیک طریقه ثابت و راسخ بوده اند بنا علی هذا المقال بتائید ربانی و الهام سبحانی حکم اشرف
اقدس علی از موقف عز و علا شرف صدور یافت که بنحویکه در مبادی اسلام تا هنگام ظهور شاه اسمعیل جمیع
ایشان خلفای راشدین را خلیفه علی التحقیق میدانسته اند بهمان دستور هر یک خلیفه بحق دانسته در مراتب بفحص
محترم باشند و خطبای کرام و نقبای عظام در هر مجلس بنا بر اسامی سامی و مناقب هر یک از خلفای کرام را مذکور
و جاری ساخته در تحریر و تقریر تمام ایشان را بخیر و ترضی یاد و شاد نمایند و علاوه تمهای عمدة الفضلاء الکرام

میرزا محمد علی نایب الصداره ممالک محروسه را باقطار ممالک خاقانی روانه فرمودیم که بصف این حکم ... نا
نزدیک القاب ایشان نیز بسمع قبول اذعان و اصغا نموده تخلف از مدلول آن را موجب عذاب
الهی دانسته و غضب شاهنشاهی دانند

در بیان وقایع ایت ئیل مطابق سال فرخنده فال ۱۱۵۵ سنه

شب چهارشنبه چهاردهم شهر محرم الحرام تحویل آفتاب عالمتاب به برج حمل واقع گشته
اردیبهشت که غبیر رنگ بر جنود ریاحین [illegible] استیلا یافته گلگون قبایان گلزار را از
لباس برگ و بار عاری ساخته بود از ظهور طلیعه سلطان بهار بالکلیه بر دولت از داغستان [illegible]
یافته و [illegible] بلبل برگ و نوای چمن که در دوران زمستان چمن عرصه را از غراب [illegible] آتش [illegible] گلهای
آتشین خالی دیده و نوای [illegible] بود و از هجوم کوکب قوای ربیعی وداع دنیا [illegible] نموده و روز
چهارشنبه جشن نوروزی [illegible] در کمال بهروزی و عشرت اندوزی بتقدیم رسید چون در نفس
قدسی سرشت همایون مخمر [illegible] بود که بعد از فراغ امور روم و انتساق اوضاع آن مرز و بوم سلطنت ایران را
بیکی از شاهزادگان کرام تفویض و خود در کلات که مسکن قدیم همایون است بنای گوشه نشینی که پادشاهی
عالم معنی عبارت از آنست بگذارند لهذا معماران مهارت پیشه و هندسان درست اندیشه و سرکاران
سخت کوشش و کارگذاران صاحب [illegible] تعیین فرمودند که در کلات عمارات عالیه و ابنیه رفیعه که
در رفعت و فضا همدوش ایوان سپهر برین و جفت طاق [illegible] رواق چرخ هفتمین است با بیوتات
و حمامات و دکاکین و رقاقات و آب انبارهای کوثر تسنیم صفاپرور و برکه‌های زمزم مزاج سلسبیل از احداث
و از اطراف ممالک محروسه شاهنشاهی نفایس اسباب و لطایف اثواب و نوادر اقمشه و ذخایر امتعه
و از هر جنس ما یحتاج و هر نوع چیزی که چنین سرکار عظیم القدری آن محتاج باشد بزودی مهیا و آماده کنند و
تحفل آن نزهت سرای جنت قرین و بهجت آباد خلد آیین که حصن حصین جهان و رکن رکین معموره عالم
امکان است بنویسند موکب نصرت اشتمال روز پنجشنبه بیست و پنجم شهر ربیع الاول که اوسط جوزای
سال و هوا [illegible] موسم اعتدال بود [illegible] انتبیه اشرار طبرسران را وجهه همت ساخته از سمت دشت کاو [illegible]
حرکت و آنچه لازمه بود از تادیب و ضرب [illegible] و احراق اماکن و مساکن [illegible] و محصول آن
طایفه بعمل آمده دمار از [illegible] دیار و از آبادی آثار باقی نگذاشتند و از آنجا عطف عنان بجانب [illegible] حال
داغستان کرده دلیران سپاه در دربات و قری [illegible] و قلاع آن طایفه [illegible] آتش [illegible] و رکی [illegible]

و در سه و سیل صد ابنیه کرد و شمخال و سرخای و در اکثر اوقات از خدمتکاران در رکاب همایون بوده و در مراسم
خدمت تقصیر نکرده اند الا احمد اوسمی بنا بر صدور خیانت کلی از وی در مقام وحشت و دهشت بوده و بحکمات
قلعه و مکان و صعوبت مغارستان مغرور گشته بقلعه قورایش که در بالای کوه فلک شکوهی واقع و اطراف آنکوه
تمام بیشه و درخت و مشتمل بر یک راه باریک بسیار سخت بود تحصن جسته بعد از تنبیه و اطاعت یافتن سرکشان
و اشرار کوه نشین و افغانان و انتظام مهمات آن نواحی و تمشیت امور ولایت متوجه قلع قلعه اوسمی گشته سرعت
دلیران پیل زور خصم افکن و بهادران شیر صولت صف شکن در سر آن قلعه پای جلادت افشرده بحملات شدیده
و صدمات عنیفه بر آن قلعه بلند و قلعه سپهر مانند مستولی شده اوسمی ناچار ترک قلعه و حصار و ایل و دیار کرده
فراخنای بیابان و آواره دشت ادبار و قدم فرسای صحرای ادبار شده و بقیه قلعگیان و اهالی قراقیطاق روی
نیاز بدرگاه رفعت بنیاد آفاق آورده و از روی عذرخواهی جبهه سای موکب شاهنشاهی گشتند و تقصیرات ایشان
بعفو مقرون و مقرر شد که آن قلعه استوار را که از سنگ و آجر پرداخته بودند ویران و با خاک یکسان
کردند و سابقا سمت ذکر یافت که بعد از تسخیر ممالک خوارزم و تنبیه ایلبارس والی سابق طاهر خان چنگیزی
بوالیگری تعیین گشته موکب همایون عازم خراسان شده بود و در ایام توقف کوکبه مسعود در داغستان
بعرض اقدس رسید که اشرار ایل خوارزم بمظاهرت و اغوای ولد ابوالخیر والی قزاق و اتفاق ارتوق
ایناق سر بمخالفت برداشته پا از جاده صواب بیرون گذاشته طاهر خان والی را مقتول و ولد ابوالخیر را
بوالیگری قبول کرده اند چون صدور اینحرکت از اهالی خوارزم و ارال با وصف مروت و عنایاتی که از
جانب اقدس شاهنشاهی درباره ایشان با خیانتهای سابقه ایشان بظهور پیوست عین ناسپاسی و محض حق ناشناسی
بود نصرالله میرزا که نایب الحکومه ممالک خراسان بود با افواج خراسان و توپخانه بجهت استیصال مأمور بتنبیه
اشرار خوارزم و مقرر فرموده که بعد از نوروز عازم آنسمت شود و ارتوق ایناق با اهالی و اعیان و روسا
و سرکردگان ایل خوارزم از توجه موکب شاهزاده خبردار و از شاهزاده سرکشی که در ... در عقب دست
شیار گشته از روی اضطرار نادم و پشیمان و خایف و هراسان عازم خراسان شده در حدود مرو بخدمت
شاهزاده پیوسته مستدعی عفو گناه و متعهد خدمت و سپردن بقیه اسرا و دادن توپچی لازم جدید شدند
و شاهزاده در مرو توقف و بعد از عرض و حصول اذن و رخصت از خدمت شاهنشاه سلیمان حشمت
بسبب آنکه نخبه ارکس از اوزبکیه خوارزم در رکاب نصرت انتساب مشغول خدمت گذاری و اردوی همایون بعد

سالک طریق سربازی و جان سپاری بوده‌اند در بار خلافت مدار بر اثبات حقوق خدمت و تضعیف
حال و ملاحظه پاس پاسداری و شکسته‌بالی ایشان تقصیرات آنطایفه را بعفو مقرون و والیگری بلخ
مشمول انجم عنایت بابو محمد خان ولد الیبارس که از سایه گزینان تحت لوای نصرت مدار موکب عالیمقدار
شاهزاده نامدار بود عنایت و اتالیقی والی مزبور را بارتوق ایناق مرحمت و اتالیق مزبور برادر خود را با
جمعی از ارباب روانه رکاب نصرت انتساب نموده مقرر فرمودند که شاهزاده والی مزبور را مخلع ساخته
روانه و چند فوجی شایسته برای ملازمت رکاب همایون از جوانان کار آمد ازل و جوار بلخ گرفته روانه
درگاه معلی و بقیه اسرا را نیز مستخلص ساخته تتمه غازیان تنگ و بیوتات آزادیت را که بدفع الوقت گذرانیده
مانده اند تماما کوچانیده وارد خراسان نمایند رؤسای آنطایفه بر وفق فرمان همایون تعهد و رخصت
انصراف بجهت بزم و شاهزاده بجانب خراسان منصرف و در بیست و دوم جمادی الاخری در ارض
فیض نشان گردید

در بیان سوانح بلخ و ظهور درویش فساد اندیش در آن مملکت باد عای سلطنت و مآل کار او

از سوانح امور آنکه بعرض اقدس رسید که در اواسط
ماه شوال شخصی مجهول الحال از داریاقات اوتبه شاملاق در لباس درویشی وارد اندخود و از آنجا عازم
بلخ گشته در آستانه مقدسه شاه مردان که نزدیک بلخ است ادعای امامت و اظهار معجزه و کرامت کرده
جمع کثیری از ترک و تاجیک با عصمة الله قپچاق و جمعیه شیعه، عالی و اکثری از خیلات ازبکیه باو
گرویده در اندک روزی ده دوازده هزار نفر بسر خود جمع و از اطراف تمام ازبکیه حتی نیاز خان
والی زعقل عاری از روی نیاز بزیارت درویش مزبور رفته و خاک قدمش را بجاروب مژگان رفته بعد
از آن رفته رفته کار درویش مزبور بالا گرفت والی خایف شده جمعی را بسر او فرستاده فیما بین جنگ
وقوع و قشون انطرف شکست یافته وکیل بلخ با جمعی در میان معرکه مقتول و قشون ازبکیه نیز دست یغما
برآورده در بیرون و درون شهر هر یک از مردم خراسان را که دیدند بقتل رسانیدند و والی در ارک
متحصن شده و چون رسیدن این خبر بعرض اقدس جمعی از غازیان سرحدات خراسان بسرداری محمد
حسین خان چنشگزک بیگلربیگی خبوشان و الله‌وردی بیک و محمد قاسم بیک قرقلو و جمعی از خوانین
برای دفع این فتنه و تنبیه درویش مزبور با توپخانه و استعداد مأمور بلخ و مقارن آن بتاریخ یوم
جمعه دوازدهم ماه ذی الحجة الحرام خبر رسید که در اثنای جهاد اهل باطل درویش وارد و مدد کرده عصمة

عصمت قند مزبور که از جانب درویش پادشاهی ترکستان نامزد او شده بود بیگلوات عنک نخعد واز خطه
ابیمعنی ترکستان بعد از حوالی میدان سست اعتقاد و راه یافته فرار درویش مزبور در بهستان شاه مردان متحصن
وعصمت قند بعد از دو روز بار سفر بجانب مقر بسته و خواجه نعمت متولی آستانهٔ مزبور فرصت یافته با جمعی
از مفسدین درویش را مقید و مقید ساخته نزد والی آورده و جمعی که مانند هوای باطل در سر بودند متفرق و از بیم
تیر که محرک فساد بودند جمعی دستگیر شده بعرض سیاست در آمده امر همایون صادر که سرداران سابق سررشته
کار را از دست نداده و بهمان ضابطهٔ مقرره عازم مقصد و باتفاق والی بتنبیه اشرار و جمعی از مفسدین که در
حین مراجعت بهنگامه طلب گشته فتنه برانگیخته اند مشغول و اگر وه را تادیب نمایند چون بنهجی که سبق ذکر یافت
جمعی از بیجانب از دوار آواره گشته قلعجات و مساکن او با خاک یکسان و تمامی محال افغانستان قریه بقریه و محل
بمحل از اهل سیم مستور و لیران و دست فرسود تطاول غازیان گردید محال و سرخانی که بزرگ افغانستان بودند
با جمعی از سرکشان از غاشیه کشان رکاب ظفر و خدمت و اطاعت گشته تمامی حکام و اعاظم توپان و نعامی که
که در هیچ عهد مطیع فرمانروائی نبوده اند علاوه و تعب یاد گردن گرفته و نیز در خلال آنحال از جانب سلطانات
محمود خان پادشاه والاجاه روم نامه رسیده مشعر برانکه اگر قبول تصدیق صحت مذهب جعفری و دو رکن که بحطه
که مخصوص بخلفای عثمانیه بنیاد اعتقاد رضاخواهی نموده اظهار کرده بودند که در ازای این دو مطلب امر دیگر از آنحضرت خواهش شود
در سال گذشته در حینی که افغانیان از دربار خاقانی برای عقد ایمین معنی آمده بودند بتوسط ایشان جهت تحکا
بپادشاه والاجاه روم نوشته شد که عهدنامه باشد که بعد از انجام امور افغانستان متوجه روم و عازم
آنمرز و بوم خواهیم شد در آنوقت نیز در جواب نامهٔ مزبور همان مراتب نگاشته قلم تصریح و اعلان شده پادشاه
والاجاه مزبور را از توجه موکب جهانگشا آگاهی بخشیدند پس محمد علیخان قرقلو را بایالت و رسم تعیین و جمعی از غازیان
با جماعت و امور ساخته در یوم دوشنبه یازدهم ذی الحجه ۱۱۵۵ از سمت داغستان لوای توجه بجانب مغان
فراخته و چون بعد روزی که موکب همایون بجانب مغان حرکت کرده بر خلاف ایام توقف که هوا در حال
خوشی میگذشت برف و باران شدید شروع کرده و لاینقطع از روزن آسمان آب بر سر ریختن بعرصه عرصی
سحیت قطرات سحاب سررشته ریزش را چون دست گریبان از کف گسیخت گویا گردش تسبیح های یاقوت گرد
سپهر دوری محتاج چنین آبشار بود و دفع خشک سعری فلک را بگونه آب گردشی در کار از شدت باران امواج
سیل بجائی رسید که در آبخانه و آثار بر حبابی از کوکب سحابی و رود کهکشان باد میداد و ساحت خاک عالم

آب گشته علامتش بجلوه در چرخ اخضر سبزه و دواب و اسباب بسیاری از کثرت لای و گل در تردد از رفتار باز ماند
و شدت سرما عرصه انبساط و انکماش را در بند ساکنان آن دیار که معبر اردو بود در عرض چهل روز طی گشته در آن خزن وقت
وارد و تکت ... ورود کرده اقامت گردید

در بیان سوانح تنکوز ئیل مطابق سنه ۱۱۵۵ هجریه

شب پنجشنبه بیست و چهارم محرم بعد از انقضای یازده ساعت و دو دقیقه که خلیفه شب لباس مشکفام
عباسی بدر برد و اکلیل فرقدان را از سر برداشت سلطان سیارگان که از شدت برد در حجره تو بر توی فلک منزوی
بود آفتابی شده از نهانخانه حوت بمربع حمل رخت کشیده صفیر سریع السیر نسیم از جانب کشور آرای بهار بدید دار
ملک گلزار بدرگه بی تحف و هدایای نفحات عطر با گشته فرمان بران قوای نامیه قزلباش و طاق گل سوری را
در صحن چمن بر افراشتند و لشکر جان شکر ریحین چابک سبکن اردی بهشت بتسخیر ممالک باغ و راغ از جا در آمده
بمحاصره حصون بساتین و قلاع کهسار پرداختند پاشایان اشجار طبایع برای رفع عارضه برودت کیفیات این
خدیو چمن شوکت نشاط و دارای سکندر حشمت باز حاصل بود و سایل صبا و شمال برانگیختند و افندیان
اعلام سرو و صنوبر بتقطیع تخت خلاف و اشجار ساحره برخواستند و سادات سبز پوش شمشاد و نارون و قضات
سوسن سفید شکوفه و نسترن که صدر نشینان ایوان لساناند در روضه فایض الانوار گلزار سجل تربیت و صفا
بجامه سرتکی نوشتند و چیتش بر چاشیری گلهای سوری شوکت و شان شبستان گلدشمن خاکی و در گلشن میوه
بنوک سنان شوک شکسته جشن نوروزی آراسته گشته بعد از انقضای ایام عید از جسر دو فرسخی جوا عبور و
صحرای سمنان را قرارگاه موکب منصور ساخته چند یوم در آن مکان خیام توقف افراشتند تا دواب بحال آمده
اندره بهشت رود و قراچمن خفت و از چهار فرسخی تبریز عبور کرده عاشور خان پاپالو را بایالت هرات و
سرداری آنجا بایجات سرافراز و شش هزار نفر از لشکر فیروزی اثر را در حیطه اختیار او مقرر کرده امر فرمودند که
لشکر بیکیان ده به ده شیروان و تفلیس و ایروان و قراباغ و افشار هر یک با قشونهای خود و حکام و بعین جمعیا
مستعد بوده و باتفاق سردار در حین ضرورت باعانت یکدیگر پردازند و چون سابقاً نصرالله میرزا که در ارض
اقدس توقف داشت مامور شده بود که با شاهزادگان کرام شاهرخ میرزا و امام قلی میرزا بعزم رباط
وسی وارد دربار معلی شوند در بیست و چهارم ربیع الاول بمنزل تبریز وارد و شرف اندوز ادراک
خدمت اقدس گشتند و فرستاده پادشاه والاجاه هندوستان نیز با تحف و هدایای گرانمایه که از آنجمله
یک باب قزل و طاق چوب صندل بود که باصطلاح هند بنگله گویند و استادان ماهر و شبابک و عماری آن

آن جناب تصنیع و عمارت بکار برده بودند در موکب شاهزادگان وارد و بنوازشات شاهنشاهی بهره مند
گردیده و منزل بمنزل اعلام گیتی‌کشا آسمان‌سا گشته وارد چهار فرسخی سنندج شد چون از قضا [illegible] عالم غیب
جانب روم از راه بغداد در خاطر اقدس تصمیم یافته مقرر شده بود که توپخانه ظفر کش از راه همدان روانه
کرمانشاهان گشته در باب کار بغداد [illegible] تأیید احمد پاشا والی بغداد از ارادهٔ خاطر اقدس واقف
و محمد آقا نامی کدخدای خود را با اسبان تازی نژاد و پیشکشهای لایق بدرگاه آسمان جاه فرستاده متعهد
اطاعت و انقیاد و در باب بیرون اصل قلعه بغداد تا انجام کار عساکری که از جانب پادشاه والاجاه روم
تعیین شده استعمال کرده بود جهانگشا نیز مسئول او را قبول و فوجی از عساکر فیروزی مآثر برای ضبط سامره و
حله و نجف اشرف و کربلای معلی و حسکه و رماحیه و توابع کناره دیاله و باقی نواحی و توابع بغداد تعیین و توجه
خاطر [illegible] که بسرداری جانب بصره و قرنه از [illegible] بیگلربیگی حویزه و حکام شوشتر و دزفول
و اعراب آن سمت بتسخیر بصره مأمور و مقرر فرمودند که با غرابهائی که در ساحل حویزه طیار شده از شط العرب
عبور و بانجام امر مقرر بپردازند و از همان منزل نهم جمادی الاول نصرالله میرزا را با باقی شاهزادگان و زنان
و احمال و اثقال سرکار روانهٔ همدان ساخته و فرستادهٔ پادشاه والاجاه هند نیز مشمول نوازشات
خاقانی و رخصت انصراف ارزانی داشته [illegible] اصطلاح [illegible] ارسال [illegible] شده
جواهر نفیسه و مرصع آلات از جواهرخانه خاص با صد و یک زنجیر فیل کوه اندام و جمعی از ارباب طرب هندی که
در سلک مطربان سرکار انتظام داشته چون جمعی از قانون سازندگی و فنون نوازندگی بطریق هند آموخته
که در رقص و مسخرگی ماهر ساخته بودند لهذا ایشان را نیز رخص ساخته فرستادند چون منظور نظر اقدس آن بود
که [illegible] بصره و بغداد بعمل آید فرمان همایون بعز نفاذ پیوست که [illegible] شهرزور در حمل و نقل بغداد شده و سر
اعلام جهانگشا از راه شهرزور و قلعه [illegible] آمده خالد پاشا حاکم بابان و شهرزور فرار و سلیم بیگ
بنی عم خالد پاشا باتفاق [illegible] و عظمای اکراد وارد دربار خلافت گشته بخطاب خانی و ایالت [illegible] سر
بلندی یافت و تمامی شهرزور و بوم و کردستانات روم بجرگهٔ اطاعت درآمدند و از آنجا متوجه کرکوک گشته در
چهاردهم شهر جمادی الآخر بظاهر کرکوک مضرب سرادقات دولت گردید اهالی آنجا باستحکام قلعه مغرور شده
در اطاعت بسته در مخالفت گشودند چون توپخانه‌های همایون که از راه کرمانشاهان روانه گشته بود [illegible]
تا ورود معلی وارد نشده بود انتظار ورود توپخانه چند روز مکث و بعد از [illegible] توپخانه مبارک همایون پیوست

قلعه و چهار طرف نشانه تیر گلوله توپ و خمپاره کرده یکروز از بام تا شام آن آتش زا را بر جان قلعگیان
نازل می‌ساختند تا زوال نهار می‌ساختند عصر آن روز که روز دوشنبه بیست و یکم ماه مزبور باشد قلعگیان از تف آن
آتش جانسوز بیجان و از تاب صدمات توپهای قلعه‌شکن و خمپاره‌های بنیاد افکن بیتاب و توان و مستمند
مانده بودند عفو جرائم پوشش اکرم آن از ارباب پوزش پذیری در آمده رؤسای ایشان را نیز به پوشش خلعت عفو و
بخشش ساخته و جمعی را نیز به ضبط قلعه اربیل که از قلعه‌های معتبر آن سمت بود تعیین فرموده آن شهر نیز به تیر و ضرب
گلوله توپ قلعه کوب آتش انگیز و خمپاره‌های خانمان‌سوز بحیطه التصرف در آمد

در بیان توجه موکب همایون بجانب موصل

چون محمد آقا از کرکوک از جانب احمد پاشا برای مذاکره و انجام مطالب
معهوده و بنای مصالحه روانه اسلامبول شده بود و منظور نظر اقدس این بود که از کرکوک تجاوز نشود و در
این سواد فرمان پادشاه والاجاه روم که بر طبق فتوی شیخ الاسلام و افندیان عظام صادر شده بود از
فاتح بنظر رسید مشعر بر آنکه قتل و اسر طایفه ایران مباح و مذهب ایشان مخالف اسلام است و منشای دولت
عثمانی آن فرمان و فتوی را مصحوب عبدالله افندی به موصل فرستاده و حسین پاشای والی حلب را نیز با جمعی
از پاشایان و عساکر عثمانی بمعیت حسین پاشای والی موصل مأمور ساخته اند بنابر آن عزم محرک عزم ثابت گشته
روز چهاردهم رجب لوای نهضت بجانب موصل فلک سا و روز پنجشنبه بیست و سیوم ماه مذکور ورود ظفر
موکب بچهار فرسخی موصل واقع شده توجه پاشای حاکم کوی که از محافظان قلعه بود با فوجی از سپاه روم مرکب
تهور بسیار نموده بمقابله پیشتازان موکب منصور در آمده جمعی از ایشان طعمه شمشیر گشته بقیه فرار و بدامن
عافیت تحصن جستند و روز شنبه بیست و پنجم بنیم فرسخی شهر مطلع طلیعه شوکت و جوار مزار شریف حضرت یونس
بن متی مضرب سرادقات اقامت گردید اولا تأکید و تقریر از علمای موصل از برای الفتائی فهم مدعا بار دیگر
طلب فرموده پاشایان در فرستادن ایشان تحاشی نموده بقلعه داری پرداختند پس حکم همایون بمحاصره قلعه
نافذ گشته فرمان پذیران از دو جانب قلعه جسر کهکشان پیوند بر رودخانه موصل بسته توپهای ... و با هیبت
دوزخ لهب و خمپاره‌های جهنم کین جلادت حسب فوج فوج آغاز عبور کرده بسرانجام اسباب قلعه‌گیری و
بریدن نقب و حفر نقب اشتغال ورزیدند و بعد از آنکه دریای آتش محیط قلعه گردید در شب جمعه ششم شعبان
هنگام سحر شلیک توپ و تفنگ و ستاره ریزی خمپاره‌های آسمان آهنگ روز قیامت بقلعگیان آشکار
گردید و گلوله توپ و خمپاره دود از نهاد جانها و گرد از بنیاد خانمانها بر آوردند و چند روز بهمین نهج

برای جهت قلعه گیلان شعلهٔ جوالهٔ خمپاره و گلولهٔ توپخانه روشن میکردند تا آنکه پاشایان دیدند که عرصهٔ
فلک اساس خسروی زمین این طلب بی نیل مطلب باز نخواهد گشت جمعی از علما و اعیان را فرستاده بیان کرم و رأفت
و حاق با سپهبان نادری نژاد کرده پیشکش و پیشکشهای لایق بدربار سپهر رواق فرستاده متعهد گشتند که جمعی
بدربار قیصری فرستاده امور معهوده را بنحویکه دلخواه اقدس است بین الدولتین صورت انجام دهند لهذا شاهنشاه
شهریار شیر شکن شعلهٔ غضب را طفح نظر از کوربیسود قبول این مسئول فرموده ایشان را بخلعت پوشش کسوت امان و تسلی
اندوز تشریف عفو و اطمینان ساختند پاشایان نیز قاضی و مفتی موصل را با چند نفر از سران عثمانی روانهٔ اسلامبول
نموده به عرض حال پرداختند سفارت آن محمد آقا که از جانب احمد پاشا بدربار عثمانی رفته بود وارد و خبر آورد که پادشاه
اسلام پناه روم او را طلبیده بالمشافهه فرمودند که در عالم دوستی و برادری این توقع را داشتیم که جناب نادری
از مذهب مستور تجاوز نمایند هرگاه مدعای ایشان انجام مدعا است فبها و الا ملک گفتگوی مطلب نمایند امور
معهوده مقرون بحصول خواهد شد الحاصل چون تعیین مذهب موجب حدوث فتنهٔ عام و موجب اختلال این دولت به
فرجام است مجرد الفظ خاص ورکنند و احمد پاشا را در امر مصالحه ماذون و مختار ساخته بودند لهذا در دوم
رمضان عطف عنان بجانب کرکوک فرموده چون زیارت اماکن مقدسه کنون ضمیر بود بعد از ورود بقراتبه
درجرگای خانقین بمنازل دو رفت زیارت را نگذاشته با فوج جهانگیر عازم عتبات عالیات گردیدند و در قرا شهروان
سلیمان پاشای کدخدای بغداد با محمد آقا و معتبرین دیگر از جانب احمد پاشا با پیشکشهای لایق وارد و به عطایای
کمر خنجر مرصع و خلاع فاخره و انعامات وافره رهین احسان گشته و محمد آقا برای ابلاغ خبر تشریف موکب
همایون و قبول مدعا از جانب احمد پاشا مجددا روانهٔ دربار قیصری گردید علی هذا روز شنبه [illegible] انکه
از زیارت مرقد منور کاظمین علیهما السلام سعادت اندوز گشتند [illegible] که احمد پاشا در کمال زینت و زیب
[illegible] جدید ترتیب داده بود [illegible] آب محبوب و ادراک زیارت مزار کثیر الانوار ابوحنیفه نموده [illegible] منصرف لقب
شرف [illegible] و دیگر [illegible] عازم نجف اشرف گشتند چون تمامی علمای ایران و افغان و بلخ و بخارا و [illegible]
توران در رکاب [illegible] حاضر بودند و همگی همت علیا مصروف باستمداد مذهب اسلام و رفع شبهه و نزاع
از میانه امت حضرت سید الانام بود علمای مشهدین شریفین و حله و توابع بغداد را نیز احضار و در آستانهٔ
مقدسهٔ علویه [illegible] بهیئهٔ غرویه مجلس [illegible] و انجمن محاوره انعقاد دادند که طرفین با یکدیگر گفتگو کرده سواد
اصول مرتب نمایند رفع و حسم مغایرت و مشاجرت را منقطع سازند لهذا علمای فریقین در آنقدر کاه در شب شنبه

تقییع شده بعد زمینه دلیله که مشرب عذب ملت محمدیه را از لای شبهات و شکوک مصفی داشته‌اند و عقیده مسطور
از کیفیت تحریر و حروف مرقوم و بمهر جمعی از افاضل و علما مختوم گشته و نقلی از آن در خزانه مقدسه عزویه ضبط و
امر شده که در بلدان ممالک محروسه سوادی از آن انفاذ یافت و شرح وثیقه مزبور آنست که غرض از تحریر
این وثیقه و تزیین این صحیفه آنست که چون بعد از بعثت حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله اجمعین
هریک از صحابه راشدین در ترویج دین مبین ببذل نفوس و اموال اشاعه مساعی مشکوره و مجاهدات مبروره
بمرتبه پیوستند شریف نزول آیه وافی هدایه وَالسَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ
گردیدند و بعد از رحلت جناب سید الابرار مسند خلافت باجماع صحابه کبار که اهل حل و عقد کار امت بوده‌اند
بر خلیفه اول ثَانِيَ اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ صدرنشین خلافت احمد مختار ابی بکر صدیق رضی الله عنه
و بعد از وی منصب اصحاب بر فاروق اعظم مزین المنبر و المحراب عمر بن الخطاب رضه و بعده بشوری و اتفاق
بجناب ذی النورین عثمان بن عفان رضه و بعد از وی بجناب اسد الله الغالب مظهر العجائب مظهر الغرائب علی بن ابی
طالب علیه السلام قرار یافت و هریک از خلفای اربعه در مدت خلافت خود تابع منهج مستقیم و [illegible]
شعائر [illegible] حنیف بوده [illegible] مصادقت مخطوط و حوزه ملت محمدیه را از تطرق شرک و کین مصون و
محفوظ داشته‌اند و بعد از انقضای آن مدت که خلافت به بنی امیه و بعد از آن به بنی عباس انتقال یافت ایشان
نیز همین ملت و عقیده باقی و بخلافت خلفای اربعه قایل بوده‌اند تا آنکه در سال نهصد و شش که شاه اسمعیل صفوی
خروج و بر سریر سلطنت عروج کرد بتعلیم علمای آذربایجان گیلان و اردبیل ترک نقد حقیت خلفا
کرده ایشان [illegible] قلوب عوام از متابعت و مطاوعت ایشان نموده بعلاوه آن سب و رفض که خامه مسلسله
الفت از رجعت و ذکر آن زبان [illegible] کلام خاموشی میکشد شایع و در منابر و مساجد [illegible] اقوال اطلاق
انواع فضایح و قبایح کردند بعد از شیوع این معنی اهل سنت و جماعت نیز از اطراف [illegible] و ترک
مصادقات کرده قتل و نهب اسیر [illegible] را مباح دانستند بحدیکه اسرای امت خیر الوری در فرنگ و [illegible] و بلاد [illegible]
بیع و شری کشتند و این حادثه شنیعه تا ایام خاقان مغفور شاه سلطان حسین متداول و معمول بود تا که [illegible] فتنه
[illegible] بود و بعد از آن افاغنه قندهار و همچنین [illegible] از اطراف رخنه در میان ممالک ایران
[illegible] سلطنت و مملکت ویران کرده قتل و استیصال ایرانیان را بر خود لازم دانستند چون حیثیت ملک
[illegible] آید لهذا کوکب دولت [illegible]

و مقرون به سعادت استقلال اعلیحضرت قدر قدرت کیوان مهابت مریخ صلابت ظل السلاطین و مرجع خواقین

قدوه سلاطین دوران رفیع الشان ترکمانیه برق خرمن سوز سرکشان جهان بتائید سبحانیه تاج بخش ملوک هند و توران

ظل سبحانی نادر دوران خلد الله ملکه و سلطانه چنانچه در تاریخ نادری تفصیل حال خجسته مآلش مذکور و مسطور است

از مطلع ملک عجم پرتو آغاز طلوع و سپید سطوع کرده ظلمات زوال از ساحت ایران گشته ممالکی که به تغلب

در تصرف غیر درآمده بود به زور بازوی تائید الهی و قوت سرپنجه اقبال ظل اللهی انتزاع و کسر بنیان شوکت را

ضعف و انتزاع نمودند تا آنکه در سال هزار و صد و چهل و هشت در شورای کبرای صحرای مغان که عموم وضیع و شریف

ایران را احضار و مجلس مشورت انعقاد داده و اذن داد که جماعت هرکس را که خواهند به سلطنت اختیار نموده و بنای دیگر

خود بگذارند اهالی ایران دست در دامن ابرام و الحاح زده عرض کردند که پادشاهی و سلطنت را شاید و در خور

آنحضرت و آنحضرت را به ما کرامت کرده ما را اختیاری در تغییر حکم الهی نیست و این سلطنت حق آنجنابست

بنحویکه روز اول صیانت حال و احوال ما کرده و عرض و ناموس مسلمانان را از چنگ دشمنان قوی رهانیده اند

الان در مقام محافظت ایشان باشند و بعد بدکان ایران را امید دیگری نگذارند اعلیحضرت شاهنشاهی نیز فرمودند

که هرگاه اهالی ایران سر کار سلطنت را طالب آسایش خود و طالب باشند در صورتی این مسئول تلقی بقبول مقرون

بحصول خواهد شد که آثار چندی را که مخالف مذهب اسلاف کرام و آبای عظام نواب همایون است ترک و

بر منهج خلافت خلفای راشدین سالک و سالک شوند ایشان نیز از راه حقانیت بدون شایبه تعلق آثار این

حکم قدسی را به سمع اذعان اصغا نموده و وثیقه برای تأکید و استقرار این مطلب نوشته بخزانه عامره سپردند اعلیحضرت

شاهنشاهی نیز از برای رضای حق ... دولت علیه عثمانیه کرده و از اعلیحضرت سلیمان حشمت باسط بساط الامن

و الامان بمقتضای آیه ان الله یأمر بالعدل و الاحسان سلطان البرین و خاقان

البحرین ثانی اسکندر ذی القرنین داور دارا رایت قیصر و غلام ... کرده و شکوه حکم

... ادام الله تعالی ظلال خلافته ... اول آنکه ...

... سالفه ... مذهب جعفری که از مذاهب حقه است قبول نموده اند قضاة و علما و افندیان کرام ... و ...

کرده آنرا خامس مذاهب شمارند دوم آنکه چون در کعبه معظمه ارکان اربعه مسجد الحرام باسم مذاهب اربعه

تعلق دارد ائمه این مذهب در رکن شافعی با ایشان شریک بوده و بعد از ایشان علیحده نماز خود را بگذارند

سیوم آنکه هر ساله از طرف ایران امیر حاجی تعیین شود که از طریق امیر حاج مصر و شام ... و محترم

حجاج ایران بمکه معظمه رسانیده در دولت عثمانیه امیر حاج ایران ثانی امیر حاج مصر و شام باشد چهارم
اینکه اسیری از مملکتین نزد هر کس بوده باشد مطلق العنان و آزاد بوده بیع و شری بر ایشان روا نباشد
پنجم اینکه وکیلی از دولتین در پای تخت یکدیگر بوده امور مملکتین را بر وفق مصلحت فیصل میداده باشند
که بانی و موسس رفع خلاف صوری و معنوی از میانه امت محمدیه گشته من بعد بمقتضای انما المؤمنون
اخوة رسم اخوت و برادری فیمابین اهالی روم و ایران مسلوک باشد امنای دولت ابد پیوند عثمانی چند مطلب
که عبارتست از تعیین امیر حاج و اطلاق اسرای جانبین و بودن وکیل در مقر دولتین باشد قبول و مذهب جعفری
را تصدیق کرده باقی مواد را بمجاوز شرعیه و معاذیر ملکیه موقوف ساخته بودند الحال ذیشان بخصوص این
مطلب بنظر یقین آمده و شد کرده و از آنطرف نامه عذر و از اینجانب براهین ساطعه و حجج قاطعه القا و افهام میشد
چون مدت عرض و حرف هشت سال بمقدمات آمد و شد بسر آمد و صورت انجام نیافت درین سال خجسته فال که تنگوز
ئیل مطابق [illegible] باشد کوکبه همایون قاآنی و رایات ظفر مقرون خاقانی بعزم ایسگر در خاک روم [illegible]
گفتگوی جبلی از هوای نفسانیت آتش غضب را منطفی و ابنیه فساد و نزاع را از میان اهل اسلام منتفی
گردانند از تمامی ممالک ایران و بلخ و بخارا شیوخ اسلام و قضاة کرام و علمای اعلام را برای مذاکره و مقاوله
این امور بموکب منصور احضار و برسم مهمانی وارد آن سرزمین گردیده که مطالب معهوده را با مقدمه مورد ثانی
اهلی نمایند و بعد از آنکه در نجف اشرف بعتبه بوسی و تقبیل تراب روضه علیه غرویه فایز و مشرف گردیدند جمعی از
علمای نجف اشرف و کربلای معلی و حله و توابع بغداد را در حوزه گفتگو حاضر ساخته مجدداً امر همایون عز
نفاذ پیوست که چون در مذهب اسلام هیچگونه قصوری و فتوری واقع نیست الا فسادی که از بدو دولت
صفویه در میان امت نبویه شیوع یافته علمای کرام که دعایم اسلام اند با یکدیگر مجلس مذاکره در او آراسته
مسئول ملت نبویه را که از هجوم امواج اختلافات امر آمیخته الای شکوک و شبهات گشته است مصفا و ازاله
ارشاد و بیان معین صفوت و سداد و نایره عناد و الحاد را اطفا نمایند لهذا مأمورین بمنهج مقرر در [illegible] اعتقاد
حضرت محبوب مدنی و امام المتقین علیه السلام ابطال مقالات و اظهار عقاید پرداخته حقیقت حال صحی
که در مشهد شریف بشهادت آنحضرت نگارش یافته عقیده اسلامیه و اعیان دوام دولت قاهره و در سایر
علمای ممالک ایران است اینکه بعد از رحلت حضرت سید المرسلین صلعم خلافت باجماع صحابه بر خلیفه اول ابو بکر
صدیق رضی الله عنه و بعد از و بنص الجناب و اتفاق صحابه بر فاروق اعظم عمر بن الخطاب رضه و بعده بشوری و اتفاق

و بعد ... سید ذی النورین عثمان بن عفان و بعد جناب امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب ع قرار یافته بودند

چنانچه ... والسابقون الاولون من المهاجرین والانصار والذین اتبعوهم باحسان

رضی الله عنهم و رضوا عنه و بمقتضای آیه شریفه لقد رضی الله عن المؤمنین اذ یبایعونک

تحت الشجرة فعلم ما فی قلوبهم و حدیث شریف اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم

اهتدیتم خلیفه برحق و رابطه مراسلات فیما بین ایشان محقق بوده و همه با یکدیگر رسم مودت و شیوه

مصافات و مسلک مودت مسلوک میداشته اند و بنای رسم مواخات فیما بین ایشان مرعی بوده که بعد از رحلت خلیفه

اول و ثانی [illegible] از جناب مرتضوی سؤال حال ایشان کردند آنحضرت فرموده که امامان قاسطان

عادلان کانا علی الحق و ماتا علی الحق و خلیفه اول در شان خلیفه رابع فرموده لست

بخیرکم و علی فیکم و خلیفه ثانی در حق آنجناب فرموده که لولا علی لهلک عمر و نظایر آن

که بکمال رضامندی ایشان از یکدیگر دلالت دارد و بنا بر این مستغنی از بیان و تذکار است و در سنه نهصد و

شش هجری که شاه اسمعیل صفوی خروج نموده و اشاعت سب و رفض نسبت بخلفای ثلثه نموده و حروف و

سب ... بر ملا کرده بدین صورت منقصت و معادات فیما بین اهل اسلام شد تا که بمقتضای قل اللهم

مالک الملک تؤتی الملک من تشاء شاهنشاه انام پناه برتبه سلطنت و جهانداری فایز گشته

[illegible] در شورای صحرای مغان از جمیع اعیان استکشاف نموده ... بید سلامت

کرده ... معتقد ... از اعیان ... استفسار فرموده عقاید سلامیه ایرانیان

منهج مسطور است خلفای راشدین رضوان الله علیهم اجمعین بترتیب مذکور خلیفه علی التحقیق حضرت

سید المرسلین ... و ... اند ... جناب قدوة العلماء الاعلام

شیخ ... بیان ... دولت علیه عثمانیه تصدیق مذهب جعفریه کرده اند ... طریقه آنحضرت را

بر این عقیده راسخ و ثابت ... محض از خلوص ... و صمیم قلب و عقیدت ...

... و هر گاه خلاف این عقیده ... از دین ... خود ...

یگانه ... عقیده ... اعیان و ... علمای نجف اشرف و کربلای

معلی و ... امام جعفر صادق ... رسول اکرم و ممدوح امم ... منقول و مسلم است

... علمای ... اعیان ... عقاید اسلامیه اهل ایران صحیح ...

مرا اوره قایل بحقیقت خلفای کرام واز اهل اسلام وامت حضرت سید الانام علیه الصلوة والسلام میباشند و
هرکس که آنفرقه قطعه عداوت دینی کنند او از دین خدا ورسول واکابر دین او دوری ورزد و دنیا میکند آن بسلطان
عصر و عقبی باجبار شدید البطش القهور خواهد بود و عقیدة اقل الدعاة علی ای حال وطریق اینکه عقیده صحیحه
عالی برین نحوی است که علمای فرق بیان نموده اند واین فرقه داخل اهل اسلام وامت حضرت سید الانام
میباشند وهرکس که بانجماعت دینا اظهار عداوت نماید خارج از دین ومحروم از شفاعت حضرت سید
المرسلین بوده در دنیا بازخواست با پادشاه عصر ودر عقبی باشاهنشاه علی الاطلاق خواهد بود و اختلافی که
معتقدین مستند به ادر فروعات با ائمه مذاهب اربعه میباشد منافی بجهار اسلام نیست و وصی بایشان اعتقاد
از اهل اسلام وهمین قدر یقین که مسلمانان وامت محمدیه وبرادر دینی اند بر کلیه بکرجواست

در بیان تذهیب گنبد عرش فرسای نجف اشرف الف سلام وشرف

چون قبل از این حکم همایون بتذهیب گنبد عرش سای مبارک نافذ گشته بود فرمان پذیران ومامورین بر وفق
مقرر طلا کاری قبه همایون را که بطور چرخ منقش میزد بکمال زیب وفر انجام داده جمیلی مورد عنایات
گشتند و بجهت ده الف خرج گنبد فلک پیوند شده بود از سرکار جنت سیرت گوهر شاد بیگم والده شاهزادگان
کامکار نصرالله میرزا وامام قلی میرزا نیز صد هزار نادری تحویل داده شد که صرف مرمت وکاشی کاری ایوان
صحن مقدس نمایند وشمامه مرصع بجواهر ثمین ومجمر طلای گرانبها وقف آستانه مقدسه ساختند واز آنجا
عازم کربلای معلی گشت در غره ماه شوال شرف اندوز طواف روضه ملایک مطاف واز سرکار نواب
مهد علیا دختر کبری بانوی حرمسرای عفاف رضیه بیگم بنت خاقان شهید شاه سلطان حسین نیز
بیست هزار نادری برای مسجد جامع پشت سر مبارک تحویل کارکنان گردید وبعد از تجدید زیارات حضرت آیات
از سمت سیب بجانب بغداد انعطاف یافت وبخدام وارباب استحقاق اماکن مکرمه ائمه علیهم ال
السلام والتحیه وامام حنیفه یک الف تصدق وجوایز از خزانه احسان عطا فرمودند واحمد پاشا
نگهبان کوه پیکر گردون جزاء و پیشکشهای لایق بدربار سپهر احتشام فرستاده و فرستادگان وی همه
جا حاضر وحق خدمت وآداب بتقدیم رسانیده و از طرف قرین الشرف شاهنشاهی نیز آنچه حق احسان و
بنده پروری ولازمه مرحمت وعنایت گستری بود درباره او و فرستادگان او بظهور آمد وچون سرداران
جانب عربستان بصره را درکمال شدت محصور وقلعه قرنه را نیز تصرف کرده بودند مقرر شد که چون بمصالحه

مستعد شده و سرداران دست از محاصره باز داشته روانه اردو شوند و مقرر شد که قلاع کرکوک
و اربیل و قرنه و درق و ولایات که بتصرف در آمده بود خالی نموده بتصرف گماشتگان احمد پاشا دهند پس
موکب همایون از ظهر بغداد حرکت و از جسری که در حوالی بنگجه بسته شده بود عبور و شهروان را معسکر خیام
عربستان ساختند

در بیان احوال سام و انقلاب شیروان بتقدیر ایزد منان

در حینی که موکب همایون از دربند بجانب روم توجه بسردار محمد علی خان قرخلو را بایالت دربند تعیین
و قورچی را بمباحث آنجا مامور و در حین ورود بمغان حیدر بیک افشار را سرکرده جزایرچیان را بایالت
شیروان و خطاب خانی سرافراز ساختند و در بیست و دوم شعبان در وقتی که ساحت موصل مضرب
قباب عز و جاه بود خبر انقلاب شیروان رسید توضیح این اجمال آنکه بعد از استیصال قضیه ابراهیم
خان ظهیرالدوله که محمد علی بیک ولدش باسم او موسوم و بایالت آذربایجان فایز گردید سام نامی مجهول
الحال مجهول النسب بسر سام حب سروری مبتلا گشته در حدود آذربایجان ادعای شاهزادگی و
پسری خاقان مغفور شاه سلطان حسین نمود ابراهیم خان بینی او را قطع کرده مرخص ساخت
او بجانب داغستان رفته بیسر و پا درمیان لکزیه بسر برد محمد ولد سرخای که در ایام توقف موکب
منصور در داغستان سر از اطاعت باز زده در ولایت آوار بعنوان ماه کوه و جنگل متواری میبود و بهیئت
که لوای فتنه و فساد افراشته بود دیده سام بینی بریده را که هنوز باد نخوت در دماغ داشت از راه کوتاه بینی
شاخص فتنه کرده و جمعیتی بدو منعقد ساخته در مقام تحریک اهل طبرسران و دربند آمد از آنجا که هجوم
کالانعام را از کنه امور خبر و فرقی از تمیز خیر و شر و نفع و ضرر نمیباشد باغوای بعضی از فتنه طلبان آنجا
دام فریب گشته از تشبثات اهالی شیروان از جانب ایشان آمد و شد کرده تا آنکه خبر بسمع محمد علی خان سردار
دربند بعرض اقدس رسانیده و چون قلعه دربند سرحدیت داشت حیدر خان نیز از موقف عمل بمعاونت او
مامور گشته بنابر اینکه حالت اهل داغستان و دربند باعقبا قرب جوار مردم شیروان نیز سرایت کرده بود
درمیان مشاجرات شیروان حیدر خان را گرفته محبوس و بعد از چند روز مقتول با سوال او را اعانت کردند و محمد ولد
سرخای با سام بشیروان آورده قلعه آقسو را که مقر حکومت بود بتصرف ایشان داده لوای مخالفت افراشتند
و اهل شماخی و طبرسران نیز طوعا و کرها متقلد قلاده اطاعت ایشان شدند اتفاقا چون بدربند رسیده داغ
را آتش نفاق شرار بی که کینه دیرینه ازین دولت والا در سینه داشته گردیده از روی دوروئی کار را

خبر دار کردند ـ چند جماعت شقاقی و غیره که مأمور بمحافظت قلعه قبه بودند استصرف لکزیه داده بسام و محمد ملحق
گشته محمد علیخان بعد از این واقعه جمعی از روسیاه و بسر او در بند با طوائفان شقاقی که معتقد فدائیت
میرزا ... مرحله بستی ... جمعی را نیز که چشم از حقوق دولت پوشیده بودند کور کرده روانه مغان نمود
و خود باستحکام قلعه و برج دربند پرداخت و حقیقت حال را بعرض عاکفان سدهٔ جلال رسانید اگر چه
عاشور خان قشار سردار آذربایجان که در ایروان بود و شنیدن این خبر با جمعیتی که داشت برای تسکین
نایرهٔ شر بجانب شیروان ایلغار و با حاجی خان چمشکزک سیکار بیگی کنجه در کنار کر توقف و مشغول بستن جسر
شده بود لیکن بعد از آنکه این مراتب بعرض اقدس رسید کریم خان افشار سکار بیگی اردوی همایون بر سر فساد
بجانب مغانات مأمور و فوجی از غازیان را نیز بمعاونت عاشور خان تعیین فرموده موکب همایون با حضرت
نصرت مصیر که در ییلاق همدان توقف داشت بقراصداغ یافت شاهزاده نیز در هفدهم رمضان در ارس
ییلاق قوشی تپه که موکب همایون از کرکوک عبور و عازم سمت دربند بود بشرف تقبیل بساط اشرف
فایز گشته فتحعلی خان افشار یوزچی باشی جمعی از خوانین و پانزده هزار نفر از غازیان رکابی را ملازم موکب
شاهزاده و روانه شیروان ساختند شاهزاده بعد از ورود به تبریز حسب الحکم همایون جمعی بسرکردگی
فتحعلی خان پیشتر روانه ساخت که با عاشور خان ملحق شوند و خود نیز متعاقب از تبریز متوجه مقصد گردیده
بعد از ورود فتحعلی خان روز یازدهم ذی القعده سام و شیرازی شیروان و لکزیه با تیپ نقاره خانه و توپچی
عظیم لکزیه شیروانی از فراز کوهی که بالای باغ شاه است بشیب آمده اراده جنگ داخل قلعه شوند صحبت
جنگ گشته فتحعلی خان و عاشور خان نیز سر راه بایشان گرفته جنگ در پیوست و بتاییدات ملک بیچون شاهد
ظفر ... فتح ... چهره نمود و خان تاب ... حلاوت ایشان کشته بر اثر ... تمام
علم و نقاره و خانه ایشان بدست آمد و محمد ولد سرخای شمخال و بالتعب ... فرار نموده و سام با معدودی
بجانب گرجستان گریخت پس دلیران بمحاصره قلعه آقسو پرداخته در اندک روزی با قلعه مزبور و جمعی کثیر
از لکزیه ... که بمحافظت قلعه اشتغال داشتند ... دستگیر کردند تتمه احوال سام در سال ... وقایع ... بیده
مذکور میگردد

در بیان طغیان و عصیان تقی خان شیرازی و خاتمه کار او

چون در حین توقف موکب جهان‌گشا در حوالی دربند کلبعلی خان کوسه احمدلو بسرداری
و تقی خان را بمجد ... ایالت فارس تعیین و روانه و چون مشارالیهما تا مدتی در آنجا بسر برده کار ...

بیشتر مختل کرده بود و چون محمدحسین خان قرقلو امیرآخورباشی که از سفارت روس برگشته در درگاه معلی
حاضر بود بسرداری تعیین و بچاپاری روانه و کلبعلی خان و تقی خان را بدربار سپهر اقتدار طلب فرمودند بعد از ورود
محمدحسین خان بشیراز چون تقی خان قشونهای فارس را با خود متفق ساخته خیالات باطله پیشنهاد خاطر کرده
بود جمعی از سرکردگان با خود همراه و تهدید او به پسر کلبعلی خان رنجیده او را مقتول ساختند و در صدد گرفتن محمدحسین
خان هم آمدند محمدحسین خان از این معنی واقف و خایف گشته بکشتی نشسته خود را بساحل عافیت رسانیده
از آنجا بشیراز آمد تقی خان نیز با جمعیت خود وارد شیراز گشت محمدحسین خان خود را بیکسو کشیده حقیقت
حال را معروض داشته سپهر شاه اساس بخت از موکب همایون جمعی را باعانت محمدحسین خان و تنبیه تقی خان مامور
گشت تقی خان بعد از آنکه چندی بقلعه داری پرداخت عاقبت دستگیر شده و زنجیر کشیده عبرت طهران
شیراز بسیار است اعمال او بود و قتل و نهب را در امر مقرر شد که او را خصی و از یک چشم کور کرده بدرگاه معلی
آوردند و او را در وقتی که در اصفهان میبودند بقتل رسانیدند و مامورین بر طبق فرمان عمل نمودند و او را [illegible]
بپیشگاه حضور والا رسانیدند

در بیان شورش قاجاریه استرآباد و تادیب طایفه سیرنجه خالع قومی بسیار و نهضت موکب والا بسمت آذربایجان

رایات نصرت آیات در پانزدهم ذی الحجه از شهر دارالسلطنه بعزم آذربایجان حرکت کرده بعد از
ورود بحوالی دشت کرمانشاهان بعرض اقدس رسید که جمعی از رجال و اعیان قاجاریه بسبب سلوک
محمدحسین خان حاکم آنجا با طایفه یموت متفق و داخل شهر استرآباد گشته ولد محمدحسین خان که از جانب
نایب او بود فرار و نزد بهبود خان چاوشلو سردار ترک رفته حکم معلی درباب تادیب اشرار بعهده بهبود خان
عز صدور یافته محمدحسین خان نیز از اردوی همایون بآن امر مامور گردیده و مامورین با جمعیت مستعد او
بسمت استرآباد رفته و در اندک زمانی بر آن ولایت مستولی و بنا بر آنکه فیمابین بعضی از قاجاریه و محمدحسین خان علاوه
در برابر تحقیق داشت لوازم قتل و سفک و نهب و یغمائی از محمدحسین خان نسبت بکساد کار رعیت ظهور
رسیده آن ولایت نیز پامال دست اندازی گردید و بعد از ورود موکب همایون بکرمانشاهان ابراهیم خان
ولد ابراهیم خان که نسبت دامادی بآنحضرت داشت بسپهسالاری حدود کردستان و لرستان
ذیل تعیین و فوجی از قاجاریان را با او مامور و مقرر فرمودند که در حدود کرمانشاهان توقف و از عهده
آن مرزهای ولایت برآید افواج منصوره مشغول قشلامیشی و ییلامیشی بوده و پاشای بغداد هم

قریب چهار ... علی سید اشرف باشند و چنانکه سابقاً مذکور شد که نصرالله میرزا که در سال پیش متوجه خوارزم و آن
بود و بعد از ورود به مرو و نوساد سرکردگان خوارزم و از آن جمله قوتلق ایناق از ایلات ترک نزد شاهزاده آمده
مشعوف داوری خوارزم و کوچانیدن طایفه یموت شده بودند نصرالله میرزا ابوالغازی خان ولد ایلبرس خان
را به موجب مرقومه ... سرلشکری تعیین و از قوتلق ایناق را صاحب اختیار کار او کرده ایشان را روانه
خوارزم نمود و معاودت کردند بعد از چندی بعضی از اشرار خوارزم با یموت متفق و قوتلق ایناق را
مقتول ساختند این خبر که به عرض رسید ولی قلیخان را سپهسالاری ماسور و روانه خراسان ساختند که
تدارکات خود را دیده و در سال دیگر به عزم تنبیه یموت متوجه خوارزم شود و از ماهی دشت برای توجه بجانب
قلمرو علیشکر افراشتند

در بیان وقایع ئیلان ئیل مطابق سال ۱۲۳۸ هجری

سلطان خاور در چهارم ماه صفر بعد از انقضای شش ساعت و شش دقیقه از روز جمعه پنجم ماه مزبور از
منزل ماهی دشت حوت به تعمیر و حمل نقل کرده جلال کرد و سرعسکر دی رخت هزیمت به وادی هزیمت کشید
و سپاه و شامی شب در و با خطاها که گذشته اطبا انکسار کرده عندلیب بهار از سر و صنوبر رایت نهضت
افراخت و خاقان جهان آرای ربیع اندر مه ابر آذاری طنطنه و کوس خصم افکنی و کشورگشائی بلند آوازه ساخت
و امواج قاهره چمن ساینده برگ نمایش کرده به عزم دفع عسکر بهمن برخاستند و جنود اشجار و انهار نیز
و موج آبشار سرو بید و بنفشه و چشمش برآراستند در منزل لشکرگاه و رقلم و مجلس خسروانی با صد هزار زینت
زیب و زین انعقاد جشن نوروزی به فرخی و فیروزی انقضا یافت و چون در آن اوان احمد پاشای جلال
اوغلی که از دولت قیصری به سرعسکری منصوب و در قارص ... بود و از جانب محمد علی نام رفیجانی کرمانی
که صفی میرزا اشتهار داشت و اعیان دولت عثمانی او را شاهزاده پیدا کرده و به معیت سرعسکری روانه
کرده بودند نوشته جات به بعضی از ولایات آذربایجان فرستاده و عباراتی که زیاده بر حوصله او بوده
در آنها درج و نقد جلادت را بنزد کاتب خرج کرده بود و نوشتجات مزبوره به نظر رسیده و مهیج ماده غضب و
تحرک سلسله نهضت موکب همایون گشته وارد حوالی ایروان شدند و در آنجا به سامع علیه رسید که سرعسکر
مزبور از دولت عثمانی معزول و احمد پاشای وزیر اعظم سابق به سرعسکری منصوب گشته و چون محمد آقای ...
والی بغداد که برای انجام امر صلح به دربار عثمانی رفته بود در اسلامبول توقف داشت با انتظار وصول خبر
جانب موعود الیه مراحل مقصود به تانی طی میشد و حکم همایون خطاب به سرداران ایروان اصدار یافت که ...

که متعرض رعایای حدود سنور گشته اسرائی را که از طرف دوم به دست آمده مرخص نماید و لیبر سرعسکر قارص
سر اسلحه و ما را و [illegible] در باب ارتباط در آید سردار مزبور به موجب فرمان عمل نموده سرعسکر مشارالیه در جواب نوشته
بود که زمان مدت صلح چند پیش با خبری نیست و من از دولت عثمانی مأمورم که صفی میرزا را برده در ایران
متمکن [illegible] بعد [illegible] که جواب سرعسکر معروض شد و خلاف گشت اعلام شد که آمدن ایشان موجب
تصدیع [illegible] شماتت جهان پذیر باشند که عنقریب رایات همایون با شوق ملاقات او و صفی میرزا وارد آنجا
خواهد کرد و پس از این عزم رایت نهضت به جانب قارص [illegible] در عرض راه خبر گرفتاری سام رسید تبیین
این مقال آنکه [illegible] که در طی وقایعات سال قبل مذکور شد سام بعد از واقعه شیروان که شکست یافته منهزم شده
اراده داشت که نزد [illegible] ایلات [illegible] به محال گرجستان رود و طهمورث خان مطلع شده و در دره [illegible]
سر راه بر او گرفته در بیست و چهارم ذی القعده او را با چند تن زنده دستگیر کرده مقید به قلعه [illegible]
فرستاده [illegible] به عرض اقدس رسانید مقرر شد که چشم سام را کور کرده او را با چند نفر از گرفتاران
در میدان نزد [illegible] پاشای سرعسکر به قارص آخسقه بفرستند که چون صفی میرزا [illegible] آوردن مجهول [illegible] دیگر را دیدند
نمایند و بعد از ورود رایات همایون به [illegible] کوری گرجستان مقدمه شکست روسیه معروض شده والا شده
حقیقت آن به چند سال است که بعد از آنکه [illegible] عثمانی [illegible] محمد علی رفسنجانی معروف به صفی میرزا ثانی
فرار [illegible] از [illegible] که در کار او [illegible] بود که [illegible] احمد خان [illegible]
[illegible] احکام [illegible] نامه [illegible] ایشان [illegible]
با [illegible] صفی میرزا [illegible] یوسف پاشای والی آخسقه از دولت عثمانیه مأمور به ایصال [illegible] ابلاغ
[illegible] گشت بعد از ورود [illegible] کوری طهمورث خان که در آن اوان والی کاخت بود [illegible]
[illegible] یوسف پاشا از راه [illegible] دو میل [illegible]
[illegible] کرده [illegible]
[illegible] سپاه گری [illegible] از وقت فوجی [illegible] سر راه [illegible] مأمورین فرصت [illegible]
[illegible] فوجی [illegible]
[illegible] یوسف پاشا از استماع این خبر [illegible] وحشت [illegible] غایت خوف [illegible]
[illegible] قدم [illegible] آمده و وفات یافت و بعد از آنکه [illegible] به عرض اقدس رسید طهمورث خان [illegible]

دراثنای این سنه تهمورث بوالیگری کارتیل وارکلی میرزای ولد اش بوالیگری کاخت سرافراز شد
و چون بعد از انجام مهمات سمت شیروان امر همایون باحضار نصرالله میرزا صادر شده بود شاهزاده سعید
بموکب والا پیوست پس رایات جهانگشا از حدود تچوران عازم مقصد گشته از ییلاق کوکچه دنگز عبور در ده
شش فرسخی ارپه چای در موضع موسوم بچاتاق بنه و آغروق گذاشته در روز پنجشنبه دوازدهم جمادی الاخری
موکب همایون بجانب قارص نهضت داده و در خارج قلعه قارص با نجد رایات نصرت آیات را باوج
سماوات برافراشتند چند دفعه سرعسکر و پاشایان با ازدحام تمام پشت بدیوار قلعه داده بمعرکه جنگ آوردند هر
دفعه جمعی از ایشان قتیل و دستگیر گشته بقیه فراری و مشغول قلعه داری شدند و بنه و آغروق و حرم نیز حسب
امر همایون در دوازدهم رجب وارد اردوی معلی گردید پس در اطراف قارص قلعجات و سنگرهای محکم
ترتیب یافته جمعی از غازیان با توپخانه بهر طرف تعیین گشته چون احمدخان لکزی چلکتای بموجب امر و
فرمان پادشاه روم با فوجی از لکزیه بمعاونت سرعسکر بقارص آمده بود لکزیه که کار را بدینمنوال دیدند شب
بهیات مجموعی از قلعه برآمده آهنگ گریز کردند جمعی از طلایه داران عسکر نصرت اثر از فرار ایشان با خبر و
بتعاقب مامور گشته جمعی از ایشان را عرضه هلاک ساختند و چون ایام محاصره امتداد و اختلال احوال
سرعسکر اشتداد یافت بسیاری از لشکر رومیه آنا فآنا فرار نمودند سرعسکر از راه اضطرار عبدالرحمن پاشا
نامی با احمد افندی کسریه لی که در دولت کسری معدلت قیصری معتبر و از معارف روم بود با چند نفر از سرکردگان
اوجاق با پیشکشهای لایق بدربار کیوان رواق فرستاده مشهود شد که مقصود اینطرف را در دربار
عثمانی صورت و بعد از آمد و رفت قرار که این مسئول حضرت خسروی موقع قبول یافت حضرت سرعسکر احمد
کسریه لی را با چند نفر از روسا روانه دربار عثمانی نموده چون موسم زمستان نزدیک و شدت سرمای
قارص معلوم و توقف متعذر بود و غله و آذوقه در جانب آخسقه و اخلکلک وفور داشت جهه موکب
همایون در بیستم رمضان المبارک از قارص بجانب آرپه چای نهضت نموده از آنجا متوجه آخسقه و
اخلکلک گشته و مکان دلپذیری را محل اقامت ساختند تا تمامی محاصل و غلات آن نواحی بمصرف رسد
و چون منظور آن بود که در بروج قشلاق واقع شود کسان بسامی مامور گشتند که در حوالی بروج در مکانی که
از حیثیت آب و هوا و علف مهیا داشت چند هزار دست خانه و سرای مرغوب از نی و چوب
ترتیب داده و خود از راه آقچه قلعه و قزاق عازم گنجه و بروج و در ابتدای ذی القعده وارد مقامی که برای

بری قنداق جهت سپاه شده بود کردیدند و بعد از چند روزی که دواب آرامی گرفت چون تنبیه اکراد واجب
نصب العین ضمیر نور بار و صعف اینکه زمستان اشتداد داشت در بیست و دوم ذی القعده با فوجی از
غازیان بسمت بای بجانب داغستان توجه فرموده از جسر چوار عبور و بهمه جا دو منزل یکی ایلغار نموده در
ششم ذیحجه در بنگه ششتد و غازیان را چهار دسته کرده بچهار جانب چپاول انداخته تمامی آن طایفه را
که با طمینان خاطر در آن نواحی ساکن بودند و از ورود موکب والا در چنان فصلی باین کیفیت تصور نمیکردند
تاخت و غارت کرده دواب و اغنام فزون از حساب بدست آوردند و بعد از آنکه سه چهار روز مشغول
تاخت و تاراج اطراف بودند رؤسا و سرکردگان داغستان وارد درگاه سپهر بنیان و بپیرایه پوشش
خلاع عفو و احسان گشتند و روز عید اضحی صرف زمام بجانب دربند کرده امور آنجا را نیز انتظام داده از
راه طبرسران عازم بردع و در پنجم محرم وارد مقر دولت شدند و بیست نفر از آنکسان مضرب سرادقات
مرزوشان گشته و چون آب رود ارس از سمت شمالی رود کر در کمال وفور بود در بیست و پنجم ماه مزبور
بنه را از عرض جرگ و از کر عبور فرموده وارد محال ارس گشتند

در بیان وقایع اودئیل مطابق سنه

چون از دوبار سلطان قضا اسپهبد اسپنه و جنود شتا عزم ایران زمین چمن
کرده اظهار صولت بهمنی و عسکر رومی نژاد بربف اعلان داعیه روشن تنی نمود و افلاک سریر بیعی بهم
منیر بر اشوب کردون بر آمده به بدانفه عسکر سراکرم مرحله پیمائی و در روز شنبه شانزدهم ماه صفر با افواج ریاحین
در نقطه اعتدال ربیعی ییلاقی گشته حیوش قوای نامیه بعد از آنکه و فرحته ساز اساس شوکت برد و سر
عسکر دی که لوای جلادتش به صفحان و سیف تیز شش مسلول بود حرارت غریزی فائق شده بر جای
خویش سپرد کردید و در روز یکشنبه مجلس خسروانی با شکوه سلیمانی نظم و ترتیب و قامت سرو و سرو
بخلاع سبزه های زینت و زیب یافت و قریب سه ماه ییلاق مشکی مقر خیام سپهر احتشام گردید و در
آخر جوزا ز صد دو مشکی عطف عنان کرده از رود کر عبور و از سمت خارجین راه میان کرده عازم
کوکچه ییلاق ایروان گشتند در عرض راه عارضه شدیدی عارض ذات همایون گشته چند منزل تخت
روان طی فرمودند باز بعنایت حکیم علی الاطلاق شفای عاجل کرامت گشته مزاج اقدس صحت
موجود قرین و در روز دوازدهم جمادی الاخری جولگاه کوکچه حضرت خیام عزت تمکین گردید

در بیان محاربه با یکن پاشای سر عسکر سیوم و نقل آمدن عسکر

چون متواتر خبر میرسید که از دولت عثمانیه یگن محمد پاشای وزیر اعظم سابق بسرعسکری منصوب و
با جمعیت بتمامی والی وان و ده پانزده نفر پاشایان دیگر و جمعیت وافر از دهام سید و از سمت ارزنة
الروم و موصل و عبدالله پاشای جبه‌چی با احمدخان ولد سبحانوردی خان بیگلربیگی اردلان که
از این دولت والا روتافته و برومیه پیوسته بود و جمعی دیگر از پاشایان و افواج رومیه از راه دیاربکر و
موصل بمقابله و مقاتله تعیین شده هر یک از سمت مأمور بجانب ایران می‌آیند لهذا نصرالله میرزا را
که از عراق بدرگاه سپهر رواق طلبیده بود بدفع و تنبیه رومیه که از سمت دیاربکر و موصل می‌آمدند تعیین
و بصوب روانه و افواج منصوره را که در حدود کرمانشاهان و لرستان و کردستان مشغول ییلاقشی
بودند بعسکر شاهزاده مأمور ساختند و چون مکنون خاطر اقدس آن بود که شاهزاده امامقلی میرزا
و ابراهیم خان ولد ابراهیم خان را که بعد از قتل والدش باین نام نامی و خطاب مستطاب سرافراز
بود متأهل فرمایند لهذا حکم همایون بتهیه اسباب سور و سرور نافذ گشته چندروزی بساط نشاط و بزم
انبساط در ییلاق کوکجه آراسته و بعد از انجام کار طوی زمام اختیار خراسان را با امامقلی میرزا و
استقلال مهام عراق را با ابراهیم خان تفویض و هر دو را با تدارکات شایسته در پنجم ماه رجب روانه
مقصد نموده و قشون را مأمور بتوقف در ییلاقات همدان و تبریز فرموده خود نیز در روز مذکور بعزم
مقابله سرعسکر رایت افراز انجم‌نظر گشته و مرکوز ضمیر اقدس آن بود که در نواحی قارص ارزن الروم
برهم زن هنگامه جمعیت سرعسکر شوند مقارن آن خبر رسید که دست اجل قفای سرعسکر را گرفته بدان
خواهی نخواهی باین سمت می‌آورد لهذا کوکبه همایون در نهم ماه مذکور از ایروان حرکت و مراد تپه دو فرسخی ایروان
را که مقام جنگ عبدالله پاشای کوپریلی اوغلی بود قرارگاه دولت ساختند یگن محمد پاشای سرعسکر نیز
با صد هزار سواره و چهل هزار پیاده ینگچری و استعداد تمام روز دهم بعد از ظهر آمده در دو فرسخی اردوی
همایون دامنه کوه را محل نزول ساخت و خیام اقامت افراشته باستحکام مکان و احداث سنگر
و متارس پرداخت پس روز چهارشنبه یازدهم از طرفین تسویه صفوف و تسویه الوف گشته نایره جدال و
آتش طعن و ضرب دامن چرخ والا گرفت بعد از حملات متواتر بتقدیر خدای قادر شکست بلشکر عثمانی
افتاده جمعی کثیر از آن جماعت بقتل رسیدند و سرعسکر بلشکر خود تحصن جست و بسبب ظلمت شب رایات
ظفرآیات نیز بمقر جلال منصرف گشته جمعی از جیوش دریاخروش بمحافظت طرق سمت قارص و محاربت

و محارست اطراف اردوی سرعسکر مأمور شده و راه تحصیل غله و ذخیره بر عسکر عثمانی مسدود شده و هر روز
جمعی قشون رومیه در حوالی اردوی او عرضهٔ تیغ بیدریغ میگشتند و از هر جهت عرصه بر سرعسکر تنگ گشته و لت
کش تیغ یلان و مردان میدان خصم شکستند بنا را بجنگ طور فرنگ گذاشته هر روزه بقدر ربع فرسنگ با سواره
و پیاده و سنگر و متاریس ترتیب داده دلیرانه پیش می آمد تا اینکه بچند کوچ به یکفرسخی اردوی همایون رسیده
رایت توقف برافراشت همان شب جمعی از سپاه کینه خواه باشاره والا برسم شبیخون بجوانب اردوی
رومیه رفته ولوله و انقلاب بحال ایشان افکندند و آتش تزلزل باحوال عسکر روم راه یافته جمعی فرار کردند
سرعسکر چون حال بدین منوال دید با اعیان عسکر عثمانی طرح مشاورت افکنده بنا گذاشت که همان شب
سواره و پیاده با اردوی معلی شبیخون زنند عصر آن روز که روز جمعه بیست و یکم ماه مذکور باشد چاپاری
از جانب بصره بسیر رسید مشعر بر آنکه سرعسکر جانب دیار بکر والا حاکم سمت بابان و شهرزور رسیده
سلیم خان حاکم بابان او را دخل نداده کوچ و بنهٔ خود را در قلعه سورداش متحصن ساخته خود با رؤسای اکراد
بخدمت شاهزاده پیوسته از آنطرف سرعسکر مزبور با احمد پاشا و الی طوایف اکراد و بابان جمع و جمعیت
نموده عازم موصل شده و از اینطرف نیز شاهزاده بقصد مقابله رایت عزیمت افراخته در حوالی موصل تلاقی
فریقین واقع و بمحض تهاجم جنود مسعود شکست بر عسکر رومیه افتاده جمعی کثیر از آنجماعت قتیل و گرفتار
و سرعسکر با بقیة السیف سالک طریق فرار گردید پس خدیو بیهمال بشکرانه ایزد متعال برخاسته نوشته شاهزاده
را مصحوب یکی از گرفتاران رومیه بجانب اردوی سرعسکر فرستاده هنوز آن شخص داخل اردوی او
نشده بود که کوکبه سپهبد اردوی رومیه یعنی آفتاب گیتی فروز عزیمت ملک شام نموده مقارن آن انقلاب
و آشوب در میان اردوی رومیه بهم رسید معلوم شد که همانروز سرعسکر جلیل الشأن که در بکلان قدرت
و توان بود ناتوان گشته ملک هستی را وداع و بادیه دولت تاراج نموده عساکر رومیه چون خود را بی سر دیده اند
بی دست و پا گشته سراسیمه پا بگریز برداشته اند قشونهائی که در اطراف معسکر رومیه بودند فی الفور بایشان
در آویخته جمعی را مقتول و تمام توپخانه و خیام و اسباب آنجماعت که بر جا مانده بود بحیطهٔ ضبط در آوردند و
فوجی از جنود نصرت نمود نیز از جانب اردوی همایون بعزم تعاقب اسب جلادت برانگیخته آن جماعت
هر جا بجماعتی که فوج فوج مشغول فرار بودند عرضهٔ شمشیر ساخته دوازده هزار نفر از ایشان را بر خاک
هلاک انداخته بیخبر از نفر سه پاره از پاشایان و رؤسا زنده دستگیر کردند پس خدیو جهان بشفاعت مروت

جمعی از گرفتاران که مجروح و ناتوان بودند مرخص ساخته باتفاق جانوسس حسن آقا که از سرکردگان
اوجاق و عظمای گرفتاران رومیه بودند روانهٔ فارس و چهار هزار نفر را روانهٔ طهران نموده و جمعی را هم روانهٔ
تبریز ساختند و چون قبل ازین که در باب رکن پنجم مذهبی حضرت امام جعفر صادق به دولت علیهٔ عثمانیه
تکالیف و اظهار و بعد از ابرام و اصرار معلوم شد که اعیان آن دولت از قبول آن کار در مقام تحاشی و ابا
میباشند لهذا بعد از واقعهٔ سر عسکر و انهزام عسکر رومیه نامهٔ دوستانه با علیحضرت پادشاه سکندر جاه
روم نوشته مصحوب فتحعلی بیک نام ترکمان برسم چاپاری از راه بغداد روانهٔ دربار عثمانی فرمودند که
بر رای ... که هرچند رعایات ترکمان و طوایف عجم که در ایران سکنی دارند فرمان تحت قدرت شاهنشاهی آنها
خواهی نخواهی تابع مذهب سنی و سالک طریقهٔ آگاهی ساخته فعل و تغییر مذهب بنیاد آن را نخواهد یافت
اما تکالیفی که از جانب انجماعت با آن دولت شده بود چون علمای اعلام و اعیان آن دولت ابا فرجام از
قبول آنها دامن الفت برچیده اند و اصرار در آن امر شنیع موجب خونریزی و شکافتن انگیزی میگردد
لهذا از آن تکالیف نکول و ترک آنها که مقصود و مسئول ارکان دولت عثمانیه و ما به النزاع بود بالکلیه
ازینطرف عمل آمد من بعد اساس محبت و دوستی بین الحضرتین مستمر و برقرار خواهد بود و بعد موکب همایون
روز پنجشنبه بیست و هفتم ماه مزبور از مرادچه که مستقر جلال بود از راه چورس و محمودی نهضت فرمودند
و نیز در همان اوان سه نفر ایلچی معتبر از جانب پادشاه والاجاه ختن با تحف و هدایا وارد درگاه معلی
گشته نامه و هدایا از نظر گذرانیدند ملتمس ایشان آنکه دو نفر از اولاد چنگیزیه میباشند که یکی به سلطنت
ختا و دیگری به سلطنت ختن منسوب و پادشاه ختن چون آوازهٔ عظمت و صولت و صیت قدرت
شاهنشاهی در آن نواحی اشتهار داشته در مقام اظهار حالات و موانست درآمده سه نفر از معتبرین دولت
خود فرستاده راه دوستی گشاده بود مضمون نامه اینکه از امر سلطنت و پادشاهی ایشان که بحکم
لمن تشاء اتفاق افتاده بسیار خوشحال میباشیم در عالم اتحاد و ایلی و رابطهٔ یکدلی از ایلاتی که در حوزهٔ قدرت
میباشند هر قدر که در کار باشد برای خدمت آن دولت حاضر و مهیا خواهد بود و نیز ایلچیان شفاهاً بعرض
اقدس رسانیدند که بعضی ممالک مابین ختن و توران واقع است ایلاتی که در آن میان هست طریقهٔ
خدمت میپیمایند چون جهت سیادت مملکت توران با حضرت شاهنشاهی است از جانب انجناب موجی تعیین
شود که ایل و مملکتی را که متعلق بتوران باشد وضع و متعلقات دولت را باینطرف واگذارند که سعی به

بیعانه متابعت و مستور دولتین معین باشد چون موکب همایون عازم خراسان بود رای اقدس
برین قرار گرفت که بعد از ورود بخراسان جمعی بانجام این امر مأمور و روانه گردد پس جواب اشفاق آمیز
والاجاه و مراتب مرقوم و یک قبضه تور اسب و شمشیر یراق طلا و یراق نفایس بجهت شاه والاجاه مذکور ارسال
ایلچیان را رخصت انصراف فرمودند و سابقاً نگارش یافت که علیقلی خان بسبب صدور فرمانی از
طایفه یموت خوارزمی مأمور به تنبیه آن جماعت شده بود حقیقت احوال خان مشار الیه اینکه بعد از ورود بخوارزم
ابوالغازی خان و عموم ریش سفیدان و اشراف خوارزم و ارال طریق استقبال پیموده مراسم خدمت
تقدیم رسانیدند لیکن جماعت یموت با سایر ترکمانیه اتفاق و جمعیت نموده در حوالی درگنج بمقابله در آمده
شکست فاحش یافته جمعی کثیر از ایشان مقتول و بسیاری از آن جماعت بدست غازیان در آمده و چون
آن طایفه دیگر مجال توقف در آن مملکت نیافته مساکن خود را عرضه نهب و تاراج دیده کوچ خود را برداشته
بسمت کوه بلخان که در حوالی استراباد واقعست فرار کردند علیقلی خان چندی بانتظام امور آن نواحی
پرداخته والی را در مملکت خوارزم تمکین داده بموجب امر همایون عطف عنان و در زمانی که موکب فیروزی
نشان در ساوجبلاغ مکری توقف داشت وارد اردوی نصرت بنیان گردید پس حکم همایون خطاب
بآن طایفه عز صدور یافت محصل تعیین شد که فراریان یموت که ببلخان آمده اند هزار نفر جوانان کار آمد خود را
برسم ملازمت برکاب فرستاده و خود بدستور سایر ترکمانیه در زمره ایلات بلوازم ایلی و انقیاد قیام
نمایند والا مستعد تنبیه مجدد باشند و رایات نصرت آیات از سمت چورس و محمودی عبور و از راه همدان
عازم فراهان و ازینجا نصرالله میرزا از راه مازندران باستراباد روانه ارض اقدس ساخته موکب جهان
گشا متوجه اصفهان و در چهارم ذی الحجه وارد آن خطه خلد بنیان گشته و تا ورود موکب شاهزاده
بجند و استراباد و طایفه یموت نیز بموجب فرمان عمل نموده ملازمان مقرره را تدارک و تسلیم نموده و در دهم
جهانگشا در دهم محرم سنه ۱۱۵۹ از اصفهان نهضت و از راه اردکان و بیابان طبس کوچ بکوچ عازم ارض
اقدس و در بیست و سیوم ماه صفر وارد مشهد مقدس گردیدند

ذکر بیان وقایع بارس ئیل مطابق سنه ۱۱۵۹ هجری

روز دوشنبه بیست و هشتم ماه صفر که پیشکاران تزیین بساط عالم
فاخلع نعلیک انک بالواد المقدس بارمنه انجمن آرای محفل سپهر پرداخته بساط
زمین و سبعین در بزم فلک چیدند و دست نگاران قضا و قدر بساطهای کلدوزی بر فرق بوم چرخ

بجلی نشسته نور چهره خورشید بعد از انقضای پنج ساعت و دوازده دقیقه برسم شبگیری بر تختگاه
حمل خرامیده خسرو دوران قوای نامیه از کلاه جهان ابواب خزائن نشو و نما گشوده از گوهرهای غضدان
شمشمه و آتش آمد قطرات سحاب سنگهای منظوم و عقود منضود بر طبق عرض گذاشته و گنجوران طبایع
لعل و یاقوت لاله و شقایق و زمرد و فیروزه سبزه و سبزه که آنچه در مکامن امکان ممکن بود در ساحت
گلزار چیده بیکبارگی عرصه خاک را پیناور صع ساخته خسرو خاوری با اظهار دل گرمی رفع برودت
از عرصه جهان کرده و دبیران چالاک دست چنار با اقلام شاخسار بر صفحات دشت و اوراق گلزار مصاحف
نامه نگار شدند و پیکان فلک شادروان ابر آذاری برای اطفای آتش فتنه کانون در حدود شهرستان
فصلین قطره دوان گشته جشن نوروزی در ارض اقدس منقضی شد چون سیر متنزهات کلات و دهات
جنت آبادی که در دامن قلعه خدا آفرین بل رشک معموره زمین احداث شده بود مکنون ضمیر نور مهبود گردید
در پنجم ربیع الاول از ارض اقدس نهضت شان عازم آن مکان و چند روز مجلس سرور آراسته
بعیش و عشرت و تماشای آن نزهت سرا و انتظام امور آنجا پرداخته گوهرهای نقد با حاصل بحر و کان
و نفایس بیکران که بمرور شهور از اقالیم جهان در آن مکان جمع آمده بود بمعرض عرض در آمده تحویل امنا
هوشیار معتمدان ذوی الاقتدار مقرر و از کلات عازم عراق گردیدند و سابقا سمت ذکر یافت که
صبحی رمضان بعد از تکلیف امر سلطنت مقدمات رکن و غیره را از علیحضرت پادشاه [illegible]
خود هشیمند شده و چند سال گریبان اضطراب بدست گرفته بود و چون از کشاکش آمد و رفت ایلچیان
نقض دعوی دیده خلاف انقطاع یافت بعد از قضیه رکن محمد پاشا از مطالب معهوده نکول و دولت علیه
عثمانی بتوسط چاپار این مراتب اعلام نموده پادشاه والاجاه نیز احمد [illegible] افندی
که سابقا به داغستان چاپار بعلی آمده بود مجددا بچاپاری برای بنای تحریر صلحنامه و تعیین شروط مصالحه
روانه خدمت اقدس نموده موی الیه در حسینی که ساو جبلاغ زنی مضرب خیام عرش شان بوده نامه قیصری
وارد اردوی همایون و از جانب پادشاه سکندر جاه و شیعه مجلی مهر افزای دولت داده شد بلطیف
افندی را رخصت انصراف ارزانی داشتند بعد از ورود افندی مذکور چاپار عثمانی با اعیان دولت حمد افندی
... که در ... از جانب سر عسکر بخدمت اقدس آمده بود و پایه وزارت داده بسفارت
و با هدایا و نفایس بسیار روانه ایران و از طرف شاهنشاهی نیز مصطفی خان شاملو کاتب حروف بسفارت

سعادت تعیین و تخت طلای مرصع برای سلطان که حاصل عمان را در جیب و دامان داشت با دو زنجیر
فیل و تحف و تحایف و غرایب هندوستان بود برای پادشاه والاجاه باشند دوستانه و صلحنامه
ارسال و نوشته نامه همایون و صلحنامه را بکاتب حروف و بابا اسطفی خان تسلیم نمود و در دهم محرم
الحرام سنه که موکب همایون از اصفهان حرکت به تکرار و کتریان را روانه ساخته خود محمد دا از راه یزد و
کرمان عطف عنان بجانب خراسان فرمودند و صورت صلحنامه که ازین طرف مسوده راقم حروف مرقوم
گشته بود این است الحمد لله الذی انام عیون الفتن بایقاظ قلوب السلاطین و
اجری عیون الامن بین الانام بانطماس انهار المنافرة من بین الخواقین والاساطین
و اصلح بمصالحتهم ما فسد من امور المسلمین و اذهب غیظ قلوبهم لیشفی صدور
قوم مؤمنین و نزع ما فی صدورهم من غل و حقود و امرهم بایفاء العهود کما قال
فی کتابه المجید یا ایها الذین امنوا اوفوا بالعقود و صلی الله علی رسوله محمد صاحب
المقام المحمود و علی آله و اصحابه لاسیما خلفاء الراشدین الذین بذلوا فی اصلاح
الدین غایة المجهود اما بعد در شورای کبرای صحرای مغان که اهالی ایران از نواب همایون
مستدعی قبول سلطنت شدند بنا بر اینکه از بدو خروج شاه اسمعیل صفوی سب و رفض در ایران شیوع و
معادات و منافرت بمیانه روم و ایران ظهور و وقوع داشت نظر بمذهب حنیف اهل سنت و جماعت که
متحاب آبا و کرام و اسلاف عظام ما بوده از سلطنت ایشان تحاشی و بعد از آنکه الحاح مکرر از آن گروه ناشی شد
امر فرمودیم که هرگاه آن طایفه بلسان و الجنان تارک اقوال لاطایل و بحقیت خلفای کبار رضوان الله
علیهم قایل شوند بحصول مسئول خواهند شد ایشان هم حکم اقدس را بقبول و از حالات سابقه نکول کردند چون
اعلیحضرت قدر قدرت اعظم سلاطین جهان و افخم خواقین دوران فریدون حشم خسرو خورشید
علم ناصر الاسلام و المسلمین قامع الکفار و المشرکین خاقان البرین و سلطان البحرین ثانی سکندر ذی
القرنین خادم الحرمین الشریفین برادر جهان داور گردون بارگاه پادشاه اسلام پناه ظل الله السلطان
ابن السلطان محمود خان مد الله ظلال خلافته علی رؤس العالمین خلیفه اهل اسلام و فروغ مشعل دودمان
ترکمانیه بود بنا بر این برای مزید الفت بین الحضرتین و رفع غوایل شور و شین از میانه فریقین نواب همایون
ما [illegible] را کرده وثایق بالغه مسطورات از پادشاه سکندر دستگاه ما مسئول و بعد بکرات امده

سفیر آنحضرت نیز به ماده را مستحق بقبول و دو ماده را بعدم مخالفت شریعت و مجاوز ملکیه موکول ساخته موجب
ترویج تعویق حصول مراتب خواهشمند فسخ این مرام گردید اگرچه نواب همایون ما که بمقتضای محبت جبلی نیکی بهما
انجمن این مطالب گشتیم سوای رفع تباغض و دفع تناقض و راحت عباد و ازاحه آثار عناد منظوری نداشتیم
لیکن بنابر خواهش آن پادشاه سلیمان مقام و حفظ ناموس اسلام تکالیف معهوده را متروک و
طریق مسالمت مسلوک داشته این نوید آرام بخش را بجانب فلک رخش اعلام نمودیم چون بعضی از ممالک
عراق و آذربایجان در زمان سلالة السلاطین ترکمان تعلق داشت و بسبب اختلاف آمیزی شاه اسمعیل
بدولت علیه عثمانیه انتقال یافته ضمناً اظهار شده که هرگاه در تسلیم آن بپادشاه اسلام پناه شایق و
مخالف رسم و وفاق نباشد یکی از آن دو مملکت بر رسم عطیه از آنحضرت بجزو ممالک محروسه اینطرف
انضمام یابد و آنحضرت را از راه برادری در رد و قبول آن مختار ساخته بودیم و در نامه همایون که از
آن دولت ولا مصحوب افتخار الاماجد لطیف افندی عز وصول تجدید اندراج یافته بود که اگرچه نظر بمجاهد
مشکوره و مساعی مبروره که از دولت نادریه در احیا و ازاله آثار بدیع بظهور پیوسته دولتین علیتین
متحد میشدیم لیکن بنابر بعضی جهات خاطر اقدس متعلق آن گشت که بنحویکه مواد سابق منفسخ شده از
تعصب نیز بری بمزید الفت و التیام اختصاص و اختصاص مصالحه ایام خدیو خلد مرابع سلطان مراد
خان رابع مجدداً ممضی شود تا دوستی در میانه دو دولت عظما و اخلاف کرام و اعقاب عظام نسلاً
بعد نسل در عرصه روزگار باقی و پاینده باشد از آنجا که اعلیحضرت پادشاه اسلام پناه وعده اینگونه دوستی
مجدد و حبل محبت را بعقود مواثیق مسدود فرموده اند و ما نیز مراعات سنن دوستی را بر ذمه خود واجب
و رضاجوئی خاطر آنحضرت و آرامش بلاد را اتم مطالب و اعظم مآرب شمردیم لهذا بعد از وصول نامه سکینه
التیام مامول ما آن خدیو اسلام را نیز بحسن رضا مقرون و معتمدی بر بنای مصالحه مامور ساختیم
فیمابین معتمدان دولتین امر صلح بر یک اساس شرط و سه ماده و تذییل بدین نهج قرار یافت اساس
صلحی که در زمان خاقان خلد مرابع سلطان مراد خان واقع شده فیمابین دولتین مرعی و حدود و ثغوری
که در میانه مقرر بوده بهمان دستور استقرار داشته تغییر و خلل به ارکان آن راه نیابد شرط
من بعد فتنه نایم و تیغ در نیام بوده آنچه لایق شان طرفین و مقرون بصلاح دولتین باشد معمول و از
اموری که بهیچ بهیچ کدورت و منافی مصالحه صالحه و مسالمه سالمه باشد اجتناب شده ان شاء الله تعالی

ثمرات داد و دوستی و محبت در میانه دو دولت علیا واضح و این دو خانواده کبری الی یوم القیام مقیم و
و دایم و برقرار باشد **مادهٔ اولی** حجاج ایران که از راه بغداد یا شام عازم بیت الله الحرام باشند ولات
و حکام سرحد ایشان را محل بمحل سالمین آمنین بیکدیگر رسانند و صیانت حال و مراعات احوال ایشان را
لازم دانند **مادهٔ ثانیه** از برای تأکید مودت و توثیق محبت در سه سال شخصی از آن دولت در ایران
و از ایران در آن دولت بوده اخراجات ایشان از طرفین داده شود **مادهٔ ثالثه** اسرای طرفین که جمع
بوده و بیع و شری ایشان روا نبوده و هر یک که خواهند بوطن خود روند ممانعت ایشان نکنند **تذییل**
حکام سرحدات از حرکاتی که منافی دوستی است احتراز کنند و سوای آن با اهل ایران امور ناشایسته را که در
زمان صفویه حادث شده تارک و در اصول عقاید بمذهب اهل سنت سالک بوده خلفای راشدین را بخیر و
ترضی یاد نمایند و این جماعت من بعد بکعبه معظمه و مدینه مشرفه و باقی ممالک اسلام آمد و شد کنند از عرب و روم و
حجاج روم و اهالی سایر بلاد اسلامیه با ایشان سلوک شده از ایشان در هر و سایر وجوه خلاف شرع حساب
گرفته نشود و همچنین محتسبات عالیات هم مادام که مال تجارت در دست این جماعت نباشد حکام و عربان
بغداد باج نخواهند و هر یک که مال تجارت داشته باشند مال حسابی از ایشان اخذ شده زیاده مطالبه نشود و
و از این طرف نیز تجار و اهالی رومیه بهمین منوال عمل و آنچه بعد الیوم از اهل ایران بروم و از روم بایران آید حسابات
نشده بوکلای دولتین تسلیم شود لهذا تمامی مراتب مسطوره در این صفحه نوشته عهد فرمودیم که مصالحه مذکوره
بوجود و شروط مذکوره همیشه بین الدولتین و اعقاب و اخلاف حضرتین موبد و برقرار و مستحکم و پایدار بوده و دایم
گرداند و از جانب آن دولت علیه امری مخالف عهد و میثاق بظهور نرسد از این طرف نقض و خلل بقواعد آن روا نباشد
فَمَنْ نَکَثَ فَاِنَّمَا یَنْکُثُ عَلٰی نَفْسِهِ وَمَنْ اَوْفٰی بِمَا عَاهَدَ عَلَیْهُ اللهَ فَسَیُؤْتِیهِ اَجْراً
عَظِیماً حرر ذلک فی شهر محرم الحرام سنه الف و مائتین و ستین من
الهجرة علی هاجرها الف سلام و تحیة

در بیان وقایع توشقان ئیل مطابق سنه ۱۲۶۱ هجری

شب سه شنبه نهم ربیع الاول بعد از انقضای یازده ساعت و سی
و دو دقیقه خسرو زرین کلاه آفتاب بدار الامان حمل نقل کوکبه جلال و عدول از جاده اعتدال نموده تا
بنیاد لی کرده و موسم جوش غرور بهار گشته بید مجنون سر شوریدگی بر آورده و زنبق خبط دماغ یافته سنبل پی
نرگس عزوفته کشید گل برای گرفتاری بلبل هزار رنگ ریخت اولچیان بهار و سار و نگ ابوب تقرب

برای نسیم دایان شکوفه و نسترن گشودند سخنوران هزار دستان از زند ابواب شعرها با سر غنچه فرو بستند و
در باب نظم نرگس و سنبل انشا نمودی اوراق دفتر گل ریحان خلاف بید را که حضرت مسیح بصد شاخ و برگ سبز نموده
و رنگ [illegible] تجار و بازان گلها را باشت غنچه و چوب شاخسار چون آشفته فرشان قوای نامیه را
بر زرگان چیده [illegible] بر فلک کشیدند و نیچیان ذار نسیم عودهای خوشه تاک را از دار آویختند قمری را طوق
قهر بگردن افکندند فاخته را بخاکستر نشاندند و درخت سیب شاخ را دو شاخه کردند چشم نرگس را
از حدقه بر آوردند شبها بطرف جویبار را از سلاسل موج زنجیر بر پا نهادند و از سروهای باد دار کلاه سار را
در بسته خیابان چمن ترتیب دادند پای رسته گل را بچوب در ریسمان بستند و درختان قمری ساق
کنده بر پا و رشته بیخ در مجلس گلزار نشستند و آن گلهای آتشی را بر آتش سوختند مسیحیان گل مریم را
چون زنار به گلو کشیدند ساحت گلگشت مسلمانان گلهای محمدی آتشکده نوبهار گشت شعله ناله بلبل لاله
از آتش بجان انداخت چنار دست تطاول برافراشت و نسیم کلاه شکوفه را ربوده سر شاخ را بی کلاه کرد
گل در بحول خوب [illegible] برای خورده زر از چوب آویخته شد و خون لاله و شقایق در بهر گل زمین ریخته اندام بنفشه
از چوب جفای چمن کبود گشته جویبار را آب طاقت از سر گذشت بید را خلاف گزید و گل رعنا دورویی
در زنه گردن فرازان باغ یاغی گشته سر بسرکشی بر آوردند و قورچیان صبا اسباب تجمل گل را بیغما بردند
کوشکان گلشن از سبزه و سر برگ گشته و خنجر بر روی یکدیگر کشیدند و چمن پیرایان بساتین جوانان [illegible]
نو نژادگان گلها را بدست خویش سر بریدند جشن نوروزی در خارج شهر کرمان با دولت و اقبال انعقاد
یافته از آنجا موکب والا عازم مشهد مقدس و چون بخت را وارون و اوضاع را دگرگون یافت
نصر الله میرزا با شاهرخ میرزا و باقی شاهزادگان و جواهرخانه و نفایس اسباب سلطنت را بمحال
لا یمسنا فیها نصب و لا یمسنا فیها لغوب روانه کلات ساخت و خود در ارض اقدس
گشت و تیغ [illegible] مرچی را جلاد [illegible] و بعاجز کشی و سفک دماء بیگناهان پرداخت

در بیان خاتمه کار خاقان غفران مآب و کیفیت قتل آن با اولاد و اعقاب خدیو بیهمال زند

و تا هنگامیکه از سفر خوارزم برگشته عازم افغان شد در امر سلطنت و جهانداری یگانه و در راه
و رسم معدلت و عاجز نوازی فرزانه بود اهالی ایران نیز از خورد و بزرگ و تاجیک و ترک فدویانه نقد
جان [illegible] در راه او میباختند بعد از آنکه داغستان [illegible] خلاف مصیبت شد بنابر استیلای وساوس و توهم

و توجهات چند قرة العین جهانداری و جهانبانی رضاقلی میرزا که فرزند مهین و ولیعهد وارث
اولاد او بود از نظر انداخته دیده جهان بین او را از بینائی عاطل ساخت و از هم همین تغییر به حوال
ره یافته منغص مزاج گشت و در خلال این حال از اهالی ایران که پرورده حقوق این دولت بودند سوء چند
بظهور آمد که بیشتر سبب تغییر عقیدت آنحضرت گشته و رونق حسن سلوک را برگردانید از آنجمله یکی که از در چند
ربیت قرار توجه بجانب روم گشت اهالی فارس و بنادر عموما با تقی خان شیرازی که ببرکت تربیت آنحضرت
از نا بهترین [illegible] برتبه ایالت کل فارس و عمان سرافراز گشته بود اتفاق نموده و کلبعلی خان کوسه
احمدلو را که خالوی شاهزادگان بود بقتل رسانیده لوای مخالفت برافراشتند و همچنین اهالی شیروان حیدر
خان حاکم خود را مقتول ساخته محمد ولد سرخای لکزی را بشیروان آورده در آن ناحیه بنای [illegible] گذاشتند و
[illegible] تبریز سام نام مجهول الحال که کیفیت احوال او در طی وقایع سال قبل نگارش یافت سلطنت برداشتند
و جماعه [illegible] هم [illegible] متفق گشته سر بسرکشی برآوردند ظهور این امور بیشتر سبب شدت ماده و از
طرفین اسباب وحشت و نفرت آن اعلیحضرت گشته حرکات از نظم طبیعی افتاده در راه مروت بسته باب [illegible] گشاد و باین
طریق که عمال ممالک که در محکمه حساب [illegible] میکردند بی اندیشه در حساب در مقام [illegible] بدام افتاده
عمل [illegible] آمده [illegible] که از جانب احدی تقریر و حکایتی باو عاید و شکایتی واقع شود آن جماعت را که در ولایت
دستی [illegible] داشتند که فقرای [illegible] قرار [illegible] از پا برکشیده از ناخن [illegible] میکردند تا آن [illegible]
[illegible] واگشته هر کدام [illegible] الف [illegible] الف که هر [illegible] ایشان باشد از دست چوب [illegible]
بجای خود [illegible] ضرب و تعذیب ایشان شدید میکردند و [illegible] ایشان را [illegible] خود [illegible]
ایشان [illegible] از خویش و بیگانه و هم شهری [illegible] و ترک و تاجیک [illegible] دیده [illegible]
شنیده و بوده شریک خود [illegible] بود کار بجائی منجر شد که بجائی که چند [illegible] آن [illegible] کرده [illegible]
[illegible] که زنده بوده والاف الوف که اکراد و [illegible] ایشان [illegible] مقابله [illegible] میکردند
[illegible] بتقصیری که تقصیری در بساط نداشت و از برای دینار و درهمی [illegible] بود العیاذ [illegible]
[illegible] باسم و رسمی که در سفر [illegible] خشک [illegible] خیمه [illegible] و در حضر [illegible] شب [illegible]
[illegible] میکردند مبلغها باسم [illegible] میشد و اگر احیانا احدی در مقام [illegible] آمده [illegible] کردن
می پیچید [illegible] پیچیده [illegible] برای [illegible] و آتش [illegible]

الّتی کنّا فیها دم میزدند و دم شبها دستگاه عدم شان میفرستادند بایست از خوف جان در صدد تسلیم و

رضا و معترف گناهان ناسخته باشند بعد از آنکه تقصیرات ایشان در دار الضرب تعذیب سکه پذیرفته علی

حساب دوش مبین ایشان را بریده و چشمهای ایشان را کور کرده محصلان شدید برای تحصیل آن وجوه بوجه

در زیر شکنجه محصلان پنجه‌ها بر ایشان چهار میکشیدند در آویخته زر مطالبه میکردند سیم تنان را بعلت نقره

خام بودن پوست از تن باز میکردند و خورشید طلعتان را بهانه زر داری مانند آفتاب بر فلک میکشیدند هر

کس که چون غنچه مشت زری بر مهر زدند برنگ گل جامه جانش را چاک میزدند و جمعی که نشان سیم و سالها بیک قبای

فندک میزدند میکردند بکشاکش اره جفا از پا تیشه می آوردند و اکثر بیگناهان نقد جان را بعلاوه وجه تسلیم مینمودند

بازماندگان را [illegible] بیشتر گشته اموال از وجوه ایشان بهمسایه و از همسایه بمحله و از محله بمملکت و از مملکت

بولایت دور دست بدست سرایت میکرد و الحق کسی که این دور را شنید تسلسل را شنیده است که بچه

معنی بیت و تار زنجیر خانه عقابش را مشاهده میکرد و زنجیر عدالت شیروانی شنیده که از چه سلسله بیهات آن وجوه

مهمل بکجا بحصول مطلوب پادشاه چگونه بحصول می پیوست هیچ عشق تا بعبیدی هزار فرسنگست

بعد از آنکه در وصول کشش آن وجوه معلوم رای معدلت پیرایه بیگناهی را که بجای هر دانگی زالف تحریر

هزار چوب خورده بودند تقصیر [illegible] که حوالجات تحصیل را مبنای بی اصل و حقوق ثابته دیوانی معطل گشته با

مجروح چشمها را نیاز چوب و صعوبت برادر عدم [illegible] بیند محصلان بهمت طمع کاری دخل [illegible]

و اغماض بعرض [illegible] رسیده آمده نوبت ابواب [illegible] فراز بام نام ایشان کوفته گشته آن وجه را از ایشان [illegible] ستدند

ایشان هم بهمین منوال در زیر چوب درخت [illegible] خورد و بزرگ [illegible] شاخ و برگ می [illegible] شکستند و سه

نفر زنده [illegible] بجائی که ایوان شان [illegible] ایوان دولت [illegible] بیان [illegible] بود که آنچه بزبان

الهام بیان یا کتاب وحی ترجمانش میگذشت فی الفور با نهایت تصدیق و تحسین و مدح [illegible] قرآن مانند

کلام سحر آفرین نغمه سرا و [illegible] وما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی [illegible] ره

العیاذ بالله قصوری و تقصیری [illegible] واقع شده ایشان [illegible] اخته و خود را شایسته تعریب [illegible]

و بوجه و خال جمال [illegible] اعتقادش افزوده و [illegible] رنگ آمیزی [illegible]

تقریبات [illegible] طغیان حرارت نادری گشته [illegible] تجدد [illegible] چند نفر [illegible] و بعضی مسلمان

در میان نقش جهان اصفهان آتش افروخته سوختند و در محرم [illegible] که از اصفهان حرکت کرده [illegible]

بجانب خراسان می‌آمد چون مملکت کردار دهشت مکاری ازدست ظلم پریشان و ضعفای بیگناه و رعیت
بیابانی ... سیستان نیز از اطاعت سر باز زدند علیقلیخان که برادرزاده و پرورده ظل عنایت
اعلیحضرت بود باتفاق طهماسب خان جلایر سردار کابل مأمور بتنبیه ایشان گشته مقارن آن حال آنسرکار که بپای
حساب آمده بودند ... بضرب شمشیر نادری در دو هزار بیم سررشته و صد الف باسم علیقلیخان و پنجاه الف
باسم طهماسب خان ابواب نوشته و محصلان بتحصیل این وجه مأمور و بسرعت برق و باد روانه گشتند علیقلیخان
چون دید است که مدد ... این وجه از حیز ... خاطر نادری بار نیست و در البشنیدن جواب و تحقیق صدق
و کذب کار بمناسبت بیان متفق گشته آغاز مخالفت نمود و طهماسب خان نیز که دیده و حال هرگز خیال خیانت
پیرامون خاطرش نگشته بنابر نفاق حوالی باطن ... ... گشته در مخالفت با علیقلیخان
موافقت نمود ... که از دواعی ضمیرش مطلع گشت از مخالفت تخلف نمود در صدد منع و رد آمد علیقلیخان
در صدد ... ساخته رایت استبداد برافراخت و داعیه خود را باطراف ممالک منتشر ساخت و جمعی هم که از بیم
سطوت قاهره سر بگریبان گمنامی کشیده کناره کرده وادی بیابانی بودند باعلان تمرد پرداخته در مقام
طغیان ... ... اکراد خبوشان بودند یکباره ترک اطاعت کرده بنای سرکشی گذاشتند و ایلیات
خاصه را که در قرق ... ... بود تاخت کرده ... پادشاه بعد از ورود بارض فیض نمود بعزم تنبیه اکراد
خبوشان مصمم گشت در شب یکشنبه یازدهم جمادی الاخری سال هزار و صد و شصت در منزل
فتح آباد دو فرسخی خبوشان محمد خان قاجار ایروانی و موسی بیک ایرلوی افشار طارمی و قوجه بیک
گوندوزلوی افشار ارومی باشاره علیقلیخان و تمهید محمد صالح خان قرخلوی ابیوردی و محمد قلیخان افشار
ارومی کشیکچی باشی و جمعی از سایر کشیکچیان که پاسبان سراپرده دولت بودند نیمشب بخلوت سراپرده گشته
پادشاه را مقتول و سری که از سربلندی در عرصه جهان نمیگنجید در میدان اردو گوی لعب طفلان ساختند
صبحگاهان که این خبر انتشار یافت اردوی همایون بهم برآمده طایفه افغان و اوزبک باتفاق احمد خان
ابدالی که هواخواه دولت نادری بودند پاس حقوق نمک آن اوجاق ... داشته ... و شکریان
اردو آغاز ستیز کردند ... جمعیت خود را مستعد ساخته با افاغنه بمجادله پرداختند ... طاقت ایشان
نیاورده ... پس پا نهادند و اردو را غارت کرده از آنجا روانه قندهار شدند اتفاقاً ... حقیقت حال
[illegible] ... برات ... عرض نمودند علیقلیخان ... ... دید مسارعت

در رسیده و به مشهد مقدس سهراب غلام خود را با طایفه بختیاری و جمعی دیگر به سر کلات فرستاده
از سمت فوقانی مستحفظین برجی از بروج کلات نردبان در خارج حصار گذاشته از آنجا که آب بری خود می‌برد
داخل شده نردبان را در همان مکان گذاشته از نشیب و فراز اقبال بیخبر بوده اند ماموریان با جمعی
برده علی العجاله با پایمردی معارج همت بر شرفات کنگره مقصود صعود نموده داخل کلات و آن حصن
حصین را متصرف شده آخرین که از غرایب الکتب روی زمین است تصرف نموده نصرالله میرزا و امامقلی میرزا
با تعاقب شاهزادگان کامکار شاهرخ میرزا هر یک بر اسبی سوار و بیجانب مرو فرار نموده کاظم میرزا برادر علی
قلیخان که در آن وقت در کلات میبود تا خارج کلات بتعاقب شاهزادگان پرداخته چون بایشان نرسیده
مراجعت و دوست محمد حیچه که توپچی نصرالله میرزا بود تعاقب امامقلی میرزا و شاهرخ میرزا را از فرسنگی
بر گردانیده قربانعلی نام خویش خود را بتعاقب نصرالله میرزا رسانده و قربانعلی در حوض سنگ بنصرالله میرزا دچار
شده نصرالله میرزا شمشیر کاری بقربانعلی زده و او را از اسب انداخته خود به در رفت جمعی از قزلباش مروی
در راه بنصرالله میرزا برخورده و او را گرفته بکلات آورده و رضاقلی میرزا را با پانزده نفر از اولاد و احفاد
خورد و بزرگ که در کلات بوده بقتل رسانیده و بعدم فرستادند و نصرالله میرزا و امامقلی میرزا و شاهرخ میرزا را
بارض اقدس آورده و آن دو برادر را در مشهد مقدس مقتول و شاهرخ میرزا که در آن اوان چهارده ساله
بود محفوظ در ارک مشهد محبوس ساخته خبر قتل او را منتشر گردانیده منظور ایشان اینکه اگر در پادشاهی استقلال
یابد شاهزاده را بر طرف کرده و اگر اهل ایران پادشاهی او را قبول کرده و از اولاد خاقان مغفور خواسته
باشند شاهزاده در دست برای سروری داشته باشد

ذکر بیان سلطنت علیشاه و ابراهیم شاه و خاتمه کار ایشان

چون علیقلی خان از انجام کار شاهزادگان فارغ
گردیده در روز فروغ و فراغ بخشید در بیست و هفتم جمادی الثانی [illegible] در ارض اقدس جلوس کرده و خود را
علیشاه نامید و سکه و خطبه بنام خود کرده و در آن تاریخ پانزده کرور نقد مسکوک که هر کروری پانصد
هزار تومان باشد در خزاین کلات موجود بود سوای جواهر خانه و باقی تحایف و نفایس که فزون از حساب
و قیاس محاسبان و وهم و اندیشه بود و علیشاه تمامی نقود و اسباب و اثواب و جواهرخانه را از کلات
حمل و نقل مشهد مقدس نموده دست تبذیر و اسراف گشوده به مصرف بوضیع و شریف بر آن نقود عام
اسهامی شعر چه و گوهر شاهوار را بجای سنگ و سفال بخرج داده و حسنعلی بیک معیرالممالک را ماموریت

باسهراب غلام منتظم بخش کارخانه سلطنت ساخت و خود بعیش و عشرت پرداخت و ابراهیم خان برادر
خورد ترکه از او کوچکتر و از برادران دیگر بزرگتر بود سردار و صاحب اختیار اصفهان نموده بانجا فرستاده
و تمامی ایلات افشاریه و سایر طوایف عراق و آذربایجان و جماعت بختیاری که خاقان مغفور کوچانیده
در محال خراسان سکنی داده بود فرصت یافته کوچیده روانه اوطان خود شدند و اکراد خبوشان بعد از
آنکه سفارهای چرمی و زر اکراد انبار نغالیس نموده روانه و بر تافته بنای مخالفت گذاشتند علیشاه بر سر خبوشان
رفته بنیان را مستأصل ساخت و بسبب شدت قحط و غلای خراسان از آنجا عازم مازندران گشته بمعتاد
مشهدی زنده مازندران توقف کرده الله یارخان با جماعت توپخی و دسته افاغنه که در آذربایجان مشغول خدمت
و مأمور باطاعت امیر اصلان خان قرقلو سردار آذربایجان و بعد از فتح تبریز و گرفتاری سام ابراهیم
اصلان خان متوحش شده روانه عراق که بخدمت علیشاه رود و عطاءالله خان با دو دسته که در محال فارس
برفاقت محمد رضا خان قرقلو و کرم خان بونکی افغان که بتنبیه یاغیان کرسیر فارس مأمور و بعد از قتل
خاقان مغفور از جماعت کرسیری شکست یافته بودند آمده و از آنجا بعزم اردوی علیشاهی روانه عراق
و باصفهان آمده فتنه بنیاد از نزد ابراهیم خان گذشته خود را بپای تخت نزد علیشاه آمده خدمت اختیار
کردند و چون سهراب خان غلام مدار الیه و معتمد علیه دولت علیشاهی بود و حسنعلی بیک وجود او در کار
خانه سلطنت مخل کار خود میدانست تمهیدی برانگیخته او را روانه اصفهان ساختند که در جزو ضبط آنجا
بوسن اقتدار ابراهیم خان نماید ابراهیم خان پی بخیالات او برده او را بقتل رسانیده افاغنه و ازبکیه
و جمعی از سرداران که نزد او بودند بدانه زنجیر احسان بدام الفت کشیده با خود متفق ساخت و پرده بلند
پروازی گشوده بفکر خودسازی افتاد و سلیم خان قرقلوی افشار را صاحب اختیار و رتق و فتق
مهمات سرکار خود کرد در آن اوان امیر اصلان خان قرقلوی افشار که از جانب خاقان مغفور بسرداری
آذربایجان مأمور و سابق بعضی لوازمات از علیشاه متوهم گشته بود و ابراهیم خان با او از در ملاطفت
در آمده او نیز با خود یکجهت نموده پرده از روی کار برداشت و جمعی از افاغنه و ازبکیه که در
اصفهان نگاهداشته بود بسر کرمانشاهان فرستاد و در آن اوقات امیرخان ولد یار بیگ بایندر ست توپچی
باشی بحکومت کرمانشاهان مأمور بود با قشون ابراهیم خان جنگ کرده مغلوب و دستگیر شد و لشکر بدلش
تمام شهر کرمانشاهان را با ابجاره و زواری که در آنجا بودند غارت کرده و آن نواحی را باقتدار ابراهیم خان

به صوب ممالک آذربایجان کرده و علیشاه از دم تیغ اندیشناک گشته از مازندران بعزم تنبیه برادر حرکت
کرد ابراهیم خان هم امیر اصلان خان را از آذربایجان احضار نموده سپاه را مستعد و جمعیت خود را مستعد
ساخت و مابین زنگان و سلطانیه تلاقی فریقین واقع شده خوجی از لشکریان علیشاه طریق نفاق پیش
گرفته در همان جنگگاه از علیشاه جدا گشته با ابراهیم خان ملحق شدند و بقیه قشون علیشاه شکست یافته هر یک
سر خود را گرفته متفرق گشتند علیشاه با سه نفر از برادران و معدودی از خواص بطهران گریخت ابراهیم خان
کس فرستاده علیشاه را با برادران در طهران گرفته علیشاه را کور کرد امیر اصلان خان بعد از انجام کار
علیشاه با جمعیت خود روانه تبریز و ابراهیم خان روانه همدان شده چون امیر اصلان خان را در آن سمت
نقد رکاب بهم رسیده بود و ابراهیم خان بفکر دفع او افتاده از همدان حرکت و در حوالی مراغه با امیر اصلان
خان جنگ کرده بر او فایق گشت امیر اصلان خان برهنمائی کاظم خان قراچه داغی خود را بکوهستان
قراچه داغ کشیده در آنجا کاظم خان بهانه او را دستگیر کرده نزد ابراهیم خان آورده و ابراهیم خان او را
با سارو خان برادرش مقتول ساخت و بعد از این مقدمات اقتدار کلی بهم رسیده جمعیت بی نهایت
منعقد داد چنانکه عدت لشکریانش بیکصد و بیست هزار کس رسیده چون شمع دولت علیشاهی از ظهور
صبح کاذب شوکت ابراهیم خانی سر بگریبان خموشی کشید چراغ اقبال ابراهیم خان آتشخانه روشنی کرد
[illegible] نسیم صباحی مانند ستاره سحری ضیا درخشیدن نمود حسین بیک برادر خود را سردار
[illegible] خراسان کرده باتفاق علینقی خان قدیمی خود و محمد رضا خان قراچورلو بخراسان فرستاده و شهرت
داد که دولت شاهی بحسب استحقاق متعلق بحضرت شاهرخ است و او را بغیر از خدمت و نقابت و تمکین آنحضرت
در سلطنت منظوری نیست شاهزاده بسمت عراق توجه نموده و اورنگ سلطنت را بجلوس میمنت مانوس
زینت بخشد مقصودش اینکه در لباس این تلبیس خزاین مشهد مقدس را بعراق نقل نموده و قشون ملحق شاهی
را [illegible] سازد و یتیم صدف سلطنت و جهانبانی را باین وسیله بدست آرد خوانین کرد و
روسا و جمهور اهالی خراسان ایلچیان را نزد حسین بیک جواب دادند که حضرت آنحضرت بکاسه عراق رفته و
در خراسان جلوس واقع خواهد شد اگر عقیده خود صادق است طریق مؤالفت سپرده بهمراهی ما بر [illegible]
ملازمت بندد شاهزاده را راضی بر آوردند شاهزاده از قبول سلطنت تحاشی کرده مقدم ما بود منع
[illegible] حضرت رضویه جمعیت نمود و عهد و پیمان بالقسم موکد ساخته بهکی دست بیعت داد

باد و شاهزاده ناچار متقلد امر پادشاهی گشته در هشتم شهر شوال سنه احدی و ستین و مائة
بعد الالف در ارض میمنت مانوس بر تخت سلطنت موروثی جلوس نموده سلطان اعظم
تاریخ جلوسش آمد ابراهیم خان بعد از استماع این خبر در هفدهم ذی الحجه آن سال در تبریز
بمخالفت برخواسته بر وساده سلطنت نشست و بانقد قلب سکه شاهی بنام خود زد و چون
برادرش مانند نسیم در افشاندن زر و سیم باد دستی کرده بعطای آلاف و الوف هر بی سروپای
تنگ مایه را صاحب سرمایه ساخت و این را کرم نامید و بساط دیگر گسترده سفال هر تنگ
ظرف را چینی خور خوان خالی و صدر نشین پشت بام رعونت و خودسری ساخته صاحب
منزلت و پایه ساخت و این را تالیف قلوب اسم گذاشت چون علم سروری اصولی
مالک پیرایه شد هیچ سر بر جادی بود صاحب پایه شد پس ابراهیم شاه از آذربایجان
با جمعیت موفور بعزم معارضه عازم خراسان گشته بنه و آغروق را با علیشاه که مقید همراه
داشت بقم فرستاده بعد از ورود بمنزل سرخه سمنان لشکر یانش که هر روزه کاسه لیس ظرف
زمان دولت شخصی بودند زهر بیوفائی در کاسه اش کرده بعضی نزد شاهرخ شاه و بعضی
با وطان خود شتافتند ابراهیم شاه با طایفه افغان که با او موافقت ورزیده بودند ناچار رو
بقم نهاد مستحفظان قم در بر رویش بستند ابراهیم شاه اغاغنه را نهب شهر فرمان داده در گند
و کوب و رفت و روب آن ساحت دلپذیر هیچ به تقصیر نکرده قم را نمونه شهر ری ساخت
و از انجا عطف عنان کرده بقلعه قلابور تحصن برد اهل قلعه او را مقید نموده چگونگی را بدربار
شاهرخی عرضه داشتند آنحضرت کس برای آوردن او و علیشاه مامور نموده و بفرمان شاهرخی
در عرض راه هلاک ساخته نعش او را بارض اقدس آوردند و علیشاه را نیز در روز ورود بقصاص
خون شاهزادگان والا با دیده نابینا بیروان و از عقب برادران روان ساختند و چون
علیشاه دیده بینا اعمام کرام خود در حسم نکرده قطع صله رحم نموده دامان وجود خود را بخون آن
بیگناهان آلوده مضمون اینکه دیدی که خون ناحق پروانه شمع را چندان امان نداد
که شب را سحر کند مصدق حالش گردیده و بسزای عمل خویش رسید چون غرض از تحریر
این کتاب مجملی از مفصل صادرات و کیفیت احوال مملکت گیری و کشورگشائی خاقان جهانگیر

مغفور بود هر چند از وقایع ایام و کارهای آن خدیو جمشید احتشام از هزار یکی و از بسیار اندکی مرقوم گشته نهایت بر سبیل اختصار و معظمات امور آن خاقان سپهر اقتدار نگاشته خامه اظهار گردید هر گاه صاحبدلی بهر رسد مقدمات بعد دولت نادری و کیفیت آشوب زمان آن زمان که از حد و حصر افزون و تقریر آن از حوصله زبان قلم بیرون است تحریر خواهد شد

والله اعلم بالصواب تمت الکتاب بعون الملک الوهاب در دار الحکومه بمبئی

بخط اقل بندگان حضرت سبحانی میرزا احمد کاشانی متخلص بخجندم

در مطبع برادر ارجمند میرزا حسن زیور طبع آراسته گردید

و اتمام یافت بروز دو شنبه هشتم شهر جمادی الاولی

من شهور سنه ۱۲۶۵ من

الهجرة النبویه

اللهم اغفر لمن استغفر لکاتبه و طابعه آمین یا رب العالمین

در جانب حضرت ظل اللهی بیان وقایع سیچقان ئیل مطابق سال هزار و صد و چهل و چهار [illegible]

موکب والا بجانب عراق [illegible] بیان [illegible] ورود موکب والا باصفهان و خلع سلطنت از شاه طهماسب

و [illegible] بیان توجه موکب [illegible] بجانب کرکوک و بغداد و محاصره [illegible] بغداد [illegible] وقایع [illegible]

بیان وقایع [illegible] ئیل مطابق سال فرخنده [illegible] بغداد [illegible]

[illegible] بیان آمدن عثمان پاشا [illegible] عسکر [illegible] محاربه [illegible] و قتل [illegible] عسکر

بیان [illegible] موکب [illegible] بجانب [illegible] محمد [illegible] وقایع [illegible] بیان وقایع سال [illegible] ئیل

بیان حرکت همایون از اصفهان بجانب شیروان و وصول خبر [illegible] شیخ احمد مدنی و محمد [illegible] وقایع [illegible]

بیان [illegible] شیروان و [illegible] و تنبیه لکزیه [illegible] داغستان [illegible] موکب [illegible] شیروان

قلعه گنجه بیان تنبیه سرکشان لکزیه [illegible] بیان وقایع توشقان ئیل مطابق [illegible]

[illegible] محاربه [illegible] عسکر

و قتل [illegible] عسکر [illegible] بیان [illegible] وقایع [illegible] بیان [illegible] موکب همایون از [illegible]

بجانب [illegible] بیان [illegible] موکب [illegible] سلطنت [illegible]

[illegible] وقایع [illegible] بیان [illegible]

[illegible] وقایع [illegible] ئیل مطابق سال سعادت [illegible]

[illegible] بیان [illegible] وقایع [illegible] ئیل مطابق سال [illegible] بیان [illegible]

[illegible] وقایع [illegible] ئیل مطابق سال سعادت [illegible]

پادشاه [illegible] بیان [illegible] موکب [illegible]

و [illegible] بیان [illegible] موکب [illegible]

[illegible] شاه [illegible]

[illegible] وقایع [illegible] ئیل مطابق سال فرخنده [illegible] موکب [illegible]

و وقایع [illegible] بیان وقایع [illegible] ئیل مطابق [illegible] موکب [illegible] بجانب [illegible]

[illegible] بیان [illegible] موکب [illegible] بیان [illegible]

[illegible] ئیل مطابق [illegible] بیان [illegible] ئیل مطابق سال فرخنده [illegible] بیان [illegible]

سلطنت [illegible] بیان [illegible] ئیل مطابق [illegible] بیان [illegible] موکب [illegible] بجانب [illegible] بیان [illegible]

[illegible] شیروان [illegible] بیان [illegible] اصفهان [illegible]

بیان [illegible] موکب [illegible] بجانب [illegible] وقایع [illegible] مطابق سال

[illegible] بیان وقایع [illegible] ئیل مطابق [illegible] بیان [illegible] عسکر [illegible] بیان وقایع [illegible]

مطابق [illegible] بیان وقایع [illegible] ئیل مطابق [illegible] بیان [illegible] و کیفیت قتل آن [illegible]

[illegible] علیشاه و ابراهیم شاه و خاتمه [illegible] تمام [illegible]